


# تاریخ مفصل ایران

# تاریخ مفصّل ایران

از تأسیس سلسله ماد تا عصر حاضر

تألیف

عبدالله رازی

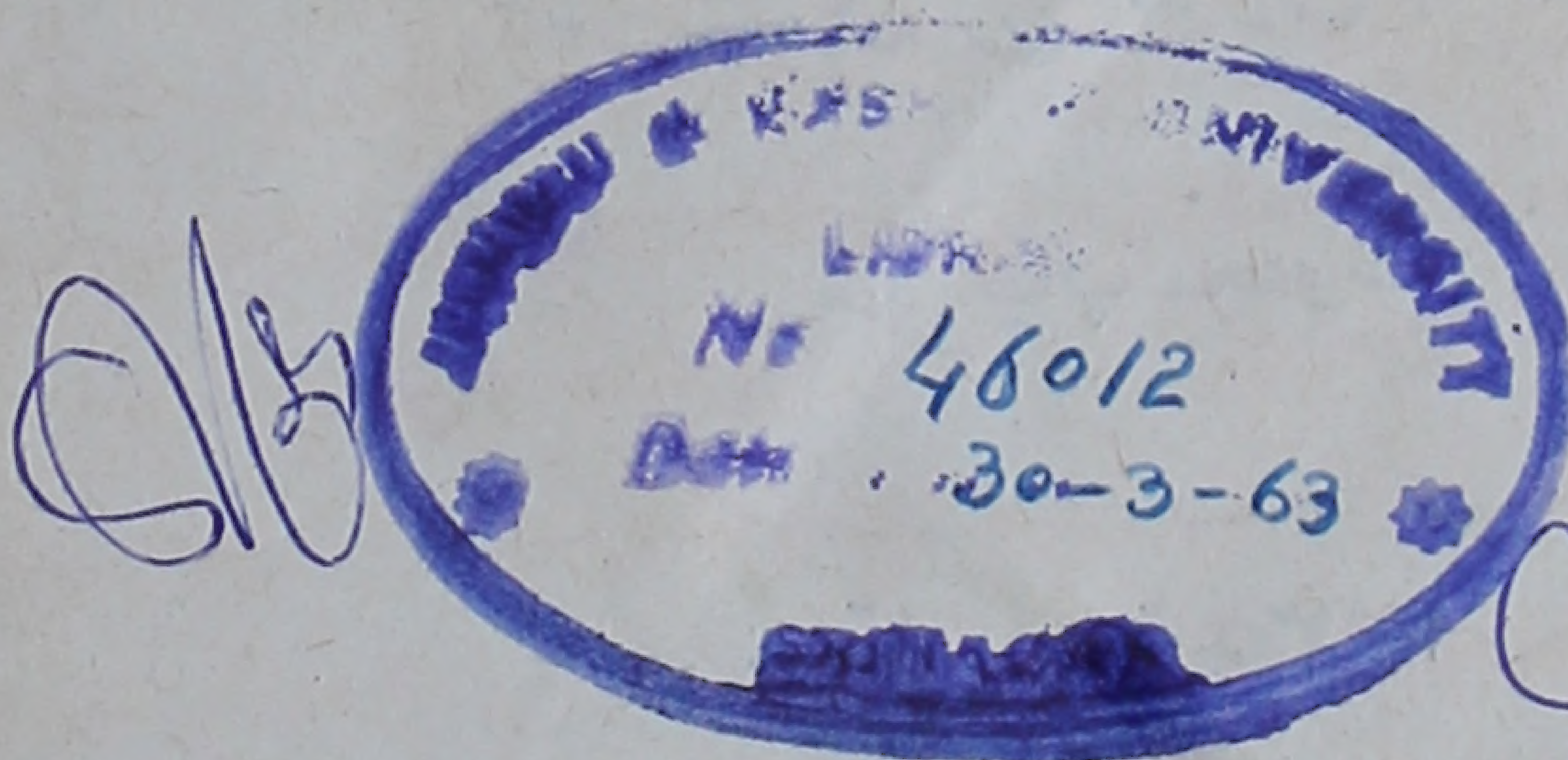
چاپ دوم

از انتشارات :

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا.



تهران : ۱۳۳۵


No 46012
30-3-63

یادی از دوست فقید دانشمند
عبدالله رازی

مرد مرادی نه همانا که مرد — مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
گنج زری بود در این خاکدان — کو دو جهان را بجوی میشمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند — جان و خرد سوی سموات برد
در سفر افتند بهمه ای عزیز — مروزی و رازی و رومی و کرد
« رودکی »

درشب بیست و سوم اردی بهشت ماه ۱۳۳۴ مطابق باشب بیست ویکم رمضان ۱۳۷۴ دوست قدیم دانشمند عبدالله رازی وکیل درجه یك دادگستری و مدیر روزنامه آزادی شرق درسن شصت سالگی در اوشان بمرض سکته قلبی درگذشت وجسد اورا بطهران آوردندودر بقعه ابن بابویه درجوار شهداء سی ام تیر دفن کردند واز طرف کانون وکلاء دادگستری مجلس ترحیمش در مسجد مجد منعقد گشت و حضرت علامه کمالی سبزواری درآخر مجلس شهرذمه ای از فضائل و محاسن اورا بر شمرد و در روز هفت او نیز دوستانش برسرتربت او رفتند و از او یادی کرده گریستند وازپی کارخویش رفتند وتمام شد:

سر دخمه کردند سرخ و کبود — تو گوئی که رازی بگیتی نبود

اما این رهی که قرب سی سال بااو دوست وندیم و حریف حجره وگرمابه وگلستان بوده ام وازمعلومات سرشار وافاضات آن نویسنده وشاعر وخطیب وحکیم وعارف عصر بهره ها برده ام ، دریغ آمدم که رازی سراپا مهر ومحبت وعلم ومعرفت که تمام عمرخود راوقف خدمت بنوع وانجام حوائج خودی وبیگانه ، آشناوناشناس ورهگذر کرده بود باین زودی ازخاطر آشنایان ویاران وشاگردان ومریدانش محو شودومصداق : ازدل برودهر آنکه از دیده برفت بظهور پیوندد ـ حال آنکه شرط مروت ومردمی است که بیش ازاینها ازطرف آشنایان ودوستانش حق شناسی وقدردانی شود.

من بنده بنوبه وسهم خود هم اکنون مختصر شرح حال وافکار و عقائد اورا دراینجا مینویسم وابیاتی را که درماده تاریخ فوتش گفته ام ( ومورد پسند اساتیدفن واقع شده ) همچنین غزلی ازخود اودر آخر مینگارم وامیدوارم موفق شوم برای کمك

بفرزندان صغیر او بقیه تألیفاتش راچاپ کنم تاسالیان دراز نام او ازصفحه روزگار وخاطر اهل‌دانش وحال محو نگردد ـ و آثاری از او در این کهنه رباط باقی ماند .

نام پدرش **حاج میرزا ابراهیم** وهمدانی‌الاصل ساکن طهران واز سالکان طریق و از پیروان **حاج میرزا عبدالوهاب شوشتری** از عرفای نامی معاصر ناصرالدین شاه قاجار بوده است ـ و پس از فوت مرشدش شکسته دل در خانه منزوی میشود و به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق میپردازد ـ تاشبی که در عالم رؤیا مرحوم شوشتری را می بیند و تنهائی و تنگدلی خود را در میان میگذارد ، واز او چاره میجوید ـ شوشتری باو دستور میدهد که خدمت **حاج میرزا حسن ـ صفی علیشاه اصفهانی** برسد وباو سرسپارد ـ مرحوم رازی میگفت من طفل‌بودم وسحرگاهان دیدم که پدرم شتابان ازخانه بدرشد وبعدها ازخودش شنیدم که هنوز هوا تاریك بوده که بخانه صفی علیشاه میرود همینکه دق الباب میکند می بیند که صفی علیشاه شخصاً دررا میگشاید وتبسم کنان میفرماید « تابتوامر نکردند پیش‌من نیامدی » بهرحال خوش آمدی » ورازی که بمرحوم‌صفی‌علیشاه‌ارادت مخصوص‌داشت این گفته را حمل برکرامت او میکرد .

باری عبدالله رازی درسال۱۲۷۳ شمسی درطهران متولد میشود وپس ازچند سال اورا بمدرسه آلیانس میگذارند ودر آنجا دوره مدرسه را تمام میکند و زبان فرانسه را میآموزد وضمناًدرخدمت پدرمقدمات عربی‌ونکات عرفانی را فرامیگیرد. ووارد خدمت وزارت مالیه ومأمور گمرك سیستان میشود وسالی چند درآنجابوده ضمناً مشغول مطالعه کتب عرفانی شده ومصاحبه بااهل حال راآغاز میکند تااینکه ناگهان مجذوب وپریشان حال میشود وبهامان میرود که برسرمزار شاه نعمةالله‌ولی معتکف شود وپدرش مطلب را درك میکند وبوسائلی اورا منصرف میسازد.

پس عازم هندوستان ودر کلکته بامساعدت بعضی ازبازرگانان ایرانی‌مشغول تحصیل میشود وزبان انگلیسی میآموزد وسپس بقاهره میرود و چند سال درآنجا بکار تحصیل وتدریس‌اشتغال داشته ودرمدارس قاهره زبان وادبیات عربی، وفرانسه

وعلم حقوق و فلسفه را میآموزد و بپاریس رفته در علم حقوق امتحان داده وموفق بدریافت لیسانس میشود و بمصر برمیگردد ومجله **سودمند** را بزبان فارسی منتشر میسازد در اینوقت یعنی در سال ۱۳۰۰ شمسی بود که بامن (در آنزمان در شیراز کتابخانه وقرائتخانه آدمیت را داشتم) شروع بمکاتبه ونمایندگی مجله سودمند را بمن واگذار کرد ومنهم نمایندگی روزنامه آدمیت را درمصر بآنمرحوم واگذار کردم چندسالی سودمند منتشرشد وبعدهانام مجله به **رستاخیز** ودرآخر به **عصر پهلوی** تبدیل یافت ـ ومکاتبه فیمابین چندسال ادامه داشت ومقالاتی از من درعصر پهلوی درج شد تابسال ۱۳۰۷ که بقصدطهران رهسپار بوشهرشدم وازراه خوزستان بطهران آمدم وآنچه بخاطر دارم گویا سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود که او نیز بطهران آمد و یکدوروز پس ازورودش باتفاق یکی ازدوستان شیرازی بدیدنش رفتم ـ آنروز از بام تاشام درخدمتش بودم وازهمه گونه مباحث مذهبی ـ سیاسی ـ اجتماعی وتاریخی درمیان آمد وقلباً فریفته مقام فضل ودانش واحاطه وتبحر او در ملل ونحل وفلسفه وتاریخ شدم وباو ارادت پیدا کردم واین همان ارادتی بود که تادوشب قبل ازوفاتش که درخدمتش میبودم درارکان آن خللی راه نیافت.

**عقاید مذهبی او** عبدالله رازی مردی موحد ومسلمان ودرعین حال دارای مشرب عرفان واز معتقدان صمیم **حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب** (۴) بود وازمیان شعرا ایمان راسخ بحضرت مولوی معنوی وخواجه حافظ وسعدی داشت وهمیشه بحث ما دراین بود که آیا مولوی از حیث مقامات عرفانی بالا تراست یا حافظ ـ و من مولوی را ازحیث عرفان ترجیح میدادم و حافظ را از حیث شعرولی اوحافظ را از هر دو جهت رجحان میداد وعقیده داشت که مولوی بمقام رفیعی ازعرفان رسیده ولی درآنجا متوقف شده درصورتیکه حافظ بدانمقام سر فرود نیاورده وبالا تر رفته تابمقام رفیع قلندری رسیده است.

ازمیان عرفاء معاصر بمرحوم حاج ملاسلطانعلی گنابادی بعلت فضل ودانش او وبمرحوم صفی علیشاه ازلحاظ رندی وحال او ارادت میورزید و کتاب زبدة الاسرار واغلب ابیات دیوان صفی علیشاه را حافظ بود.

مختصر رازی عارفی عاشق‌پیشه بود که ازقنطره مجاز گذشته وبذروه‌حقیقت وصلح کل باشیخ‌وبرهمن پیشه کرده‌بود، بنابراین با اهل مجاز وباصطلاح با «قشریون» خوب نبود وازگفتار و کردار آنان انزجارداشت ومیگفت حق تعالی انبیاء را برای اصلاح امور اجتماعی وایجاد محبت واخوت درمیان نوع‌بشر فرستاده‌است ولی‌غالب پیروان‌ادیان‌بکلی عکس آنرا اختیار وعمل کرده‌اند وازهزاران‌اند کی بدرك‌حقیقت نائل‌آمده ومقصود پیمبران را دانسته وعمل‌کرده‌اند الخ »

**معلومات‌او** زبان فرانسه و عربی را بحدکمال میدانست و بادبیات این دوزبان تسلط کامل وکافی داشت ودرنظم ونثر آنها مطالعه‌و غور ودقت بعمل‌آورده بود واشعار زیادی از ادباء وشعراء مشهور عرب وفرانسه از حفظ داشت ودرمیان شعراء عارف مشرب عرب ـ باابن فارض بیش ازهمه علاقمند و غالب اشعار عاشقانه وعارفانه اورا حافظ‌بود ـ زبان انگلیسی را میخواند ومینوشت وبدان تکلم میکرد ـ چنانکه ذکرشد ازدانشگاه فرانسه لیسانسیه در حقوق بود ودرعلم تاریخ وفلسفه‌وحقوق بسیارمطالعه‌کرده‌بودشعرکم میگفت‌ولی خوب‌میگفت وبسبك کلاسیك ومراعات اصول‌وزن وقافیه ومعنی میسرود .

سابقاً هروقت شعری میگفت درکاغذ پاره ای مینوشت و برای من ویکی دو نفر دیگر میخواند وسپس بدور میانداخت تادرسنوات‌آخرعمرش باصرار من چند غزل واشعار دیگرخودرا در دفترچه بغلی مینوشت وگاهی درمجالس انس‌میخواند که هم‌اکنون موجود است .

**تألیفات او** رازی بعلت گرفتاری زیاد و عدم بضاعت که اورا ناگزیر در قبول دعاوی‌اشخاص‌وطرح آنهادرداد گستری وخدمت‌دراداره کل‌آمار کرده بود باهمه میل واشتیاق وقدرتی که برای تألیف داشت چندان‌موفق بنوشتن کتاب نشد ـ وعلاوه برمجلات سود مند ورستاخیز وعصر پهلوی و روزنامه آزادی شرق که درمصر و طهران مینوشت ـ هفت‌جلدکتاب و رساله کامل و دوجلد ناتمام ازاوباقیمانده که ذیلا شرح داده میشود :

۱ ـ تاریخ مفصل‌ایران : که دراداره کل‌آمار برای شاگردانش دیکته‌کرده

بود وبعداً باصرار بنده و آقای حاج محمد حسین اقبال جداگانه چاپ شد ودراندك زمانی فروش رفت ونایاب گردید که هم اکنون به سرمایه کتابفروشی اقبال تجدید چاپ شده‌است .

۲ـ **تاریخ مختصر ایران** : که آنهم چاپ ونایاب شده

۳ـ **آئین زردشت** : عبارت‌ازشرح‌حال و آئین زردشت است وازروی‌اصول و مبانی تحقیقات اروپائی ودرمصرچاپ شده‌است .

٤ـ **علم عروض رازی** : این کتاب را دراواخر عمر مینوشت و مقدمه آنرا پاك‌نویس کرده‌بود ویکهفته قبل ازفوتش برای‌من‌خواند امیداست کتاب‌را تمام‌کرده باشد تابتوانیم چاپ کنیم .

ه ـ **دیوان‌اشعار** : اگرچه کم است ولی هرچه هست باید جمع آوری و چاپ شود .

٦ ـ **نارنج مفقود** : پیسی‌است اخلاقی واجتماعی ازتألیفات او که درطهران مکرر نمایش داده شده.

۷ ـ **وجدان** : پیسی است اخلاقی ازتألیفات ویکتور هو گوکه ترجمه کرده ودرطهران نمایش داده شد.

۸ ـ **منطق‌رازی** : کتاب ناتمام است .

۹ ـ **داستان تاریخی خوارزمشاهیان** ناتمام است

مرحوم رازی‌بپاس خدماتی که دراداره کل آمار انجام داده بود درسال ۱۳۲۰ از طرف اعلیحضرت رضا شاه فقید موفق بدریافت نشان علمی درجه اول همایون شده بود .

**مسلك سیاسی و اجتماعی او**

مرحوم رازی درعین درویشی وگوشه گیری و داشتن افکار بلند عرفانی وفلسفی، مردی وطن پرست وایران‌دوست‌بود وبسیار شائق بود که از راه حزب و جمعیتی که متکی به بیگانگان نباشد خدمتی برادوبوم خویش بکند اینستکه درسال ۱۳۲۱ واردحزب قیام‌که خود ازمؤسسین آن‌بود شد ونگارنده را نیز تشویق بورودآن حزب‌کرد و

این حزب تاسال ۱۳۲۵ برقراربود وپس ازچند ماه که از تأسیس آن گذشت بنابه پیشنهاد بنده به « حزب احرار ایران » موسوم گشت و آزادیخواهان مشهوری مانند مرحوم حاج میرزاابراهیم معبودی‌قمی و آقای کمالی سبزواری و آقای سیدابوالقاسم‌موسوی ـ مرحوم شمس زنجانی ـ آقایان دکتر میرسیاسی ، دکتر و زیری ، دکتر مسنن ومرحوم معین الدین طیار و غیرهم در آن عضویت داشتند خدماتی انجام داد که دراینجا مجال ذکر نیست ـ وپس ازانحلال حزب مرحوم رازی منویات خاطر و آرزوهای قلبی خودرا برای ترقی کشور و آسایش مردم از راه نشر روزنامه آزادی شرق ( چند سال منتشر میشد ) در معرض افکار میگذاشت وماحصل عقیده او این بود که ایران باید دارای حکومت سوسیالیستی سلطنتی باشد و نمایندگان حقیقی ملت قوانینی وضع کنند که ثروت درمملکت تعدیل وحد اقل زندگی و بهداشت و فرهنگ برای عموم مردم تأمین وبرقرار شود ـ ضمناً رژیم های غیر سلطنتی را برای ایران مضر میدانست .

رازی درسال ۱۳۱۲ ازدواج کرد وشش فرزند داشت که دو از آن درطفولیت فوت شدند و هم اکنون چهار پسر از او باقیمانده که سن ارشد آنها دوازده و کوچکترین چهار سال است و نام آنها بترتیب سن : علی ـ عباس ـ عبدالرزاق وعبدالحمید میباشد .

رازی پس ازپنجاه سال رنج ومشقت ازمال دنیا چیزی جزمقداری کتاب ندارد و اگر بخواهند دیون اورا بپردازند ناچار باید مختصر اثاث البیت و کتابهای اورا بفروشند ودراینصورت عوائد فرزندان صغیرش درماه ۲۵۰۰ ریال حقوق بازنشستگی آنمرحوم خواهدبود!

**محمد حسین آدمیت ـ سالك شیرازی**

**ماده تاریخ فوت دوست دانشمند عبدالله رازی همدانی که در شب ۲۳ اردی بهشت ۱۳۴۴ (شب ۲۱ رمضان) جهان فانی را بدرود گفت**

در شب قتل حیدر کرار
ماحی جور و حامی اصرار
شاه مردان و مظهر خوبان
شافع شیعیان بروز شمار
بیست و سوم زماه دوم سال
ماه صوم و صلوة وفصل بهار
یار دیرین سالك مضطر
رازی پاکباز مهر شعار
شصت سالی ز زندگی پیمود
ناگهان ترك یار گفت و دیار
جام‌وصلی‌چشیدازکف‌دوست
سربکف هشته رفت ازپی‌یار
دور آخر رسید زد جامی
از کف ساقی پری رخسار
شد بجنت بجانب کوثر
می صافی کشید صوفی وار
سالك از هجر او بآتش غم
سخت برباد داده صبرو قرار
بود در فکر گفتن تاریخ
کزچمن آمد این ندا زهزار

**یك بیفزا بمصرع وبرگو**
**رفت رازی بدکه ابرار**
**۱۳۴۴**

محمدحسین آدمیت

## غزلی است از مرحوم عبدالله رازی همدانی

متخلص به رازی

---

بهل فضائل یونان و حکمت سقراط
که ماجرای خرد را کهن بگشت بساط
گریست دوش ببالین من طبیب و بگفت
دوای عشق نباشد بدفتر بقراط
بیا بیا که فلاطون بخانهٔ خمار
گرو گذاشت بساط و برون بشد بنشاط
کتاب دهر نظر کن نه شرح اقلیدس
خطی بخوان که نوشته‌است بررخش خطاط
تمام عیب که بینی ز نقص فکرت ماست
وگرنه نقص ندارد بنای کهنه رباط
نهان بخدمت مردم شتاب و در ظاهر
ببر زخلق و بکن عهد خویش را اسقاط
چگونه چشم ببهبود کار باید داشت
در آن خرابه دیاری که خر بود خراط
بهوش باش و براعمال خویش غره مشو
که نیست زهدو عبادت در آن طریق مناط
یکی دعای سحر خواند و رفت قعر جحیم
یکی بمیکده خسبید و شد دلیل صراط
بآفتاب جمال تو پی برد رازی
اگر بچشمهٔ خورشید پی بردوطواط

# فهرست مطالب

## قسمت اول

| شماره فصول | موضوع | شماره صفحات |
| --- | --- | --- |



## قسمت دوم

### باب اول: وقایع عمده ایران از صدر اسلام تا حمله مغول

## باب دوم : ازحمله مغول تاصفویه

| شماره فصول | موضوع | شماره صفحات |
| --- | --- | --- |
| فصل چهارم : | اصلاحات مالی واقتصادی . . | « ٥٨٥ « ٦١٠ |
| فصل پانزدهم : | تسطیح طرق و شوارع وایجاد راه آهن . | « ٦١٠ « ٦١٩ |
| فصل شانزدهم : | پست، تلگراف وتلفون . . . | « ٦١٩ « ٦٢٨ |
| فصل هفدهم : | تعلیم وتربیت درعصر حاضر . . . | « ٦٢٨ « ٦٤٠ |
| فصل هجدهم : | حفظ زبان فارسی ، نگهداری آثارملی و ـ تجلیل از بزرگان . . . . . . | « ٦٤٠ « ٦٤٨ |
| فصل نوزدهم : | ادارات ومؤسسات مختلفه . . . | « ٦٤٨ « ٦٥٩ |
| فصل بیستم : | حقوق زنان ونهضت بانوان . . . | « ٦٥٩ « ٦٦٥ |
| فصل بیست ویکم : | اصلاحات قضائی . . . | « ٦٦٥ « ٦٧٢ |
| فصل بیست‌ودوم : | روابط‌ایران بادول خارجه ووقایع‌مختلفه داخلی | « ٦٧٢ « ٦٨٤ |
| **فهرست مهمترین وقایع واصلاحات عصر حاضر** | . | **از ٦٨٤ تا ٦٨٦** |

# داستانهای ملی

گذشته از تاریخ حقیقی ایران باستان که شرح آن خواهد آمد ایران دارای یك گونه تاریخ افسانه مانندا‌ست که منشأ قسمت اعظم آن اززمانهای بسیار قدیم‌است وشاید همان تخیلات راجع بارباب انواع باشد که بصورت تاریخ واعمال پادشاهان و وپهلوانان درآمده است .این وقایع ونقل‌قولهارا داستان ملی ایران‌نامند و **فردوسی** شاعربزرك **طوس** آنرابنظم درآورده و **شاهنامه** راکه‌بزرگترین شاهکار رزمی‌است ازخودبیادگار گذاشته است. غیرازشاهنامه‌که مأخذآن شاید کتاب خداینامه واقوال دهقانان ودانشمندان زردشتی بوده‌است دراوستا وادبیات‌پهلوی‌هم درشرح این‌وقایع داستانی مطالبی‌نگاشته شده و دربعضی موارد روایاتی‌که دراین‌کتب مذکور است بامأخذی‌که فردوسی دردست داشته اختلافاتی مشاهده می‌شود . شرح این وقایع و تحقیق دراین موضوع ازحدود این تألیف خارج است ولی برای‌اینکه از یك چنین موضوع مهمی بکلی صرف نظرنشده باشد چند سطری در این خصوص نگاشته می شود .

درشاهنامه ازپادشاهان ایران باستان چهار سلسله ذکرشده‌است : پیشدادیان کیانیان ، اشکانیان ، و ساسانیان ـ وقایعی‌که راجع به دوسلسلهٔ پیشدادی وکیانی نقل شده تقریباً افسانه است ؛ وهم محتمل است زیر بعضی ازاین افسانه ها حقایق تاریخی پنهان باشد ، تاریخ اشکانیان درشاهنامه‌تااندازه‌ای تاریخ واقعی است ولی فقط چند اسم ازسلاطین آن سلسله راشمرده وذکری ازوقایع مهمی‌که درزمان آنها رخ داده نگرده‌است . قسمت‌چهارم یعنی آنچه مربوط بساسانیان است مطابق‌باتاریخ است بدینمعنی‌که اسامی پادشاهان صحیح است و یکی بعد از دیگری ذکر شده

ولی وقایع زندگانی آنها خاصه آنچه مربوط باولین پادشاهان آن سلسله است مخلوط بافسانه میباشد .

**پیشدادیان**

اولین پادشاه پیشدادی «**کیومرث**» است که در کوهها منزل داشت وخود واتباعش پوست پلنك می‌پوشیدند - این پادشاه حیوانات را بخود رام کرده وبا دیوان بجنگید و درجنك باآنـان پسرش **سیامك** کشته شد . کیومرث پس از سی‌سال سلطنت رحلت کرده و نوه اش هوشنك جای او نشست .

در روایات پارسی آمده که در ابتدا دو موجود خلقت شد یکی «کیومرث» اولین آدم ودیگر یك گاونر . درشش هزار سال اول خلقت این دوموجـود در عین آسایش زندگانی کردندتااینکه قوهٔ خیروشرمخلوط گردید ودنیای کنونی پدید آمد کیومرث سی‌سال هم‌دراین دنیا بسر برد وسپس رحلت‌نمود و گاونرهم درهمان‌اوقات بمرد. روح‌این‌حیوان فرشتهٔ موکل حیوانات چرنده گردید وازجسدش انواع نباتات بروئید . ازجسدکیومرث هم اولین زوج انسان ( ماشیا وماشیانا ) پدیدگشت - قوه شربراین زوج مستولی گردید وشروع کردندبدروغ وناسزا گفتن- موجودات‌سماوی آتش را برای آنهاآوردند وطرز استعمال آنرا بدیشان بیاموختند - برای خودتبری ازآهن ساختند وبادرختانی که می‌افکندند کلبهٔ بنانمودند .

ازماشیا وماشیانا هفت زوج بوجود آمد که یکی ازآنها سیامك و سیامکی است . از اینها « فرواك وفرواکین » بدنیاآمد . ازاین ازدواج هم پانزده زوج دیگر بوجود آمد که اجدادپانزده نوع انسانند. برحسب این روایات اولین پادشاه‌پیشدادی « هوشیانغا » (هوشنك ) می‌باشد که بردیوان‌حکمفرمائی‌داشت.

بموجب شاهنامه **هوشنك** نوهٔ کیومرث است و چهل سال سلطنت‌کرده‌آتش را او اختراع وبیادگارآن جشن « سده » را برقرارکرد پس ازاوپسرش **طهمورث** معروف‌به « دیوبند » جانشین‌اوگشت ودیوان را تهدید بقتل‌کرد تا باو نوشتن سی زبان رابیاموزند .گویند تمدن درزمان اوپیشرفت کرد ، بمردم فن پشم ریسی‌تغذیه حیوانات اهلی باکاه وحبوبات ، پرورش مرغ وخروس رابیاموخت - وزیراو **شدسپ**

که مرد متدینی بودنمازصبح وعصررابرقرارکرد . بروایت **بندهش** درزمان اواهالی دراطراف زمین منتشرگشتند وآتش‌پرستی معمول گردید . ساختن قصر **مرو** وقلعه **اصفهان** منصوب به‌اوست .

**طهمورث** سی سال سلطنت کرد و پس از او **جمشید** که معروفترین پادشاه داستانی ایران است برجای وی نشست بعضی بخطا جمشید را **سلیمان** می‌دانندولی دانشمندانی مانند **ابن مقفع** ثابت کرده‌اندکه این نظریه اشتباه محض است چه بین جمشید وسلیمان سه هزار سال فاصله‌است. اسم این‌پادشاه «**جم**» است وشیدبمعنی درخشان صفتی است که بر آن اسم‌اضافه شده. بعضی بر آنند که‌جمشید همان« **یاما**» است که درافسانه های هندوبدان‌اشاره شدو«یاما »یا «**ییما**» که **دراوستا** مذکور است یکی‌است‌دراین کتاب‌ذکرشده که «ییما » پسر « **وی وان‌ها ۱۲** » می‌باشد ودر روایات پارسی آمده که درعهد جمشید نه مرض بوده است ، نه مرك ، نه‌گرسنگی‌و نه تشنگی ، مردم بقدری زیاد شدند که لازم‌آمد زمین را سه مقابل وسعت اولش توسعه دهند . همچنین‌گویند جمشید دائماً با**اهورا مزدا** ملاقات میکرده ولی‌نبوت راکه باو پیشنهاد شدبجهاتی قبول‌نکرد[۱] درشهنامه جمشید یکی ازپادشاهان بزرك است که هفتصد سال سلطنت نمود .نه‌فقط برنوع انسان سلطنت داشت بلکه دیوان پریان ، وپرندگان تحت‌اقتدار اوبودند . استفاده از حیوانات ، استعمال اسلحه وفن ریسندگی را اوبمردم بیاموخت . طبقات نظامی ، روحانی ، زارعین واهل حرفه را او تأسیس کرد ، همچنین دیوها را مجبور بمعماری نمود ، استعمال فلزات ، احجار کریمه ، عطروادویه را معمول کرد. کشتی‌هابساخت ، وتخت او درهرجا که جمشید می‌خواست‌ازروی هوا می‌رفت. جشن‌نوروزرا اومقرر داشت.

راجع بخاتمه سلطنت جمشید دو روایت است‌یکی در « **وندیداد**» ودیگر **در یشت** طبق روایت‌اول اهورامزداجمشید راآگاه ساخت که زمستان سختی درپیش است وتمام چمنها ودشتها که چراگاه حیوانات است پرازبرف خواهدشد . بنابراین جمشید برحسب امر اهورا مزدا باغی برای خویش ترتیب داد و انواع نباتات و

---

۱ــ بناهای عظیم «فارس» را که از آثار « هخامنشیان » است بدین پادشاه منسوب داشته‌اند

حیوانات و نژاد انسان و غذاهای مختلف و آتش را درآنجا باخود برد . طبق روایت « **مینوخرد** » آن پادشاه درآنجا خواهد ماند تااینکه باران عالم را خراب کند سپس ازآنجا خارج خواهدشد ومجددا زمین راآبادخواهد کرد .

اما طبق روایت « **یشتها** » که فردوسی هم آنرانقل کرده جمشید درآخر کار بخود مغرور گردیده دعوی خدائی کرد وخواست اورابپرستند . ازاین سبب فرایزدی ازاودور گشت ومملکتش دردست **ضحاك** افتاد .

**ضحاك** همان « **اژهی دهاك** » یااژدهائی است که در **اوستا** مذکوراست ودوماری را که گویند برروی دوش اوبوده اشاره باژدهای سه‌سر افسانه‌های آریائی است وازاین سبب گفته‌اند **ضحاك** دارای سه سر. سه دهان وشش چشم بوده است . مادرش مستقیماً ازاخلاف **اهریمن** است وهزارسال در ایران سلطنت کرد . ضحاك معروف به **بیوراسب** یعنی صاحب ده هزار اسب است .

برحسب روایت **فردوسی** ضحاك عرب بوده وظلم‌وجورپیشه کرده است. آلت دست اهریمن گشت ومردم را ازنبات خواری بخوردن گوشت واداشت . برای تغذیهٔ دوماری که ازبوسهٔ اهریمن برروی دوش اودرآمده‌بود هرروز مغزانسان بکارمیبرد در **گرشاسپ نامه اسدی** آمده که **جمشید** در دشتها و بیابانها متواری بود و ضحاك وعده داد که هر کس اورادستگیر کند مستحق انعام وپاداش خواهد گشت . **جمشید** مجبورگردید. درنزد پادشاه **زابل** برود وازآنجا **بچین** رفت . درآنحدود مأمورین **ضحاك** ویرابگرفته وبکشتند.

درآخرپس‌از هزار سال سلطنت و کشتن عدهٔ کثیری برای تغذیه ماران دوش خود **ضحاك** خواست آخرین پسر **کاوه آهنگر** را که **دراصفهان** بسرمی‌بردگرفته مغزسراوراطعمه ماران کند . **کاوه** که پسران دیگرش دراین‌راه‌قربان شده بودنداز دکان برخاست وچرم آهنگری خودرا برسرنیزه گذاشته تولید انقلابی نمود . گویند اساس **درفش کاویانی** که بیرق ملی‌ایران‌تازمان عرب‌بود ودرجنك **قادسیه** بدست لشکر **سعد** افتاد همین‌چرم و نیزه کاوهٔ آهنگراست . خلاصه درتعقیب انقلابی که کاوه تولیدنمود ضحاك متواری گشته و **فریدون** شاه شد .

**فریدون** پسر **آبتین** وازاولاد **طهمورث** است **ضحاك** نزدیك **بابل** دستگیر گشت اورا درقلعه **دماوند** محبوس ساختند . **فریدون** بپاداش زحمات **کاوه** فرماندهی قسمتی از لشکر را باو وا گذاشت . اخلاف **کاوه** در **اصفهان** تشکیل یکی از خانوادههای مهم مملکت را دادند .

**فریدون** سه پسرداشت : **سلم ، تور ، ایرج** . ایرانرابکوچکترین پسرخود ایرج داد . دیار مغرب را به سلم ترکستان وچین را به تور بخشید . سلم وتور از حصهٔ خود راضی نبودند وبربرادر کوچك خود رشك برده درآخر اورا بکشتند **فریدون** چون جسد **ایرج** رادید نهایت متأثر گردید وسوگند یادکرد که انتقام او را از **سلم** و**تور** بگیرد .

یکی از زنان **ایرج** دختری آورد که چون بسن بلوغ رسید با **پشنك** که از نژاد پادشاهان بود وصلت کرد وازاین وصلت **منوچهر** « منوس چیترا » بوجود آمد بروایت دیگرمنوچهرپسرایرجاست که اززوجهٔاو «**ماه آفرید**» پس ازپدر بدنیا آمد فریدون منوچهررا بخوبیتربیت کرد وپهلوانان را دراطراف او گرد آورد . سلم وتور جدیت کردند که فریدون منوچهررابآنان واگذاردوچون فریدون بدین امر تن در نداد سلم وتور بایران حمله آوردند ولیتوردرجنك کشتهشد وسلم فرار اختیار کرد درآخرسلمهمدستگیر گردیده کشته شد . پسازاینوقایع فریدونسلطنت را بمنوچهر واگذار کردو کمیبعدرحلت نمود .

گویند **منوچهر** مجرای **فرات** ورود **سند** را حفر نمود و بوسیله نهر های متعددی **دجله** را**بفرات** وصل کرد . تأسیس باغ وبوستان ازاواست . از این موقع داستانهای ملی ایران مزین بیك سلسله وقایع و اقدامات پهلوانان نامی میشود . توضیح آنکه **جمشید** موقعی که ازدست **ضحاك** فراریبود نزد پادشاه **زابل** رفت و دختر اوراگرفت یکیازاخلاف جمشید **گرشاسب** پدر **نریمان** است نریمانهم پسری داشت موسومبه **سام** که پدر **زال** وجد **رستم** پهلوانمعروفداستان های ملیایران است . چون زالبدنیا آمد موهای سفید داشت وپدرشبتصور اینکه مخلوق اهریمن است اورا درکوه **البرز** گذاشت . سیمرغ اورا بزرك کرد وچون شهرتش دراطراف

پیچید و بگوش **سام** رسید و خاطر آورد که فرزند خود را در آن کوه گذاشته خواست اورا ببیند سیمرغ **زال** را درنزد **سام** آورد و یکی از پرهای خود را باو داده گفت درموقع خطر آنرا در آتش گذارد تافوراً حاضر شده اورا کمك نماید . **منوچهر** میل ملاقات این جوانمرد عجیب را نمود و چون او را بدید بسیار بپسندید و حکمرانی « **نیمروز** »را باومحول کرد .

وقتی **زال بکابل** رفت حکمران آن حدود با کمال دوستی اورا ملاقات کرد . دراین سفر **زال** عاشق « **رودابه** » دختر امیر **کابل** گردید ووصلت بدوجهت ممکن نمیشد یکی آنکه اختلافات مذهبی دربین بودودیگرچون امیر **کابل** ازاخلاف **ضحاك** بود **منوچهر** ازدواج را نمیپسندید واز آن اندیشناك بود . در آخر یکی ازمنجمین پیش بینی کرد که این ازدواج بنفع ایران است واز آن فرزندی بوجود خواهد آمد که این آب وخاك رامحافظت خواهدنمود . از این وصلت **رستم** بوجود آمد که بزرگترین پهلوان داستانی ایران است وقوت وزوربازویش ضرب المثل است .

**منوچهر** درآخرین سالها سلطنتش در اثر جنگهائی که با **افراسیاب** نمود مجبورگردید در **طبرستان** اقامت کندو پس ازصلح مقرر شد که قلمرو سلطنت او بمقدار عرصه تیری خواهدبود که اوپرتاب نماید . گویند تیری که **منوچهر** از **دماوند** پرتاب کرد **بمرو** بلکه در ساحل **جیحون** افتاد .

پس ازاو **نوذر** چهارسال بروایت **فردوسی** وهشت ماه بروایت دیگرسلطنت کرد و بعیش ونوش پرداخت بالنتیجه درمملکت اغتشاش رخ نمود ودرآخر **افراسیاب** ایران را محل تاخت وتاز خود قرارداده **نوذر** را دستگیر و اورابقتل رسانید .

بعد از **نوذر** نوه **منوچهر** موسوم به **زاب** « زاو » پسر **طهماسب** جای اورا بگرفت وباتورانیان صلح کرد وپس از **زاب گرشاسب** سلطنت نمود و آخرین پادشاه پیشدادی است .

**کیانیان**

اولین بادشاه این سلسله **کیقباد** است از نژاد **منوچهر** که بهمت **رستم** برتخت نشست مدت سلطنت اوپانزده سال است. درایام او **رستم** تورانیان راشکست فاحشي داد .

پس ازاو «**کیکاوس**» شاه‌شد ودرجنك باديوهای **مازندران** دستگیر گردیده باتمام سپاهیانش اسیر گشت **رستم** برای استخلاص او دامان مردانگی بـر کمر زده متحمل زحمات زیادی شد وهفت واقعه‌عجیب وفوق‌العاده که مشهوربه **بهفت‌خوان** است برای او رخ داد از قبیل جنگیدن‌ باشیر ، اژدها ، جادوگر و دیوان در واقعه هفتم **رستم** «دیوسفید»را مغلوب کرد **کیکاوس را** نجات داد . دیگر از وقایع ایام **کیکاوس** لشکرکشی بجانب **هاماوران** (یمن) است . حکمران این دیار مغلوب گردیده دخترخود **سودابه** را بپادشاه ایران داد واورا نزد خویش دعوت‌گرفت . هنگام مراجعت طایفه از وحشیان **کیکاوس** وتمام همراهانش را اسیرساختند .

بازهم بهمت **رستم** کیکاوس نجات یافت . پس از این‌جنگها دیندار وبیدین. انسان ودیو مطیع او گشتند . **کاوس** دیوان را واداشت‌قلعه هائی **در البرز** بسازند ولی این گروه که‌باجبار آنهارابکار گماشته بودند از **کیکاوس** ناراضی بوده‌خواستند بقسمی اورا بهلاکت رسانند . یکی از آنان بشکل غلامی در آمده بپاد شاه گفت سلطنت تونباید منحصر بزمین‌باشد ولازم‌است ازطریق سیرخورشید ومسیر آن‌واقف گردی . پادشاه امر داد تا عقابهای کوچکی را تربیت کردند وبعد چهار عقاب را از میان آنها اختیارکرده برتخت خود بست وبآسمان حرکت کرد . عقابها خسته شده اورا در **آمل** فرودآوردند . پادشاه مأیوس شده دیگرنخواست ازجنگل **مازندران** خارج شود ولی در آخر بزرگان مملکت او را یافته بپایتخت بازگرداندند .

**سودابه** زوجهٔ پادشاه **سیاوخش** ( سیاوش ) پسراورا که اززن دیگرداشت متهم نمود که قصد خیانت بآن‌زن داشته است . **سیاوش** برای‌ثبوت بی‌تقصیری‌خود ازمیان آتش بگذشت وچون صدمه باونرسید همه دانستند که **سودابه** دروغ گفته وتهمت زده است . در همان احوال **افراسیاب** بجنك ایران آمد **سیاوخش** باجازه پدروبامساعدت **رستم** درخواست صلح کردو **سیاوش** رسماً قبول‌نمودولی **کیکاوس** آن‌را تصویب نکرد و **سیاوش** چون نمیخواست برخلاف صلحی که واقع شده‌رفتار نماید وخیانت کند خودرا بدشمن تسلیم کرد . **افراسیاب** دخترخود **فرنگیس** را باو داد وازاین وصلت پسری بوجودآمد که نام اورا **کیخسرو** نهادند وقبل ازولادت او

کشور شاهنشاهی ایران




رزمان داریوش بزرگ

**سیاوش** بتحریك **گرسیوز** کشته شد .

**گیو** پسر گودرز پس از هفت سال تجسس **کیخسرو** راملاقات کرد واورا بایران آورد تاریخ **کیخسرو** پراست از جنگهائی که با **افراسیاب** کرده ایرانیان گاه فاتح و زمانی مغلوب میشدند **رستم** داستان **اشکبوس** پهلوان تورانی را مغلوب نمود . در آخر نزدیك دریاچهٔ «**چیچست**» ( دریاچه رضائیه ) **افراسیاب** دستگیر گردیده و کشته شد . در تمام این احوال **رستم** کمال تهور ، فداکاری و قدرت را نشان داده است .

**کیخسرو** پس از **کیکاوس** برجای او نشست. دورهٔ سلطنت این پادشاه بخوشی بگذشت زیرا دشمن دیرینه ایرانیان یعنی **افراسیاب** را ازبین برده بود و اژدرهای مهیبی که بین **فارس واصفهان** قرار گرفته بود بکشت. **کیخسرو** فقط چهاردختر داشت پسرش «**اخرورا**» دوزمان حیات پدررحلت کرد . ازاین سبب «**لهراسب**» که یکی از اخلاف **کیقباد** بود بجانشینی خود معین کرد . سپس خواست بر آسمان رود واز کوههای بلند بالارفت در آخر نزدیك چشمه‌ای ناپدید گشت واتباعش هرچه جستجو کردند اورا نیافتند .

**لهراسب** پایتخت خودرا **بلخ** قرارداد. ازین موقع تغییراتی درمذهب ایرانیان مشاهده میشود تورانیان را بت‌پرست میخوانند (شاید مذهب بودائی داشتند )پادشاه آنها **پیغو** نام داشته که اسم ترکی است.

افسانه‌های ملی نزدیك بوقایع تاریخی میشود .**لهراسب** دوپسر داشت **گشتاسب** و زریر . گشتاسب ازپدر کدورتی بهمرسانید وخواست درنزد پادشاه هند برود ولی زریر اورا از این اقدام بازداشت و گفت شایسته نیست یکنفر مؤمن حقیقی پناه به بت‌پرست ببرد . ازاین جهت **گشتاسب** بدربار مغرب رفت وخواست برای گذران امور خود پست‌ترین شغل ولومهتری یاشترداری را قبول کند اماقیافه اش بقدری نجیب بود وازسیمایش بطوری آثاربزرگی پدیدار میگشت که احدی حاضرنگردید یك چنین شغلهای پستی را باوواگذارد . درآخر شاگرد آهنگر شد وبقدری قوی بود که آهن‌و سندان درزیرضربتش خرد گردید. دهقانی باو پیشنهاد کرد تادرزمره خواستاران دختر

امپراطور **روم** درآید وبین اشخاصیکه برای این مقصود درنزد دختر میروند اوهم حاضر گردد . **گشتاسب** بدین نصیحت عمل نمود ودختر امپراطوردانست این همان شخصی است که قبلا درخواب دیده و بمزاوجت اودرآمد . امپراطور هردو را از مملکت خود براند .

لیاقت واعمال قابل توجه **گشتاسب** موجب شدکه پدرش مجدداً سرلطف آمده اورا بطلبید . **لهراسب** امور مملکت را بردست پسر گذاشت وخود درآتشکده رفته مشغول یزدان پرستی شد .

**ارجاسب** که پادشاه **توران** شده بود بجنك ایرانیان شتافت ومحاربه سختی درحدود **جیحون** رخ دادودرآن فتح نصیب ایرانیان گردید ولی **زریر** برادر **گشتاسپ** کشته شد. مجدداً چون **بلخ** بدون ساخلوبود **ارجاسپ** بدان حدودشتافت **لهراسپ** ازگوشهٔ انزوا بیرون آمده وباکمك اهالی بادشمن بجنگید ودرمیان جنك کشته شد. **گشتاسپ** خواست آن شهررا از **ارجاسپ** بازستاندولی شکست خورد ومجبورگردید بالشکرش درکوههای بلند اقامت کند وزیر دانشمند او **جاماسپ** باو چنین گفت که فقط **اسفندیار** می تواند اورا از این بلیه نجات دهد . **گشتاسپ** پسرخود **اسفندیار** را در اثر سعایت سخن چینان از خود دور ساخته بود . **جاماسپ** آن جوان دلیر را حاضرکرد که ایران را نجات دهد و **گشتاسپ** متعهد شد تاج وتخت را باو واگذار نماید .

ازوقایع مهم زمان **گشتاسپ** ظهور **زردشت** وگرویدن این پادشاه به آئین اوست دراین خصوص در **شاهنامه** از قول **دقیقی** چنین آمده است .

ز ایوان **گشتاسپ** تا پیش کاخ  درختی کشن بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد  کسی کو چنین برخوردکی مرد
خجسته پی و نام او **زردهشت**  که اهریمن بدکنش رابکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم  تورا سوی یزدان همی رهبرم

**اسفندیار** هم به آئین **زردشت** درآمده بود وخاصه چون **جاماسپ** اوراحاضر کردکه باتورانیان بجنگند **اسفندیار** دامان همت برکمرزده **ارجاسپ** را تعقیب کرد

# مقدمه

## نظر کلی بتاریخ ایران

ساکنین کشور کهن سال ایران چه درایام باستان وچه بعدازاسلام خدمات مهمی بتمدن بشر کرده و در قرون متمادیه ایرانیان علمداران علم ومعرفت وحامیان ادب وصنعت بوده‌اند. جهانگیری وجهانداری پادشاهان عظیم الشأن این کشور برروی عدل واحسان بوده وعقاید و آداب ملل مغلوبه را محترم میداشتند تاکلیه ساکنین کشور شاهنشاهی بتوانند باکمال آزادی استعداد ذاتی ولیاقت فطری خود را ظاهرسازند از این سبب آداب ومراسم حتی زبان خودرا برسایر ملل تحمیل نمیکردند . ایرانیان نه‌فقط درجهانگیری لیاقت خودرا ابراز داشتند بلکه دراداره کردن آن ممالك پهناور که دیده بشرنظیرآنرا تازمان **داریوش کبیر** مشاهده نکرده بود طرز خاصی ایجاد نمودند وپادشاهان هخامنشی توانستند **ازجیحون** تا **نیل** را اداره کنند .

امااز راه فکر وعقیده ایرانیان قدیم خدمات مهم دیگری بعالم بشریت نمودند ظهور **زردشت** وانتشار آئین پیامبر ایران باستان باب دیگری برروی جهانیان بازکرد وتعالیم عالیه **زردشت** که اساسش طرفداری ازنیکی وجنك بابدی است درکلیهٔ ادیان قدیم نفوذکرده بطورغیرمستقیم فکر بشررا تقویت کرده وپرورش داده است ـ صنایع ایران چه درزمان هخامنشی وچه درعصر ساسانی نهایت قابل توجه است وهنوزخرابه ابنیه قدیم ایران دلالت برعظمت آن مینماید .

پس ازانقراض سلطنت **ساسانیان** واستیلای عرب ایرانیان شخصیت خودرا از دست ندادند وباقبول دین حنیف اسلام که موافق بااخلاق وافکار آنان بوده طولی نکشید که بطور مستقیم وغیرمستقیم زمام امور عالم اسلامی اعم ازسیاسی ، اجتماعی، ادبی وعلمی رابردست گرفتند بقسمی که میتوان گفت تمدن اسلامی همان دنبالهٔ تمدن

قدیم ایران است . مقصود آنست که همان طوریکه درطریق سیاست ، ایرانیان گوی سبقت از سایر ملل اسلامی بربودند درعلم وادب پیشوای آنان شدند . عجبا درزبان عرب‌هم استادان عرب گردیدندو برای آنان جمع آوری لغات کرده صرف ونحو نوشتند درتفسیر کلام‌الله مجیدوحدیث ، فقه ، تاریخ ، ریاضیات ، طب وغیره استعداد خودرا ظاهر ساختند . بااینکه تألیفات این دانشمندان بزبان عربی است معذلك ایرانیان عرب نشدند ، زبان فارسی ازبین نرفت ، خلق و خوی ایرانی محو نگردید چنانکه ادبیات فارسی بعدازاسلام گواه این دعوی‌است . پس‌ازانقراض خلافت‌عباسی وحمله **مغول** ایرانیان بتدریج تاتارهارا رام‌کرده ، بتمدن آشنا ساخته و بالاخره آنان را بصبغه ایرانی درآوردند وتقریباً همین معامله را با جانشینان **تیمور** کردند .

دوره **صفویه** یکی‌از ادوار درخشان تاریخ‌ایران بعداز اسلام‌است پادشاهان این سلسله درآبادی‌کشور تقویت وحدت ملی ایرانیان و رسمی‌کردن مذهب تشیع نهایت جدیت نمودند . پس ازافول آفتاب اقبال صفویه **نادرشاه‌افشار** خاك ایران را از اجانب پاك کرده دامنه جهانگیری را تامرکز **هند** رسانید . متأسفانه پس از **نادرشاه** و **کریمخان‌زند** ایران دریك خواب عمیق فرو رفت ودرمدت یکصد سال سلطنت **آل قاجار** قطعات مهمی از اراضی این کشور بدست بیگانگان افتاده شهرهای پرجمعیت ویران و راههای آباد خراب گردید ، باب علم و صنعت بروی این ملت علم دوست وصنعت پرور بسته شد . دربیابانهاقاطعان طریق ودرشهرها حکمرانان نیم‌مستقل بساط ملوك طوایفی‌گسترده سلب امنیت وآسایش کرده‌بودند استقلال ایران درمعرض خطر افتاده وقشون‌بیگانگان دراین مملکت رخت‌افکنده آنچه میخواستند میکردند ؛ انقلاب مشروطیت و فداکاری وطنخواهان نتوانست جلو گیری ازطمع سیاستمداران خارجی وهرج ومرج‌داخلی نماید.



تاریخ ایران را بدوقسمت تقسیم خواهیم نمود :

یك قسمت مربوط است بتاریخ ایران قبل از اسلام یا تاریخ ایران باستان و

قسمت دوم تاریخ ایران بعدازاسلام است .

قسمت اول تحت چهارفصل بحث میشود! :

فصل اول ـ سلطنت مادها

فصل دوم ـ سلسله هخامنشی

فصل سوم ـ اشکانیان

فصل چهارم ـ ساسانیان



# فصل اول

## سلطنت مادها

**مهاجرت آریائیها** ـ درزمان قدیم که آغاز آن معلوم نیست شعبهٔ از نژاد آریاموطن خودرا (شاید فلات **پامیر** باشد ) ترك گفته در **سغد** ( **سمرقند و بخارا**) و **مرو** اقامت گزیدند ـ بواسطه پیش آمد حوادث گوناگون اقامت آنها در آن حدود دشوار گردیده بطرف **بلخ وخراسان** آمدند و از آنجا درسایر نقاط ایران منتشر گشتند .

تاریخ این مهاجرت معلوم نیست ولی میتوان حدس زد که خاتمه آن بین قرن نهم وهشتم قبل از میلاد است مهمترین اقوام آریائی که درفلات ایران اقامت گزیدند قوم **ماد** و **پارس** است.

**مادها** ـ مادها شش قبیله مستقل بودند که هنگام خطر بایکدیگر متحد میگشتند . شغل آنان درابتدا گله‌داری بوده ولی بتدریج مشغول فلاحت گشتند. **مادها** در غرب و شمال غربی ایران ( یعنی **آذربایجان کردستان و عراق عجم** ) اقامت داشته وقبل ازتأسیس دولت ماد مملکت آنها عرصهٔ تاخت وتاز آسوریها بوده.

**دیوکس** ـ بروایت **هرودت** اول کسی راکه مادها بسلطنت اختیار کردند **دیوکس** یا ( دژوسس[1] ) پسر **فرارت**[2] است که پایتخت خودرا در **هاگماتانا**[3] یا **اکباتان (همدان)** قرارداده ، این شهردارای هفت دیوار بوده یکی مشرف دیگری وقصر شاه وخزائن اورا درهفتمین قلعه بنا کرده بودند ـ **دیوکس** موفق شد مادهارا متحد سازد وتشکیل ملتی دهد ـ مدت سلطنت اوپنجاه وسه‌سال است (از ۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل ازمیلاد)

---

1_ Déjocés 2_ Phraorte 3_ Fravartis

**فرا ارت یافرا اورتیش**- پس از **دیوکس** پسرش **فراارت** یا **فراورتیش**[۱] بجای وی نشسته همان سیاست پدر را تعقیب کرد ودرزمان سلطنت خویش **پارسها** را مطیع خود ساخت وعزم آن نمود که مملکت خود را از پرداخت باج به**آسور** مستخلص سازد ولی‌درجنك با**آسوریها** شکست‌خورده و کشته‌شد. مدت‌حکمرانی او بیست و دوسال است ( از ٦٥٥ تا ٦٣٣ ق م )

**کیاکسار یاهوخشتر** - پس از **فرورتیش** « **هوخشترا** » (۲) که یونانیان **کیاکسار (سیاکزار )** (۳) نامند برجای اونشست ـ این پادشاه‌جهانداری‌بود لایق وسرداری قابل تشکیل قشون منظمی داده پیاده اومسلح به‌تیرو کمان وشمشیربوده وسواران او برسوارهای آسوری تفوق داشتند زیرامادها ازطفولیت مشق تیراندازی وسواری میکردند .

**کیاکسار** داخل‌در**آسور** شده **نینوا** را محاصره کرد ولی خبر هجوم قبایل « **سکیت** » که ازطرف **قفقاز** وارد**آذربایجان** شده بودند اورا ازتصرف **نینوا** باز داشت . پس از رفع شر آن قبایل و آسوده شدن خیال **کیاکسار** از طرف آنان ، **نبوپولاسسار**[٤] حکمران **بابل** با**کیاکسار** برعلیه **آسور** متفق گشت و **نینوا** را محاصره کردند **ساراکس**[٥] پادشاه**آسور** چون دید پایتخت او درخطر است برای اینکه اسیر دشمن نشود خود وخانواده خویش را طعمه حریق ساخت ودرسنه ٦٠٦ **نینوا** بدست **نبوپولاسسار** افتاده‌آن شهررا بکلی ویران‌نمود . ازآن‌تاریخ قسمت اعظم **آسیای‌صغیر** در دست مادها افتاد پسرو ولیعهد **نبوپولاسسار** موسوم به « **نبوکدنصر** »[٦] با**کیاکسار** عقد مودت بست و دختر پادشاه ماد ( **آمیتیس** )[۷] بازدواج خود درآورد ـ درتعقیب این قضایا فلات ایران باقسمتی از آسیای صغیر تا رود **هالیس**(۸)**(قزل‌ایرماق)** ملك مادهاشناخته شد .**کیاکسار**مدت‌٦ سال‌بالیدیها بجنگید . در سال هفتم کسوف رخ داد و طرفین بقدری از این پیش‌آمد هراسناك شدند که ترك جنك گفتند . دولت **بابل** واسطه بین دولت ماد ولیدی گردید ورود

1- Fravartis    2 - Huva Khchatara    3-Cyaxare
4 - Nabopolassar    5-Sarakos    6 - Nabuchodonosor
7 - Amytls    8 - Halys

**هالیس** سرحد بین دو مملکت گشت . **کیاکسار** در سال بعد ( ۵۸٤ ق م ) وفات کرد .

**آستیاك** - جانشین **کیاکسار** موسوم به **آستیاك (ایشتووگو)** (۱) است این پادشاه مدت مدیدی بآرامی سلطنت کرد. درزمان او دربارماد نهایت مجلل و باشکوه گشت ودرباریان بالباسهای قرمزرنك ومزین بزنجیرهای زرین درعین جلال میزیستند افراط درتجمل و خودآرائی وترك سادگی که بالطبع مستلزم مخارج گزاف است برای پادشاه مادگران تمام شد واهالی ازاو ناراضی گشتند ودرسنه ۵۵۰ قبل ازمیلاد **کورش بزرك** باکمال سهولت دولت مادرامنقرض کرد .

**ملاحظه** - گرچه دورهٔ سلطنت مادها کوتاه بود ولی این نکته قابل ملاحظه است که درتاریخ شرق مادها اولین قوم آریائی است که تشکیل سلطنتی داده لطمه برقدرت **سامیان** که درآسیای غربی حکم فرمائی داشتند وارد آوردند . پادشاهان بزرك **هخامنشی** که جای مادها را بگرفتند باخصال ستوده وفکر روشن تعقیب همان سیاست را کردند تااینکه ممالك سامی آسیای غربی و نقاط دیگر را در تحت اقتدار خویش درآوردند.

مادها دارای تمدن مخصوص بوده‌اند که تفصیل آن برما معلوم نیست و بطور قطع پارسیها ازآن اقتباس کرده‌اند . زبان مادها باپارسیان چندان فرقی نداشته و درخصوص مذهب آنان آنچه میتوان گفت این است که پادشاهان آن سلسله آئین مغان را محترم داشته وبرسمیت بشناختند . اساس آئین مغان معلوم نیست ولی **زردشت** که بموجب تحقیقات تاریخی درمهد ماد یعنی **آذربایجان** تولد یافته وتربیت شده در **گاتا** فرماید که مقصوداز دعوت او این است که مذهب را بپاکی سابقش برگرداند از همین گفتار میتوان حدس زد که آئین مغها پرستش **اهورا مزدا** بوده ولی بعد مخلوط بخرافات وموهومات شده و پیامبر ایران باستان خواسته است آنرا ازآن آلودگی‌ها منزه سازد.

امامعماری وحجاری مادهاا گرهم چیزمهمی بوده‌تا کنون باقی‌نمانده وآثاری راهم که‌ازآن‌دوره‌میدانند بعضی‌تردید کرده‌اند منجمله‌شیری‌است‌ازسنك نزدیك **همدان** ودخمه‌ایست در **صحنه** که بالای آن علامت **اهورا مزدا**ست .

1 - Ichtu — vegu

# فصل دوم

## سلسله هخامنشی

**پارسیها** قومی بودند **آریائی** نژاد که پس از مهاجرت ازموطن خود درفلات ایران خاصه درایالت فارس وحدود عیلام قدیم اقامت گزیدند . این‌قوم منقسم برشش قبیله زراعت پیشه وچهارقبیله صحرانشین میشده ولی اهمیت قبائل برزگر بیش از بدویان بوده است قبیله **پازارگاد** (۱) یا (پاسارگاد) که طایفه **هخامنشیان**ازتوابع آن محسوب میشده جزو قبایل برزگر است . ـ بجهاتی که هنوز معلوم نشده **هخامنشیان** ازسایر طوایف **پازارگاد** جدا شده وبطرف **عیلام** رفته جای پادشاهان بومی آن‌حدود را بگرفتند و **شوش** را پایتخت خود ساختند . چنانکه از کتیبه **آسوریها** معلوم میشود **پارسیها** مدتی در تحت اقتدار سلاطین **نینوا** بسر بردند و پس‌از آن بواسطه تسلط**مادها** باجگذار پادشاهان این‌سلسله گشتند . میتوان حدس زد که درنتیجه این پیش آمد اخیر **هخامنشیها** بجانب **عیلام** مهاجرت‌کرده تشکیل سلطنتی دادند .

**کورش بزرك**ـ قبل‌از **کورش بزرك** سه‌پادشاه‌ازطایفه هخامنشی **تیسپس**(۱) یا **چیش‌پش** (۳) **کورش** (٤) و **کمبوجه**(٥) در **عیلام** حکمفرمائی کردند و **کورش کبیر** که درغرب معروف به **سیروس** (٦) است **کورش‌دوم** است که باب جدیدی در تاریخ عالم بازکرد بلاشك **کورش** از نوابغ روزگار است و نظرش بلندتر از آن بود که بجهانگیری اکتفاء کند بلکه خواسته است درعالم اساس تمدن جدیدی نهد تاکلیه اقوام از زیر بارظلم وستم نجات یافته درکمال آزادی و آسایش زندگی کنند . از این سبب است که ملل مختلفه قدیم او را نجات دهنده نامیدند و

(۱) Pasargade ۲) Teispes (۳) Tcdajcbqich
(٤) Knrach (٥) Kampujya (٦) Cyrus

یهودیان آن پادشاه بزرگ‌را بچوپانی تشبیه کردند که از جانب خدا مامور محافظت عباد است.

اوضاع داخلی **ماد** موجب شد که **کورش** بر علیه **آستیاك** قیام نماید لشکر پادشاه **ماد** درجنك **پازارگاد** مغلوب گردید ودرتعقیب این قضیه سپاهیان **آستیاك** براو شوریده ویرا بگرفتند و تسلیم **کورش** نمودند (٥٥٠ ق.م) **کورش** نسبت به **استیاك** اذیت و آزار روانداشت وفقط بمغلوب نمودن او اکتفاء کرد.

شکست **استیاك** وپیشرفت قوم پارس پادشاه لیدی **کرزوس**(۱) را دراندیشه انداخت وقصد محاربه با **کورش** نمود بنابراین بامتحدین مصری ویونانی خودداخل در مذاکره گردید ولی **کورش** اورا مهلت نداد ودرسنهٔ ٥٤٦ ق . م بالشگرخود وارد **سارد** پایتخت **لیدی** گردید. دراینخصوص **هرودت** روایتی نقل کند که افسانه‌محض است و شاید اصل آن چنین باشد که لشگر ایران در موقعی وارد **سارد** شد که **کرزوس** قصد اتلاف خویش و خانواده خود را بوسیله حریق داشت . بامر پادشاه ایران حریق را خاموش کرده وپادشاه **لیدی** را نجات دادند .

پس ازاین واقعه مستملکات یونانی درآسیای صغیر بدست سرداران **کورش** فتح شد .

ازسنهٔ ٥٤٥ تا ٥٣٩ ق . م **کورش** بااقوامی‌که بین **بحر خزر** و **هند** اقامت داشتند مشغول مبارزه گردید و در این مدت **بلخ** - **مرو** و **سغد** تا حدود **سیحون** بگرفت . استحکاماتی که درآن حدود بناکرد تا زمان **اسکندر** برپا بود . سپس **کورش زرنك (سیستان)** و **مکران** را جزو متصرفات خود ساخت .

درسنهٔ ٥٣٩ **کورش** عزم تسخیر **بابل** آن شهر پرافتخار قدیم را نمود. برای این‌مقصود چون گرفتن آن‌شهر بمحاصره و حمله میسر نمیگردید **کورش** مجرای **فرات** را تغییر داده وپس ازشکست **بلتشر** (یا **بالتازار** ۱) پسر ( **نبونید** ۲ ) سپاه ایران از مجرای قدیم **فرات** وارد **بابل** گردید ، **کورش** معابد بابلیان را محترم شمرد ، قتل و غارت را منع فرمود و چون شخصا وارد پایتخت بابلیها گردید اهالی

(۱) Gresus (۲) Balthazar (۳) NaBonjde

باستقبال اوشتافته ویرانجات دهنده خودخطاب کردند. پادشاه‌ایران نسبت به **نبونید** کمال مروت را نمود وفقط به‌تبعید او در **کرمان** اکتفاء کرد.

**کورش** مذهب‌خود وآداب ملت خویش را براحدی تحمیل‌نکرد بلکه امر فرمود اصنامی راکه **نبونید ببابل** انتقال داده بود بمحلهای خود عودت دهند وشخصاً دست «رب‌النوع» **بل‌مردوك**(۱) را بگرفت یعنی از طرف پادشاه **بابل** شده‌است. عدل ورأفت **کورش** شامل حال ملل مختلفه گردید ومنجمله‌ظروف طلا ونقره‌که از **بیت‌المقدس** آورده‌بودند به یهودیان مسترد داشت وبآنان‌اجازه‌فرمود **بفلسطین** مراجعت‌کرده . مجدداً معبد خراب خودرا بسازند بیانیه‌**کورش‌دربابل** واقعه‌مهمی درتاریخ انسانیت محسوب میشود چه درآن پادشاه ایران برخلاف گذشتگان عدل ورأفت خودرا نسبت بملل مغلوب اظهارداشته‌است.

معلوم نیست آخرین جنگهای **کورش** درکدام حدود وباچه اقوامی بوده - آنچه میتوان ازگفتار مختلف نویسندگان قدیم نتیجه گرفت این است که طوایف صحرانشین آسیای وسطی حدود شرقی کشور شاهنشاهی را عرصه تاخت وتاز قرار دادند . **کورش** بجنك آنان بشتافت و دربین کارزار کشته شد ( ۵۲۸ ق ، م ) جنازه اورا در **پازارگاد** در مقبره‌ای که امروز معروف **بمشهد مادر سلیمان** است بخاك سپردند.

**کمبوجیه** پس‌از**کورش** پسرمهتراو**کمبوجه(کامبیز)**(۲) برجای‌پدرنشست این پادشاه درزمان**کورش** حکمران **بابل** بوده ودرغیبت اونیابت‌سلطنت راداشت برادرش **بردیا** (۳) که نویسندگان قدیم‌سمردیس (٤) نامند حکمرانی ایالت شرقی را داشت ، بطورکلی **کمبوجه** همان سیاست پدر را تعقیب کرد ولی نمیتوان گفت که خصال او ببلندی صفات**کورش** بوده **وهرودت** نقل کند که **کمبوجیه** ازایام جوانی مرض‌صرع داشت وازاینجهت درایام سلطنتش حرکاتی ازاو سرزدکه‌مورخین حمل برقساوت وبیرحمی کرده‌اند.

پس از رفع‌شورشهای داخلی‌درسال ۵۲٦ **کمبوجیه** قصدتسخیر**مصر** رانمود

---

1- Bel MardouK　　2 — Cambyse　　3 — Bardiya
4 - Smerdis

وازبیم آنکه مبادا درغیاب او برادرش «**بردیا**» اقداماتی برعلیه‌او کند مخفیانه اورا بقتل رسانید.

**کمبوجیه** باسپاه خود از صحرای بین **فلسطین** و**مصر** بگذشت و در حدود (**پلوز** ۱) فرعون‌مصر (**پسامتیك**) (۲) سوم‌راشکست‌دادوطولی‌نکشید که(**منفیس**)(۳) پایتخت **مصر** را درقبضهٔ‌تصرف خویش‌درآورد (۵۲۵) بروایتی **کمبوجیه** **پسامتیك** را بکشت ولی **کتزیاس** گوید که فرعون مصر بقیه عمرخویش را درزندان **شوش** بسر برد.

پادشاه ایران مراسم مصریان را محترم شمرد و لباس فراعنه را دربر نمود. نسبت‌به «**لادیکه**» (٤) زوجه **آمازیس**(۵) فرعون سابق مصر کمال رأفت رانمود و اورا باحترام‌نزداقوامش‌فرستاد، باری‌لشکرایران خسارتی درمعبد بزرك «**نیت**» (٦) وارد آورده بودند **کمبوجیه** امر بتخلیه معبد و جبران خسارات وارده‌را نمود.

**کمبوجیه** درصدد تسخیر **کارتاژ**(۷) (**قرطاجنه**) برآمد ولی فنیقیها حاضر نگشتند ازراه دریا بااو مساعدت نمایند چه‌اهالی **کارتاژ** از مهاجرین قدیم فنیقی بودند. ازاین سبب پادشاه ایران تصمیم گرفت ازراه خشکی‌اقدام نماید وپنجاه‌هزار نفرمأمور تسخیر واحه (**آممون** ۸) گردیدند ولی از این لشگر خبری نرسید و چنین حدس میزنند که درریگهای روان تلف شدند. درهرحال واحه مذکوروقتی باجگذار ایران گردید ولی تاریخ تسخیرآن معلوم‌نیست.

**کمبوجیه** عزم تسخیر **نوبی** ومملکت «**ناپاتا**» که از **مصر** جدا گردیده و مستقل شده بود نمود. دربین راه‌آب وآذوقه تمام‌شد وپادشاه ایران بادادن‌تلفات زیاد مجبور بباز گشت گردید. (۹) از گفتار هرودت چنین برمی‌آید که موفق‌نشدن **کمبوجیه** درتسخیر **نوبی** ونرسیدن خبرازلشگری‌که بواحه **اممون** فرستاده بود نهایت اورا متغیر ساخت وافکارش را مشوش نمود ویك‌سلسله حرکات ناشایسته از اوسرزد ازقبیل کشتن گاو مقدس **آپیس**، زجر کهنه در **منفیس**، قتل خواهر خود

1 - Pèluse پرت سعید برروی خرابه های پلوز بناشده
2 - Psammétique
3 - Menfis
4 - Ladiké
5 - Amasis
6 - Nit
7 - Carthage
8 - Mmon
۹ - مملکت ناپاتا ، حبشه درزمان داریوش جزء کشور شاهنشاهی بود

زنده دفن کردن دوازده نفر ازاشراف پارسی وغیره که میتوان حمل برشدت مرض صرع آن پادشاه که از جوانی داشته نمود . تاچه‌اندازه گفتار هرودت مقرون بصحت است معلوم نیست ولی اخیراً ثابت‌شده که کشتن گاو مقدس بدست **کمبوجیه** صحت ندارد واین گاو قبل‌از آمدن **کمبوجیه بمصر** مرده بود .

درسنهٔ ۵۲۳ **کمبوجیه** بطرف ایران حرکت کرد در**شام** خبرانقلاباب داخلی وقیام یکنفر ازمغان موسوم **بگئوماتا** (۱) که بنام«**بردیا**» برادر **کمبوجیه** دعوی سلطنت مینمود بگوش اورسید واز شدت یأس ونومیدی زخمی بخود زده دراثر آن درشهر **اگباناتای** شام وفات کرد- **گئوماتا** درمدت قلیل بسیاری ازمعابد ملل‌مختلفه راخراب کرد وهرکسیکه اورامی‌شناخت بهلاکت میرسانید، خدمت‌نظام وپرداخت مالیات رابرای سه‌سال‌موقوف ساخت. اعیان مملکت درحق اوسوء ظن بردند وتوسط یکی از زنهای او قضیه کشف گردید ومعلوم شد که گوشهای اوبریده است بنابر این اعیان مذکور با**داریوش** هم سوگند شده و داخل قصر **گئوماتا** گردیده ویرا بقتل رسانیدند وهم در آن روزبسیاری‌از مغان را بکشتندوبیادآنروز هرسال جشن میگرفتند .

**داریوش بزرك** – پس از **گئوماتا** اعیان مملکت **داریوش** را بسلطنت برگزیدند .

**داریوش کبیر** یکی ازپادشان بزرك آفاق است که صیت اقتدار وجهانداریش هنوز ازعالم محو نگردیده ـ در هفت سال و ۱۹ جنك داریوش و سردارانش کلیه مدعیان سلطنت را که در اطراف کشور شاهنشاهی علم طغیان برافراشته بودند مغلوب ومقهور نمودند . کتیبه معروف **بیستون** یاد گاراین‌اقدامات بزرك‌است(۲)

1 _ Caumâfta

۲ – جنگهای داریوش برای فرو نشاندن فتنه هائی که تقریباً در تمام کشور شاهنشاهی رخ داده بود مفصل است ، درابتدا عیلام سر از اطاعت پیچید داریوش لشکری به‌آن حدود فرستاد آترینا شکست خورده و دستگیر گردیده بامر داریوش کشته شد – شخصی دربابل دعوی مینمود که پسر نبونید است وبعنوان بخت‌النصر سوم دعوی سلطنت میکرد داریوش بابل را محاصره کرده آن شهررا بگرفت سپس بناحیه ماد شتافت و لشکر « فرورتیش » راکه دعوی مینمود از اعقاب کیاکسار است شکست داده و مدعی را بقتل رسانید . همچنین

بقیه در صفحه بعد

پس از رفع شورشهای داخلی درسنه ۵۱۷ شاهنشاه ایران عازم **مصر** گردید و حکمران آنحدود **اریاندس**(۱) را که خیال یاغیگری داشت بقتل رسانید. نسبت بروحانیون **مصر** انواع ملاطفت نموده آئین مصریان‌را محترم داشت. درعزای گاو **آپیس** که درهمان سال مرده‌بود شخصاً شرکت کرد و در واحه «**تب**» معبدی برای **آمون** بساخت که خرابه‌آن هنوز باقی است ـ درزمان **داریوش** **مصر** نهایت آباد گردید وششمین ساتراپی کشور شاهنشاهی بود. ساتراپ **مصر** درقصرقدیم فراعنه منزل نموده تحت امر خویش سه ساخلو درنقاط مختلف **مصر** داشت. اراضی **مصر** کمافی‌السابق دردست نجبا وکهنه باقی ماند.

**داریوش** کشور وسیع خودرابه بیست یاسی **ساتراپی** ( ایالت بزرك ) تقسیم نمود وبرای اینکه‌کلیه اقتدارات دردست یك ساتراپ یاحکمفرما جمع نشود درنزد هریك ازآنان یك فرمانده لشگر و دبیر مخصوص برقرار نمودکه مواظب ساتراپ بوده مستقیماً بادربار مکاتبه نمایند ـ گذشته‌ازاین برای جلوگیری ازتعدی حکام و اجحاف تحصیل داران و بسط عدالت ترتیبات خاصی مقرر داشت منجمله مفتشین مخصوصی در سرتاسر مملکت مواظب مأمورین عالیمقام دولتی بودند و مأمورین دیگر در خفیه اعمال متصدیان امور را تحت نظر گرفته بدربار شاهنشاه اطلاع میدادند.

**داریوش** شاهراه **ساردوشوش** راکه قریب ۲۴۰۰ کیلومتراست بساخت: در هرچند کیلومتر ایستگاه برید، ساخلوی نظامی ومهمانخانه های باشکوه یافت‌میشد این‌پادشاه سکه طلا ( **داریك** ) را رایج ساخت، مالیات را تخفیف داد وزارعین‌را تشویق کردوترعه‌ای که **نیل** را **بدریای احمر** مربوط میساخت‌وبوسیلهٔ آن کشتیهای

---

1- Aryandès

بقیه از صفحه قبل
در ساکارتی شخصی بنام « چیترا تخمه » علم طغیان برافراشت سردار داریوش موسوم به «تخمه سیادا» اورا مغلوب نمود وبدار آویخت ـ فتنه ارمنستان که « دادرتیش » ازعهده رفع آن برنیامد بدست داریوش تسکین یافت ـ ایالات پارت و هیرکانی (گرگان) را پدر داریوش و یشتاسب آرام کرد ـ دادرشیش ساتراب باختر « فرادا » راکه در مرو یاغیگری مینمود مغلوب و مقهور ساخت ـ شخصی در پارس بنام « بردیا » پسر کورش دعوی سلطنت کرد داریوش او را در دو جنك شکست داده یاغی را بدار آویخت ـ مجدداً در بابل ارمنی موسوم‌به «اراخا» بعنوان بخت النصر یاغی گردیده شهر را بگرفت یکی از سرداران داریوش یاغیان آنحدود را بهلاکت رسانید

**مدیترانه** داخل در **اقیانوس هند** میگشتند بازنمود .

**داریوش** درپیشرفت صنعت معماری وحجاری بذل توجه نمود ومیتوان گفت که این پادشاه بزرك درهررشتهٔ ازامور اقدامات برجسته کرد

درحدود سنه ۵۱۲ق،م **داریوش** داخل **پنجاب** گردیده واراضی وسیعی را در آن حدود بتصرف خویش درآورده تشکیل ساتراپی جدیدی داد . بامراین پادشاه کشتیهائی ساخته شدکـه تحت قیادت امیر البحر یونانی «**سگیلاکس**»(۱) از رود سند پائین آمده درظرف سی ماه سواحل **مکران و عربستان** راسیر نمود.

با اینکه مملکت **داریوش** بحدود طبیعی خود رسیده بود یعنی از شمال محدود به **بحرخزر، قفقاز** و**دریای سیاه** وازطرف مغرب بدریای **مدیترانه** میرسید و**مصر** هم جزء متصرفات ایران بود معلوم نیست بچه سبب **داریوش** درفکر تسخیر مملکت «**سگیتهای**» اروپائی (روسیه جنوبی) افتاد .علی‌ای‌حال آنچه دراینخصوص میتوان حدس زد این است که پادشاه ایران میخواست این اقوام آریائی راکه اغلب درحدود ایران تولید زحمت مینمودندیکباره مطیع خود سازد درسنه ۵۱٤ لشکر ایران از«**بسفور**» (۲) بگذشت وبرای این مقصودبلادیونانی آسیای صغیر بامرپادشاه ایران جسری ازکشتی ترتیب دادند پس ازعبوراز **بسفوروتراکیه(تراس۳)** سپاه ایران **بدانوب** رسید وازپل دیگری که از کشتی تشکیل شده بود گذشته واردمرغزارهای **روسیه** یا مملکت **سکیتها** شدند . مدت دو ماه لشکر ایران در آنحدود بسربرد و چون **سکیتها** کلیه آذوقه بین راه‌راتلف کرده بداخله مملکت فرارکرده بودندخساراتی ازاین حیث بایرانیان واردآمد . پس ازاین قشون کشی **داریوش** باکمال آسودگی ازرود **دانوب** بگذشت وبدون اینکه یونانیان جرأت حمله یامقاومتی نمایند **بسارد** برگشت . هشتاد هزارنفر ازلشکریان ایران دراروپا باقی‌مانده وشهرهای **تراکیـه** رامتصرف گشتندوپادشاه **مکدونیه** اظهاراطاعت نمود .

یونانیان گذشته از نفاقی که بین خود داشته سیاست دو رنگی را شیوه خود ساخته گاه ازبیم یابرای غالب شدن بخصم خود تقاضای مساعدت حکمرانان ایران

1- Skylax de Karyanda 2 - Bosphore 3 - Thrace

را میکردند وزمانی اهالی را برعلیه شاهنشاه ایران دعوت مینمودند . درنتیجه این سیاست وقضایائی که درآسیای صغیر پیش آمد شورشیان یونانی بکمك **آتن** غفلةً شهر **سارد** را بگرفته آتش زدند . اگرچه ازعهده تسخیر قلعه محکم آن برنیامدند واز این اقدام استفاده نکردند **داریوش کبیر** را بقدری از این حرکت متغیرساختند که گویند غلامی را امرداد در موقع صرف طعام حرکت ناشایسته یونانیانرا بخاطر او آورد، درسال ٤٩٦ شورشیان یونان شکست سختی خورده و« **میلت** » (۱) دارالحکومه « **ایئونی** »(۲) مرکز شورش درآسیای صغیر بدست ایرانیان افتاده اهالی بسختی گوشمال شدند . درزمان شورش یونانیان درآسیای صغیر قشون ایران از **تراکیه** و **مکدونیه** احضـار و این دو ایالت آزاد شده بودنـد . **داریوش** مجدداً عزم تسخیر آن دوایالت راکرد و **مردونیه(مردونیوس)** (۳) را مأمور این کارساخت . این سردار بخوبی ازعهده مأموریت خود برآمد ایالت **تراکیه** رابگرفت و **اسکندر(الکساندر)** پسر « **امینتاس** »(٤) پادشاه **مکدونیه** را مطیع ساخت ( ٤٩۳ ق . م ) سال بعد **مردونیه** احضارشد .

درسال ٤۹۰ لشکر ایران بقیادت یکی از اهالی **ماد** موسوم به« **داتیس** »(٥) ویکنفرپارسی « **آرتافرن** »(٦) پسرساتراپ **لیدی** بعزم تسخیر **یونان** ازطریق دریا حرکت کرد. بین راه شهر « **اریتره** »(۷) راکه اهالی آن درقضیه گرفتن شهر **سارد** دخالت داشتند بگرفتند وآتش زدند ـ اهالی آن بکوهها متواری شدند وهرکه را اسیرکردند بشوش فرستادند. باری لشکرایران در « **ماراتن** »(۸) پیاده گشت وچند روز سپاه **ایران** و **آتن** بدون جنك مواجه یکدیگربودند وآتنیها گذشته از اینکه کمکی از **اسپارت** برای آنهانرسیده بودجرأت آنکه حمله بسپاه ایران بنمایندننمودند درآخر « **میلتیاد** » (۹) آتنیهارا متقاعدنمودکه حمله کنند وهنوزکلیه لشکر ایران پیاده نگشته بودکه آتنیها حمله آوردند ودرجناحین فتح نصیب آنان شد و ایرانیانرا تاساحل دریا تعقیب کردند . **داتیس** چون اوضاع را چنین دید بدون اینکه اقـدام

1 - Milet
2 - Ionie
3 - Mardonius
4 - Amyntas
5 - Datirs
6 - Artapherne
7 - Eritrée
8 - Marathon
9 - Miltiade

بجنك دیگری کند مراجعت نمود . جنك **ماراتن** که یکی از وقایع عـادی است بواسطه آب وتابی که یونانیان بآن داده‌اند ازقضایای مشهورعالم گردیده‌است

**داریوش** درصدد انتقام ولشکر کشی دیگر بود که اجل مهلتش نداد ودرپائیز سنه ٤٨٦ قبل ازمیلاد وفات نمود .

**خشایارشا** - **داریوش** قبل ازفوت خویش **خشایارشا** را بجانشینی خود معین کرد . این پادشاه پسر « **آتوسا** »(۱) دختر **کورش** است که بواسطه نفوذی که دردربار داشت توانست پسرخودرا ولیعهد کند **خشایارشا** که مغربیان« **کرزسس** »(۲) نامند درموقع سلطنت سی وچهارسال داشته دارای قدبلند وقیافه زیبابوده ولی بخوشگذرانی وتندخوئی مشهور است .

**خشایارشا** جنك **ماراتن** راقضیه مهمی نمیدانست وقصد تجدید جنك با **یونان** نداشت ولی **ماردونیه** اهمیت این موضوع راخاطرنشان اوکرد و **خشایارشا** سرکوبی یونانیان را برخود واجب شمرد .قبل ازاقدام باین امر **خشایارشا** فتنهٔ **مصر** را فرو نشاند ومصریان راتنبیه سخت کرد(٤٨٤)سال بعد شخصی موسوم به« **شاماش‌ایربا** »(۳) در **بابل** دعوی سلطنت نمود سپاه ایران **بابل** را محاصره کرد و پس از تسخیر آن شهر آنرا غارت کردند و اهالی را باسارت بردند . ازآنتاریخ **بابل** دیگر نتوانست قدعلم نماید .

درپائیز ٤٨١ تجهیزات لشکری برای جنك بایونان خاتمه یافت . تعداد حقیقی افراداین لشکر معلوم نیست وآنچه هرودت دراین خصوص نوشته اغراق محض است سپاه ایران از **داردانل** « **هلس‌پنت** »(٤) ازروی پلی که ازکشتی ساخته بودند بگذشت وچون وارد خاك **یونان** شد« **لئونیداس** »(٥) باهفت هزاریونانی مأمور بمحافظت تنگه معروف « **ترموپیل** » (٦)شدند . درآخر لشکرایران ازآن تنگه بگذشت وسیصدنفر اسپارتی وغیره که بطور اجبار درآن باقی ماندند تاآخرین نفرکشته شدند و این واقعه را یونانیان حمل بروطن پرستی خود کرده‌اند - پس ازگذشتن ازتنگه مذکور

---

1 - Atossa　2 - Xercés　3 Chamach - irba
4 - Hellespont　5 - Léonidas　6 - Thermopyles

ایرانیان بطرف **آتن** رفتند و چون یونانیان در زمان **داریوش سارد** را آتش زده بودند ایرانیان هم برای انتقام پس ازفتح **آتن** ارك ومعبد **آتنه** را آتش زدند . درهمان احوال کشتیهای جنگی ایران رسید ولی در راه دچار طوفان گردیده تعداد آنهاتقلیل یافته بود ـ در بغاز « **سالامین** »(۱) جنگی رخداد و بواسطه تنگی محل کشتیهای جنگی ایران نتوانست عملیات مؤثری نماید و بالنتیجه یونانیان توانستند حملهٔ آنها را دفع کرده فاتح شوند واین پیش آمد رایکی ازبزرگترین افتخارات خود محسوب داشتند . پس از این واقعه **خشایارشا** عدهٔ از لشکریان خود را تحت فرماندهی « **مردونیه** » در **یونان** گذاشته خود بطرف آسیا حرکت کرد ـ تا **مردونیه** حیات داشت استقلال **یونان** در معرض خطرعظیمی بود ولی در بهار ٤٧۹ درجنك معروف « **پلاته** »(۲)سردار ایرانی کشته شد وبرلشکربی فرمانده شکست وارد آمد از آن تاریخ یونانیان توانستند استقلال خودرا محفوظ دارند ،

در تابستان ٤٦٥ خواجه سرای شاهنشاه بامساعدت رئیس پاسبانان سلطنتی در ابتدا **خشایارشا** و بعد پسر ارشدش **داریوش** را بقتل رسانیدند و پس ازهفت ماه در نظر گرفتند باپسر کهتر **خشایارشا** موسوم به **اردشیر** همان معامله را کنند ولی **اردشیر** باکمال شجاعت ازخود دفاع کرده وتخت وتاج را تصاحب نموده خائنین را بسزای اعمال خود رسانید .

**اردشیر دراز دست ـ اردشیر** دراز دست یا ( **ارتخشتر** ) که یونانیان « **ارتاکزرسس** »(۳) نامند ٤١سال سلطنت کرد . دوره سلطنتش جزدرچند سال اول بآرامی بگذشت . اما « **ویشتاسب** » پسر **خشایارشا** که در باختر دعوی سلطنت میکرد در دو جنك مغلوب گردید ( ٤٦۲ ) و «**ایناروس**» که در **مصر** علم طغیان برافراشته بود وآتنیها مخفیانه بااو کمك مینمودند بدست ساتراب سوریه **بغابیش** « **مکابیتر** » (٤) مغلوب ومنکوب گردید وآن فتنه فرونشست ولی بعد همین ساتراب یاغی گردید و دو مرتبه لشکر شاهنشاه را شکست داد . در آخر با **اردشیر** صلح کرد و آن حدود آرام گشت . از وقایع دیگر دوره **اردشیر** معاهده **کمبون** یا

---

(1) Salamine (2) Platée (3) Artaxercés (4) Mégabyse

داریوش سوم راکه ازاخلاف داریوش دوم بوده صاحب تاج وتخت کرد

**داریوش سوم و انقراض سلسله هخامنشی** - **داریوش سوم** را یونانیان ( **کدمان** ) (۱)نامنددرسنهٔ ۳۳۶ برتخت‌نشست - **باگواس** قصد داشت **داریوش** را بکلی تحت اراده خود درآورد ولی چون این پادشاه حاضر باین امـر نگردید و خواجه قصد مسموم نمودن‌اورا کرد **داریوش** ویرا مجبور ساخت تاهمان زهری که برای اوتهیه کرده بود تناول نماید وبدین طریق رفع شر آن خواجه سرای را از خود بنمود ولی‌قدرت دولت هخامنشی مبدل بضعف گردیده‌بود و**اسکندر مکدونی** پسر **فیلیپ** عزم تسخیر ممالك **ایران** رانمود .

**فیلیپ** پدر **اسکندر** قصد جنك باایران را داشت ولی عمرش‌وفا نکرد ودرسنهٔ ۳۳۶ درگذشت . **اسکندر** فکر پدررا تعقیب کرد ودربهار ۳۳٤ باچهل هزار نفر از **هلسپون** ( **داردانل** ) بگذشت وپس ازجنك **گرانیك** وارد **آسیای‌صغیر** شده مستملکات یونانی راآزاد ساخت (۲) یکی از سرداران ایرانی بکمك امیر البحر یونانی «**ممنن**» (۳) از«**هالیکارناس**»(٤) دفاع سختی‌نمودنـد ولی‌سودی‌نبخشیـد . **اسکندر** از( **کاپادوکیه** ) (٥)واردجلگه‌های(**کلیکیه**)(٦) گردیدو«**داریوس**» (۷) باسپاه ایران‌تلاقی کرده‌جنگی‌رخ داد که درآخرفتح‌نصیب **اسکندر** گشت. در **دمشق** خیمه وخانواده سلطنتی دردست «**پارمنیون**» (۸) افتاد . پس ازاین‌واقعه **داریوش** پیشنهادصلح کردولی **اسکندر** قبول‌نکرده وبطرف **سوریه**رفت‌شهر«**تیر**»(۹)(**صور**) هفت ماه مقاومت کرده لشکر **اسکندر** را معطل ساخت و«**غره**» (۱۰)دوماه‌ازخود

---

1 _ Codoman

۲ـ این جنك درکنار رود گرانیك Granique واقع گشت تعدادسوار نظام‌ایرانی بالغ‌برده هزارنفر بوده ولی عده پیاده‌نظام راکه یونانیان اجیرتشکیل میدادند معلوم نیست . دراین جنك سپهر داد داماد داریوش بااسکندر مبارزه سختی‌کرد تااینکه از اسب بیفتاد وکشته شد . برادر او نزدیك بود باضرب شمشیر اسکندر را بهلاکت رساند ولی دست اورا قطع‌کردند ـ یونانیان اجیرهم ( پیاده نظام ) بسختی مقاومت‌کردند تااینکه دوهزار نفر اسیر وبقیه‌کشته شدند

3 _ Msmnon 4 _ Halicarnasse 5 _ Cappadoce

6 - Cilicie

۷ـ علت فتح اسکندر را در ایسوپس (Issus) چنین‌گفته اندکه سواران ایرانی بین کوه و دریا واقع شده میدان‌آنکه عملیات خودرا انجام دهند نداشتند

8 - Parmenion 9 - Tyr 10 - Gaza

دفاع نمود . پس ازفتح این دوشهر **اسکندر** بااهالی باکمال بیرحمی رفتار کرد و بجانب **مصر** رفت ، مصریان بخوبی ازاوپذیرائی نمودند و **اسکندر** شهر **اسکندریه** را بنا نمود .

درسال ۳۳۱ **اسکندر** از**مصر** ب**سوریه** واز آنجا به **بین النهرین** (عراق امروز) آمدو نزدیکی **اربل** جنگی سخت بین لشگر ایران وسپاه **اسکندر** رخ داد. دراین جنك لشکر ایران مغلوب گردید(۱) پس از آن **بابل** ، **شوش** و **استخر**(۲) بدست فاتح مکدونی افتادو **اسکندر** از روی بغض و کینه یاازفرط مستی **استخر** راآتش زد

**داریوش سوم** هنوز بکلی مأیوس نشده درصدد جمع آوری لشکر و تجدید جنك با **اسکندر** بودولی دو نفر ازساتراپها «**بسوس**»(۳) و«**برسانتس**»(٤)اورا گرفته بقتل رسانیدند ( ۳۳۰ ) - **بسوس** خیال سلطنت داشت ولی **بطلمیوس (پتولمه)** درمقابل او شتافته ویرا ازاین خیال منصرف کرد (۵).

پس ازاین وقایع **اسکندر**. **طبرستان**. **گرگان**. **خراسان**. **سیستان** و **افغانستان** را مطیع خود ساخت. درباختر **اسکندر** با (**رکسانا**) (٦)دختریکی ازامراء مزاوجت کرد . ازآنجا بوادی **سند** رفت **تاکسیل** ( ۷ ) اظهار اطاعت کرد و (**پروس**) (۸) مردانه با**اسکندر** جنگیده اسیر گشت، لشکر **اسکندر** از(**پتاله** ) (۹) بایران مراجعت کرد وازآنجا **اسکندر** ب**بابل** برفت وخواست آنجارا پایتخت کند . خستگی راه و رنج سفراورا ازپای درآورده بود تبی از باتلاقهای شهر بروی عارض شد که در اثر آن درسن ۳۲ سالگی درقصر **نبوکد نصر** بجهان دیگر شتافت جنازه‌اورا ب**اسکندریه** بردند ودرمحلی که امروز مجهول است بخاك سپردند .

---

۱ـ جنك اربل ( Arbel ) یاگوگامل ( Caugamélés ) آخرین جنگی است که داریوش شخصاً بااسکندر نمود تعدادلشکرایران معلوم نیست و بعضی یك میلیون نوشته اندکه بنظر اغراق میآید • دراین جنك ایرانیان بسختی وباکمال رشادت بجنگیدند بقسمیکه کار بر « پارمنیون » سردار اسکندر سخت گردید و اسکندر را بمدد طلبید ولی چون زوبینی بداریوش اصابت کردوبزمین افتاد لشکریان اوبتصوراینکه آن ضربت کارگرد بوده بتدریج فرار احتیارکردند •

۲ ـ قبل ازاینکه اسکندر وارد « پرسپولیس » شود دچار مقاومت « آری‌برزن » شدکه تاآخرین نفس ازپایتخت محافظت کرد

3 . Bessos　　4 _ Bersaentes

۵ـ بسوس را یکنفر سردار ایرانی ازطرف اسکندر بگرفت ودرهمدان کشته شد

6 Roxana　　7 . Taxile　　8 . Porus　　9 — Patala

**اسکندر** ازسرداران نامی دنیا بشمار میرود واندیشهٔ آن داشت که شرق و غرب را متحد ساخته و یك دولت تشکیل داده تمدن **یونان** را ترویج دهد ، ولی اقدامات این سردار مشهوروعملیات‌اوثابت میکندکه نه مانند **کورش. بزرك** عادل ورئوف بوده‌ونه چون **داریوش کبیر** رسم‌جهانداری میدانسته.شقاوت‌اودرتیر **وغزه** آتش‌زدن **استخر** ، بدارآویختن برهمنان درهند ، کشتن دوستان و رفقای قدیمی خود ، قربان کردن چند هزارنفر ازمردم **«کوسی»** برای آسایش روان یکی از سرداران مقتول خود ، سوزاندن **اوستا** ( برحسب روایت پارسیان) لکه‌های‌بزرگی است در تاریخ حیات این فاتح بزرك ـ راست است که **اسکندر** نسبت بخانواده **داریوش سوم** رأفت‌نمود واز کشته شدن اومتأثر گردید وجنازه اورابااحترام‌تمام دفن کرد ، استخوانهای **کورش بزرك** را مجدداً درمقبرهٔ اونهاد ، شهرهای جدیدی مانند **اسکندریه** در**مصر** و **اسکندریه** دیگری درشرق (**خجند** ) بنا کرد ولی باید دانست که آیا این اعمال‌جبران آنهمه‌آسیبی که درشرق وارد آورد وآنهمه کشتاری که کرد ونقاطی که خراب گردید می‌نماید یاخیر ؟ در هرحال چون **اسکندر** وفات کرد نه تشکیلات منظمی ازخود بیاد گار گذاشت ونه‌جانشین لایقی‌معین کرد.



# جهانداری هخامنشیها

## تشکیلات ـ مذهب ـ صنایع و آثار

**تشکیلات** **پادشاهان هخامنشی دراداره کردن ممالك وسیع خود عادات** ومذاهب ملل رامحترم داشته تشکیلات خصوصی آنان را برهم نزدند وحتی دراکثر ازنقاط رؤسای محل بومی بوده وبیگانه را برآنان مسلط نمیداشتند مثلا فنیقیها ازخود دارای حکمرانی بوده ورؤسای نواحی مصر ازاهل آن دیاد بوده ویهودیان باکمال آسایش زیسته حکومت مذهبی ازخود داشتند. مادام که این اقوام مالیات پرداخته و خود را از اتباع ایران و رعایای شاه میدانستند احدی مزاحم آنان نمیشد . چنانچه درشرح حال داریوش گفته شد این ممالك وسیع به بیست ـ و چهارتاسی ساتراپی منقسم گردیده و هرساتراپی دارای یکنفر حکمفرما موسوم به ساتراپ ( خشترپا ) (۱) بوده و یکنفردبیر اعمال ساتراپ را تحت نظر گرفته وقایع را مستقیماً بدربار اطلاع میداد. درهرساتراپی یکنفر فرمانده لشکر ودرقلعهٔ هرشهر یك حکمران موسوم به «ارگ پت» (۲) یافت میشد ـ فرمانده لشکر ساتراپ ودبیر مستقلا وظایف خودرا انجام داده ومستقیماً بادربار مربوط بودند ـ احکام شاهنشاه را چاپارهائی که لاینقطع درراه بوده وآن اراضی وسیع رامی پیمودند بمقامات مربوطه میرساندند ـ یکعده مأمورین موسوم بچشم و گوش شاه در هرسال مناطق دوردست را تحت تفتیش قرار داده نتیجه تحقیقات خود را بدر باراطلاع میدادند ودرتعقیب گزارش این مأمورین ، دربار تصمیم قطعی میگرفت ، حکمران را عزل و گاه اورا محکوم بمرك میکرد ـ دربعضی ازمواقع موقتاً ساتراپ عهده دار امور لشکری میگشت واین ترتیب درزمان **اسکندر** بطور معمول مجری گردید .

---

1 - Khchatrapa 2 - Argapat

**مالیات**

یکی ازوظایف ساتراپ اخذ مالیات بوده که اقوام جنسی و نقدی می‌پرداختند - برای هرقسمت مملکت وجهی بطور ثابت بعنوان باج معین‌شده بود وساتراپها غیرازمالیات که مجبور بوصول وپرداخت آن بودند برای خودهم حقی دریافت میداشتند وازاین‌سبب بموجب گفته پلوتارك داریوش نصف مالیات را تخفیف داد که براتباع زیاده ازحد تحمیل نشود .

درزمان **داریوش کبیر** استعمال نقود درآسیای‌صغیرمرسوم گردید وحتی‌قبل ازاو« کرزوس» مسکوکات نقره وطلا سکه‌زده بود ولی داریوش سکه طلارا رایج ساخت - یکطرف این سکه تیراندازی را نشان میداد که‌یك زانوی خودرا برزمین نهاده بود .

**لشکر**

ساتراپها درحدود حکمرانی‌خود ازشرارت وجنگهای‌داخلی جلوگیری کرده و وسایل امنیت طرق را فراهم مینمودند لشکر دائمی مملکت رامستحفظین شاهنشاه وپاسبانان قلاع مهم تشکیل میدادند- سپاه مستحفظ عبارت‌بود ازدسته‌ای مرکب ازدوهزار سوار ودوهزار پیاده ازنجباء و اعیان پارس‌وماد مسلح‌باتیر و کمان ونیزه های بلند قریب دومتر - پس‌ازآنهایکعده ده هزارنفری‌تشکیل دسته سپاه جاوید را میداد - درموقع جنك ازاطراف واکناف مملکت وازمیان ملل مختلفه جمع آوری‌لشکر میکردند . والبته این امر درموقعی بود که شخص شاهنشاه عزم جنك‌بادولت اجنبی یاسرکوبی یاغی مقتدری رامینمود چه جنگهای داخلی ولایات راساتراپها شخصاً عهده داربوده وبالشکری که از اهالی آن حدود تشکیل میدادند فتنه را فرومینشاندند .

**امور قضائی**

راجع باموروقضائی آنچه میتوان گفت این است که شخص‌شاه خاصه درمسائل‌جزائی‌وجنایات مربوط بامنیت مملکت‌یانسبت بشخص او رسیدگی نهائی میکرده و حتی در بعضی مسائل رسیدگی بدوی هم بااوبوده امابرای رسیدگی بمسائل حقوقی قضاتی از طرف شاه معین شده‌بود که از روی عدل و انصاف داوری کنند واین موضوع یعنی اجرای عدل بقدری طرف توجه پادشاهان بوده‌که نسبت بقضاتی که مراعات آنرانمینمودندبسختی

رفتار میشد وحتی دربعضی اوقات آنان را کشته پوست آنها را برروی مسند قضاوت میگستردند - بااین احوال احدی رابرای ارتکاب يك جرم محکوم بمرك نمیکردند وهیچکس حق نداشت نسبت بغلام خـود هرگاه مرتکب يك تقصیر شده بقساوت رفتار کند خلاصه آنکه جرایم مرتکب و خدمات او را در نظر گـرفته بعد حکم مینمودند .

**مذهب**

پادشاهان هخامنشی موحد بودند یعنی« **اهورا مزدا** » راخالق زمین و آسمان دانسته اقتدار وسلطنت خویش را از تأییدات او میدانستند . ازآنجاکه اهورا مزدا غیرمرئی بوده پرستش اورا در مقابل آتش که يك گونه‌رمزی‌است بجای‌میآوردند.

درکتیبه های **اردشیر** و « **اخس** » برای اولین دفعه نام مهر و ناهید برده شده - اگرچه ایرانیان قدیم بمهر معتقدبوده آن را تقدیس‌مینمودندولی‌اعتقاد پادشاهان هخامنشی باین رب‌النوع ازاواخر قرن پنجم‌قبل ازمیلاد است واززمان **اردشیردوم** پادشاهان این‌سلسله اورا تقدیس‌نموده درموقع سوگند ویرا شاهد گرفته ودرجنك ازاویاری میطلبیدند .

ملت ایران در آنزمان آب و آتش وباد و نور و روز وشب ( نور خورشید و ماه ) را تقدیس مینمودند و باحضور یکنفر از مغان مراسم قربانی را بجـای می‌آوردند .

مغان قبیله‌ای بودند ازمادها که دراجرای مراسم مذهبی‌اختصاص داشته وعقاید آنها نهایت‌قدیمی‌بوده وشاید اززمانی باشدکه ایرانیان وهندیهاتشکیل يك ملت‌داده وهنوز مهاجرت نکرده‌بودند - چنانچه گفتیم حضور آنها برای اجرای مراسم‌قربانی‌و خواندن سرودهای مذهبی واجب بوده است - فرق فاحشی‌که بین مراسم پارسیان ومغان مشاهده میشود این‌است‌که پارسها اجساد خودرا موم اندوه‌کرده وبعدبخاك میسپردند ولی‌مغان دفن اموات راجایز نمیدانستند مگر آنکه قبلاسك یاپرنده‌ای آنها را پاره کند

**صنایع و آثار**

پادشاهان هخامنشی که ممالك وسیعی را تحت تصرف خویش درآورده وملل مختلفه رامطیع خود ساختند درساختن ابنیه وبنای کاخهای‌سلطنتی خویش خواستند ازمهارت کلیه معماران ماهر واستادان قابل ممالك مفتوحه استفاده کنند از آن‌جهت در آثار صنعتی ایران‌در آن عصرطرزهای مختلف صنعت‌سایر ملل مشهود است - **داریوش** گوید که دربنای قصراو صنعتگران بابلی، مادی ، لیدی ومصری خدمت میکردند ومصالح آنرا ازنقاط دوردست می‌آورند مثلا عاج را از هندوستان چوب سدر را از لبنان سنك ستونها را ازیونان‌وزینت‌دیوارهارا ازائیونی(حبشه) تحصیل‌میکردند- پس‌عجب نیست‌اگردر صنعت ایران‌آثار سایر ملل مشاهده میشود ولی نکته مهم در این است که ایرانیان آنزمان درصنعت چه ابداعی نمودند وچه چیز تازه‌آوردند - باید دانست که درسایر ملل صنعت‌جنبه‌محلی داشته‌بدینمعنی که‌صنعتگران مراعات منافع خصوصی شهرهای مختلف را مینمودند ونکاتی را درنظرمیگرفتند که فکراهالی‌آن محل بخصوص را برساند ولی همینکه کشورهای وسیع در دست ایرانیان افتاد و تمام اهالی‌آن اتباع ایران محسوب گشتند درنظرپادشاهان هخامنشی مراعات جنبه محلی یا انحصار صنعت بیك طرز مخصوص ومنحصر که اقتباس ازیکی ازملل شده باشد بیمورد بود - این است که صنعت‌ایران‌ترکیبی گردید ازصنایع مختلفه وآنچه‌ایران دراینخصوص‌ابداع کردند طرز ترکیب این‌صنایع بیکدیگراست‌تادرنظرهم زیبانماید وهم عظمت‌عصر هخامنشی‌رابرساند - دراین‌خصوص ایرانیان منتهای ذوق وسلیقه‌رابکاربردندبقسمی که صعنت ایران صنعت مخصرصی گردید که ازصنعت سایر ملل متمایزاست یکی‌از مستشرقین دانشمند چنین گفته «صنعت‌ایران‌ترکیبی است که ازمیل شاهنشاه بوجود آمده چه تمام‌اشکال صنعتی مشرق را که پادشاه درایالات‌آسور ، مصر ومستملکات یونان در آسیا مشاهده‌کرده و جلب توجه اورا نموده بطور مصنوعی و بامراعات آنچه‌عظمت را نشان دهد وحدت داده و طرز خاصی بوجودآورده است و بالاخره میتوان گفت این صنعت نتیجه اراده شاهان صنعت دوست مقتدری است که عظمت را نصب العین خود قرار داده اند» - پس صنعت ایران نماینده باعظمت عصر

هخامنشی است .

باهمه این احوال باید دانست که صنعت ایام هخامنشی دنباله یك صنعت ملی است که مصالح آنرا تغییرداده وطرزهای دیگری بامراعات تناسب بر آن افزوده‌اند- قصر **کیاکسار** پادشاه ماد در**همدان** نمونه این صنعت است و **کورش کبیر** پس از شکست مادهاقصری در**پازارگاد** بنا کرد که تازمان **اسکندر** برپابود واگرچه‌دارای ستونهای متعدد نبوده میتوان گفت بنای **استخر** (تخت‌جمشید) تکمیل آن‌بنای‌ملی است وقطعاً تقلید ازمعماری مصرنیست چه درزمان**کورش** هنوزایرانیان مصر رافتح نکرده‌بودند.

نزدیك **مشهد مرغاب** مقبره **کورش** است که سقفش دارای دو نشیب است - این مقبره عبارت از اطاق کوچکی است که برروی شش طبقه سنك قرار گرفته و هرطبقه بقسمی برروی طبقه دیگر واقع شده‌که تشکیل مرتبه های مختلفی میدهد.

مهمترین آثار ایام هخامنشی تخت جمشید در **پازارگاد** است که یونانیان **پرسپولیس** نامند عظمت این بنا امروز هم ازخرابه‌آن هویداست - درساختن‌قصور و ابنیه این بنای عظیم اکثر پادشاهان هخامنشی دخالت داشته‌اند ولی میتوان گفت که مهمترین کاخهای آن درزمان **داریوش کبیر** و **خشایارشا** بناگردیده است.قصور **داریوش** و**خشایارشا** درعرصهٔ مسطحی بالای دورشته پله های عظیم ساخته شده و از همه مجللتر قصر خشایارشاست که نزدیك آن مجسمه دوگاوبصورت انسان‌است درروی جدارها باکمال مهارت تصویر مستحفظین قصر ، میرآخوران و کسانیکه برای پادشاه هدیه میآوردندحجاری شده است - تخت جمشیددارای ستونهای‌متعددی بوده وطرزسرستونها ازمختصات صنعت ایران است ودرهیچ بنای دیگر بدان‌شکل مشاهده نمیشود وعبارت‌ازدو گاواست که‌پشت بریکدیگر کرده‌اند - تزیینات وتجمل ابنیه بواسطه کاشیها یاآجرهائی که روی آنهارا بامینا ، برنز ، طلایانقره میپوشاندند نظرهر بیننده راخیره مینمود . درپازارگاد حجاری برجسته مشاهده میشود که‌دریك قطعه سنك آهك نقش شده - این حجاری شخصی را نشان میدهد که لباس درازی

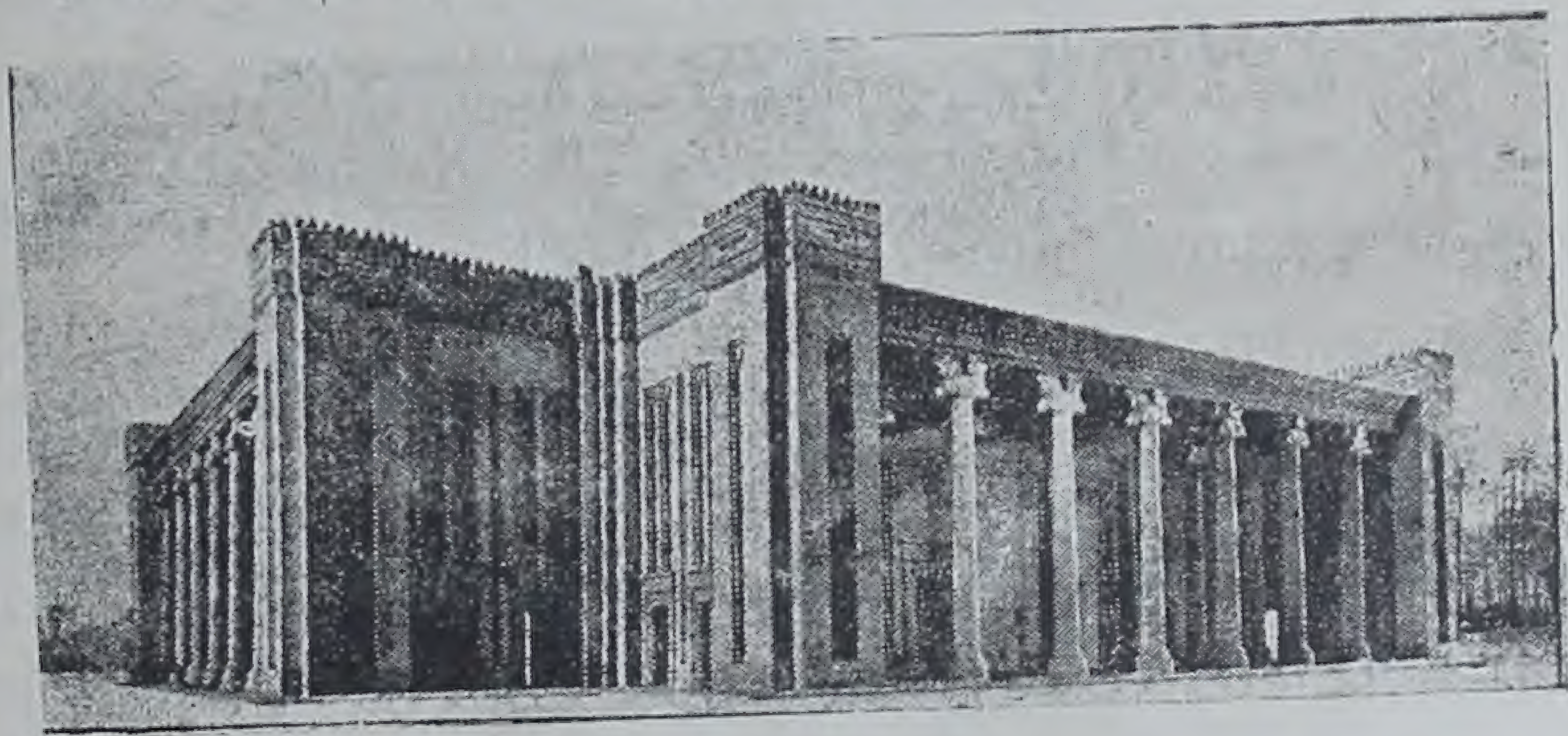
دربر کرده ودارای چهاربال است وشایدصورت فرشته‌باشد.

درپشت‌قصرهای‌پرسپولیس(تخت جمشید) سه دخمه است‌وبفاصله‌پنج کیلومتر



«آرامگاه کورش بزرك در پازارگاد»

از مقابر مذکور در محلی که امروز **نقش رستم** نامند چهار مقبره دیگری است که‌در کوه کنده‌شده‌اند. دراندرون دخمه‌داریوش که‌در نقش‌رستم‌است‌هیچگونهٔ کتیبه



«دور نمای قصر شوش»

وآثاری نیست ولی دربیرون دخمه در روی صخره ایوانی ساخته‌اند که دارای چند ستون است و مجلسی حجاری شده که در آن ۲۸ نفر دردو طبقه تخت پادشاه را نگهداشته‌اند (۱). پادشاه‌ازدست چپ‌بر کمانی‌تکیه کرده ودست راست‌خودراطرف آتش مقدس دراز نموده است.

۱- بیست‌وهشت نفری‌که‌تخت شاه را نگهداشته‌اندنماینده ۲۸ ساتراپ ایران است

دربعضی از نقاط ایران ابنیه‌ایست که آتشکده نامند ومسأله مهم دانستن تاریخ بنای آنهاست چه‌جای شك نیست که در آنجا آتش مقدس رامی‌افروختند وشکل آنها که مانند کوره‌چهارزاویه است ، این موضوع راتأیید مینماید. درنقش رستم درطرف یسار دخمه دو آتشکده است که درصخره کنده‌اند ودرپازارگاد نزدیك مقبره کورش پایه‌دو آتشکده مشاهده میشود که عبارت ازسنگهای مکعبی است که وسط آنراتهی کرده‌اند وامروز آنرا تخت طاوس مینامند .

ابنیه ای درسروستان وفیروزآباد یافت میشود که تاریخ آن درست معلوم نیست و اغلب متخصصین آن رااز آثاربعد ازهخامنشیان میدانند ـ اما درشوش ابنیه مهمی بوده که اکنون از آن خرابهٔ بیش نمانده است .

**کتیبه ، خط وزبان**

کتیبه هائی که سلاطین هخامنشی ازخود بیادگار گذاشته‌اند برسه زبان‌است : پارسی‌باستانی، زبان انزانی یاشوشی ولسان بابلی ولی بعضی‌از آنهافقط به‌پارسی باستانی‌است که درباریان وخانواده سلطنتی بدان تکلم میکرده‌اند. کلیه‌این‌السنه را باحروف میخی مینوشتند وگویند اساس این‌حروف‌ازخط بابلی‌اقتباس شده آنرا نهایت ساده ومختصر کرده‌اند وبجای‌صدها علامات واشکال که درخط بابلی‌بوده خط میخی فارسی فقط ٣٦علامت وچند شکل معین داشته‌است ـ مهمترین کتیبه‌ایام هخامنشی کتیبه معروف بیستون است که درآن داریوش بزرك شرح اقدامات خودرا میدهد وبسه زبان نوشته شده است ـ داریوش امر کرد این کتیبه را رونویس وترجمه کرده دراطراف ممالك‌خود منتشر نمایند .

# فصل دوم

## اشکانیان

**ملاحظه** پس از فوت **اسکندر** ممالك مفتوحه بین سرداران او تقسیم گردید «**پردیك کاس**» (۱) به نیابت سلطنت آسیا انتخاب شد و «**ارریده**» (۲) جانشین اسکندر دراروپا گردید . هریك ازساتراپها نصیب سرداری گشت(۳)مصررا«**بطلیموس**» (٤)سوریه را «**لاامدن**»(٥)مادرا«**پیتن**»(٦) کاپادوکیه را «**اومن**» (۷) کلیکیه‌را **انتیگون** متصرف گشتند ، هند درید حکمرانان بومی و آذربایجان در دست « آذرباد » ساتراپ ایرانی باقی ماند واین قطعه ایران بنام او موسوم گردید ـ حکومت مرکزی وجود نداشت وسرداران دم‌از استقلال میزدند. « پردبك کاس» خواست وحدت ممالك مفتوحه رانگهدارد ولی بطلمیوس اورادرمصر شکست داد و بدست سربازان خویش کشته‌شد ـ (اومن) را «انتیگون» (۸) در شوش مغلوب نمودوخواست جانشین اسکندر گردد ولی « سلو کوس »(۹)مانع از آن گردید وانتیگون باوجود مساعدت پسرس «دمتریوس»(۱۰)کاری ازپیش نبرد ومغلوب شد و قسمت اعظم ممالك مفتوحه اسکندر درآسیا بدست سلو کوس جانشینان او افتاد .

آغاز تاریخ سلطنت سلوکیان از سنه ۳۱۲ قبل ازمیلاد است پایتخت آنان درابتدا بابل بعد سلوکیه و درآخر انطاکیه درشام گردید . روابط سلوکوس با حکمفرمایان هندحسنه‌بود .

---

1 — Perdiccas　　2 — Arrhidée

۳ ــ درآن موقع « رگسانا » زن اسکندر حامله بود وچون پسری آورد نام اورا اسکندر نهاده پادشاه خواندند ولی سودی نبخشید و در آخر اورا گرفته ومحبوس کرده بقتل رساندند

4 .. Betolimaus　　5 _ Laoī édon　　9 _ Peithon

7 _ Auméne　　8 _ Antigone　　6 _ Seleucus

10 _ Démêtrius

قبل ازاینکه بتاریخ **اشکانیان** بپردازیم لازم است بدین نکته اشاره شود که درمشرق ایران مملکتی تشکیل گردید که آنرا یونان و باختر نامند ـ مؤسس آن « دیودوتوس »(۱)دوم در ابتدا سکه بنام « آنتیوکوس » دوم (۲)پادشاه سلوکی زد ولی چون دعوی استقلال کرد سکه را بنام خود نمود و حدود ممالکش از **سغد** تا **مرو** بود .



درزمان آنتیوکوس دوم که ازسنه ۲٦۱ تا ۲٤۲ قبل ازمیلاد سلطنت نمود ایالت **پارت** مستقل گردید ـ نام پارتین ( پاپرثو ) در کتیبه بیستون جزء ایالات ایران برده شده وامروز جای شك نیست که اهالی آن آریائی نژاد بوده‌اند .

**اشك اول** ـ ارشك یا اشك که مؤسس سلسله اشکانیان است درسنه ۲۵۰ قبل از میلاد بمساعدت قبیله چادر نشین «اپارنی »(۳)که شعبه‌ای ازقوم «دهه» (٤)بوده‌خودرا از تحت حمایت سلوکیان مستخلص ساخت ـ گویند در جنگی که با باختران نمود کشته شد ( ۲٤۸ ق ۰ م ) پادشاهان اشکانی باحترام او کلمه اشك را بر نام خود افزودند .

**تیر داد اول** ـ پس ازاشك اول برادرش تیرداد اول جانشین او گردید وایالت «هیر کانی »(٥) گرگان ودارالملك آن«زدراکارتا» (٦) و(استراباد)رابتصرف خویش در آوردو بامساعدت«دیودوردوم»(۷)حکمرانیونان وباختر لشکر سلوکیان راشکست دادو استقلال پارت رامستحکم نموده خودرا ملقب بشاهنشاه کردومبدأ تاریخ پارتها ازهمان زمان است ( ۲٤۷ ق۰م ) .

کلیه پاد شاهان اشکانی نسب خود را بسلسله هخامنشی رسانده و پدراشك وتیرداد را « فریاپیت» (۸) نام پسر یکی از پادشاهان هخامنشی میدانستند ـ تیرداد باستحکام قدرت خویش بکوشید و برای خود قصری نزدیك شهر ابیورد بنا

1 - Diodotos 2 - Antiochus 3 - Aparniens
4 - Daha 5 - Hyr Canie 6 - Zadracarta
7 - Diodore 8 - Phriapites

کردو آنرا دارا نام نهاد ولی پایتخت او شهر ( هکاتمپیل ) (۱) یعنی شهرصددروازه بوده که خرابه آن درجنوب غربی **دامغان** مشهوداست .

**اردوان اول** - این پادشاه درسال ۲۱٤ بجای پدر نشست وتاسنه ۱۹٦ سلطنت کرد ـ درابتدا شهر **همدان** را فتح کرد ولی بعداز **آنتیوکوس** سوم شکست خورده وپایتختش بدست سلوکیان افتاد وتاگرگان اورا تعقیب کردند . آنتیوکوس که میدانست این غلبه موقتی است ودر گرگان هم کاری ازپیش نبرد با **اردوان** معاهده بست واورا بسلطنت ایران بشناخت .

**فریاپیت** - پس ازمرگ اردوان پسرش فریاپیت سلطنت کرد و واقعه مهمی در زمان او رخ نداد .

**فرهاد اول** -«فراآت»(۲) پسرفریاپیت است درزمان خویش« مارد» یامردهای تپورستان ( طبرستان ومازندران ) را مطیع خود ساخت و آنانرا وادار کرد ابواب بحرخزر را محافظت کنند.

**مهرداد اول**- فرهاد مهرداد اول را که برادراو بود بجانشینی خویش معین کرد این پادشاه ۳۷ سال سلطنت نمود ( از ۱۷٤ الی ۱۳٦ ق ـ م ) ودولت پارت رانهایت قدرت بخشید. مرورا ازباختریان بگرفت وایالت مادرا ازدست امرای نیم مستقل آن مستخلص ساخت ودامنهٔ فتوحات خودرا تاعیلام ، فارس وبابل رسانیده «دمتریوس» دوم پادشاه سلوکی رااسیرساخت .

**فرهاد دوم** ـفرهاد دوم پسرمهرداداول است وبرای اینکه« آنتیوکوس هفتم» پادشاه سلوکی رابجنك داخلی مشغول سازد برادراودمتریوس را که مهرداداسیر کرده بوددرها ساخت تامدعی سلطنت برادر گردد. ـسپس آنتیوکوس راشکست فاحشی دادوحکمفرمای سلوکی درعرصه کارزار زخم کاری برداشت. فرهاد چندی بعدباطایفه سکاها که در افغانستان وسیستان تمرکز یافته بودند بجنگید ودرحین کار زار يك فوج ازاسرای یونانی بدشمن ملحق گردید و بالنتیجه فرهاد دوم شکست خورده کشته شد (۱۲۵) .

---

1 - Hécatompyle 2 - phraatés

**اردوان‌دوم** - اردوان‌دوم عم فرهاد است که درجنك بااقوام «یوئچی» (۱) کشته شد. (۱۲٤) در همان اوان سکا ها درقسمتی از ایران که امروز سیستان نامند اقامت گزیدند (۲) وقدرتی بدست آوردند.

**مهرداد دوم** - یااشك نهم‌پسر اردوان‌دوم‌است که‌چون‌بتخت نشست‌دو نفر مدعی سلطنت او گشتند ولی‌مهرداد فتنه آنان‌رادرسال اول‌سلطنت‌خویش‌فرونشاند،سپس آن پادشاه بزرك‌اشکانی‌بتوسعه مملکت‌خودپرداخته در سرحدات‌شرقی جنگهای نمایانی کرد وازطرف غرب مملکت خودرا تافرات وارمنستان وسعت داد.

**ملاحظه** - این‌نکته قابل ملاحظه است که درزمان این پادشاه روابط ایران باروم‌شروع‌شد. در آسیای‌صغیر ششم‌مهرداد‌معروف ‌بپادشاه«پنت»(۳) (که‌نباید‌بامهرداد پادشاه اشکانی ایران‌اشتباه‌کرد)تشکیل‌دولت مقتدری‌داده وراه رومیان راسدنمودو ازسنه ۹۰ تا ٦۳ قبل‌ازمیلاد مردانه‌باآنان جنگیدلیکن در آخر درنتیجه یاغیگری پسرش بوسیله غلامی خودرا بهلاکت رسانید وکاربکام رومیان شد. ازطرف دیگر رومیان درسنه ٦٤ قبل ازمیلادآخرین متصرفات سلوکیان را درسوریه‌بتصرف‌خود درآوردند وقصد تسخیر ایران و هند را داشتند - در اینجاست که خدمت اشکانیان بایران وقابلیت پادشاهان آن بیش‌ازپیش معلوم میشود چه پادشاهان این سلسله نه فقط ایران را ازقید سلوکیان مستخلص ساخته و مجدداً تشکیل دولت شاهنشاهی مقتدری دادندبلکه درمقابل رومیان که دارای خوی سلحشوری‌بوده ولشکری‌منظم داشتند باکمال شجاعت ومردانگی ایستادگی کرده ودراغلب اوقات آنان را شکست داده وارد مستملکات آنها شدند.

**سندروك یا«سنتروك»** (٤) - پس‌ازمهرداد دوم‌مدتی‌تاج‌وتخت ایران‌بی‌پادشاه ماند تا اینکه در سنه ٦۷ق. م - سرداری بنام. سنتروك برادر فرهاد دوم یا پسر اشك «دیکایس» (٥) خودرا شاهنشاه خواند. درزمان او تیگران پادشاه ارمنستان دارالملك آذر بایجان را متصرف گشته نواحی فرات ودجله را ببادغارت داد.

---

1 - Yve tchi

۲ - قبل‌از این واقعه‌آن قطعه خاك ایران را «زرنگ» میناميدند ازآن تاریخ آنرا سکستان یعنی محل سکاها نامیدند - این کلمه بعد مبدل به سجستان وسیستان گردید

3 - Roi de Pont    4 - Sanatroikés    5 - Dikaios

**فرهاد سوم** - فرهاد سوم(اشك یازدهم)درسنهٔ ٦٩ برجای پدرنشست ودرهنگام مبارزه تیکران حکفرمای ارمنستان با «پمپه»(١) شردارمشهوررومی دخالت نمودو ازجنك آنان استفاده کرده بین‌النهرین‌را که پدرش‌ازدست داده بودمجدداً مطیع‌خود ساخت. این‌پادشاه راپسرانش(مهرداد سوم وارد اول) درسنه ٦٠مسموم‌ساختند.

**مهردادسوم** - مهردادسوم پسرفرهاد سوم چهار سال سلطنت کرد - بیرحمی او باعث شد که اعیان واشراف اورا از سلطنت خلع کردند و«ارد»پس ازتسخیر بابل که مهرداد برای خودحصنی‌متین نموده بودویرا به‌قتل‌رسانید.

**ارداول**- ارداول‌معروف به‌اشك‌سیزدهم‌پس‌ازعزل برادرش‌درسنه ٥٥ میلادی‌بر تخت‌نشست‌ویکی‌ازپادشاهان بزرگ‌اشکانی‌است. مهمترین واقعه که‌درزمان اورخ‌داد جنك‌مشهورحران (درماوراءالنهر)است که درسنه ٥٣قبل ازمیلاد واقع گشت - توضیح آنکه «آبگاردوم»(٢)امیر«اسرون»(٣)سرداررومی« کراسوس»(٤)راکه‌یکی‌ازرؤسای سه گانه‌دولت‌روم بوده‌وفرمانفرمائی‌سوریه‌راداشته‌تشویق‌بجنك‌باارد نمود. پادشاه‌اشکانی عواقب‌وخیم‌جنك‌رابه‌کراسوس گوشزدنمودولی‌سرداررومی‌ازروی کبروغرورجوابی‌داد که‌چارهٔ جزجنك‌نبود - اردوارددارمنستان گردیدوسردارنامی‌خود«سورنا»(٥) رابجنك کراسوس دربین‌النهرین‌فرستادودرجنگی که درجلگه‌های‌بین‌النهرین رخ دادسواران اشکانی که‌درتیراندازی نهایت مهارت داشتند بجنگ وگریز پرداخته و رومیان رادر محلهای بی‌آب وعلف‌کشیده آنان رادرزیر بارانی‌ازتیربهلاکت رسانیدند - پسرقابل کراسوس موسوم «پوبلیوس»(٦) کشته شد وچون‌سراورا برسر نیزه نمودند سواران اشکانی بیش ازپیش برتهورخود افزوده ضربتهای سختی بر رومیان وارد آورند - بروایتی‌درموقع مذاکرات اصلاحی کراسوس درمیان هیاهوکشته‌شد - عاقبت بیش‌از بیست هزار رومی کشته وده هزار اسیر را بمرو بردند وسر کراسوس رابریده برای ارد در (ارتاکساتا) (٧) در ارمنستان فرستادند - این جنك برای رومیان گران تمام شد وانعکاس غریبی نمود ودانستند جنگیدن بادولت اشکانی کار سهلی نیست.

---

1 - Pompée  2 - Abgar  3 - Osrhoene
4 - Crassus  5 - Suréna  6 - Publius
7 - Artaxata

گویندارد ، طیسفون (کتزیفون) راپایتخت خود قرارداد وشکست رومیان او را در اندیشه حمله بسوریه انداخت ولی در لشگر کشی بـانطاکیه سردار پارت بنام ازاك (۱) کشته شد . نه سال بعد پسرارد موسوم به پاکر( پاکروس)(۲)جبران آن شکست را بنمود ولی در سنه ۳۸ پس از آنکه پاکر وارد بیت المقدس شد و آنتیگون (۳) پسر اریستوبول (٤) را ملقب به شاه آنحدود کرد از ونتیدیوس (٥) شکست خورده درسوریه شمالی کشته شد . ارد ازاین پیش آمد متأثر شده درسنه ۳۷ سلطنت را به پسر دیگرخود فرهاد چهارم تفویض کرد .

**فرهاد چهارم** ـ فرهادچهارم یااشك چهاردهم برای اینکه درمقابل خود مدعی نداشته باشد برادران خویش را بقتل رسانید و پدرش راهم که او را ملامت میکرد درزیر بالش خفه کرد درزمان او آنتوان سردار رومی برای انتقام ازشکست کراسوس قصد نواحی فرات را کرد

وچون ازطرف ایرانیان درآنحدود مقاومت دید بطرف دار الملك آذربایجان ( اکنون آن محل را تخت سلیمان نامند ) بشتافت ولی شکست سختی درآنحدود خورده مجبور ببازگشت گردید و پس از دادن تلفات بسیار و تحمل مصایب بیشمار خود را بسختی بارمنستان رسانید ـ بازهم اززمان این پادشاه درنتیجه کشمکشهای ایران وروم ارمنستان درتحت حمایت ایران درآمد .

چون اگوست (٦) امپراطورروم گردید برای ایجاد روابط حسنه بین دولتین کنیزك ایتالیائی موزا نام را تقدیم فرهاد نمود و پادشاه اشکانی هم تحت تأثیر آن کنیزك چهارپسرخودرا بروم فرستاد وقصد آن کنیزك این بود که تخت وتاج به پسر او فرهادپنجم برسد و هم برای این مقصود فرهادرا مسموم ساخت.

**فرهاد پنجم** ـ فرهادپنجم پسرفرهادچهارم وکنیزك ایتالیائی است که تقریباً دوسال قبل ازمیلاد بمساعدت مادرش برتخت نشست وبایکدیگر سلطنت کردند ولی دوره فرمانروائی آنها بیش از دوسال بطول نینجامید (۷) و غاصبی بنـام ارد دوم برـ تخت نشست .

1 .. Osakés  2 . Pacorus  3 .. Antigone
4 . Aristo Bule  5 .. Ventidius  6 .. Auguste

۷ـ تولد حضرت عیسی که مبدء تاریخ عیسویان است درزمان اگوست ( اکتاویوس ) واقع گشت این امپراطور معاصر بافرهاد چهارم وفرهاد پنجم ارد دوم و وانان بوده و میتوان گفت تولد حضرت مسیح درآخر سلطنت فرهاد پنجم واقع گشت ؛

**ارد دوم**- ارداول چهار سال سلطنت کرد و در شکارگاه کشته شد(٦ بعد از میلاد).

**وانان اول** - این پادشاه که رومیان او را ونونس (١) نامند پسر او شد فرهاد چهارم است که در روم تربیت یافته بود وچون آشنا باخلاق و آداب شرقیان نبود اورا از سلطنت خلع کرده اردوان سوم را پادشاه ساختند.

**اردوان سوم** - در زمان اردوان تیرداد نامی بتحریك رومیان بمخالفت برخاسته وحتی داخل طیسفون گردید ولی در آخر اردوان بدفع او موفق، شد همچنین اردوان قصد تسخیر ارمنستان که فرهاد پنجم برومیان واگذار کرده بود نمود. ولی ازاجرای این مقصود ممانعت سخت بعمل آمد . اردوان پس از سی سال سلطنت در گذشت .

**واردان** - پس از مرك اردوان پسر او واردان (٢) حضور نداشت و گودرز (گتارز) (٣) غیبت اورا غنیمت شمرده پایتخت را بگرفت ولی طولی نکشید که شکست خورده و واردان بجای پدر تکیه زد . گودرز برادر خود را ازمواضعه که بر علیه او شده بود مستحضر ساخت و درمقابل این خدمت پادشاه اشکانی ازتقصیر سابق او درگذشت واردان درسنه ٤٥ میلادی کشته شد .

**گودرز** - گودرز پس از برادر خود واردان بر تخت نشست و پادشاهی بود بیرحم. مهرداد نوۀ فرهاد چهارم راشکست داد و گوشهای اورا ببرید تا دیگر پادشاه نگردد.

**وانان دوم** - پس ازمرك گودرز در سنه ٥١ میلادی وانان دوم یا (ونونس ) که حکمفرمائی آذربایجان را داشت پادشاه گشت و سلطنت او بیش ازچند ماه طول نکشید .

**بلاش اول** - بلاش اول ازسنه ٥١ تا ٧٥ میلادی سلطنت نمود. درزمان او جنك بین ایران وروم در گرفت بلاش تیرداد را پادشاه ارمنستان کرد و کربولن(٤) ازطرف نرن امپراطور روم(٥) ارتاکسارا بگرفت وخراب نمود. در آن احوال بلاش مشغول امور داخلی وفرو نشاندن شورش اهالی گرگان بود . پس ازانجام این امور بارمنستان شتافت و بعداز کشمکش- های زیاد چنین مقرر شد که تیرداد حکمران ارمنستان شود ولی تاج ازپادشاه روم گیرد

---

1 - Vononés 2 - Vardanés 3 - Goṭarz
4 - Corbulon 5 - Néron

وبدینطریق قدرت ایران ازارمنستان تارود سند مسلم گردید.

پس از بلاش پادشاهانی بنام بلاش - **پاکر سوم و اردوان چهارم** برتخت نشستند وشایدهریك از آنها درقطعه ای ازایران مستقلا حکمفرمائی داشتند.

**خسرو** - وقوع جنگهای داخلی بین پادشاهان اشکانی، **تراژان** (۱) امپراطورروم را درفکر آن انداخت که بایران حمله نماید. خسرو که ازسنه ۱۰۷ میلادی برتخت نشسته بودخواست امپراطور راازاین اقدام منصرف نماید و بهمین سبب هدایائی برای او فرستادو پیشنهادهائی کرد که مقبول نیفتاد. بنابراین تراژان ازدجله عبورنمود «سلوکیه» رابگرفت. فتح این شهر اندیشه جهانگیری تراژان را تقویت کرده قصد آن نمود که دامنه فتوحات خودرا مانند اسکندرتاهند رساند - خسرو که از مقابل تراژان فرار اختیار کرده بود، اهالی را بشورش تحریك کرد وبااینکه امپراطور روم پسرخسرورا رسماً درتیسفون برتخت نشاند سودی نبخشید و شورشیان تراژان را مجبور بعقب نشینی کردند - تراژان درسنه ۱۱۷ در کیلیکیه مرد (۲) وجانشین او «آدرین» (۳) دانست که تسخیرایران باوجود ضعف دولت اشکانی کارسهلی نیست بنابراین درسنه ۱۲۳ باخسرو صلح نمود و ایالات مفتوحه را مسترد داشت - هفت سال بعد خسرو وفات کرد.

**بلاش دوم** - برادر بزرگتر خسرو بوده وهیجده سال سلطنت کرده است.

**بلاش سوم** - بلاش سوم ازسنه ۱٤۸ الی ۱۹٤ میلادی سلطنت کرده وبرادرخود **پاکر** را برجای دست نشانده رومیان، برتخت ارمنستان نشاند ولی ازرومیان شکست خورده سلوکیه طعمه حریق گردید وقصرطیسفون خراب گشت وقسمت غربی بین النهرین در دست رومیان افتاد.

**بلاش چهارم** - پسر بلاش سوم است. درزمان اومجدداً جنك بین ایران و روم درگرفت. امپراطور روم سور هفتم (٤) نصیبین را دارا لمهمات بزرگی نمود ولشگررومی داخل طیسفون شده آن شهرراببادغارت داد. شهرالخضر مقاومت سختی کرد و ماشینهای جنگی رومیان را بوسیله آتش محترق ساخت، امپراطور روم

---

(۱) Trajan (۲) Adrien (۳) Septin e sévére

(٤) کیلکیه درخاك آسیای صغیر قدیم وترکیه فعلی قرار داشت

مجبور گردید از تسخیر آن صرف نظر کند ـ بلاش چهارم در سنه ۱۹۷ وفات نمـود .

**بلاش پنجم و اردوان پنجم** ـ پس از بلاش چهارم بین دو پسران او بلاش پنجم واردوان نزاع درگرفت وسرانجام کشور ایران رابین خودتقسیم کردند واین اوضاع ضعف سلسلهٔ اشکانی را بخوبی میرساند .

**در آن هنگام امپراطور روم «کاراکالا»(۱) بعنوان گرفتن دختر اردوان بالشکر** زیادی بحدود ایران آمد . پادشاه اشکانی که تصور نمینمود امپراطور روم در این موقع غدر کند باعده کمی بخیمه اورفت ، ناگاه رومیان بر آنان حمله آوردند وبسیاری را بکشتند . اردوان از آن مهلکه خودرا نجات داد ودرصدد انتقام بود که خبرفوت «کاراکالا» وبرقرارشدن امپراطوری «**ماکرینوس**» بوی رسید ـ این امپراطور خواست بااردوان صلح نماید ولی چون پیشنهادهای اردوان قبول نگردید جنك شروع شد ، اردوان رومیان رازیر دیوار های نصیبین بسختی شکست دادورومیان مجبور گردیدند باشرایط سنگینی صلح نمایند .

باهمه این احوال آفتاب اقبال اشکانیان رو بزوال بود ودرزمان اردوان (۲)سلسله اشکانی منقرض گردیدو **اردشیر بابکان** چنانکه شرح خواهد آمد تشکیل سلسله جدیدی بنام ساسانیان داد .

---

(۱) Caracalla

(۲) بعضی این پادشاه را اردوان چهارم دانند وگویند درسنه ۲۱۶ برادر خویش را شکست داده از بین برد .

# جهانداری اشکانیان

## تشکیلات، مذهب وصنایع دوره اشکانی

چنانکه گفتیم سلسله اشکانی ازیکطرف ایران را ازقید سلوکیان نجات داد و از طرف دیگر سالهای دراز بارومیان جنگیده مانع پیشرفت آنان در ممالك شرقی گردیده وراه را برای سلاطین ساسانی بازکردند. ازاین حیث سلسله اشکانی یکی از سلسله‌های مقتدر ایران باستان است. با اقتدار فراوانیکه پادشاهان اشکانی درممالك خود داشتند دوموضوع را باید در نظر گرفت یکی آنکه حکمفرمایان بعضی از ایالات ایران نیمه‌استقلالی از خود داشته، یعنی دراداره کردن امور داخلی خود تقریباً آزاد بودند وفقط درمجلس انتخاب شاهنشاه جدید حاضر گردیده ودرموقع جنك بادشمن اورا کمك مینمودند - دیگر آنکه شاهان اشکانی دارای دومجلس مشورت بوده‌اند مرکب ازشاهزادگان واعیان درجه اول وروحانیون وازاینجهت، مخصوصاً بواسطه نفوذی که مجلس اعیان درامور دولتی داشته نمیتوان گفت شاهان اشکانی دارای حکومت مطلقه بوده اند.

اما مذهب پادشاهان آن سلسله ترکیبی بوده‌است ازمذهب آریائی‌های باستانی وآئین زردشتی وعبادت مهر (۱) وپرستش بعضی ازارباب انواع یونانی. ازاینرو آئین

(۱) آئین مهر - درفصل مربوط بهخامنشیها اشاره کردیم که نام مهر برای اولین دفعه درکتیبه های میخی اردشیر دوم برده شده است ولی اساس آئین پرستش مهر از زمانهای قدیم یعنی آن موقعیکه ایرانیها وهندیها هنوز مهاجرت نکرده بودند مرسوم بوده است - معلوم نیست طرز پرستش مهر در زمان اشکانیان در ایران چه قسم بوده ولی بیمورد نیست‌که درخصوص این‌آئین درممالك غربی چندکلمه دراینجاگفته شود - آئین مهر درآسیای صغیر وبین‌النهرین نشو ونما کرده وکلده درزمان اشکانیان زمین مقدس مهرپرستان گردید ودربابل معبدی برای مهربناکردند - عده‌ای از مغان‌که بعد بآسیای صغیر (مخصوصاً درکاپادوکیه وپنت) مهاجرت کردند مدتها دربابل اقامت نموده وبواسطهٔ نفوذ روحانی که داشتند عقاید آریائی مخلوط باعقاید سامی (ستاره‌پرستی

بقیه درصفحه بعد

اشکانیان به‌بی آلایشی اعتقادات پادشاهان هخامنشی نبوده ولی درهرحال پادشاهان اشکانی مذهب سایرین را محترم میداشتند و در پیشرفت سایر مذاهب بدیده بغض نمینگریستند . از قرار معلوم یکی از پادشاهان اشکانی که بعضی بلاش اول و برخی بلاش سوم نوشته اند در صدد جمع آوری جزوه هـای متفرق **اوستا** بر آمد ولی تاچه اندازه باین امر موفق شد معلوم نیست . در ایام اشکانیان اجرای مراسم مذهبی بدست مغان بوده و در قطعه فارس حکمفرمایان نیم مستقل آئین مزدیسنی را ترویج مینمودند .

صنایع دوره اشکانیان نسبت بدوره هخامنشیها چندان قابل توجه نیست و از آثاری که به‌آن دوره منسوب داشته اند یکی خرابه قصر هاترا (الحضر) است درساحل دجله که درمیان محوطه بوده ودوقلعه محکم داشته و دیوار عظیمی آنرا احاطه میکرده است . چنانکه گذشت « تراژان » و « سور هفتم » نتوانستند آنرا فتح کنند . این بنا اساساً اثرذوق ایرانی‌است ولی آثار رومی درطرز ساختمان سقفها وگچ بریها مشهود است . بالای قصر پادشاه گنبدی افراشته بودند و بایاقوتهائی که

بقیه ازصفحه قبل

کلدانی ) گردید واساس آئین مهر عبارت ازترکیب این دوعقیده مختلف است که بعد حجارهای یونانی درتجسم آن علائم جدیدی‌بآن افزودند .

مؤمنین باین‌آئین مراسم عبادت را درمغاره ها بجای‌آورده ومعابد خود را مخصوصاً نزدیك چشمه یاآب روان قرار میدادند. درداخل‌معبد وانتهای آن حجاری برجسته مهر مشاهده میشدکه مشغول‌کشتن‌گاوی است‌که ازبدن‌آن انواع نباتات میروئید .ازقرار معلوم دراین‌آئین درجاتی‌بوده وازبرای اینکه شخصی ازدرجهٔ بدرجه دیگر داخل شود مراسم مخصوصی بعمل آورده میشد مثلا چشمهای اورا می‌بستند دستهایش را باروده جوجه مقید میساختند و اورا وادار میکردند که از گودالی پر از آب بپرد بعد نجات دهنده میرسید و آن رشته ها را باز می‌کرد .

هردرجه اسم مخصوصی داشته مثلا درجهٔ‌کلاغ وشیر و امثال آن ــ معتقدین در مجامع مذهبی خود بانقابی‌که علامت درجه‌آنان بود حاضر میگشتند ــ علامت پیشرفت‌آئین مهر جنبهٔ اخلاق عملی آن بوده‌که انسانرا حاضر بمبارزه برای حیات میساخته است . همچنین معتقدین بآئین مهربقای ابدی ایمان داشتندکه درصورت بجا آوردن اعمال نیك روح آنها باقی مانده جزای‌نیك خواهند یافت.

آئین مهر درنتیجه لشگرکشی‌های « پمپه Pompée » بشرق دراروپامنتشر گشت وتازمان کنستانتین بزرگترین رقیب آئین عیسویت بود . ژولین معروف به مرتد ( ٣٦١ــ ٣٦٣ ) خواست آنرا مذهب رسمی کند ولی موفق نگردید علی ای حال مهرپرستی یك‌گونه آئین نظامی‌بوده وامپراطوران درترویج آن جدیت نموده اند مثلا درآخر قرن دوم کمد **Commode** درمجالس مخفی آنان حاضرگشت وجزء مؤمنین درآمد. در۳۰۷ دیوکلیسین **Diocletien** وگالر **Galère** ولیسینیوس **Licinius** معبدی‌برای مهر برپاکردند وژولین سابق‌الذکر درقصرخود درقسطنطنیه مراسم این آئین را بجای می‌آورد .

در زمینه آن باطلا صورت ارباب انواع نقش شده طاق مقعر اندرونی را تزئین و دیوار اطراف را باپارچه‌های زرنگار مزین کرده‌بودند . تمثال سر انسان درسقف و ستونها مشاهده میشد ـ فی‌الجمله قصرالحضر دیده را اززیبائی خیره مینمود وسقف آن رمز آسمان لاجوردی وستارگان بود .

دیگر ازآثارآن دوره دخمه « ورکا» است که اشکانیان اموات خودرادر آنجا دفن میکردند . در این دخمه تابوتی یافت شده است از سنك یك پارچه که روی آن بطبقات معینی تقسیم شده و در هـرطبقه آن صـورت انسانی حجاری شده است .

درکنگاور خرابهٔ معبدی‌اززمان اشکانیان کشف‌شده ودرهمدان معبدی‌بوده بنام **معبدناهید** که رومیان‌هم درآنجا قربانی میکردند .

راجع بحجاری زمان اشکانیان درفوق اشاره بتابوت سنگی دخمه ورکا شد، گودرز بیادگار فتحی که کرده وبرمهرداد وکاسبوس فائق آمده حجاری‌دربیستون‌از خودبیادگار گذاشته است. دراین مجاس شاه‌براسب‌سوارونیزهٔ بردست‌دارد،همچنین درآنجا کتیبه‌ای بزبان یونانی مشاهده میشود .

ازمسکوکات اشکانیان بهتر میتوان فن حکاکی آن عهد را دانست ـ این مسکوکات بطرز درخم ( درهم ) سوریه ساخته شده و روی آن سر پادشاه است و نقوش طرف دیگر مختلف است ـ درزمان اولین پادشاهان اشکانی تصویر اشك‌اول مؤسس آن سلسله را نقش میکردندکه لباس نظامی در برو کمانی در دست داشته . سپس تصویر مهرداد اول راکه بدرجه الوهیت میپرستیدند نقش نمودند . همچنین عکس فیل ، سر گوزن یا اسب درظهربعضی مسکوکات مشاهده میشود.

اشکانیان اساساً مخالف بازبان ، آداب و مراسم ملل مختلفه نبوده و حتی درباریان وشاهزادگان زبان‌یونانی دانسته‌باآن تکلم میکردند ودردربار نمایشهای یونانی میدادند ـ ولی زبان اصلی آنها آریائی است و بازبان پهلوی کـه در عهد ساسانیان متداول بوده چندان‌فرق نداشته است.اگرچه خط میخی درایام حکمرانی این سلسله از بین نرفت ولی معمول آن دوره خط سریانی بوده‌که با آن کلمات

پهلوی رامینوشتند ـ در بعضی از مسکوکات خط یونانی مشاهده میشود و چنانچه گفتیم کتیبه بیستون که از گودرز باقی است بخطوط یونانی است .

در زمان اشکانیان ایران آباد و تجارت رونق عظیمی داشته ، مال التجاره از طرف مغرب یعنی سوریه و فنیقیه از راه ایران بهند و چین حمل میشد . آبادی پالمیر ( درسوریه ) بیشتر بواسطه مال التجاره خروجی آن بوده که از طرف ایران بسایر نقاط شرق حمل میشده است .



# فصل سوم

## ساسانیان

پس ازضعف دولت سلوکی درایالتی که امروز بفارس موسوم است دولت نیم مستقلی تشکیل یافت که در ظاهر مطیع پادشاهان اشکانی بود . حکمفرمایان این دولت کوچك ضمناً سمت روحانیت داشتند و در مسکوکاتی که ازآنها باقی است تصویر شاه آنحدود مشاهده میشود که درمقابل آتش مقدس ایستاده کمانی بردست دارد . دریك طرف آن آتش درفش کاویانی افراشته شده است . خطی که بر روی مسکوکات اخیر این حکمفرمایان است آرامی وبزبان پهلوی اشکانی است . چنانچه از این مسکوکات معلوم میشود بعضی از این حکمرانان بخود لقب « ملکا » ( ملك شاه ) داده وبعضی دیگر خویشتن را « فرانکرا » که بمعنی آتش سازاست ملقب نموده‌اند ولی مورخین شرقی آنهارا هیربدخوانده وهمین موضوع بخوبی میرساند که آنان سمت روحانیت داشته‌اند ـ آئین مغان زمان هخامنشی در میان این طبقه محفوظ بماند .

**اردشیر بابکان**

مؤسس سلسلهٔ ساسانی واحیاکننده آئین مزدیسنی اردشیر بابکان است که دراطراف حیات او مانند سرگذشت سایر بزرگان حکایات و اساطیر بسیار نقل شده ولی بموجب کتیبه‌هائی که ازاین پادشاه وپسراو بیادگارمانده معلوم میشود که‌اردشیر پسر بابك است . مورخین ایرانی هم بر همین عقیده اند و ساسان را جد اردشیر میدانند واز این سبب این سلسله را ساسانیان نامیده‌اند .

مورخین رومی معاصر بااردشیر اورا ازاهل پارس دانسته و آنچه از روایات مختلف برمیآیدمیتوان‌تقریباً یقین‌نمود که اردشیربابکان حکمفرمای موروثی ایالات

فارس یاقسمتی از آن بوده است (۱).

اردشیر خیالات بلند در سرداشت و قصد آن نمود که ممالك ایران را متحد ساخته تشکیل دولت مقتدری مانند هخامنشیان دهد . برای پیشرفت مقصود ابتدا بکرمان جمله آورد وپس ازشکست بلاش نام حکمران آنحدود اراضی اورا جزء متصرفات خود کرد (۲) سپس بطرف اصفهان ، شوش ، عمان و ایالات دیگر متوجه شده آن نواحی‌را یکی‌بعد ازدیگری‌داخل درقلمرو واقتدارخودقرارداد .

اردوان چون این اوضاع را مشاهده نمود، لشگری ترتیب داده بفارس حمله کرد ولی‌نتیجه آن محاربه وجنك‌دیگری که‌بین‌اردشیرواردوان رخ‌داد قطعی‌نگردید درجنك سوم که‌اردوان‌بالشگر زیادی آماده آن‌شده بود ودردشت هرمزدگان(نزدیك شوش ) روی داد، اردوان مغلوب و مقتول‌گردید ( ۲۲٤ ) .

فتح هرمزدگان اردشیر را مالك ایالات شرقی‌ایران کرد ودوسال بعد از آن طیسفون بدست اوافتاد ، اقدامات خسرو اشکانی‌حکمفرمای‌ارمنستان علیه اردشیر چندان سودی نبخشید وفقط توانست استقلال خودراحفظ کند.

چون ممالك ایران براردشیر مسلم‌گشت در اندیشه نبرد بارومیان افتاد واز پیغامی که به الکساندر سور (۳) امپراطورروم فرستاد معلوم میشود که این‌پادشاه ساسانی دخالت رومیان رادرآسیابیجادانسته ومستملکات آنان‌رادرآنحدود ازاملاك موروثی خویش محسوب میداشته است ـ طولی نکشید که‌اردشیرازدجله عبور کرد و ایالت رومی بین‌النهرین را بتصرف خود درآورد . الکساندر در مقابل او شتافت‌و لشگر خود را بسه‌قسمت‌کرد : قسمتی را ازطرف ارمنستان بامساعدت خسروومأمور

---

(۱) روایت دیگری‌که از این خانواده نقل شده این است :

پدر بابك ساسان نام مؤبد معبد ناهید درفارس‌بوده ومادرش دختر حکمفرمای سلسلهٔ بازرنگی و «رام بهشت » نام داشته بابك درزمان پدر حکمرانی شهرکوچك « خیر » ( بین سروستان و نیریز ) را داشته وپسر او اردشیر هم در زمان پدر خویش « ارك پت » دارابگرد شد . بابك برعلیه حکمران پارس «گوزهز » قیام کرد وپس ازکشتن او از اردوان پنجم درخواست نمود که پسر بزرك او شاپور را بحکمرانی آنحدود بشناسد ولی اردوان قبول ننمود . پس ازبابك شاپور برخلاف میل اردوان زمام امور آنحدود را دردست‌گرفت وفوت او (دراثر خراب شدن سرداب قصر ) اردشیر را حکمران مطلق‌آنحدودکرد .

(۲) گویند اردشیر پس ازفتح‌کرمان پسرخودراکه آنهم اردشیر نام داشت حکمران آنحدود کرد واز آنجهت دارالملك‌آن ایالت را « به اردشیر » نامیدند ودرزمان اسلام برد سیرگشت ،

(3) Alexandre Sévére

حمله بایالات ماد نمود . قسمت دیگررا ازجنوب بطرف فارس فرستاد وقسمت سوم بقیادت شخص امپراطور بین آن دو قرار گرفت ـ لشگر ارمنستان و فارس کاری ازپیش نبردندولشگرشخصی امپراطور بکلی مغلوب گردید. بااینکه فتح نصیب ایرانیان گشت بجهاتی که هنوز مجهول است نتایجی که منظور اردشیر بود بدست نیامد ولی درسال ۲۳۷ اردشیر نصیبین وحران را فتح کرد .

پس ازاین وقایع اردشیر متوجه ارمنستان شدو پادشاه آنحدود رابتدبیر مخصوص بقتل رسانیده آن مملکت راجزء ایران کرد وضمناً اغلب ازرؤسای ارمنستان بخاك روم پناهنده گشتند .

اردشیر پادشاه بزرگ وعاقلی بود وکارهای مهمی نموده وچون بر آن عقیده بود که تخت و آتشکده تفکیك ناپذیر است از اینرو بر قدرت مؤبدان بیفزود و آتشکده هارا آبادکرد . تجدید آئین زردشت وجمع آوری اوستا وترجمه وتفسیر آن از عهد اوست .

اردشیر مانند پادشاهان هخامنشی قوای نظامی راتحت حکم خود داشت ، فرماندهان لشگر وسرکردگان را شخصاً انتخاب میکرد. حقوق نظامیان را مرتب میپرداخت وهمیشه لشگری حاضر برای جنك داشت ـ ازمجموع گفتاری که باردشیر منسوب است معلوم میشود که این پادشاه نه فقط درجهانگیری یدطولائی داشته بلکه در جهانداری و طرز سیاست از پادشاهان بزرگ روشن فکر است. درزمان خویش شهرهای بزرگی بنا نهاد و بعضی از شهرهای ایران تا زمان استیلای عرب بنام او معروف بوده .

**شاپور اول**

ازگفته بعضی از مورخین شرقی و سکه های اواخر اردشیر میتوان حدس زد که اردشیر در اواخر عمر پسر خویش شاپور را باخود در سلطنت شریك گردانید .

علی ای حال اردشیر در سال ۲٤۱ میلادی وفات نمود وشاپور پادشاه شد ـ در ابتدای سلطنت او ، ارمنستان خواست استقلال خود را بدست آورد ولی شاپور

بسهولت انقلاب رارفع کرد بقسمی که دیگر درتمام مدت سلطنت اوارمنستان جرأت آن ننمود که علم مخالفت برافرازد . همچنین شهـر معروف حران را باتدبیر بگرفت و خواست بادولت روم پنجه نرم کرده نقشه پدرش را تعقیب وعملی کند . درابتدا لشگر ایران از بین النهرین عبور کرده «نصیبین» راگرفت و بشام حمله آورده شهر انطاکیه راکه دارالملك شرقی رومیان بود بتصرف درآورد ، ولی در سال دوم سلطنت شاپور لشکر ایران از «گردین سوم » (۱) شکست خورد وانطاکیه ونصیبین مجدداً بدست رومیان افتاد باهمه ایـن احوال «فیلیپ» (۲) معروف به عرب چاره جـزاین ندید که باشاپور صلح کرده تسلط اورا درارمنستان وبین النهرین رسماً بشناسد .

مهمترین واقعه زمان شاپور شکست فاحش رومیان واسارت «**والرین**» (۳) امپراطور روم است . توضیح آنکه شاپور مجدداً در ۲۵۸ نصیبین وحران را تسخیر وانطاکیه را بتصرف درآورد . والرین درابتدا توانست انطاکیه را مستخلص سازد ولی بعد در بین النهرین دچـار زحمت گشته وشکست خـورده اسیر گردید واسرای رومی مجبور بتوقف در «گندی شاپور» (بین شوشتر ودزفول) شدند وگویند دربنای سدمعروف شادروان (بند قیصر) درمقابل رود کارون دخالت داشته اند .

حکایات مربوط برفتار توهین آمیز شاپور نسبت بامپراطور روم که بعضی از نویسندگان نقل کرده اند کذب محض و افسانه ای بیش نیست .

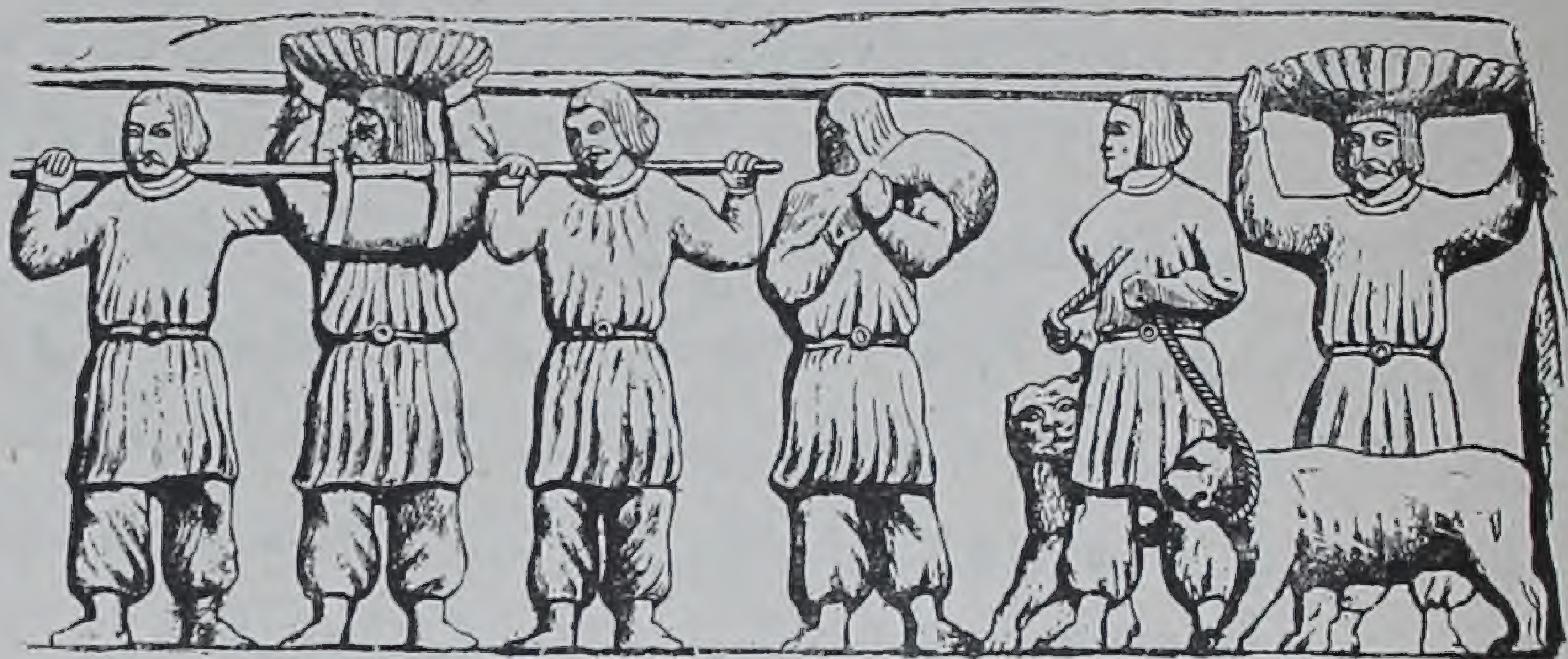
چنین معلوم میشود که شاپور قصدتصرف دائمی تمام ایالات مفتوحه رانداشته وفقط میخواسته است قدرت خودرا بررومیان ثابت کرده از آنان انتقام بگیرد . باهمه این احوال شاپور «سیریاد» (٤) نامی را نامزد امپراطوری روم کرد .

شاپور درموقع جنك بارومیان هدایای**امیرپالمیر** ( شهری بوده درسوریه ) را قبول نکرد وبخشونت باوجواب داده وی را تهدید نمود . این مسأله موجب شد که در مراجعت شاپور «اذینه» (۵) امیرآن حدود قسمتی از بین النهرین را غارت کرد .

---

(۱) Gordien (۲) Philippe L.arabe (۳) Valérien
(٤) Cyriade
(۵) Ozaynaih ( این شخص درآخر بدست کسان خویش کشته شد )

درتاریخ گرجستان مذکوراست که یکی ازپسران شاپورموسوم به مهران تشکیل سلسله‌ای بنام خسروان در گرجستان داده و بکیش عیسویان در آمد .



«تصویر بیگانگانی که برای شاپوراول باج میآورند»

از وقایع مهم زمان شاپور ادعای مانی است که مذهب جدیدی آورد ودر سنه ۲۴۲ یعنی هنگام تاجگذاری شاپور علناً دعوت نمود. چنین بنظر می آید که شاپوردر ابتدا بدان آئین بگروید یااقلابآن مایل شد ولی طولی نکشید که آئین اجدادی خود رابرتر ازآئین جدید دانسته ومانی مجبور گردید ایران‌را ترك گفته بطرف کشمیرواز آنجا بتر کستان وچین مهاجرت نماید .

شاپور اول از پادشاهان بزرك ساسانی است وعلاوه براینکه قدرت ایران را بر ومیان ثابت کرد درداخله اقدامات مؤثری برای آبادی کشور نمود . سد شادروان، پل عظیم دزفول از یادگاریهای آن عهد است .

**هرمز اول**

شاپور در سال ۲۷۲ از دار فانی رحلت نمود وپسرش هرمز اول جای اورا گرفت . مهمترین واقعه عهد اومراجعت مانی است بایران . هرمز با اوکمال رأفت را نمود ولی معلوم نیست که بکیش اودرآمده باشد . سلطنت این پادشاه‌رایکسال وده‌روز نوشته‌اند .

**بهرام اول**

بهرام اول را بعضی پسر و برخی برادر هرمز اول نوشته اند . اسم او در روی مسکوکات ( و رهران ) منقوش است ـ مدت سلطنتش سه‌یاچهارسال است . مورخین

شرقی اوراحلیم ورحیم‌میدانند ولی‌قطع است که مانی‌را اوبقتل رسانید وحتی‌باتدبیر یاحیله او را وادارکرد قصروی‌راکه پناهگاه اوبوده ترك کند . معلوم نیست مانی‌را زنده پوست کندند یااینکه پوست اورا بعدازمرگش بدرآوردند . پس از قتل مانی شروع‌به اذیت وآزار پیروان‌او گردید.

از وقایع دوره بهرام آنکه«زنوبی» (۱) ملکه پالمیروزوجه اذینه برای‌جنك با« **ارلین**»(۲) امپراطورروم‌ازبهرام‌کمك خواست. اگرچه مساعدت‌لشکرایران برای آن ملکه مفیدنیفتاد ودستگیرشد ولی موجب‌کدورت‌بین ایران و روم‌گردید . بهرام خواست باارسال هدایا غضب امپراطور رافرونشاند و ارلین هم در ابتداءآن هدایارا پذیرفت ولی‌اندکی‌بعدبالشکری جرار ازمکدونیه قصد خاك‌ایران را نمود ولی‌هنوز بایران‌نرسیده بودکه دربهار ۲۷۵ میلادی درگذشت و درهمان سال بهرام هم‌بدرود حیات گفت .

**بهرام دوم**

بهرام دوم پسر بهرام‌اول‌است وپس ازاو بتخت نشست درابتدای سلطنتش امور مملکت را باشخاص‌نالایق‌واگذارکرده شخصاً بخوشگذرانی و شکار میپرداخت ولی بعد در اثر اقدامات مؤبد مؤبدان واشراف که میخواستند اورا خلع کنند تغییراخلاق داد .

بهرام سکستانیهارامطیع خودساخت سپس باافغانان بجنك پرداخت هنگامیکه پادشاه‌ایران‌سرگرم‌جنك‌های‌داخلی‌بود امپرطورروم« **کاروس** » (۳)توانست‌بسهولت ایالت رومی‌بین‌النهرین را که‌اززمان شاپورجزءایران شدبودفتح نماید وحتی مورخین رومی‌گویند سلوکیه و طیسفون را بآسانی گرفت و قصدآن داشت فتوحات‌خود را تعقیب‌کند ولی سپاهیان اوباین امرتن درندادند وفوت‌کاروس درهمان اوقات‌معمائی است‌که هنوز حل نگردیده . بعضی برآنند که دراثرصاعقه بمرد و جمعی گویند او راکشتند (۲۸٤).

درسال ۲۸٦ «**دیوکلیسن** »(٤) امپراطورروم‌تیرداد پسرخسرو را کمك‌نموده ارمنستان‌راتحت‌حکم او(یعنی‌درتحت‌حمایت روم) درآورد. بهرام‌بمرگ‌ناگهانی در

(۱) Zénobie (۲) Aurélien (۳) Carus
(٤) Dioclélien

سنه۲۹۲ در گذشت (۱).

**بهرام سوم** بهرام سوم پسر بهرام دوم است وی پادشاهی بود ضعیف النفس ولی خوش خلق فقط چهارماه حکمرانی کرد. درایام او تیرداد حکمفرمای ارمنستان تحت حمایت روم بسر برد . بهرام سوم را ازاین سبب که پدرش پس ازفتح سکستان اوراوالی آن دیار کرد «سکان شاه» نامند.

**نرسی** ازکتیبه ای که ازاین پادشاه بیادگاراست معلوم میشود پسر شاپورو نوهٔ اردشیر بابکان است. اعیان کشور طرفدار سلطنت او بوده وبزودی رفع غائله هرمز برادرویرا بنمودند . تاریخ جلوس این پادشاه را بر تخت سلطنت مختلف نوشته اند شاید بین سنوات ۲۸۲ الی ۲۹۳ بوده است . در زمان او تیرداد تحت الحمایه رومیها وحکمفرمای ارمنستان هرسال لشگر کشی کرده خساراتی درحدود ایران وارد میاورد. نرسی متوجه او گشت وارمنستان رامستخلص ساخت. تیردادچارهٔ جزاین ندید که خود را دردامن «دیو کلسین» امپراطور روم اندازد. این امپراطور داماد وسردار نامی خود **«گالریوس»**(۲)را بجنك نرسی فرستاد. پس ازسه جنك در بین کالینیك وحران چنان شکست و هزیمتی بر گالریوس وارد آمدکه واقعه جنك کراسوس را بخاطر آورد ـ درزمستان ۲۹۷ گالریوس باصلا حدید دیو کلسین لشکر دیگر آراست واین دفعه ازجانب ارمنستان حمله ناگهانی برنرسی برده اورا شکست داد . دراین جنك نرسی مجروح شد زن وبچه و خواهرانش اسیر گشتند در همان اوقات دیو کلسین از فرات عبور کرده در ایالات غربی بین النهرین پیشرفت نمود.

در صلحی که بعد بین نرسی و دیوکلسین واقع شد نرسی شرایط ذیل را قبول کرد .

۱ــ واگذاری پنج ایالت بدولت روم ( بعضی این ایالت را دریسار وبرخی در یمین دجله میدانند ) .

۲ــ شناختن دجله حد بین دومملکت .

---

۱ــ درتاریخ سلطنت این پادشاهان اختلاف بسیار است بعضی فوت بهرام دوم را درسنه ۲۸۲ نوشته‌و غائله تیرداد را درزمان نرسی میدانند.

(۲) Galérius

۳ـ توسعه خاك ارمنستان تاحدود ماد .
٤ـ واگذار کردن بدولت روم حقی را که ایران در «ایبریا» داشته .
چندسال پس ازاین واقعه نرسی ازسلطنت کناره گرفت وتاج برسر پسرخویش هرمز گذشت (۳۰۱) .

**هرمز دوم**

در ایام او واقعه مهمی رخ نداد گویند این پادشاه وقت خود را در آبادی مملکت گذرانید و عدالتخانه جدیدی تأسیس نمود . درجنك باعرب کشته شد (۳۱۰) .

بعدازهرمز پسراو **آذرنرسی** شاه شدولی مدت سلطنتش کوتاه بودو بواسطه خصلات بیرحمی که داشته اورابکشتند .

**شاپور دوم**

شاپوردوم معروف بشاپوربزرك یاشاپورذوالاکتاف است. پس ازاینکه آذرنرسی کشته شد چون برادر او هرمز بدربار روم پناهنده گردیده بود از خانواده سلطنت وارثی که تاج وتخت را تصاحب نماید وجود نداشت ـ اتفاقاً یکی از زنان هرمز دوم حامله بود بزرگان مملکت جنین راشاه خواندند وچون بدنیا آمد نام اورا شاپور نهادند . این پادشاه مدت هفتاد سال سلطنت کرد وهمینکه بسن رشد رسید وزمام امور رابدست گرفت کفایت ولیاقت خود را ابراز داشته بتدریج ایران راباوج اقتدار وشوکت رسانیدومیتوان گفت درسلسله ساسانیان احدی را از حیث جهانگیری وتدبیر باشاپور دوم برابر نتوان کرد مگرخسرو اول انوشیروان دادگر راکه شرح حالش درموقع خود خواهدآمد .

این نکته قابل توجه است که شاپوردوم معاصر با «**کنستانتین**»(۱) امپراطورروم بوده که بکیش عیسویت درآمدوخودراحامی مسیحیان میدانست وازاین جهة چنانچه از اوضاع واحوال میتوان بخوبی پی برد پادشاهان ایران می بایست مواظب احوال عیسویان مقیم ایران باشند که آلت دست سیاست رومیان نگردند خاصه که درهمان ایام تیرداد حکمفرمای ارمنستان بآن کیش درآمد. ازاین لحاظ میتوان گفت هرگاه عیسویان طرف خشم بعضی ازپادشاهان این سلسله واقع شدند علت آن بیشتر سیاسی بوده است چنانکه پادشاه

(۱) Constantine

ایران نسبت به مسیحیان نسطوری که از ظلم متشرعین عیسوی روم بخاك ایران پناه آوردند بهیچوجه اجحاف روانداشتند.

در ایام خردسالی شاپور قبایل عرب که در ساحل جنوبی خلیج فارس اقامت داشتند درخوزستان و نواحی اطراف آن بنای غارتگری گذاشته وحتی یکی ازشیوخ عرب جرأت نمود که حمله برطیسفون کند. اشراف کشور از عهدهٔ خاموش کردن آن فتنه برنیامدند تااینکه شاپور بسن رشد رسید ودرتنبیه غارتگران عرب همت گماشت وآنان راگوشمالی سخت داد وحتی گویند کتفهای آنان را سوراخ کرده ریسمانی در آن می گذرانید وازاین سبب مشهور به ذوالاکتاف شد.

مهمترین وقایع زمان شاپور جنگهای اوبار ومیان است وعلت این محاربه بیشتر راجع بارمنستان بوده ولی میتوان گفت حمایت امپراطور روم ازعیسویان ازیکطرف ومعاهده‌ای که چهل سال قبل بین نرسی وروم بضرر ایران بسته شدازطرف دیگرشاپوررا درفکر این انداخت که باروم داخل محاربه گردد. کنستانتین در ۳۳۷ وفات نمود و «**کنستانتیوس**» (۱) جانشین او گردید. شاپور درسنه ۳۴۱ حکمفرمای ارمنستان را دستگیر کرده پسراوارشك را به امارت آنجا گماشت. همچنین در ۳۴۸ شاهنشاه ایران باقشون کثیری از دجله عبور کرد وبین النهرین مرکزی را بتصرف درآورد ونزدیك شهرسنگارا (سنجر) بارومیان مصاف داد. درموقع محاصره نصیبین چون خبر هجوم قبایل «**هونها**» بگوش او رسید مجبور شد بطرف شرق کشور خویش رود. پس از رفع فتنه هونها مجدداً بروميان پرداخت وفتح های نمایانی کرده «**آمد**» (دیاربکر) راگرفت واهالی آنجا قتل‌راعام کرد.

چون «**ژولین**» (۲) معروف بمرتد برجای کنستانتیوس نشست بتصور اینکه ممکن است جبران شکست اسلاف خود را نماید بامتحدین خویش بطرف طیسفون حرکت کرد. شاپور دوم منتظر فرصت بود تااینکه ژولین باتحمل خسارات ودادن تلفات نزدیك طیسفون گردید ودانست گرفتن آن شهر عظیم کار سهلی نیست و از طرف دیگرچون آوازهٔ نزدیك شدن شاپور بالشگری کثیر بگوش اورسید ناچارخواست

---

(۱) Constantius (۲) Julien

مراجعت کند ولی درهر قدم ایرانیان بر لشگروی تاخته تولید اشکال مینمودند تا اینکه در ژوئن ۳٦۳ موقعی که لشگریان افسرده خاطر خود را تشویق بمقاومت مینمود تیریکی ازسواران ایرانی براوصابت کرده کشته شد.

جانشین او «ژوین» (۱) که‌ازطرف‌لشگررومی‌باامپرطوری تعیین‌گردید چارهٔ جزاین ندید که بدلخواه شاپور وبرحسب شرایطی که‌آن‌پادشاه پیشنهاد نمود باوی صلح کرده افواج خودرا بسرحد روم رساند. بموجب این صلح پنج ایالتی که‌نرسی پس‌ازشکست از گالریوس بروم واگذارکرده بود بایران برگشت‌ونصیبین‌که کلید ممالك شرقی‌رومیان بودوهمچنین شهر«سکنارا» بایران داده شد ومقرر گردید کلیه اهالی آن جلای وطن کنند. همچنین‌دولت روم متعهد گردید دیگر درامورارمنستان دخالتی ننماید.

پس از آن شاپور به‌تصفیه قضیه ارمنستان که باز هم متمایل به روم شده بود پرداخت وازآنجا به‌ایبریارفت وحکمران آنجا را اخراج کرد. مجدداً درارمنستان وایبریا بین‌شاپور و «**النس**» (۲) امپراطور جدید روم جنگ درگرفت و بالاخره در ۳۷٦ صلحی منعقد گردید که مفاد آن معلوم نیست وچنین حدس میزنند امور ایبریا و ارمنستان بخود آنها بدون مداخله ایران وروم واگذار گردید. در ۳۷۹ شاپور بزرگ بدیار دیگر شتافت.

**اردشیر دوم**

اردشیردوم برادر شاپور بزرگ است ومورخین ایرانی او را نکوکار وعربها الجمیل ملقب نمودند. گویند درایام سلطنتش ازرعایا مالیات نگرفت وازروی عدل ودادرفتار کرد. ازوقایع ایام حکمرانی‌اوجنگ‌باهونها و کشمکش‌برسرارمنستان‌است. بعضی برآنند که‌اورا ازسلطنت خلع کردند ولی‌این‌نکته جای‌تردیداست‌واین پادشاه تا ۳۸۲سلطنت کرد.

**شاپور سوم**

پسرشاپوربزرك است وبعد ازاردشیردوم‌برتخت نشست‌درزمان او دو امرمهم رخ داد یکی معاهدهٔ ایران وروم است راجع بارمنستان وتوضیح این قضیه آنکه امورارمنستان‌پس ازفوت «مانوئل» امیرآنحدود درهم وبرهم گردید. گروهی طرفدار ایران وجمعی‌هوا خواه

(۱) Jovien (۲) Valens

رومیان شدند . در نتیجه ملاقات سفرای ایران درقسطنطنیه با «تئودز»(۱) امپراطور روم معاهدهٔ بدینطریق بین ایران و روم بسته شد که ارمنستان بدو قسمت گردد وغیر از بعضی از نواحی مجاور که هریك ازدول جزو مملکت خود کردند قسمت غربی ارمنستان که نسبتاً کوچکتر از قسمت دیگر بوده بروم واگذار و قسمت شرقی نصیب ایران گردید . شاپور سوم خسرو نامی را که آئین عیسوی داشت حکمران ارمنستان ایران نمود (بعضی واقعه تقسیم ارمنستان را درزمان بهرام چهارم میدانند )

واقعه دیگر ایام شاپور جنگ او با قبایل عرب است و از این سبب مشهور بغازی گردید این پادشاه تا ۳۸۸ سلطنت نمود .

**بهرام چهارم**

بهرام چهارم جانشین شاپور سوم است که بعضی اورا برادر و جمعی پسر شاپور سوم میدانند . مورخین شرقی او را بهرام کرمانشاه خوانند و گویند قبل ازسلطنتش حکمران کرمان بود - نگینی که ازاو بدست آمده این مطلب را تأییدمیکند . ازوقایع مهم دوره سلطنت او مسئله ارمنستان است وچنانچه گفتیم بعضی ازمورخین بر آنند که تقسیم ارمنستان با امپراطور روم درزمان اورخ دادولی عدهٔ دیگر این قضیه رادرزمان شاپورسوم دانند و گویند خسرو حکفرمای ارمنستان درزمان بهرام بجانب روم گروید وجنك بین ایران وروم حتمی مینمود ولی روم پای عقب کشید وتئودز بهیچوجه حاضر نگردند که بحمایت خسرو اقدام نماید: خسرو مجبور شد تسلیم بهرام گردد وپادشاه ایران اورا در قصر فراموشی حبس کرده برادر خود «بهرام شاپور» رابتخت ارمنستان نشاند دراخلاق بهرام چهارم مورخین عقاید مختلفی اظهار داشتند ولی چون در آخر لشگر او بروی بشویند و دراثر تیری یکی از آنها وفات کرد میتوان گفت اخلاق اومایل بخشونت بوده(۳۹۹).

**یزدگرد اول**

یزدگرد اول پسر بهرام چهارم است ولی بعضی اورا برادر بهرام میدانند علی‌ای‌حال در ۳۹۹ برتخت نشست . در ایام او اوضاع دولت روم درهم وبرهم بود ولی یزدگرد هیچ گونه اقدامی نکرد که ازموقع استفاده نماید . دوره سلطنتش بآرامی وسکونت گذشت و بخود لقب صلح جوداد . یکی ازجهاتی که باعث گردید یزدگرد اقدامی برعلیه رومیان ننماید این است که «آرکادیوس» (۲) بموجب

---

[۱] Théodose (۲) Arcadius

وصیت‌نامه مخصوص، یزدگرد راحامی پسرخویش کرد وچون امپراطور بمرد ویزدگرد ازمضمون آن وصیتنامه اطلاعی حاصل نمود پیغامی بسنای روم فرستاد که هرکس اقدامی برعلیه امپراطور جوان کند بسختی تنبیه خواهد شد. همچنین یکی ازخواجه‌سراهای دانشمندرا بقسطنطنیه فرستاد تاصاحب امپراطور باشد ودراجرای وصیت نامه کمال دقت را نمود . این پادشاه را مورخین شرقی اثیم یابزه کار (گنه کار) نامیده‌اند و شاید علت آن بوده که یزدگرد در ابتدای سلطنت خویش نسبت بعیسویان بخوشی رفتار کرده‌ازاینرو طبقه روحانیون زردشتی را ازخود ناراضی ساخته است ولی همان مورخین گویند این پادشاه که درابتدا دارای اخلاق نیکو بوده بتدریج خشن وبیرحم وخوشگذران شد . برعکس نویسندگان رومی یزدگردرا ستوده اورا بلند طبع و باشهامت معرفی کرده اند ، یزدگرد دراواخر سلطنت خویش بواسطه رفتار بعض از علمای عیسوی مخصوصاً یکی ازآنها که درابتداطرف‌توجه این پادشاه بود وبعدجرئت نمود آتشکده بزرك طیسفون را خراب کند نسبت بعیسویان سوءظن حاصل کرده باذیت وآزارآنان پرداخت وحتی خواست مذهب عیسوی را ازارمنستان براندازد. در ۴۲۰ یزدگرد وفات کرد وفوت او دراثر لگداسبی واقع شد ولی بعضی این روایات را افسانه میدانند وبراین عقیده اند که پادشاه درنتیجه سوء قصدی کشته شدوقاتلین لگدزدن اسب‌را ازخود جعل کردند تا حقیقت امرمکتوم بماند .

**بهرام پنجم**

پس از فوت یزدگرد پسرش شاپورکه حکمرانی ارمنستان را داشت خواست برجای پدرنشیند ولی بزرگان ایران او رابکشتند وخسرو نامی‌را که قرابت دوری بایزدگرد داشت بسلطنت برداشتند ولی طولی نکشید که بهرام پسر یزدگرد بالشکر کثیری بجانب طیسفون آمد. مورخین شرقی درتاریخ حیات بهرام متفقند که این پادشاه نزد پادشاه حیره «نعمان» تربیت یافته بود وچون پدرش بمرد درپایتخت حاضرنبود پادشاه حیره باوی همراهی کردتاتاج وتخت خودرا تصاحب نماید چنانچه ازاوضاع واحوال وروایت نویسندگان شرقی معلوم می گردد اختلاف بین خسرو وبهرام بمسالمت خاتمه یافت .

بهرام سیاست پدر را درآزارعیسویان تعقیب کرد وازاین‌جهت عده‌ای بخاك روم پناهنده شدند . تئوذز امپراطور روم ازتسلیم آنان خودداری نمود وازاینجهت جنك

بین ایران وروم درگرفت. **مهر نرسی** که نسبش به ویشتاسپ پدرداریوش بزرك میرسید درمقابل رومیان شتافت ودرحصار محکم نصیبین اقامت گزید. سردار رومی قصد محاصره آنشهر راکرد بهرام متوجه رومیان شد وآنان رامجبور به عقب نشینی کرد. خلاصه جنك بین دولتین ادامه داشت و به نتیجه قطعی منجر نگردید تا اینکه طرفین در ۴۲۱ حاضر بصلح شدند ویکی ازشرایط آن صلح این بود که نسبت بعیسویان درایران ظلم واجحافی نشود وهمچنین **آزادی مذهب زردشتیان درروم اعلام گردد** . یکی دیگراز اموری که موجب جلب توجه بهرام گردید موضوع ارمنستان بودچه راهها ناامن وضعفاء پایمال اغنیاء گردیده بودند درآخر بدرخواست اشراف آنحدود مقرر شدکه ارمنستان ایران هم مانند یکی ازقطعات آنکشور دارای یکنفرحکمران ایران باشد .

مورخین شرقی روایت کنند که درزمان بهرام **هیاطله یاهونهای** سفید که رومیان «**هفتالیت**» نامندازجیحون گذشته وبالشگرزیادی بهترین ایالات شرقی ایران رامورد تاخت وتازقرار دادند .

بهرام درآذربایجان لشگری گردآورد وازطریق طبرستان وگرگان بشرق ایران رفته حمله ناگهانی برهیاطله آورد وآنانرا در مرو شکست فاحش داد بقسمی که دیگر تابهرام حیات داشت جرئت تعدی بخاك ایران ننمود . گویند ، بهرام پادشاه هیاطله را بادست خویش کشت و تاج اورا زینت آتشکده آذرگشتاسب ( درشیز - آذربایجان ) کرد .

بهرام بی نهایت مایل بصید گوربود وازاینجهت اورا بهرام گور نامند راجع بفوت اوچنین نقل شده که هنگام شکار درباطلاقی بین شیراز واصفهان اسبش در چشمه‌ای فرورفت وبهرام را باخود ببرد ودیگراثری ازاوپیداد نگردید . معروف است بهرام خوشگذران بود ولی این امراورا از وظیفه مملکت‌داری بازنداشت . رویهمرفته بهرام پادشاهی بود شجاع جهاندار و عادل (۱) .

۱ــ درزمان بهرام عالم عیسویان شهر «آمد» ( دیار بکر ) برای جلب توجه شاهنشاه ایران نسبت بعیسویان کلیه زینت‌ها وظروف مقدس کلیسای خود را فروخته هفت هزار ایرانی اسیر را بخرید وبآنان لباس وپول دستی داده مراجعت بایران داد .

یزدگرد دوم

پسر بهرام پنجم است. درسنه ۳۴۸ یا ۴۴۰ میلادی بر تخت نشست وقصد جنك بارومیان نمود چه اینان برای اینکه نواحی همجواررا تحت نفوذوقدرت خود در آورند درنزدیکی سرحدات شهرهای محکمی بنامی نمودند.

«تئودز» امپراطور روم مایل نبود که آتش جنك مشتعل گردد و بتوسط والی مستملکات شرقی روم ازیزدگرد تقاضای صلح کرد و دولتین متعهد گردیدند نزدیك سرحدات یکدیگر بنای قلعه وحصنی ننمایند. شاید یزدگرد بواسطه هجوم هیاطله درمشرق ایران حاضر بصلح گردید. پس ازاین قضیه پادشاه ایران بدفع هیاطله پرداخت و آنانرا بکلی مغلوب نمود.

چون ازاین واقعه فراغت حاصل آمد یزدگرد درصدد آن شد که اهالی ارمنستان رابآئین زردشتی درآورد زیرا تااهالی آنحدود عیسوی مذهب بودند ایران نمیتوانست هیچگونه اعتمادی به آنان نماید. بهمین سبب ابتدا خواستند اهالی آنحدود درابرضاورغبت تغییر مذهب دهند ودراین خصوص «مهرنرسی» کمال مهارت را بخرج داد و حتی ردی برآئین مسیح نگاشت. دوازده نفر ازروحانیون مسیحی رد اورا جواب نوشتند وچون ازطریق مدارا مقصود ازپیش نرفت یزدگرد درصدد برآمد که آئین زردشتی را بجبر وفشار براهالی تحمیل کند وبالنتیجه شورش عظیمی برپاگردید. یزدگرد بااینکه درمشرق ایران اشتغال داشت بطرف ارمنستان عزیمت نمود ودرجنك مشهور وخونین «**آوارایر**»(۱) شکست سختی برارمنستان وارد آمد، سردار آنان «**وردان ـ ممکنی**»(۲) درعرصه کارزار کشته شد وده نفر ازروحانیون بزرك عیسوی با **یوسف بطریق** محبوس گردیدند وسه سال بعد کشته شدند. آئین زردشت براهالی تحمیل شد و آتشکده های متعددی برپا گردید.

پس ازختم این غائله یزدگرد بدفع هیاطله پرداخت ودرابتدا پیشرفت حاصل کرد ولی چون ازجیحون بگذشت هیاطله دل قوی داشته بمقاتله پرداختند واورا شکست سختی دادند چنانچه مجبور گردید بسرحد کشور خود مراجعت کند. پس ازاین قضیه طولی نکشید که یزدگرد درگذشت (۴۵۷).

(۱) Avaraïr (۲) Vardan Mamikoni

**هرمز سوم**

معلوم نیست که هرمز پسر کوچکتر یابزرگتر یزدگرد است بعضی ازمورخین بر آنند که یزدگرد تمایل به هرمز داشت و از این سبب اورا نزد خود درپایتخت نگهداشته فیروز را حکمران سیستان کرد . چون یزدگرد وفات نمود هرمز فرصت را غنیمت شمرده خویشتن را پادشاه خواند فیروز بکمك هیاطله و باجمعی که از ظلم هرمز باو پناه آورده بودند بربرادر فائق آمد واورا دستگیر کرد . عاقبت این پادشاه معلوم نیست که آیا کشته شدویااینکه فیروز ازسرتقصیر اودرگذشت .

**فیروز**

درایام جنك هرمز با فیروز امیراران (ایبریا) وقت راغنیمت شمرده در آنحدود علم استقلال برافراشت. فیروزدرابتدای هیاطله سلطنت خود بامساعدت آن فتنه رافرو نشاند .درایام این پادشاه قحطی سختی رخ داده وچندین سال ادامه داشت. مورخین شرقی گویند درابتداء فیروزاحکامی صادر کرد تااغنیا به فقراء مساعدت نمایندوحکام مواظب امورمعاش اهالی باشند. چون قحطی ادامه پیدا کرد اهالی را از پرداخت هرگونه مالیات معاف نمود . سپس ابواب خزاین خود را بگشود و بمساکین تقسیم کرد. درهمان احوال ازیونان، هند، ماوراء النهر وحبشه غله وارد نمود .

درابتدا روابط فیروز باهیاطله حسنه بود ولی چون ازپرداختن وجهی که تعهد کرده بود معمولا به آنان درمقابل خدمتی که به اونموده‌اند بپردازد خود داری کرد موجب تیرگی روابط گردید (۱) وبالاخره منجر بجنك شد ، فیروزداخل خاك هیاطله گردید و**خوشنواز** پادشاه هیاطله اورا بدشت وسیعی کشانیده که اطراف آن راتپه‌های پر از اشجاراحاطه کرده وهیاطله در آن کمین نموده بودند. فیروزمجبور بصلح شد(۲) وتعهد کرد دیگر باخوشنواز بجنك نپردازد . درهمان احوال قضیه ارمنستان کسب اهمیت نمود وعلت آن بود که فیروز میخواست اهالی آنحدودرابآئین زردشتی درآورد وازطرف دیگر حکمران ایرانی آنحدود باعیسویان بخوشی رفتاد نمیکرد . این مسائل باعث

(۱) گویند فیروز برای جلب رضایت خوشنواز حکمفرمای هیاطله کنیزکی را بعنوان اینکه دختر اوست بازدواج او درآورد چون قضیه برخوشنواز کشف گردید نهایت متأثرشد وبرای تلافی سیصد نفر از افسران ایرانی را برای کمك وبعنوان اینکه بادشمن قصد محاربه دارد از فیروز بطلبید . پادشاه ایران که تصور حیله نمینمود مسئول اورا اجابت کرد . خوشنواز بعضی از آن افسران را بکشت وبرخی را قطع عضو نموده نزد فیروز فرستاد (صحت و سقم این روایت معلوم نیست ).

(۲) شرائط صلح از طرف خوشنواز این بود که فیروز درمقابل او بزانو درآید وتعهد کند دیگر بجنك او نپردازد . فیروز بدستور مؤبد روی برآفتاب کرده درمقابل خوشنواز زانوزد وسوگند خورد که دیگر باوجنك نکند وازمناری که علامت سرحد است عبور ننماید .

شد که « **ساهاك** » نام خویشتن را شاه ارمنستان خواند و «**واهان**» که از خانوادهٔ معروفی بود فرمانفرمای لشکر او گردید. در آخر شورشیان شکست خوردند. ساهاك کشته شد و واهان فرار اختیار کرد.

نزدیك بود کار ارمنستان یکسره گردد که فیروز سرداران خود را از آنحدود بطلبید.

فیروز ازشکستی که ازهیاطله خورده بود نهایت مکدر بود ومجدداً قصد جنك با ایشان نمود. گرچه مؤبد مؤبدان و بعضی از سرداران لشگر او را منع کردند که برخلاف سوگند رفتار ننماید مؤثر نیفتاد (۱).

ولی دراین جنك بازشکست برفیروز وارد آمد وگویند درخندق پر از آب عمیق وعریضی که خوشنواز امر بحفر آن داده وروی آنرا پوشانیده بود فیروز وبسیاری از لشگریانش غرق شدند ( ۴۸۳ م )

فیروز پادشاه عادل ومهربانی بود. اگر آنچه مورخین شرقی راجع بقحطی آن ایام ورفتار آن پادشاه نقل کرده اند صحت داشته باشد بلاشك فیروز یکی ازپادشاهان خوب بشمار میرود. باگرفتاریهای داخلی وخارجی چندین شهر بنا کرد وعیسویان نسطوری را که ازمملکت روم اخراج کرده بودند بمملکت خودپناه داد.

**بلاش** مورخین ایرانی اورا پسرفیروز دانند ولی نویسندگان یونانی و مورخین معاصر ارمنی ویرا برادر فیروز وعم قباد دانسته اند چون فیروزدرجنك باهیاطله بهلاکت رسید بلاش جای ویرا گرفت و**سوخرا** راماًمور جنك باهیاطله کرد گویند دراین جنك سوخرا بواسطه مهارتی که درتیراندازی داشت برهیاطله فائق آمد وخوشنواز مجبور گردید اسرای ایرانی راتسلیم نماید - ازقرار معلوم ایران تادو-سال مبلغ هنگفتی بهیاطله می پرداخت وبعد بلاش خودرا از آن قید بر کنار ساخت.

یکی از وقایع زمان بلاش رفع غائله ارمنستان است که آنرا از روی عدل و داد فرونشاند. درهمان اوقات «زره» پسر فیروز دعوی تاج وتخت کرد ولی بزودی مغلوب گردیده دستگیر شد.

پسر دیگر فیروز موسوم به «**قباد**» برای استرداد تاج وتخت پدرخویش پناه

(۱) طبری گوید چون فیروز سوگند خورده بود ازمنار سرحدی عبور ننماید امر داد تامنار مذکور را همیشه درمقابل لشکر اوبدارند تاازآن عبور نکرده باشد.

به خوشنواز پناه آورد وازاومساعدت خواست. خوشنواز پس از تأمل حاضر گردید مسئول اورا اجابت کند (۱) ولی درهمان احوال بلاش در گذشت (۴۸۷).

**قباد** در ابتدای سلطنت این پادشاه خزرها از راه قفقاز در نواحی حاصلخیز اران ، ایبریا وارمنستان داخل شده بنای قتل وغارت گذاشتند. قباد آنانرا شکست فاحش دادوپس ازاین فتح بنظرمیرسید که قباد محبوب خاص وعام خواهد شد وروزگار رابخوشی خواهد گذرانیدولی گرویدن او بمزدك که آئین اشتراکی آورده بوداوضاع رادگرگون کرد. حمایت قبادازمزدکیان موردجسارت پیروان مزدك گردیدوحتی خواستند مذهب خود رادرممالك همجوار عملی کنند. گویند علت گرویدن قباد باین مذهب برای آن بود که از نفوذ مؤبدان وقدرت اعیان واشراف مملکت بکاهد .چون نصیحت مؤبدمؤبدان سودی نبخشید وقبادازعقیدهٔ خودمنصرف نگردید اورا گرفتند ودرقصر فراموشی محبوس ساختند برادرش « جاماسب » را پادشاه خواندند (۴۹۷) وبدین نحو دوره اول سلطنت قباد خاتمه یافت .

قباد بیاری زنش از زندان فرار کرده نزدهیاطله رفت . پادشاه هیاطله دختر خویش رابعقد او درآورد وباسی هزارمرد جنگی اورا روانه ایران ساخت . همینکه قبادنزدیك پایتخت رسیدجاماسب بدون جنك تخت وتاج راباوواگذار کرد . بنابراین میتوان گفت قسمت دوم سلطنت قباد از ۵۰۱ میلادی شروع شد برخلاف گذشته قباد دست ازحمایت مزدك ومزدکیان برداشت . ازوقایع مهم دوره دوم سلطنت این پادشاه جنك اوبارومیان است وعلت آن بود که رومیان اززمان یزدگرددوم متعهد شده بودند سالیانه مبلغی بایران بدهند تا « دربند » قفقاز را بنفع دولتین محافظت نماید .قباد مطالبه آن وجه را کرد، امپراطورروم « **اناستاز** » (۲) ازپرداخت آن استنکاف کرد وجنك شروع شد . لشگرایران وارد ارمنستان روم گردید وقسمت عمده آن بدست ایرانیان افتاد وببادغارت رفت. قبادازجانب ارمنستان داخل بین النهرین شمالی گردیده

---

(۱) راجع بسلطنت بلاش این روایت هم ذکر شده: بلاش را « زرمهر » یا « سوخرا » به تخت سلطنت نشاند وپس ازآنکه آن سردار هیاطله را شکست داد واسرای ایرانی راباز گرفت قباد هم درمیان آنان بود قباد در صدد استرداد تاج وتخت پدرخود افتاد و بالنتیجه اعیان ایران بلاش را از سلطنت خلع کرده قبادرابرجای اونشاندند ( درصحت این روایت جای تردید است ).

(۲) Aaastase

وشهر «آمد» دیاربکررا محاصره نموده پس از هشتاد روز آنرا بگرفت . سرداران رومی کاری ازپیش نبردند وقباد میتوانست فتوحات دیگری نماید که خبر هجوم هیاطله ( بواسطه نرسیدن اقساط سالیانه آنها ) بگوش او رسید ومجبور گردید بدانطرف عزیمت نماید . درخلال این احوال سرداران رومی دراطراف نصیبین و «آمد» قتل و غارت گذاشتند ولی ازعهده تسخیر آن دوشهر برنیامدند تااینکه صلحی منعقد گردید ودرمقابل دریافت وجه هنگفتی قباد ازفتوحات خود صرف نظر کرد ولی رومیان بازهم برخلاف معاهده شروع بساختن قلاع محکم درسرحدات نمودند. «ژوستن» (۱) که بعداز آناستاز امپراطور روم گشت باحکمفرمای هیاطله برعلیه ایران عهد مودت بست وحتی یکی از شاهزادگان «لازیکا» راکه تحت حمایت ایران بود بحمایت خویش درآورد . این اوضاع واحوال بالطبع مناسبات ایران و روم را تیره ساخت و مجدداً جنك درگرفت. «بلیزر» (۲) سردار مشهوررومی که باکمك «سیتاس» (۳) مأمور جنك باایران بودند شکست فاحشی خوردند(۵۲۷ ) «ژوستینین» (٤) امپراطورروم گشت وبه بلیزر دستور دادقلعهٔ جدیدی نزدیك نصیبین بنا کند. سی هزار نفر ازلشکریان ایران بسرکردگی پسرقباد (خشیارشا) و پیروز مهران حمله سختی بررومیان نموده آنانرا بکلی مغلوب ساختند .

درسنه ۵۳۱ لشکرایران بطریق شام قصد انطاکیه را نمود و بااینکه دراین دوره هم بلیزر شکست خورد نفعی عاید ایران نگردید . بازهم قباد لشگر دیگری بریاست سه سردار به بین النهرین روم فرستاد . سردار رومی «سیتاس» چاره جز این ندید که خبر کذبی منتشر نماید بدین مضمون که اقوام دیگر بارومیان متفق گشته از عقب بلشکر ایران حمله خواهند آورد . سرداران ایرانی درصدد کشف قضیه بودند که خبر رحلت قبادرسید .

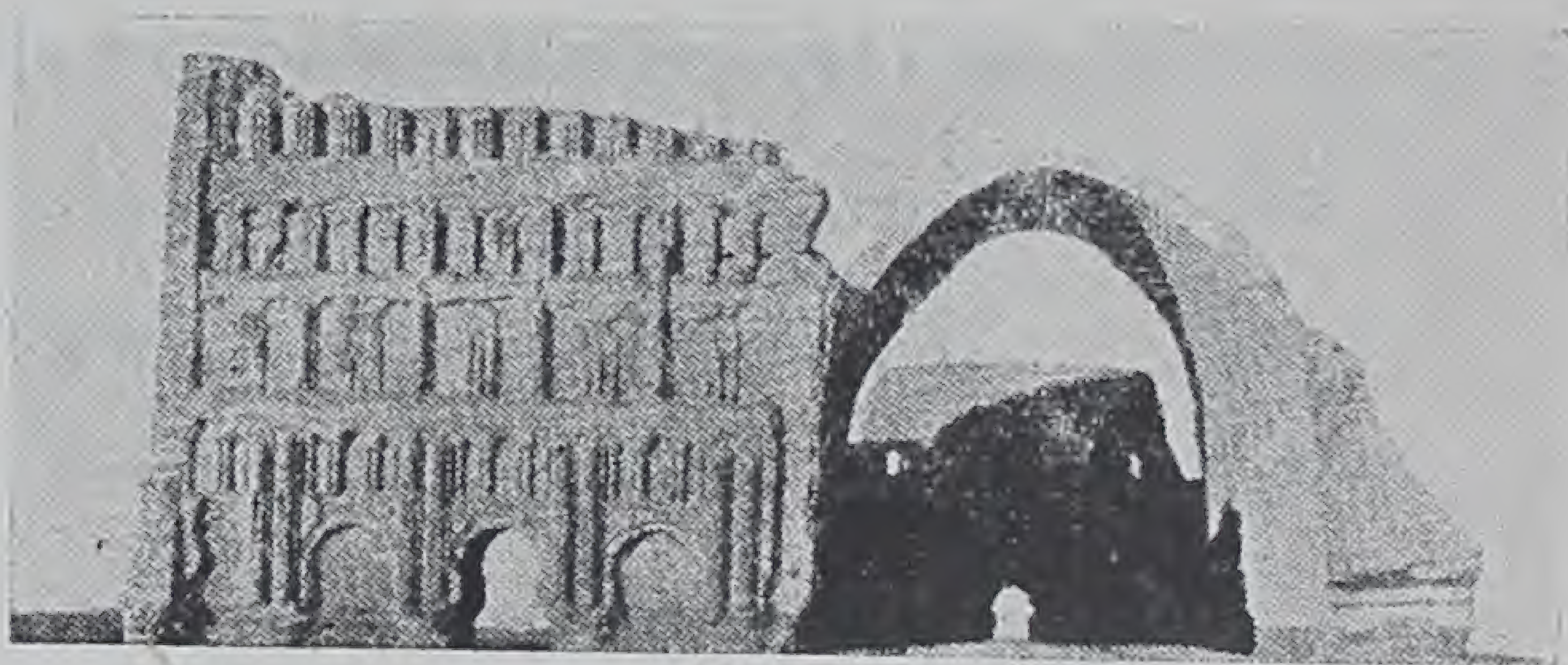
قباد دراواخر سلطنت خویش بقلع وقمع مزدکیان پرداخت وعلت آن بود که اینان میخواستند قباد ازسلطنت استعفا کرده وآنرا بیکی ازفرزندان خویش که درنام

(۱) Justin (۲) Bélisaire (۳) Sittas
(٤) Justinien

اواختلاف است محول نماید. قباد که مایل بود خسرو جانشین او شود مزدکیانرا گوشمالی سخت داد.

خسرو انوشیروان

قباد قبل از فوت خویش پسر خود خسرو اول را ولیعهد نمود. بلاشك خسرو اول بزرگترین پادشاه ساسانی است که نام نامی او در ادبیات فارسی وعربی قرون متوالی پایدار مانده و هنوز هم ذکر جمیل او در افواه خاص وعام ایرانی است. حضرت رسول(ص) در ایام او متولد شد. و گویند فرموده است: من در زمان پادشاه عادلی بدنیا آمدم . این پادشاه که ملقب بداد گر و انوشك روان



«طاق کسری در تیسفون»

است (۱) در جهانگیری وجهانداری معروف آفاق میباشد، بسیاری از تشکیلات او حتی درزمان خلفای عباسی باقی مانده سرمشق جهانداری گردید.

درابتدای سلطنت خسرو عدهٔ ازاعیان برعلیه او کنکاش کردند وخیال داشتند **قباد** پسر « جام » (۲) را برسریر سلطنت نشانند. خسرو آنانرا گوشمالی سخت داد وتمام برادران خود را بااولاد ذکور آنان بقتل رسانید وفقط در آن میان قباد پسر جام جان بسلامت دربرد. سختگیری انوشیروان درابتدای سلطنتش منحصر بهمین واقعه نبود بلکه برای جلوگیری از بی نظمی ومطیع ساختن اتباع و تنبیه مجرمین با کمال خشونت رفتار کرد . همچنین مزدك وجمعی کثیر ازمزدکیان را دریك روز امر بکشتن داد . طولی نکشید که نظم درسرتاسر کشور برقرار گردید وهمه دانستند سرانجام کار

(۱) انوشیروان تحریف کلمه انوشك روان است که بمعنی روح جاوید می باشد.
(۲) جام برادر بزرگتر انوشیروان است

آنها با پادشاه مقتدر سختگیری است.

درهمان اوقات خسرو صلاح دانست با «ژوستینین» که طالب صلح بود معاهدهٔ صلح جاوید ببندد ولی پس از این معاهده بین «**المنذر**» امیر حیره و امپراطور روم قراردادی واقع شد که نفع ایران در آن منظور نگردید و بنظر چنین میرسد که روم مایل است بین شاهنشاه ایران وامرای تابع او ایجاد مخالفتی کند. این پیش آمد انوشیروان را واداشت که باروم داخل درمبارزه گردد این پیش آمد انوشیروان راواداشت که باروم داخل در مبارزه برای این مقصود پادشاه ایران از فرات عبور کرد و پس از گرفتن غرامت از شهرهای رومی بجانب انطاکیه شتافت و آن شهرزیبا را در ٥٤٠ فتح نمود سپس امرداد اهالی آن شهررا به بین النهرین کوچ دهند واز برای اقامت آنها شهرجدیدی بنام **به از انطاکیه خسرو** که عربها رومیه نامند بنا نهاد.

سال بعد انوشیروان متوجه لازیکا شد و در نظرداشت سواحل دریای سیاه را تحت نفوذ خویش درآورده حتی قسطنطنیه را تهدید کند. هنگامی که خسرو و سرداران نامی او مشغول تسخیر آن کشور بودند سردارمعروف رومی «**بلیزر**» برای اعاده حیثیت رومیان ازسرحد عبور کرده بجانب نصیبین شتافت ولی ازعهده تسخیر آن شهر برنیامد.

درسال ٥٤٢ خسروعزم تسخیر فلسطین را نمود ولی بروز مرض وبا اورا از این خیال منصرف کرد همچنین در ٥٤٣ قصد سرکوبی اهالی ارمنستان را کرد همینکه بآذربایجان رسید مرضی درلشکر او پدید آمد و مجبور بمراجعت گردید و معذلك یکی ازسرداران خسرو رومیان را درارمنستان شکست فاحش داد وژوستینین چاره جز صلح ندید وباپرداخت دوهزارمسکوك طلا وفرستادن یکی ازاطبای معروف یونان ددخدمت انوشیروان برای مدت پنجسال قرارداد متارکه جنك بین ایران و روم را بدست آورد. طولی نکشید که رومیان بقلعه «**پترا**» درلازیکا حمله آوردند ولی کاری ازپیش نبردند. سفیرمخصوص ایران با کمال مهارت دردربار روم نقض عهد را ازجانب رومیان ثابت کرد. ژوستینین بازهم حاضر گردید دوهزار وششصد مسکوك

طلا بپردازد تابرای پنجسال بین دولتین متارکه شود مگردرکشور لازیکاکه بنابه پیشنهاد سفیرایران ازتعرض مصون نگردید. تااینکه سرانجام انوشیروان صلاح چنین دانست که ازلازیکاصرف نظر کندودرمقابل ژوستینین متعهد شدکه دولت روم سالیانه سی هزار سکه طلا بایران بپردازد واقساط هفت سال را قبلا کار سازی دارد . بموجب این معاهده باطناً روم باجگذار ایران شدولی درضمن اراضی لازیکا باومحول گردید وطرفین ازاین معاهده استفاده کردند . شاید مقصود انوشیروان ازاین صلح آن بوده که ازجانب رومیان فراغت حاصل کرده هیاطله وخزر هاراگوشمال دهد . درمدت متارکهٔ جنك بین ایران وروم،انوشیروان بکمك خاقان ترك اراضی هیاطله رابتصرف درآورده وخرائن آنهارا بیغما برد .

موضوع دیگری که جلب توجه انوشیروان را کرد اقتدار حبشی ها دریمن بود چه این پادشاه بهیچوجه صلاح نمیدانست قومی عیسوی مذهب درآنحدود اقتداری بهمرساند .

در همان اوقات سیف ذویزن بدربار ایران پناهنده گشت و درخواست مساعدتی نمود که حبشیها را ازیمن براند . انوشیروان مسئول اورا اجابت کرد و بزور بازوی سپاهیان ایران حبشی ها شکست سختی خورده سیف بدست مستحفظین خود حکومت یمن از طرف انوشیروان بحکمران ایرانی (مرزبان) محول گردید و ایرانیان مذهب ع.بها را محترم شمردند .

اما خاقان ترك ( دیزابول ) که قسمتی ازمملکت هیاطله را بتصرف خویش در آورده بود درسنه ۵٦۷ سفیری نزد انوشیروان فرستاده تقاضای انعقاد قراردادمودت بین ایران وترك نمود.خسرو صلاح خودرا درعقد این قرارداد ندانست وازاین سبب خاقان ترك امپراطور روم « ژوستن دوم » را تحریك بجنك باایران نمود وقرارداد مودت بین روم وترك منعقد شد . درهمان احوال دیزابول لشکر بجانب ایران کشید و بگفته بعضی از مورخین شرقی چند شهر ایرانرا بتصرف خود درآورد ولی چون هرمز پسر انوشیروان بالشگر زیادی در مقابل او شتافت دیزابول جرئت مقاومت

ننموده فرار اختیار کرد .

ازطرف دیگر ژوستن نقض عهد کرده ازادای اقساط سالیانه خود داری نمود و مجدداً جنك بین دولتین درگرفت انوشیروان باکبرسن شخصاً عزم جنك نمود و « **آذرمان** » سردار معروف خودرا بجانب سوریه گسیل ساخت انوشیروان رومیانرا مجبور ساخت که محاصره نصیبین را ترك نموده بشهر « **دارا** » پناهنده شوند . اما آذرمان وارد سوریه شد و تاانطاکیه پیشرفت . سپس مراجعت کرده در مقابل شهر دارا بـه انوشیروان پیوست . در زمستان ۵۷۳ شهر دارا فتـح شد وژوستن چون ضعف خودرا درمقابل انوشیروان بدید «**کنت تیبریوس**» (۱) راجانشین خویش کرد رومیان باپرداخت ٤۵ هزار سکه طلا درخواست یکسال متارکه جنك کردندوپس از آن بازهم یکسال دیگر مهلت خواستند و بالاخره موافقت شدکه صلح بین ایران وروم برای مدت سه سال مقرر شود ( ارمنستان شامل این صلح نگردید ) دولت روم برای عقد این قـرار داد حاضر گردید سالیانه سی هزار مسکوك طلا بـایران بپـردازد .

پس از این صلح خسرو اول متوجه ارمنستان شدو کشمکشهای سختی در آن حدود رخ داد . در۵۷۷ «تام خسرو» سردار معروف ایرانی شکست سختی بررومیان وارد آورد .

بعد از انقضای مدت متارکـه در بهار ۵۷۸ تام خسرو بفرمان انوشیروان ارمنستانرا ترك گفته اطراف «آمد» را غارت نمود. اما « موریس » (۲)سردار رومی داخل درارمنستان ایران گردید ودرتابستان همانسال وارد بین النهرین شرقی شده آن نواحی را ویران ساخت وحتی یکدسته از تیراندازان خودرا از رود عبور داده بکردستان فرستاد، هنگام زمستان رومیان اکثر متصرفات خود را تخلیه کرده بخاك روم بر گشتند . تیبریوس باوجود پیشرفت لشگریان خود حاضـر بصلح بود ولی عمر خسرو دادگر وفا نکرد و در سنه ۵۷۹ درقصر کتزیفون ( طیسفون ) بجهـان دیگر شتافت .

---

[۱] Count Tibérius [۲] Maurice

انوشیروان نه فقط در جهانگیری معروف جهان است بلکه درجهانداری و وآبادی کشور گوی نیکنامی بربوده . همیکه برتخت سلطنت تکیه زد اوضاع کشور را درهم و برهم دید. مالیات به طرز بسیار بدی وصول میشد، ظلم حکام بر زیردستان اندازه نداشت . نظام بحالت اسف آوری افتاده بود . تعصبات مذهبی همه راازپای در آورده عموم طبقات بایکدیگر درنفاق میزیستند، مجرمین بمجازات خودنمیرسیدند فلاحت ترویج نمیشد وبالاخره عموم ناراضی وهمه درعذاب بودند . انوشیروان تصمیم گرفت باین اوضاع هرج ومرج خاتمه دهد. بنابراین درهر رشته درامور اصلاحات لازمی نمود . وصول مالیات را برروی اساس متینی نهاد . درتشویق زارعین اقصی جهدخود را نمود ودرپرداخت حقوق نظامیان وتشویق آنان سعی بلیغ کرد .

اگرانوشیروان مزد کیانرا گوشمالی داد فقط ازنقطه نظرسیاسی واجتماعی بوده والا این پادشاه هیچگونه تعصب مذهبی بیجائی نداشته است . خسروداد گر گدائی را غدغن نمود . تنبلی را خلاف محسوب میداشت . اشخاص فقیر و ناقص الخلقه از کیسه فتوت او اعاشه میکردند ، ازدواج را اجباری نمود و وسیله مزاوجت دختران فقیر را از خزائن دولت فراهم میکرد و تربیت اولاد آنها را بعهدهٔ دولت واگذاشت .

انوشیروان نه‌فقط مروج علم ومعرفت بوده بلکه شخصاً فلسفه را دوست‌داشته ونسبت بحکما باکمال احترام رفتار میکرد چنانچه هفت نفر از فلاسفه یونان که «ژوستین» بموجب‌فرمان جابرانه‌امر باخراج آنهاداده‌بود بدربارخودپناه داد وباکمال خوشروئی ازآنان پذیرائی کرد . در سر سفره خویش باآنها صرف طعام مینمود و مباحثات فلسفی میکرد، همچنین عده دیگر ازدانشمندان‌یونانی بدرباراوحاضرشده از کرم او برخوردار گشتند .

درزمان او کتاب‌کلیله ودمنه بیدپای هندی بزبان پهلوی ترجمه گشت . تاریخ ایران و زردشتی مورد توجه او واقع گشت و مقرر داشت حکم و نصایح اردشیر اول رامجدداً منتشر سازند . در گندی‌شاپورنزدیك شوش مدرسه‌طبی تأسیس گردید وبتدریج این مؤسسه‌دانشگاهی‌شد که‌درآن فلسفه معانی وبیان‌وشعر تدریس‌میکردند

شطرنج را درزمان این پادشاه ازهند بایران آوردند. خلاصه ستایشی که شعرا وادباء شرقی نظماً و نثراً از این پادشاه نموده‌اند بجاست وحق است که اورا پادشاه‌بزرگ دادگردانست.

**هرمز چهارم**

پس ازفوت خسروانوشیروان‌پسراوهرمزچهارم که مادرش‌دختر خاقان ترك‌بودوازآنسبب اورا ترك‌زادگویند برتخت‌نشست ووعده داد که مانندپدرخود سلطنت خواهد کرد. این‌پادشاه درابتدا از روی عدل وداد سلطنت‌کرد وحاضرنگردید تحت نفوذمؤبدان درآید و پیروان سایرمذاهب راآزار دهدولی بعد چنانچه اکثرمورخین شهادت داده‌اند تغییر اخلاق داده ازطریق راستی‌منحرف گردید.

تیبریوس امپراطور روم خواست‌باهرمزمعاهده‌ای بسته ازتمام دعاوی خود در ارمنستان صرف‌نظر کند ودرمقابل شهر«دارا» را بازستاند. هرمزنه‌تنهاحاضرباین‌امر نگردید بلکه مطالبه اقساط سالیانه راازروم‌نمود وبالنتیجه جنك شروع شد. هرمز کفایت ولیاقت انوشیروان رانداشت‌وسرداران‌اودرمقابل « **موریس** » سرداررومی کاری ازپیش نبردند، چنانچه آذرمان در ۵۸۰ شکست خورده بایران برگشت و تام‌خسرو در۵۸۱ کشته شد، چون « موریس » به قسطنطنیه مراجعت کرد جانشین او « **موستاکن** » (۱) نزدیك دجله شکست فاحشی از ایرانیان خورد ودرتعقیب آن شکست دیگری بروی وارد آمد وبی کفایتی او ثابت و «**پیلیپ‌پیکوس**» (۲) بجای وی معین شد. این سردارهم کارمهمی‌ازپیش نبرده امورلشکررا به«**هراکلیوس**»(۳) واگذارکرد و شخصاً عهده دار تفتیش لشگر گردید. باهمه این احوال نتیجه قطعی بدست نیامدگاه‌ایرانیان وزمانی رومیان فاتح میگشتند.

اوضاع بدینمنوال بودکه خطربزرگی درمشرق ایران‌پدیدارگشت خاقان ترك بالشکر زیادی ازجیحون‌گذشته‌بلخ وهرات راتصرف کرد.پیشرفت ترك خطربزرگی بشمار میرفت‌ولی هرمز شخصاً‌به‌مدافعه برنخواست‌ویکی ازسرداران‌نامی خود**بهرام چوبینه** را درمقابل‌آنان فرستاد. بهرام بخوبی ازعهدهٔ این‌وظیفه برآمد خاقان‌ترك

---

[۱] Mustacon [۲] Philippicus
[۳] Héraclius

درجنك کشته شد وپسراو درجنك ديگر اسير گرديد. غنائم بسيارى نصيب بهرام‌شد که بدربارفرستاد .

پس از اين فتوحات هرمز بهرام رابجانب لازيکا فرستاد وچون درآنحدود شکست مختصرى ازطرف روميان بربهرام واردآمد هرمزکه بپيشرفت سردارخود رشك ميبرد اورا خلع کرده وتوهين سختى باو نمود ، بدرفتارى هرمز بااين سردار نامى موجب ياغيگرى اوشدو بالشکرخود بجانب پايتخت حرکت کرد. سپاه بين‌النهرين هم که ازهرمز رضايتى نداشت ملحق به‌بهرام گرديد ولشکرى‌هم که هرمز درمقابل ياغيان فرستاد باآنها همداستان شد . درتعقيب اين قضايا هرمز نسبت بهمه بدگمان گرديد وحتى ازپسرخود خسرو سوء ظن داشت وعدهٔ را درزندان افکند ، بالنتيجه شورش عظيمى درپايتخت برپاشد ، **بيندو وبستام** (يابيستام ) برادرزنهاى هرمز زمام شورشيان را بردست گرفته وهرمز را بزندان افکنده پس از چند روزى بقتلش رسانيدند (۵۹۰م)

**خسرو دوم**
**( خسروپرويز )**

پس ازاينکه‌هرمز بقتل‌رسيدشورشيان‌پايتخت خسرورابسلطنت برگزيدند .

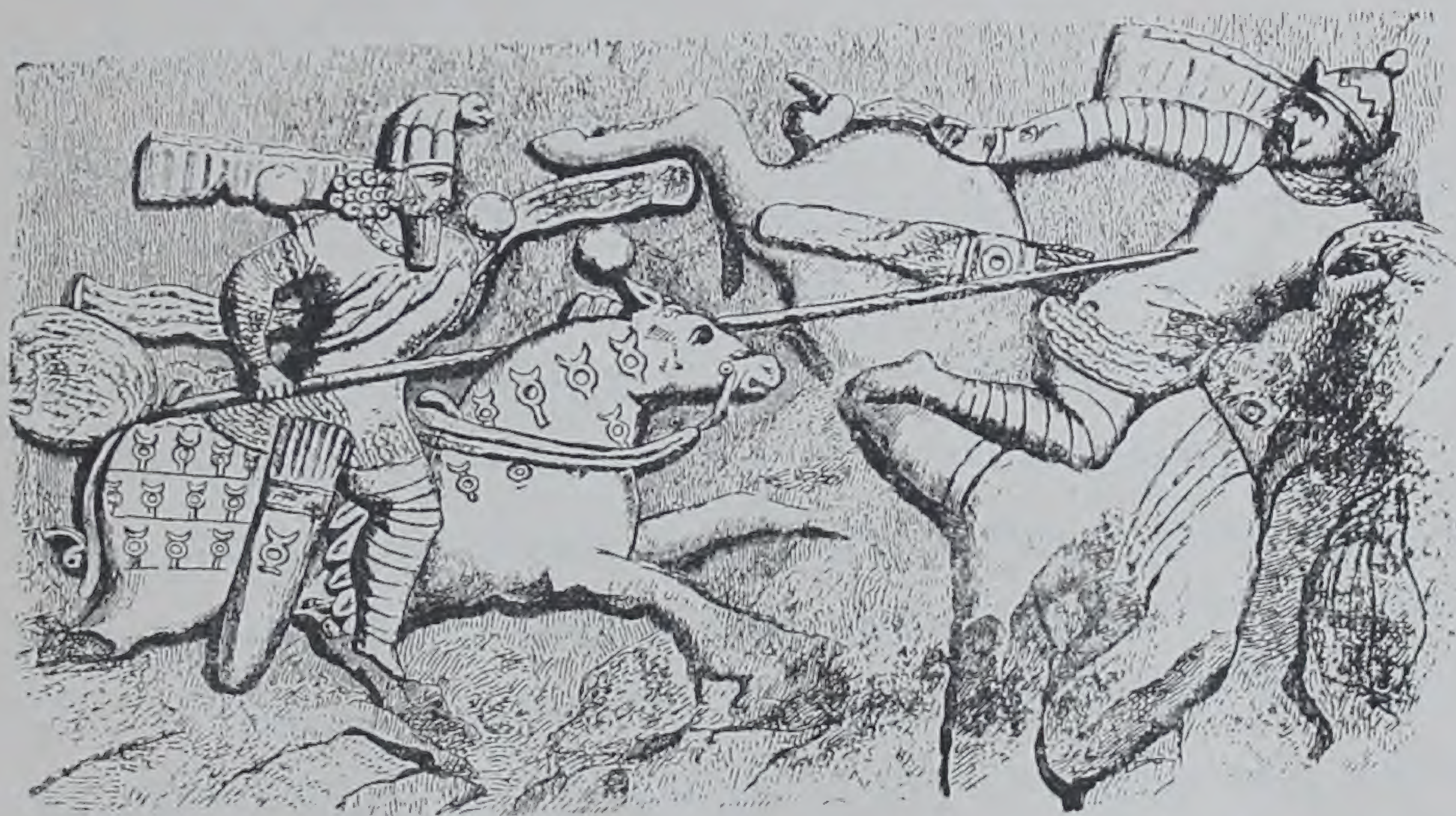
برتخت نشستن خسرو باآن اوضاع و احوال خصوصاً بامخالفت‌بهرام‌چوبينه‌امردشوارى بود. طريق‌مسالمت ومکاتبات خسرو بابهرام‌بجائى نرسيد بنابراين عدهٔ فراهم‌کرده درمقابل اوشتافت . بهرام شبانه برلشکرپرويزحمله آورد واحساسات سپاهيان‌را بجوش‌آورده آنانرا بطرف خود جلب‌کرد ، خسرو جز مراجعت‌بطيسفون‌چاره‌نديد وچون جنگيدن‌بابهرام کاردشوارى‌بود بخاك رومپناهنده گشت واز« **موريس** » امپراطور وقت استمداد نمود ، موريس نسبت بخسرو اظهار مهربانى کرده صدياهفتاد مردجنگى بکمك اوفرستاد ومبلغى براى مخارج جنك از خزانه خويش‌تقديم نمود. ولى‌خدمت موريس به‌پرويزبدون طمع نبود و درمقابل‌آن درخواست ارمنستان ايران وبين‌النهرين شرقى راکرد.

غير از سپاهيان رومى‌خسرو داراى لشگر ديگرى درآذربايجان‌بودبدينمعنى که خالوهاى اوبيندو وبيستام قشونى درآنحدود فراهم‌کرده ويك دسته ازسپاهيان

ارمنستان بآنها پیوسته بودند . بین بهرام وخسرو دوجنك مهم رخ داد یکی درپای سلسله پست کوه ودیگر درناحیه جنوب دریاچه‌ارومیه. دراین‌جنك اخیر بهرام بکلی مغلوب گردید ومجبور بفرار شد . بیستام‌اورا تعقیب کرد ولی بهرام توانست خودرا برودجیحون رسانیده تحت حمایت خاقان‌ترك درآید (۱).

خسرو درتابستان ۵۹۱ به‌پایتخت برگشت . قریب دوازده سال روابط ایران‌و روم بود حسنه بود و بااینکه شرائط موریس برای کمك با خسرو گران تمام شد خسرو آنرا انجام داده بهیچوجه تحریك اقدامی برای استرداد املاك از دست رفته خود ننمود .

تا«موریس» حیات داشت‌اوضاع‌بدین منوال‌بودولی‌چون « فوکاس » (۲) تخت امپراطوری‌روم‌راغضب کردو«موریس»راباکلیه‌پسرانش‌بقتل‌رسانیدخسرو بخونخواهی برخاست وازسنه ۶۰۳ جنك آغازشد.



«حمله یکی از پادشاهان ساسانی(شخصیتش معلوم نیست) بدشمن»

دراین سال پرویزدرنزدیکی «دارا» لشکرروم رابسرکردگی «ژرمانوس»(۳) شکست فاحش داد ودره۶۰ آنشهرمعروف‌راکه مهمترین قلعهٔ رومیان درآن اطراف

۱– گویند خسرو وسایلی انگیخت تایکی ازبندگان زوجه خاقان ترك را بهقتل رسانید

[۲] Phocas [۳] Germanus

بود فتح نمود . سال بعد شهرهای دیگری بدست خسرو افتاد که از آنجمله است آمد ( دیار بکر). درسنه ۶۰۷ حران وادسا فتح گردید وخسرو ازفرات عبور کرده بسیاری ازشهرهای رومی را باآتش غضب خویش گرفتار کرد. درسال ۶۰۹ قلاع محکم ارمنستان بدست ایرانیان افتادودر ۶۱۱ باردیگر لشکرایران ازفرات عبور کرده تاانطاکیه رافتح نمود واین شهرعظیم بباد غارت رفت.

درهمان احوال «فوکاس» ازامپراطوری روم خلع گردیده کشته شد وهراکلیوس ( هرقل) جای اورا بگرفت . بااین تغییری که درامپراطوری روم رخ داد خسرودست از محاربه برنداشت و در سنهٔ ۶۱۲ « کاپادوکیه » و شهر معروف « مازاکا » را بگرفت . دو سال بعد شهر دمشق فتح شد و « شهر براز » سردار ایرانی از دمشق بجانب فلسطین شتافت ودرسال ۶۱۵ آنحدود فتح شد وصلیب مقدس را به طیسفون فرستادند .

درسنهٔ ۶۱۶ شهربراز ازفلسطین بطرف مصر حرکت کرد وطولی نکشید که اسکندریه را بتصرف خویش درآورد . پس ازفتح این شهر تمام مصرتاحدود حبشه دردست ایرانیان افتاد وهمچنین جزیره قبرس فتح شد.

ازطرف دیگر دسته ازلشکریان ایران بسرکردگی «شاهین » ازجانب آسیای صغیر بساحل بسفور شتافت . شهرمهم وقلعهٔ محکم «کالسدون » که درست درمقابل قسطنطنیه است محاصره گردید.

هرقل روم چون پایتخت رادرخطر دید به صلاحدید شاهین سه نفرازبزرگان را بدربار خسروفرستاد تاشاید امربصلح خاتمه یابد . پرویزنه فقط حاضر بصلح نگردید بلکه شاهین را تهدید بقتل کرد که چرا هرقل را مغلولا بـدربار نفرستاده است . کالسدون درسال ۶۱۷ بدست ایرانیان فتح شد و سه سال بعد آنقره مسخر گردید و باینطریق تمام متصرفات رومیان درآسیای صغیر وافریقای شرقی درظرف پانزده سال بدست ایرانیان افتاد ومملکت شاهنشاهی بعظمت زمان هخامنشی رسید .

هراکلیوس چون دید قسطنطنیه درخطر است، درفکر فرارافتادولی اهالی پایتخت از نیت او آگاه شده ویرا ازآن خیال منصرف ساختند . امپراطور روم ناچاربقصد

محاربه لشگری فراهم کرده وتدبیری نموده بخلیج«ایسوس» درزاویه که بین آسیای صغیر وسوریه‌است عازم‌شد (۶۲۲).

خسرو سردارخود « شهربراز » را درمقابل او فرستاد ودر کوههای سرحدی ارمنستان جنك سختی بین ایران وروم در گرفت که در آن شهربراز مغلوب و برای اولین دفعه پس‌ازقتل موریس رومیان‌فاتح شدند.

سال بعد هراکلیوس بکمك خزرها وسایر قبائل آنحدود از ارس عبور کرده داخل ارمنستان شده وازآنجا بجانب آذربایجان آمده قصد مقابله باخسروداشت. درسال۶۲۴ بازهم هراکلیوس بایران تاخته شاهین وشهربرازرامغلوب نمود ودر۶۲۵ شهر «آمد» بدست رومیان افتاد.

خسرو که از پیشرفت امپراطور روم فوق‌العاده متأثر گردیده بود دراین فکر افتاد که ضربت سختی برهراکلیوس درقسطنطنیه واردآورد وهر گاه این نقشه‌عملی میشد قطعاً تاریخ عالم دگرگون میگشت ولی کوشش خسرو بیفایده بود و گرفتن آنشهربا کمك‌اهالی آنطرف « دانوب » ازقبیل آوارها ، اسلاوهاو بلغارها میسر نشد. میتوان گفت که بخت ازخسرو برگشته‌بود چه دربعضی از مواقع پیش‌آمد حوادث طبیعی موجب شکست لشکرایران‌میگشت . دراواخرسال ۶۲۷ دردشت«نینوا»جنك در گرفت وبدون اینکه شکستی بایرانیان واردآید یااینکه از میدان خارج شوند فرمانده لشکر باچندنفرازافسران کشته‌شدند ، معذلك‌لشکربی‌سردار ایران تاغروب آفتاب‌مقاومت کرد . امپراطور روم پس‌ازتصرف نینوا بجانب دستگرد که‌خسروآنرا پایتخت خودنموده بود بشتافت . خسروآماده جنك‌شد ولی چون هراکلیوس‌نزدیك گردید از دستگرد به طیسفون فرار کرد وهراکلیوس قصرهای‌سلطنتی دستگرد را غارت‌نمود ولی ازحمله به‌طیسفون خود داری نمود.

خساراتی که‌رومیان‌در بهترین‌ایالات ایران واردآوردند و فرارخسرودرمقابل دشمن، لطمهٔ‌سختی‌برحیثیت‌این‌پادشاه‌ساسانی‌واردآورد. دراینموقع‌هراکلیوس‌مایل‌به صلح بود ولی خسروابداً حاضرنبود داخل درمذاکرات‌اصلاحی گردد . عدم‌پیشرفت خسرو موجب سوء خلق اوگردید وبنای بدرفتاری را گذاشت کلیه سردارانی که‌از

هرقل شکست خورده یا ازمقابل او فرار کرده بودند، بزندان افکند وحتی قصد قتل شهر برازرا نموده نتیجه این بدرفتاری خاصه تمایل خسرو باینکه پسرخود مردانشاه را



« حجاری سوار زره پوش درطاق بستان »

که ازشیرین داشت ولیعهد کند موجب شد که « گردان اسپ » فرمانده قوای طیسفون قیام کرده وبامساعدت بیست و دو نفر ازاعیان که از آن جمله دو پسرشهر براز است

## نظری به عربستان

در آن هنگام که خسروپرویز وهرقل روم بجان یکدیگر افتاده قوای کشور خودرا ضعیف مینمودند ، درجزیرةالعرب تحت لوای منادی حق آئین جدیدی نشوو نمامیکرد و قبایل عرب به هم متحد میگشتند .

چون آفتاب آئین اسلام ازجزیرةالعرب طلوع نمود وپیروان آن دراندك مدتی ممالك وسیعی را فتح کرده سلسلهٔ ساسانی را منقرض ومستملکات روم را در آسیا وافریقابتصرف خویش درآوردند لازم است چند کلمه بطور اختصار ازاوضاع جزیرة-العرب وسیر وقایع درآنحدود گفته شود تاخوانندگان علل انقراض سلسله ساسانی وپیشرفت عرب را بهتر دریابند .

**جزیرةالعرب** عربستان اقلیمی است واقع درجنوب غربی آسیاومحدوداست از طرف شمال به بادیهٔ شام، ازمشرق بخلیج فارس ودریای عمان ، از جنوب به اقیانوس هند وازغرب بدریای احمر. دراین شبه جزیره انهاری که دائماً در جریان باشدیافت نمیشودوفقط درواديهاى آن رودهای کوچکی درجریان است که گاه خشك میشود. دروسط جزیرةالعرب صحاری مرتفع وسیعی است که قسمت اعظم آن اقلیم را تشکیل میدهد وطرف غربی آن بدوجزء تقسیم میشود : حجاز درشمال و یمن درجنوب .

بزرگترین شهرهای حجاز یکی **مکه** است که طول آن ازشمال تاجنوب قریب دومیل وعرض آن ازشرق تاغرب یك میل است وآبی جزچاه زمزم ندارد دیگریثرب است که پس از هجرت رسول بآن شهر معروف به مدینةالنبی گردید .

در جنوب حجاز بلاد یمن است که از زمان قدیم به ثروت و آبادی مشهور بوده و مهمترین شهرهای آن صنعاء ، نجران وعدن است . اهالی یمن درقدیم با هند

وشرق‌ادنی ارتباط داشته وشهر صنعاء پایتخت‌ملوك قدیم یمن بوده‌است ودرمشرق‌یمن حضرموت است .

درزاویه جنوب شرقی جزیرة‌العرب، دیاری است کوهسار واقع‌درساحل دریا وموسوم به عمان . اهالی آن اززمان قدیم بکشتی رانی معروف بوده‌اند . بین جبال حجاز وصحراء بحرین‌قطعهٔ مرتفع نجد است وبین نجد ویمن «**یمامه**»است که از مشرق به بحرین متصل وازمغرب بحجاز مربوطاست.

آب و هوای جزیرة العرب بطور کلی گرم و مخصوصاً گرما صحرا طاقت فرساست . دراراضی مرتفعه شبهای تابستان هوامعتدل است ودرزمستان آب یخ‌بندد. بهترین بادهای عربستان باد شرقی‌است موسوم‌به «صبا» وبدترین آنها «سموم»است . سواحل عربستان خاصه سواحل یمن ، حجاز و حضرموت نهایت حاصلخیز است . محصولات آن عبارت از قهوه ، پنبه ، کندر ، صمغ ، صبرزرد ، نیشکر ، نارجیل و درختان میوه است .

**حالت اجتماعی عرب**

اگر بعضی از قطعات عربستان مانند بلاد یمن را استثناءکنیم بطور کلی زندگانی اهالی جزیرة‌العرب زندگانی قبیله‌ایست این قبایل‌درموسم باران، بااهل وعیال خود از موطن خویش خارج شده جویای چراگاهی برای شتران خود میباشند ومیتوان گفت در صدد آن نیستند که باجدوجهد عقلی‌ازقوای طبیعت استفاده کنند . بزراعت ، تجارت ، صنعت و امثال‌آن توجهی ندارند . از گوشت و شیر حیوانات خود اعاشه کنند و از پشم آنها برای خود لباس سازند و اگر بچیز دیگری محتاج شوند بطریق مبادله معامله‌کنند .

نظام اجتماعی عربهای بدوی بر روی قبیله است واین قبایل دائماً در نزاع بسرمیبردند ویکدیگر راغارت میکردند. گاه چندقبیله باهم متحد شده بردیگران حمله می‌آوردند یاازغارت متخاصمین جلوگیری مینمودند .

معذلك نبایدتصورکرد حالت اجتماعی کلیه‌عرب بریك منوال بوده چه بین‌عرب جنوب ( قحطانیان یایمنیان ) یاعرب شمال (عدنانیان یانزاریان ) فرق فاحشی‌وجود

داشته است . عرب جنوب دارای یك گونه‌تمدنی بوده ومانند شمالیها دائماً درحالت نقل و انتقال نبوده اند . حتی زبان یمن و صرف و نحو آن بالسان حجازی فرق داشته است .

عرب شمال خودرا ازنسل **اسمعیل بن ابراهیم** میدانندوعرب جنوب خویش‌را ازنژاد **یقطان یا قحتان** محسوب میدارند . گویند پس‌ازخرابی‌سد« **مارب** » دریمن سکان‌آن بلاد دراطراف جزیره متفرق شدند وبعضی را عقیده براین‌است که یکی ازعلل مهاجرت یمنیها درانحاء جزیره ضعف آنها بین قرن سوم وچهارم قبل ازمیلاد است چه تجارت رومیها در بحراحمر ضربت شدیدی بتجارت یمنیها وارد آورد . اما عرب شمال‌هم بواسطهٔ تنگی مکان وکثرت افراد قبایل خود بطرف جنوب مهاجرت کرده‌اند . مقصود این است که عرب جنوب وشمال‌ازیکدیگرمنفصل نبوده‌اند ولی بین‌آنان عداوت سختی بوده ودشمنی‌عدنانیان وقحطانیان درتاریخ عرب مشهوراست علت این عداوت را اثر تمدن جنوبی ها و بداوت شمالیها میدانند **اوس و خزرج** که در مدینه ساکن وخودرایمنی میدانستند عداوت سختی باعدنانیان مکه‌داشتند.

**ارتباط عرب با ملل مختلفه**

قبل از اسلام عرب باملل مجاور ارتباطی داشته و این ارتباط موجب شد که عرب ازتمدن ایران‌وروم تااندازهٔ استفاده کرد وازآداب وافکار زردشتی ، یهود ونصاری اطلاع حاصل‌نمود جزیرة العرب طریق تجارت بین شام واقیانوس هند بوده ، تجارت عرب را درقدیم یمنیها دردست داشته غلات عربستان و واردات هندرا بشام ومصر حمل میکردند . درقرن ششم میلادی عرب حجاز ناصیه تجارت را دردست گرفته اجناس یمن وحبشه را خریده دربازارهای شام ومصر بفروش میرسانید . تجارت عرب باایران در دست عربهای حیره‌بود . چون اغلب ازمشتغلین به تجارت‌اعاظم قریش و دانشمندان‌آنقوم بوده قطعاً مشاهده شهرهای بزرك وتمدن ملل مجاور درآنان تأثیرمیکرد چنانچه بسیاری ازکلمات فارسی ، رومی ، مصری و حبشی را همین تجار داخل در زبان عربی کردند .

رابطهٔ عرب باایران وروم فقط ازراه تجارت نبوده‌امارت حیره درتحت‌حمایت

ایران وغسانیان درشام شبه جزیره عربستان را باایران وروم متصل میساختند .

بوسیلهٔ عرب حیره تااندازهٔ تمدن و آداب ایران باین شبه جزیره سرایت کردخاصه که بعضی ازاهالی آن امارت، بزبان فارسی آشنابوده ومیتوانستند مستقیماً باایرانیان مربوط شده از طرز فکر آنان استفاده نمایند . همچنین غسانیان که در شام تحت حمایت رومیان تأسیس امارتی کردند تاحدی واسطهٔ انتقال تمدن و آداب رومی و یونانی بین شبه جزیره عربستان گشتند .

امایهودیان، قرنهاقبل ازاسلام درجزیرةالعرب منتشر گشتندوتأسیس مستعمراتی نمودند که ازهمه مهمتر مستعمرات آنها دریثرب و خیبراست . بعضی از یهودیان از خارج داخل جزیرةالعرب گشتند و بعضی دیگر عرب بودند که مذهب یهود اختیار کردند. یهودیان درنشردیانت خود درجنوب جزیرة العرب کوشش نمودند وبسیاری ازقبایل یمنی را بدین خود درآوردند . بوسیله یهود تعالیم توراة وعقیدهٔ آنان راجع بخلقت و بعث وحساب ومیزان وغیره دربلاد عرب منتشر گشت وبسیاری ازاصطلاحات آن قوم داخل درزبان عربی گردید .

تعالیم حضرت مسیح (ع) بتوسط نصرانیها ومخصوصاً دوفرقه بزرك نسطوری ویعقوبی منتشر گشت . گذشته ازاینکه مذهب نسطوری درحیره ویعقوبی در غسان پیروان زیاد داشت درجزیرةالعرب شهر « نجران» اقامتگاه نصرانیان گشت .

کشیشها ورهبانان دربازارهای عرب گردش کرده راجع بروز بعث وحساب ، جنت ونار موعظه میکردند . آئین مسیح بین عرب طرفداران جدی پیدا کرد وحتی بعضی ازآنان رهبانیت اختیار کردند .

غرض از تمام این گفتار آنکه تمدن ایران وروم وآئین زردشتی ، عیسوی و کلیمی درحیات معنوی ومادی عرب قبل ازاسلام تأثیرداشته ونمیتوان گفت عرب در کنج عزلت زندگانی کرده است .

نبودن رابطه‌ای که قبایل عرب را بیکدیگر متحدنماید ، عداوت قحطانیان و عدنانیان، کثرت خرافات واوهام درمیان آنان قبل ازظهور حضرت ختمی مرتبت(ص) مسائلی است که نبایست ازنظر دور ساخت. انتشار آئین مقدس اسلام موجب نهضت

عرب گردید وروح جدیدی در کالبد آنان دمید ، برای روشن شدن این موضوع چند کلمه راجع بتاریخ حضرت رسول واصول آئین اسلام گفته میشود .

**حضرت رسول**

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم ازخانواده اصیل قریش است . ولادت باسعادت آنحضرت در ۵۷۱ میلادی رخ داده . ابن کلبی گوید عبدالله پدر آن بزرگوار درسال بیست وچهارم سلطنت انوشیروان بدنیا آمد ورسول اکرم در چهل و دومین سال جهانداری همان پادشاه متولد گردید .

مادرش آمنه دختر وهب است . درسن طفولیت یتیم گردید ودرسن نه‌سالگی باعم خویش ابوطالب بشام رفت . ازهمان ایام شباب امانت مؤسس آئین اسلام بقدری بود که بنام محمد امین معروف گردید وخدیجه یکی اززنان بیوه وثروتمند عرب که درستی و امانت آنحضرت را آزموده بود خود را بحباله نکاح او صلی الله علیه وسلم درآورد .

درآنموقع حضرت رسول ۲۵ سال داشت . بعثت آنحضرت درسن چهل‌سالگی و دردهمین سال سلطنت خسرو پرویز واقع شد . اولین اشخاصی که ایمان آوردند خدیجه ، علی علیه السلام وابوبکر است . مدت سه‌سال مخفیانه دعوت میفرمود و پس از آن مأمور بدعوت علنی گردید واین مسئله موجب قیام قریش برعلیه‌او شده پیروان رسول اکرم را مورد توبیخ وملامت قرار دادند . کسانی ازمسلمین که قوم وعشیرتی نداشتند دچارانواع عذاب مشرکین گشتند وچون حضرت رسول آن‌اوضاع رامشاهده فرمود باصحاب خویش اجازه داد تابحبشه مهاجرت کنند وعدهٔ بآنحدود رفتند . نجاشی حکمفرمای حبشه بامسلمین بخوشی رفتار کرد وازتسلیم آنهابقریش خودداری‌نمود و بجهاتی که شرحش ازحدوداین‌فصل خارج است اصحاب حضرت‌رسول ازحبشه به مکه مراجعت نمودند .

اسلام آوردن حمزة‌بن عبد المطلب و مخصوصاً ایمان آوردن عمر بن خطاب موجب تقویت مسلمین گردید ولی ازطرفی برحقد وعنادقریش بیفزود . فوت‌خدیجه ومخصوصاً رحلت ابوطالب سه سال قبل از هجرت نبوی تأثیر عظیمی در زندگانی

حضرت رسول کرد چه مادام که ابوطالب حیات داشت از برادرزادهٔ بزرگوار خود حمایت مینمود و بواسطه مقامی که بین قریش داشت حضرت ختمی مرتبت تااندازه‌ای از تجاوز مشرکین مصون بود .

پس ازفوت ابوطالب دشمنان رسول اکرم به آنحضرت واتباعش اذیت بسیار نموده بی‌ادبی و بی‌احترامی را باعلی‌درجه رسانیدند. پیغمبر اکرم هرسال قبائل عرب را باعلاء کلمةالله ترغیب وتشویق میفرمود ولی سودی نبخشید تااینکه درمیان چندنفر ازاهل **یثرب** (مدینه) دعوت اومقبول‌افتاد واینان جمعی رادرمدینه بدین اسلام مشرف ساختند وقول همراهی بحضرت رسول دادند . پس از این واقعه مهاجرت مسلمین به یثرب شروع شد وچون قریش از این پیش آمد مسبوق شدند از مهاجرت نبی اکرم اندیشناك گشته پس ازمشورت تصمیم قتل آنحضرت را گرفتند ولی درشبی که خواستند مقصود خودرا عملی کنند علی علیه‌السلام دربستر ابن‌عم بزرگوار خودخفته حضرت رسول باابوبکر بطرف مدینه هجرت فرمود ( سال ٦٢٢ میلادی [۱] )

امر حضرت رسول درمدینه قوت گرفت وغزواتی بامشرکین کرد که مهمترین آنها غزوهٔ **بدر کبری** است دردومین سال هجرت و **غزوه احد** درسال سوم، **غزوه خندق** یا غزوةالاحزاب درسال پنجم ، **غزوه خیبر** با یهودان درسال هفتم وفتح مکه درسال هشتم هجری.

درنتیجهٔ این غزوات ومخصوصاً پس ازفتح مکه اسلام قوت گرفت واساس عبادت اصنام درعربستان ازبین رفت .

حضرت رسول دعوت عام داشت وازهمین جهت درسال ششم هجری بخسرو۔ پرویز و هراکلیوس قیصر روم ونجاشی حبشه مکاتیبی نگاشته آنان را بدین حنیف اسلام دعوت نمود . حامل مکتوب نبوت به خسرو پرویز عبدالله بن حذافه است و مضمون مکتوب چنین بود .

**بسم‌الله الرحمن الرحیم** . من محمد رسول‌الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله ورسوله وشهد ان لااله الاالله وان محمداً عبده ورسوله

---

۱ــ سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمین است . انصار کسانی راگویند از اهل یثرب که حضرت رسول‌را ویاری نمودند ومهاجرین اشخاصی هستند که از مکه به مدینه مهاجرت کردند .

وانی ادعوك بدعاءالله وانی رسول‌الله‌الی‌الناس کافة لانذر من کان حیاً ویحق القول‌علی الکافرین فاسلم تسلم وان‌تولیت فان‌اثم المجوس‌علیك.

چون برای خسرو این مراسله بخواندند سخت درغضب شد وآنرا بدریدو به «باذان»حکمران یمن چنین نگاشت که دونفرفرستاده آنحضرت را بدربارحاضر نمایند، باذان امر خسرو رااطاعت کرد ودونفر را مأموراین کارساخت. ولی گرفتاری خسروپرویز وبرتخت نشستن شیرویه مانع از اجرای آنمقصود گردید . شیرویه به حکمران یمن چنین نگاشت که دخالت درامر حضرت رسول ننمایند .

پس‌ازفتح مکه غزواتی بین مسلمین‌ومشرکین رخ داد ودراغلب آنها حضرت رسول شخصاً حضورداشت . درماه صفرسال‌یازدهم هجری پیغمبراکرم مریض گردید ودرهمان احوال اخبارقیام اسودعنسی دریمن ، مسیلمه دریمامه ، طلیحه دربنی اسد وعسکر درسمیراء بگوش مبارك‌او رسید وباوجود شدت مرض دراجرای اوامرالهی وارسال لشکر خودداری‌ننمود تااینکه جان‌بجان‌آفرین تسلیم‌نمود .

**تعالیم اسلام‌واثرآن درطبیعت عرب**

اساس آئین اسلام اقرار به وحدانیت حق جل و علاست که خالق کل اشیاست وهرچه درزمین وآسمانهاست ازاوست. علمش برهمه چیزاحاطه دارد وبرهرچیزتواناست .درآئین اسلام فکرهیچگونه تعدد در «**اله**» وجودندارد . حق سبحانه و تعالی خدای قبیلهٔ مخصوص یاقوم معینی‌نیست « **رب‌الناس** » و « **ملك‌الناس** » است . شریك‌ندارد تصورخدای خیردرمقابل خدای شر دراسلام نتوان‌نمود .

از عقاید اسلامی یکی آن آنست که حق عز اسمه افرادی را ازخلق‌برگزیدو بوسیله وحی آنانرا مأمور بهدایت‌خلق‌کرد . اصول ادیان‌آسمانی یکی است وهمه انبیا امت‌خودرابتوحید دعوت کرده‌اند ، وراء این دنیای مادی عالم‌دیگری است که هرکس بپاداش عمل خود خواهد رسید. بنابراین اقرار بوحدانیت خدا و اعتقاد به نبوت ومعاد اساس این آئین مبین است .

گذشته از پرستش پروردگار ، اسلام امر بمراعات اخلاق حمیده میکند و پرهیزکار ترین شخص نزد خدا مقرب‌ترازدیگران است ، مراعات عدل واحسان

وفا بعهد، دستگیری از یتیمان وفقیران، صبردرموقع سختی ، عفو درصورت توانائی ازاوامر اخلاقی است که درقرآن بکرات بآن اشاره شده . اسلام پایه اخلاق رابجائی رسانیده که داخل شدن درخانهٔ دیگری رابدون مراعات واجازه اهل آن جائز ندانسته جواب تحیت را واجب شمرده است .

آئین اسلام دارای جنبهٔ عملی است، رهبانیت درآن یافت نشود زینت راحرام نکرده وخوراکهای پاکیزه را غدغن نفرموده است .

بدیهی است که این آئین تأثیرعظیمی درفکر عرب واخلاق آنان نمود . درزمان جاهلیت افتخار عرب به قبیله و نسب خویش بود ولی اسلام کلیه مسلمین را برادر دانست وبرتری رادرمراعات تقوی محسوب داشت . بالاخره پایه تعصبات نژادی و وتعصبات قبیلهٔرا که موجب عداوت بین قبائل بود متزلزل ساخت واساس اتحاد آنان را نهاد . عرب که تاآن موقع انتقام وخونخواهی را ازبهترین صفات میدانست آشنا بقوانین اخلاقی گردیده ودانست که عفووگذشت ازخصائل نیکوست . اعتقاد به خدای قبیله یا خدای عرب مبدل باقرار بخدای هردو عالم گردید که خوبی و بدی را پاداش میدهد .

دفاع جعفربن ابیطالب ازآئین اسلام درحضور نجاشی معلوم میدارد تاچه اندازه آن تعالیم عالیه در مسلمین تأثیرنموده است . گوید : « ای ملك ، مااهل جاهلیت بودیم ، اصنام را میپرستیدیم ومیته را میخوردیم، حق ارحام وهمسایه بجانمیآوردیم قوی ضعیف را میخورد . تا اینکه حق جل وعلا پیغمبری برای مافرستاد که نسب و صداقت وامانت او برمامعلوم بودمارابتوحیددعوت کرد که بهخدای تعالی چیزی راشریك ننمائیم وبت نپرستیم. امر براستی درگفتارواداء امانت وصله رحم وحسن رفتار باهمسایه وحرمت محارم ونریختن خون کرد . مارا ازارتکاب فحشاء ودروغ وخوردن مال یتیم نهی فرمود . نماز و روزه را مقرر داشت . . . . باو ایمان آوردیم و دعوتش را تصدیق کردیم، آنچه حرام کرد حرام شمردیم وهرچه حلال فرمود برخود حلال دانستیم قوم ما برما تعدی کرد و مارا عذاب داد تاازدین خود برگردیم و عبادت اصنام پیشه بسازیم . چون قهر وظلم را ازحد گذراندند وبین ما وآئین ما حائل شدند بهکشور

تو آمدیم وتورا بردیگران اختیار کردیم بامید اینکه درنزدتوبرما ظلم نشود » دفاع جعفر نزد نجاشی آئینه حقیقت اسلام در آغاز دعوت است. اگرچه شك است که کلیه این مطالب نزد نجاشی گفته شده باشد زیرا درآنموقع هنوز حکم روزه نازل نشده بود وجعفر آنرا ازاحکام اسلام درآنوقت می‌شمارد، معذلك ازجملهٔ آن بیانات بخوبی پی‌توان برد که گرویدن اشخاص درصدر اسلام بحضرت رسول برای‌چه منظور بوده و دعوت اوچه حقیقتی رادر برداشته‌است.

بدیهی است چون‌جزیرة‌العرب مسلمان‌گردید تعالیم اسلام در کلیه اهالی آن بیکسان تأثیرنکرد. این است که درصدر اسلام که عرب شروع بجهانگشائی کرد بعضی ازآنان ازروی اعتقاد وایمان برای‌نشرتعالیم‌اسلام میجنگیدند و برخی بدست آوردن غنائم را منظورنظر داشتند.

این‌است که مشاهده میشود هنگام جنك باایران وروم عدهٔ از گروه اخیرهم داخل درلشکر اسلام گردیدند.



# انقراض سلسلهٔ ساسانیان

در آن‌هنگام که درجزیرة‌العرب خلافت اسلامی تشکیل میگردید سلسلهٔ ساسانی مدارج ضعف وزوال را میپیمود . ابوبکر پس ازاینکه فتنه های داخلی عربستان را فرونشاند درمحرم سال دوازدهم هجری خالدبن ولید را مأمور عراق ساخت .در آن اوقات « **مثنی بن حارثه الشیبانی** » باجازه‌خلیفه در آنحدود میگذرانید وباحرمله وسلمی وعیاض بن غنم بخالدپیوستند. چون این اخبار بهرمز فرمانده ایرانی آن اطراف رسید وقایع را بدربار اطلاع داده درمقابل دشمن شتافت . درحفیر که یکی ازثغور مهم ایران نزدیك خلیج فارس بود جنگی واقع شد که معروف به «**ذات السلاسل**» است . هرمز درمبارزه باخالد کشته شدو برلشکراوشکست وارد آمد. پس از آن در « **الیس** » ( ساحل فرات ) جنك دیگری رخ داد و چون فتح نصیب خالد شد یك شبانه‌روز اسیرانرا بکشت.

سپس خالد متوجه‌حیره گشت . مرزبان آنحدود بدون اینکه اقدام‌بجنك کند درمقابل‌لشکر عرب فرار اختیار کرد. خالدپس‌ازفتح حیره حاضر بصلح‌نگردید مگر آنکه **کرامه** دختر عبد المسیح نامی را بشویل نام عرب که درجوانی عاشق‌اوشده بود بدهند . این قبیل‌اقدامات درطول حیات خالد طرزفکرورفتاراورا میرساند.

درواقعهٔ « **انبار** » خالدبلشکرخود دستور داد چشم دشمنان را هدف‌تیرقرار دهند وهزارچشم رایکمرتبه نابیناساختند وازهمین سبب‌این جنك را«**ذات العیون**» نامند ودرنتیجه شیرزاد مجبوربصلح شد . پس ازفتح انبار خالدبطرف «**عین‌التمر**» شتافت وهنگامی که عقه‌بن عقه مشغول صف‌آرائی بود شخصاً ویرا بغل کرده اسیر ساخت . لشکر عقه بدون جنك روبفرارنهاد وبحصار آنحدود پناهنده گشت . خالد بدون جنك همه‌را اسیر کرده بقتل رسانید .

سال‌بعد (۱۳ هجری) ابوبکر خالد را بانصف لشکرش مأمور شام ساخت و

و نصف دیگر لشکر درعراق تحت فرماندهی « **المثنی** » باقی ماند . دراین سال هرمز جاذویه از المثنی شکست خورد و ابوبکر بدیار دیگر شتافته عمر برجای او نشست .

عمر مجدداً «المثنی» راکه درموقع مرض ابوبکر بمدینه آمده بود باابوعبید ثقفی و عدهٔ دیگر بعراق فرستاد ، المثنی بحیره آمد وپس از یکماه « ابوعبید » باو پیوست .

رستم فرخ زاد دهقانان فرات را برعرب بشورانید ودرواقعه معروف به« **جسر** » یا « **مروحه** » ( درساحل فرات ) لشکر عرب شکست فاحش خورد . ابوعبید زیر پای پیل لگد مال شد و « مثنی » مجروح گردیدو بازحمت زیاد عرب توانست بادادن چهارهزار نفر تلفات بآن طرف جسرعبور نماید . بهمن جاذویه عزم تعقیب آنانرا داشت ولی اوضاع دربار ایران طوری بود که بهمن مجبور گردید از آن خیال منصرف شود .

در واقعهٔ « **بویب** » فتح نصیب عرب گردید و**مهران** سردارایرانی کشته شد .

درچهاردهمین سال هجری، یزدگردسوم رستم فرخ زاد رادرمقابل عرب فرستاد درهمان احوال المثنی سردار عرب بواسطه زحمتی که در جنك جسر برداشته بود رحلت کرد وازطرف عمر ، سعدبن وقاص بجانب عراق مأموریت یافت وبازحمت زیاد سی هزار لشکر در« سواد »گرد آورد. سعد در « **قادسیه** » خیمه افراشت ورستم نهر «العتیق» راباخاك وخاشاك وچوب ونی پر کرده از آن عبورنمود ودرمقابل لشکر عرب صف آرائی نمود .

در آنروزسعد قادر برجنك نبود وخالد بن عرفطه را مأمور این کارساخت .اسبهای سواران عرب درمقابل فیلان لشکرایران رم کرده وفرارنمودند و بااینکه پیادگان استقامت کردند، جناحین لشکر عرب درمضیقه افتادوباشاره سعدکه ناظر اوضاع بود گروهی از تیراندازان عرب فیل سواران را هدف ساخته آنها را بزمین افکندند و بدین وسیله عرب توانست حمله رستم رارد کند وازشکست حتمی نجات یابد .رویهمرفته خسارت لشکر عرب بیش ازایرانیان بود.

روز دوم لشکری به کمك عرب از شام رسید . هنگام مبارزه سه نفر از سرداران ایرانی که از آنجمله است **بهمن ذوالحاجب** و **بندوان** ، کشته شدند ولی نتیجهٔ قطعی بدست نیامد . چندنفر از فراریان لشکر ایران بعربها آموختند که هرگاه خواسته باشند دفع فیلان را نمایند بهترین تدبیر آنست که خرطوم یا چشم آنها را مجروح سازند .

روز سوم عربها بهمان طریق پیلانرا زخمی کرده آنهارا از میدان کارزار بدر بردند . دولشکر بیکدیگر نزدیك شده تازوال آفتاب باشمشیر و نیزه بجنگیدند و فتح نصیب هیچیك ازطرفین نشد. پس ازجنك، رستم برای آسایش افراد لشگرخویش ازنهر عتیق بدانطرف عبور کرد .

این نکته قابل توجه است که لشگر رستم اغلب ازافراد تازه کار وجنك نیازموده تشکیل شده بود ودر آن چند روز سخت خسته گردیدند . چون عربهاخیال ایرانیان را دریافتند که شب مایل باستراحتند ، دسته‌ای از آنهابر لشکر ایران شبیخون زده عده‌ای را بکشتند . آنشب را «لیلة الحریر » یالیلة القادسیه نامند . فردای آنشب طبیعت کار لشکر ایران را یکسره کرد وتقدیر برجنك قادسیه خاتمه داد .

هنگام کارزار طوفانی سهمگین برخاست ، گردوغبار وشدت بادپشت برعرب وروی برلشکرایران داشت . طولی نکشید که **هرمزان** حکمران شوش **وفیروزان** عقب نشستند . درهمان احوال تندباد عجیبی برخاست وچادری که تخت رستم زیر آن قرار گرفته بود بر کند . رستم بزیر بار قاطری پناهنده گشت . هلال نام عرب باضربت شمشیر بدون اینکه بداند زیر آن بار کیست طناب آنرا برید . لنگه‌ای ازبارقطع شده رستم را صدمه رساند . بوی مشك شخصیت رستم را فاش کرد . رستم خودرا درنهر ـ العتیق انداخته بنای شنا گذاشت. هلال اورا دنبال کرده پای وی بگرفت و بساحل آورد وبکشت. سپس برروی سریر رستم رفته بصوت بلندفریاد کرد «قتلت رستم ورب الکعبه» یعنی کشتم رسم را قسم بخدای کعبه . این نداتولید وحشتی درلشکرایران کردوپای بفرار نهادند . گروهی خودرا بنهر انداختندو بسیاری از آنان هدف تیردشمن گشتند. آری فتح نصیب عرب گردید ولی نمیتوان آنرا حمل برجرئت عرب یابی کفایتی رستم

نمود. تقدیر چنین خواست و آنچه مقدر بود واقع شد.

ازجمله غنائمی که بدست عرب افتاد درفش معروف کاویانی است که طبری قیمت آنرا هزارهزار ودویست هزاردرهم نوشته است. پس ازجنك قادسیه ساحل یسارفرات بکلی بدست عرب افتاد. دربارایران قصد تغییر پایتخت را نمود ولی اقامت دراستخر یاشهر دوردست دیگری راصلاح ندانستندو بیم آن میرفت که تغییر پایتخت دلالت برضعف دولت ساسانی نماید و برجسارت عرب بیفزاید.

عجب اینجاست که درمدت یکسال ونیم پس ازجنك قادسیه که عرب در جای دیگر اشتغال داشت یزدگرد اقدامات جدی برعلیه آنان نکرد.

حقیقت مسئله این است که یزدگرد بی تجربه بود. بروایتی پانزده سال وبروایت* دیگر بیش ازبیست ویکسال نداشته. ایران درآنموقع پادشاهی میخواست تجربه کرده وجنك آزموده ویزدگرد ازاین دوصفت محروم بود.

درشانزدهمین سال هجری سعد باشصت هزارنفر به « ساباط » که یك روز راه تامداین است آمد. یزدگردباکمال عجله پایتخت را ترك گفته به جانب حلوان (سرپل‌ذهاب) بشتافت وآنجارا مقرخودساخت - سعد داخل درمدائن شد وخزاین ساسانیان راتصرف کردوزیبائی آنشهر، شکوه عمارات، تجمل وزینت پایتخت ساسانیان عربهای بادیه نشین را بحیرت انداخت، تخت طلای خسرو ودوازده ستون مرمر، تالارعظیم ومخصوصاً سقف آن که بروج آسمان را باستاره‌های زرین مجسم ساخته بودند باعث تعجب عرب شد. تالارهای پرازسیم وزر، احجار کریمه، لباسهای گرانبها، قالیهای زیبا، کثرت عنبر، ادویه ومعطرات دیدهٔ آنهارا خیره ساخت.

گویند سادگی آنها بقدری بود که کافوررا بجای نمك داخل درطعام کردندو ازطعم آن درحیرت ماندند. دریکی ازتالارها بساط کسری (بهارستان) را یافتند که ۱۴۰ مترطول و۲۸ مترعرض داشت وباجواهر گرانبهاانواع گلهارا درروی آن مجسم ساخته بودند. برك گلها اززمرد وغنچه ها ازمروارید ویاقوت وجواهر دیگر ساخته شده بود. درخزینه اسبی یافتند ازطلا دارای زین ولجام نقره ومزین بانواع جواهر همچنین شتری دیدند ازنقره باکرهٔ آن ازطلا. نزدیك نهرنهروان صندوقی بدست عرب

افتاد پر از لباسهای جواهر نشان و پارچه‌های زربفت با تاج و خاتمهای انوشیروان. همچنین سلاح خاص خسرو اول که عبارت از خود زره و اسلحه های زرین مروارید نشان بود بدست تازیان افتاد. آثار صنعتی وخمس اموال را برای عمر درمدینه فرستادند و بقیه بین افراد لشکر عرب تقسیم شد.

پس از ورود عرب به مدائن (طیسفون) خبر رسید که مهران درجلولا (نزدیک - حلوان) سپاهی گرد آورده است و برحسب نامه خلیفه سعد درطیسفون اقامت گزید و هاشم بن عتبه را با «قعقاع بن عمر» ودوازده هزار نفر بجانب جلولاء ( نزدیك حلوان) گسیل ساخت و پس ازجنك سختی که در آنحدود درخ داد فتح نصیب لشکرعرب شد. جلولاء بدست تازیان افتاد وخزاین اطراف بیغما رفت. دریکی ازچادرها شتری یافتند ازطلا باسواری زرین.

یزدگرد پس ازجنك جلولاء ازحلوان بوی شتافت وخسروسوم که مأمور دفاع از حلوان بود درمقابل قعقاع رفته درقصر شیرین ازعرب شکست خورد وتازیان داخل حلوان گردیدند وخلاصه تاانتهای ۱٦ هجری تسلط عرب ازنینوا تاحدود شوشتر رسید.

اما هرمزان که رئیس یکی ازهفت خانوادهٔ بزرك ایرانی بود پس ازجنك قادسیه بجانب خوزستان شتافت ودر۱۷ هجری عتبه حکمران بصره لشکری بشوش فرستاد و تازیانی که درآنحدود اقامت داشتند بالشکر عرب همدست شدند وهرمزان در دو جنك شکست خورده مجبور گردید شهراهواز ویك قسمت از اراضی خوزستانرا از دست بدهد.

بااین فتحهای پی درپی بازعمر ازجنك باایرانیان اندیشناك بود ودردومورد اظهار داشت مایلم بین ما وایرانیان کوهی ازآتش باشد که نه دست ما به آنها رسد ونه دست ایشان برما. ولی ضعف دولت ساسانی، پریشانی اوضاع داخلی کشور، انتقال یزدگرد از محلی به محل دیگر، رقابت سرداران عرب بایکدیگر که هرکدام میخواستند لیاقت خودرا ابراز داشته غنائم جدیدی بچنك آورند موجب جنگهای دیگری شد. علاء که دربحرین اقامت داشت و خود را ازسعد وقاص کمتر نمیدانست بدون اجازهٔ عمر ازخلیج فارس عبور کرده وارد ایالت فارس شد. **شهرك** حکمران فارس در

مقابل او شتافت و علاء باز حمت زیاد و مساعدت عتبه که لشکری از بصره بکمك او فرستاد توانست جان بسلامت بدر برده حتی شهرك را شکست دهد .

یزدگرد درمقابل این پیش آمد ها و بربادرفتن اراضی خود نمیتوانست راحت نشیند، هرمزان وشهرك بدستور او برعرب حمله آوردند ونزدیك دیوار « شوشتر » بکرات جنك رخ داد وچون براه‌نمائی شخصی که طلب امان میکرد لشکرعرب وارد آن شهر گردید، هرمزان به‌قلعهٔ آن پناهنده گشت و به «ابوسیره» سردارعرب چنین پیغام داد مادام که یك تیر درترکش دارد خواهند جنگید مگر آنکه اورانزد خلیفه فرستند تاهرچه حکم کند اجرا شود. ابوسیره این پیشنهاد را بپذیرفت وهرمزان تسلیم شدو اورا مقید ساخته نزد عمرفرستاد (۱) بعضی ازمورخین وقایع شوش را درسال بیستم هجری میدانند .

دراین احوال سعدوقاص در کوفه بنای عمارت عالی نهادواز آن مکان متصرفات آنحدود را اداره میکرد. درهمین هنگام شکایات متوالی ازسعدنزدعمرشدوبالاخره خلیفهٔ ثانی امرداد قصر کوفه راویران سازندوسعد را احضار کرده **عمار بن یاسر** رابجای او گماشت عزل سعد یزدگرد را باین خیال انداخت که متصرفات از دست رفتهٔ خودرا مجدداً بچنك آورد وهمینطور سرداران عرب که همواره مایل بودند غنائم جدیدی بدست آورند عمر رامتقاعد ساختند که مادام سلسله ساسانی منقرض نگردیده مستملکات عرب درآنحدود درخطرخواهد بود. بدین جهات طرفین مایل بجنك بودند .

یزدگرد درسال بیست و یکم هجری گماشتگان خودرا ازری بخراسان ، گرگان طبرستان ، مرو ، سیستان ، کرمان و فارس فرستاده حکام را بجمع آوری لشکر تشویق وترغیب نمود وقریب یکصدو پنجاه هزارنفر بریاست **فیروزان** یکی ازنجبای ایرانی که درجنك قادسیه هم حضور داشت در نهاوندگرد آمدند ، نقشه آن بود که

---

(۱) هرمزان درحضور عمر آب طلبید وچون مسئول او اجابت شد دستهای خودرا مرتعش ساخت و گفت دریك چنین موقعی هیئت خلیفه مانع است که آب نوشم عمر باو قول داد که تاآب را ننوشد به قتل وی اقدام نخواهند کرد . هرمزان بی‌درنك آنرا برزمین ریخت و گفت مقصودمن آن بود که خلیفه نتواند مرابکشد . خلیفه دوم درغضب شد . انس وجمعی دیگر تأیید قول هرمزان کردند واظهار داشتند که خلیفه دیگر حق کشتن اوراندارد و بالاخره هرمزان مسلمان گردید ووظیفهٔ برای او معین شد .

حلوان وطیسفون را فتح کرده کوفه وبصره (۱) را که مهم ترین سنگرهای عرب در آنحدود بود ویران سازند ، بفرمان عمر، **نعمان بن مقرن** سردار عرب دراهواز نیروی عراق ، خوزستان وسواد را گرد آورده بنزدیکی نهاوند آمدند . فیروزان خود را درسنگر محکمی قرار داد وقصد آنداشت لشکر عرب را خسته کند و چون دوماه بدینمنوال گذشت عربها تدبیری اندیشیدند تافیروزان را بجنك وادارند . بنا براین خبر کذبی منتشر ساختند که عمر رحلت نموده وفوراً خیمه های خود را برداشته شروع به عقب نشینی کردند ، فیروزان ازسنگر خارج شده آنانرا تعقیب کرد . روز سوم جنك سختی واقع شد و در بین کار زار نعمان مقتول گردید . معذلك فتح نصیب لشکر تازیان شد و آنرا مورخین عرب **فتح الفتوح** نامند . غنائم بیشماری بدست عرب افتاد واز آنجمله است دوصندوق بزرك پراز لؤلؤ وزبرجد ویاقوت که شخصی درمقابل طلبیدن امان آنرا به سائب بن الاقرع نشان داد .عده کثیری ازلشکر فیروزان کشته شد وشخص فیروزان هم درراه همدان بدست قعقاع به قتل رسید . پس از نهاوند همدان بدست عرب افتاد .

جنك نهاوند امیدیزدگرد را مبدل بیأس کرد ولی این پادشاه ساسانی دست از مطالبه تاج وتخت خود برنداشت وتازنده بود کوشش نمود تاشاید کاری از پیش ببرد پس ازاینکه خبرجنك نهاوند باورسیدازری باصفهان و از آنجا بکرمان رفت و درآخر درمرو اقامت گزیدوازدول همجوار مساعدت خواست. امیرسعد درابتداحاضر گردید بااومساعدت نماید ولی بعد ازیزدگرد رنجیده باماهوی حکمران ایرانی مرو همدست گردید وقراولان اورا نابود ساخت . یزدگرد چاره جزترك آنحدودندید و درهمان نزدیکی بدست آسیابانی که طمع درجامه فاخراونمود کشته شد (۲) .

پسریزدگرد **فیروزسوم** ازامپراطور چین کمك طلبید ولی مسئول او باجابت مقرون نگردید ودرکوههای تخارستان ( نزدیك جیحون ) پناهنده شد وبیهوده تاج و تخت خودرا مطالبه میکرد . خلاصه اعقاب یزدگرد کاری از پیش نبردند وشهرهای ایران بتدریج بدست عرب افتاد ودوره جدیدی آغازشد .

---

(۱) شهرهای کوفه وبصره را عربها برپاکردند .
(۲) شاید کشته شدن یزدگرد درنتیجهٔ سوء قصد بوده وحکایت آسیابان ساختگی باشد .

# مذاهب در ایام ساسانیان

## ۱ ـ زردشت و آئین مزدیسنی

چون آئین زردشت درزمان ساسانی مذهب رسمی گردید مختصری از شرح حال مؤسس آن آئین واساس کیش مزدیسنی دراین فصل تذکرداده میشود .

تاریخ حیات مؤسس آئین مزدیسنی درست معلوم نیست وحتی روایات بقدری مختلفاست که بعضی ازنویسندگان دروجوداوتردیدنمودندولی تتبعات اخیردانشمندان وتحقیقات عمیقی که دراین خصوص بعمل آمده جای شك باقی نمیگذارد که حضرت زردشت وجودتاریخی داشته ومولودافسانه نیست . در «**اوستا**» نام پیغمبر ایران باستان «زرتشترا» است واین اسم مرکب ودارای دوجزءاست « زرت » و « اشترا » . اشترا همان کلمهٔ «اشترا» (شتر) است ولی کلمهٔ «زرت» معلوم نیست. بعضی «زرتشترا» رابمعنی صاحب «شتران زرین» دانسته وبرخی دیگر آنرا «صاحب شتران زرد» معنی کرده اند. علی ای حال هنوز معنی این اسم معلوم نشده است .

درتاریخی که زردشت میزیسته روایات مختلف است وتعجب دراین است که نه هردوت (۱) مورخ یونانی که بایران سفرکرده و نه « گزنفون » (۲) که ده هزار یونانی را از آسیا به یونان رهبری نموده هیچکدام نامی از زرتشت نبرده اند (۳) .

---

(۱) Hérodote

(۲) XénoPhon

(۳) راست است که بعضی ازنویسندگان قدیم مانند «اکزانتوس دوسارد» Xanthus de sardes که قبل از هردت درزمان اردشیر میزیسته و « هرمیپوس » Hermippus که دویست سال قبل از میلاد در قید حیات بوده و «کتزیاس» Ctésais ذکری از زردشت نموده اند ولی متأسفانه گفتار این دانشمندان مستقیماً بما نرسیده است . مثلا قول « اکزانتوس » را « دیوژن لارسه » Diogéne - laerce در زمان آلکساندر سور نقل کرده وتذکر « هرمیپوس » بوسیله « پلین » Pline بما رسیده است و همچنین آنچه ازکتزیاس دراین خصوص گویند نقل از « دیودر دوسیسبل » Diodore de Sicile است . لذا باین نقل قولها چندان اعتماد نتوان کرد .

اطلاعات مورخین یونانی ولاتینی در خصوص زردشت ازروی افسانه هائی است که در اطراف او ساخته شده و از این جهت محل اعتماد نیست مثلا تاریخ زردشت راششهزار سال قبل‌ازمیلادنوشته‌اند واین‌تاریخ بکلی‌باورنکردنی‌است.

گاتاها قدیمترین جزو اوستاست وزبانی که این سرود ها بدان نوشته شده ثابت میکند که اقلا دراوائل سلطنت هخامنشیان گفته شده واین‌تاریخ درست تطبیق بانص پهلوی « بندهش » میکند که تاریخ حیات‌زردشت رااین قرن هفتم وششم قبل ازمیلاد قرار داده است .

مسقط الرأس زردشت آذربادگان است که در آن هنگام جزو ایالات «ماد» ومرکز مغان بوده‌است. زردشت مجبور به مهاجرت‌درمشرق ایران گردید وگشتاسب بدوگروید .

«انکتیل دوپرن» (۱) را عقیده براین‌است که این گشتاسب همان ویشتاسب‌و ویشتاسب پدر دار یوش‌کبیراست‌که در آن هنگام از طرف شاهنشاه ایران نیابت سلطنت شرق را داشته .

در روایات پارسی چنین آمده‌که زردشت ازخانوادهٔ « سیتاما » است . پدرش « **پوروشسب** » اهل آذربایجان ومادرش « **دغدو** » اهل‌ری بوده . درایام‌کودکی او جادوگران‌کوشش بیهوده درهلاکت وی‌نمودند . درحدود سن‌بیست احساس وظیفهٔ رسالت نموده گوشه‌گیری اختیار کرد . درسن سی‌سالگی درساحل رود «دایتیا » در آذربایجان امشسپند بهمن ( وهومانواندیشهٔ نیك ) براو ظاهرگشت و درآن مدت پیامبر ایران باستان به‌تبلیغ آئین جدید می‌پرداخت ولی منظور اجرانگشت چه علمای روحانی آن‌ایام که در « اوستا » بنام «کاوی » یا«کاراپان » نامبرده شده بااو جداًمخالفت کردند تااینکه‌بامراهورا مزدا زردشت بدربار «ویشتاسب» یاگشتاسب رفت وپس ازدوسال باتمام موانعی‌که برای او پیش‌آمد اورا بآئین خویش در آورد درآن هنگام زردشت ٤۲ سال داشته‌است. در گاتاها مذکوراست‌که ازجمله‌حامیان زردشت یکی جاماسب وزیر گشتاسب است و دیگر برادر جاماسب ، فراش اوشترا

---

(۱) Anquetil du perron

مستشار شاه بوده است . پس‌ازایمان‌آوردن‌گشتاسب آئین مزدیسنی دراطراف بلاد بلاد منتشر گشت .

تاچه اندازه این روایات مقرون بصحت است جای تأمل‌است ولی‌قریب بیقین است که گاتاها درصدر سلطنت هخامنشیان سروده شده واز زبان حضرت زردشت است . سایر جزوهای اوستا اثرعهد جدیدتری است .

چنانچه ازگاتاها معلوم میشود مقصود ازرسالت زردشت آن بود که دین را به‌بی‌آلایشی سابق برگرداند وهمچنین موضوع بخوبی میرساند که قصد زردشت آن نبوده که بکلی عقاید سابق را ازبین‌ببردبلکه‌خواسته‌است آنرا تصفیه‌کند یعنی‌خرافات وموهومات را ازبن براندازد وساحری‌یاجادوگری را که درآن عصر رواج داشته‌از ازمیان بردارد . قبل اززردشت ایرانیان بدواساس معتقد بودند یکی آنکه این‌عالم نظام یاقانونی دارد ودارای مظاهر طبیعی است دیگرآنکه بین قوای مختلفه نور و ظلمت نزاع دائم‌است .

زردشت این دواساس را برهم‌نزد . درآئین اوعالم عرصه جنك بین قوه خیر وشر است. **اسپنتا** نماینده خیرو **انگرا** ( اهریمن ) مظهر شراست . فوق‌آنها اهورا مزداست . بعضی از منتبعین اهریمن‌را درمقابل اهورامزدا میدانند وبراین عقیده اند که زردشت‌به‌ثنویت معتقد بوده یعنی‌یکی‌را خدای شرودیگری‌را خدای خیرمیداند درهرحال خواه اهریمن درمقابل اهورا مزداباشد وخواه درمقابل « اسپنتا » عالم‌در نظرزردشت محل‌نزاع خیروشر است. آنچه خوب استجزء لشگرخیروهرچه‌بداست ازسپاه شراست. موجودات‌فطرتاً جزوآن دسته یااین‌دسته اند جز انسان که دارای اختیار است ومیتواندازروی اختیار خودرا ازتوابع «اهورا» کند یاازلشکر اهریمن وظیفه یکنفر زردشتی‌آنست که برحسب قدرت خود بالشکر اهریمن بجنگد یعنی دروغ‌نگوید ، ویرانه راآباد کند . زمین بائر را دائرنماید ، ازکثافت دور باشد ، حیوانات موذی را ازبین‌ببرد، حیوانات‌اهلی راتربیت کند ، خلاصه رایات اهورامزدا را درهمه جا برافرازد . **گفتارنیك** ، **رفتارنیك** ، **اندیشه‌نیك** اساس اخلاق درآئین زردشت است . چنانچه ملاحظه میشود آئین زردشت یك دین مثبت عملی است .

هر کس که بیشتر دراعمال نیك کوشش کند دردرگاه اهورا مقرب‌تر است.

تحت‌امر اهورا مزدا امشسپندان (قدوسیان یامقدسین فناناپذیر) میباشد .اینان وجود خارجی ندارند وصفات اهورا مزداهستند، اساس ومعانی آنها ازاینقراراست:

١ـ وهومن (بهمن) بمنی اندیشه نیك .

٢ـ اشا وهشتا ( اردیبهشت ) بهترین تقوی .

٣ـ خشاترا ویریا ( شهریور ) ملکوت منظور .

٤ـ سپنتا ارمایتی ( سپندار مذ ) بذل کریمانه .

٥ـ هرواتات(خرداد)سلامتی.

٦ـ امرتات (مرداد ) بقای ابدی .

امشسپندان حامی موجودات مختلفند : وهومانوحامی حیوانات اهلی ، اشا ـ و هشتانگهدار آتش ، خشاترا ویریاحامی‌فلزات، اسپنتاارمایتی‌حافظ‌زمین ، هرواتات وامرتات نگهبانان آب ونباتاتند .

پس ازامشسپندان وجودهای دیگری است که « یزت » یعنی‌کسی که مستحق پرستش است نامند وبمرور ایام این کلمه‌ایزت شده‌است . هریك ازایام ماه بنام‌یکی ازآن یزتهاست . ازجمله یزتها. آذرهور ، مهروماه‌است. اما « فراوشی » فرشتگانی هستند که قبل از تولد شخص درآسمان وجود دارند وپس از مرك با روح متحد می‌شوند .

اهریمن هم ازبرای خود تشکیلاتی دارد از قبیل اندیشه‌بد دروغ ، یاغیگری جنك‌بین‌خیروشر که‌تاروز رستاخیز ادامه داردولی درآخر اهریمن ولشکراومغلوب ومنکوب خواهد شد .

زردشتیان معتقد به‌بقای روحند وگویند روح انسان پس‌از خارج‌شدن ازبدن سه‌روز دراطراف جسد حلقه‌میزند ودرست مثل‌آنکه دربدن است احساس شادی‌و غم‌مینماید . سپس بادآنرا میبرد وچون درمقابل پل«چنوات» میرسدسه نفراز یزتان اعمالی که دردنیامرتکب شده‌در میزان می‌سنجند. پس‌ازآن بایداز پل‌مذکور که در روی جهنم‌کشیده شده عبور نماید . این پل برای اشخاص نیکوکار وسیع وعبورش

سهل است ولی برای گنهکاران نهایت باریك وتنگ است ودر آخر پای گنهکار لغزیده دراعماق جهنم که در آن تاریکی حکمفرما است می‌افتد. امّاروح متقی پس ازعبوراز پل داخل در نور ابدی وبهترین عالم اعنی «انهووهشتا» (بهشت) میشود. کسانیکه اعمال نیك و بد آنها مساوی است داخل در اعراف یا همستگان (مأوای اوزان مساوی) میشوند.

در آخر زمان نجات‌دهنده عالم «سوشیات» ظهور خواهدکرد وعالم را پس از رستاخیز تجدید میکند. يك‌طبقه فلزذوب شده روی زمین راپوشانیده و آنرا تطهیر خواهدکرد. پس‌از آن آخرین جنك‌بین اهورا واهریمن (خیروشر - نوروظلمت) رخ خواهدداد واهریمن بالشکرش بکلی‌مغلوب خواهندشد.

**فرقه‌های مختلف زردشتی**

مروج آئین زردشتی‌در عصر ساسانی اردشیر بابکان است‌و آئین رسمی‌در دوره‌مزبور همین کیش بوده‌ولی غیراز مذهب‌شرعی که برسمیت شناخته شد بتدریج فرقه‌های دیگری پیداشد. شهرستانی مؤلف مشهورکه درقرن دوازدهم بعداز میلاد میزیسته نام‌سه فرقه‌مختلف زردشتی‌را میبرد: یکی آئین زردشتیان متشرع که بعقیدهٔ‌خود بدعتی‌در دین زردشت ننموده، دوم زروانیهاکه میگفتندفوق اهورا واهریمن زروان‌یازمان نامحدود است این عقیده يك‌قسم توحید است چه‌وقتی تصور شود اهورا واهریمن از زروان صادر شده‌اند اساس آئین‌کیومرثیان بوده‌که عقیده براین داشتند اهریمن از شك «اهورا» بوجود آمده است.

## ۲ - آئین های دیگر

**مانی و آئین او**

مانی‌چنانکه خودنقل کند درسنه ۲۱۵ میلادی‌در قریهٔ «ماردینر» نزدیك بابل بدنیا آمده ودر سن‌سیزده سالگی وبیست وپنج سالگی باو وحی‌رسیدکه آئین راستی را تبلیغ نماید. در فهرست ابن‌الندیم آمده‌که پدرمانی «فوتتق بابك‌بن ابوبزرام» است. درابتدا ملکی براوظاهرشدو ویراازاستعمال‌گوشت، شراب‌ومقاربت بازنان منع‌نمود. پدرمانی‌عضو جمعیت صائبین بودوپسر خود راهم داخل‌کرد. دیری نگذشت «ملك‌التوام» برمانی

ظاهر گشت و بالنتیجه شروع بدعوتی نمود که اساس ثنویت آن محکمتر از آئین صائبین (که عربها بواسطه کثرت غسل آن طایفه را «مغتسله» نامیدند) بود. مذاهب مختلف عرفان در بابل وجود داشت . اساس بعضی از این مذاهب اعتقاد به الوهیت نور وظلمت بوده و پیروان آن به ستاره شناسی وسحر اشتغال داشتند . درمیان این مذاهب ومشارب متنوعه مانی پرورش یافت .

در آئین مانی شر ازلی است یعنی همواره وجود داشته . درعناصر هوا ، زمین و آتش دوطبیعت است یکی خوب ودیگری بد . همچنین در انسان دو روح است یکی شر ودیگری خیر ـ فکر وعاطفه وشعور هم بردوقسم است نور وظلمانی . آنچه نورانی است مولد رحم ، ایمان ، صبر وتعقل است و آنچه ظلمانی است مصدر کینه ، شهوت ، خشم وحمق است .درمقابل خدای خیر دیو یارب النوع شر است وملك آنان ابدی است.

یك وقت دیو تصمیم تصرف ممالك نورانی را نمود . شعور ، عقل ، خیال ، تفکر واراده که حامیان عالم نورانی بودند از حمله ظلمت بهراسیدند . بنابراین رب النوع خیر «حیات» را بیافرید واز آن انسان اول بوجود آمد ، دیواو رابرزمین افکند وبالنتیجه شروخیر مخلوط شد ، بامر رب النوع خیر روح باانسان اسیر مربوط گردید تاوی را مستخلص سازد . روزی این عالم بواسطهٔ حادثه عظیمی دراعماق جهنم خواهد افتادو عناصرش مانند محتویات دیك بجوش خواهد آمد . سپس سنك عظیمی برروی جهنم میگذارند وارواح گنهکاران بر آن معلق خواهند گشت . خیروشر ازیکدیگر مجزی خواهندشد وسدعظیمی بین آنها حائل خواهدبرد .

مانی معتقد به «توراة» نبود ولی انجیل ونوشتجات «سن پل» راقبول داشت وخود را موعود حضرت مسیح میدانست .

تشکیلات مذهبی مانی عبارت بود ازدوازده پیشوا ، هفتادودو برگزیده وسایر مؤمنین که آنها رامستمعین مینامیدند ، مانی جانشین خودرا معین کرد ومحتمل است که سایر پیشوایان هم هرکدام جانشین خویش را معین مینمودند . ولی برگزیدگان بتوسط مؤمنین آن آئین انتخاب میشدند .

پیروان مانی روزهای یکشنبه اجتماع کرده ادعیه وسرودهای مذهبی میخواندند

همچنین شخصی برای آنان کتاب مقدس مانی رامیخواند وهمه با کمال ادب واحترام آن‌راگوش میدادندواز این‌سبب آنان رامستمعین نامیدند . پیشوایان وبرگزیدگان میبایست‌زهد وورع‌را باعلی‌درجه مراعات‌کنند . حق‌خوردن غذای‌حیوان ومشروب نداشتند ، نمیبایست‌قصد حیات‌هیچیك ازموجودات ازحیوان ونبات‌را نمایند ، بایداز زنان‌دور باشند . اما‌مستمعین مکلف بمراعات این‌احکام شدید نبوده فقط میبایست از بت‌پرستی ، دروغ ، بخل ، آدم‌کشی ، زنا والحاد اجتناب نمایند . از این سبب برگزیدگان پس از مرك راه بهشت گیرند و مستمعین تاروز حشر از جسدی بجسد دیگر خواهندرفت .

مانی بسیار چیز نوشته و قدیمترین کتابش بزبان پهلوی است که به‌شاپور اول تقدیم داشته است . سایرتألیفاتش بزبان سریانی است . مانی یك قسم خطی اختراع نمود که ریشهٔ آن ازالفباء آرامی است . برای اینکه مقاصد خود رابهتر مجسم کندتا تاخواص و عوام از آن استفاده نمایند تألیفات خود را بتصاویر زیبا مزین نمود واز همین لحاظ معروف به مانی نقاش گردیده است . این تصاویر تجسم قوای نور و ظلمت است .

تعالیم مالی انتشار عظیمی یافت . نوشتجات او دراطراف بابل ، شام ، فلسطین شمال عربستان منتشر گشت و از مصر درشمال افریقا انتشار وبزبان لاتین ترجمه گردید . در تمام این نقاط حتی در اسپانی . جنوب گل ( فرانسه ) و ایتالیا بتدریج عدهٔ کثیری پیرو آن مذهب گردیدند . همینطور آئین او درترکستان وتاحدود چین پیشرفت کرد .

مورخین اسلامی برآنند که‌شاپوراول به‌مذهب مانی بگروید وده سال درآن کیش باقی ماند ولی بعدازآن منصرف گردیده بکیش مزدیسنی برگشت . بنابراین مانی مجبور گردید ایرانرا ترك گفته بکشمیر مهاجرت کند. ازآنجا بترکستان‌وچین رفت وباپیروان خود که درنقاط مختلف میزیستند مکاتبه داشت. پس ازمرك شاپور مانی بایران مراجعت‌کرد وطرف توجه هرمز واقع گشت ولی بعد درایام بهرام اول کشته شد . مسئله اینکه آیا اورا زنده‌پوست کندند جای تردید است . علی‌ای‌حال

پس از مرگش پوست اورا پر از کاه کرده در گندی شاهپور برچوبی آویزان نمودند ( ۲۷۵ میلادی ) .

چنانچه مشاهده میشود آئین مانی ترکیبی بود از کیش زردشتی و آئین مسیح ومانی بنبوت زردشت وعیسی معتقدبوده است معهذا بین آئین مانی وتعلیمات زردشت اختلاف مهمی بنظرمیرسد. در آئین مزدیسنی عالم کنونی دنیای خیراست وباید برآن علاقه‌مند بود زیرا مظاهر نصرت خیر برشر در آن موجود است ولی در کیش مانوی که معتقد برامتزاج خیر باشراست باید ازاین عالم خود را مستخلص ساخت . در کیش زردشت انسان باید عیش طبیعی نماید متأهل شود از خود نسلی باقی گذارد بامور زراعت وتربیت حیوانات پردازد ، بدن خودرا تقویت کند . انجام این امور جنگ با اهریمن است ولی در آئین مانوی رهبانیت امرشده برای برگزیدگان نکاح حرام است باید ماهی هفت روز روزه گرفت ، نمازبسیار خواند وسجده زیادنمود.

**مزدك و آئین او**

مزدك پسر بامداد درنیشابور متولد گردید . اساس اعتقاد مذهبی او بی شباهت به آئین مانی نبوده و بقوای نور و ظلمت ( خیر وشر ) اعتقاد داشته است . بنظر اونور دانا وحساس است و اعمالش ازروی آزادی و اختیار است و برعکس قوای ظلمت کور و جاهلند . امتزاج این دوقوه اتفاقی است یعنی ازروی تصادف پیش آمده است . عالم ازسه عنصر تشکیل شده ( آب ، آتش وخاك ) و امتزاج این عناصر هوجب خیر و شر گردیده است . خیراز اجزاء صاف وپاك آن عناصر تشکیل شده وشر نتیجه اجزاء آلودهٔ آن است .

تشکیلات عالم بالا نزد مزدك مانند تشکیلات عالم سفلی است ، خداوند مانند پادشاه بزرك برتخت نشسته و درمقابل او قوای تمیز ، شعور ، حافظه وشادی ایستاده اند . امور عالم بعهدهٔ این چهار قوه است که بوسیله هفت وزیر آنرا اداره می کنند .

این وزراء در باطن دوازده وجود روحانی درحرکتند . هرکس که در وجود

خود چهار قوه وهفت وزیر ودوازده وجود روحانی مذکور راجمع کرد مظهر خدا در روی زمین است .

گذشته ازاین عقاید فلسفی مزدك دارای نظریهٔاشتراکی بود که شرح آن در ضمن تاریخ قباد وانوشیروان گذشت .

راجع به مذاهب بیگانه که درزمان ساسانیان درایران پیروانی بهمرسانید در جای دیگر شرح خواهیم داد .

# جهانداری ساسانیان

## تشکیلات ـ لشکر ـ مالیات

## امور قضائی ـ اوضاع اجتماعی وغیره

**تمرکز اختیارات**

چنانچه درفصل دوم اشاره شد، پس ازحمله اسکندر ودر دوره اشکانیان مملکت ایران تقریباً ملوك الطوایفی گردید وبا اینکه پادشاهان پارت کمال اقتدار راداشتند رؤسای بعض ازایالات وولایات دارای نیم استقلالی بوده وفقط هنگام خطر باپادشاهان آن سلسله متحدومتفق میگشتند .

پادشاهان ساسانی که خودرا جانشین هخامنشیان میدانستند در صدد بر آمدند که مانند داریوش کبیر قدرت مرکز را زیادنموده هرج ومرج سیاسی را که اززمان یونانیان وپارتها بیادگار مانده بود خاتمه دهند. ارشیر بابکان گوید « ماتصمیم گرفتیم که لقب پادشاه رابهیچ مخلوقی در کشور اجدادی خودندهیم » راست است که بعض ازحکمرانان ایالات درزمان ساسانیان ملقب به «شاه» بودند ولی این لقب فقط یك گونه عنوان افتخاری بوده واین اشخاص حق نداشتند ازخوددارای لشکرمخصوصی باشند یااینکه مسند خودرا به وراث خویش منتقل نمایند .

بدینطریق اساس ملوك الطوایفی ازبین رفت وحکام ایالات طوعاً و کرهاً سر تسلیم فرود آوردندوبرای استحکام بنیان ملیت پادشاهان این سلسله دروحدت تشکیلات کشوری ، اداری، قضائی ومالی نهایت جدیت نمودندو آئین مزدیسنی راکیش رسمی قرارداده وخودرا مروج احکام آن دانستند وبرای همین مقصود روحانیون زردشتی را قدرت بخشیدند .

**شاه و دربار**

پادشاهان ساسانی در ممالك وسیع خود کمال اقتدار را داشتند و تصور نمیرود که در ایام آنها مانند دوره اشکانیان مجلس اعیان وروحانیون وجود داشته است. نزد این پادشاهان که خود را مظهر کامل میدانستند سلطنت ودیعت الهی بوده که بآنها تفویض گردیده تا بر بندگان حکمفرمائی کنند. بدین جهات وچون بزعم خود دارای «فرهٔ کیانی» یا «فرهٔ ایزدی» بوده فوق ارادهٔ آنها ارادهای متصور نمیشد و سمت ریاست بر تمام طبقات حتی بر- روحانیون داشتند.

باهمه این احوال دلائلی موجود است که رفتار این پادشاهان مقتدر برروی میل وارادهٔ آنها وازروی هوی و هوس خویش نبوده چه اولا مراعات احکام آئین زردشتی که کیش رسمی آنعهد بشمار میرفت بر آنان فرض بوده وطبقه متنفذ روحانیون مواظب اجرای آن بودند. گرچه رئیس مؤبدان ( مغبد ) را شاه انتخاب میکرد ولی چون تعیین سایر اعضاء آن طبقه بعهده او بود در دربار نفوذ عظیمی داشت بقسمی که میتوان گفت ضمیر پادشاه در دست او بود. ازطرف دیگر بزرگان و آزادان که تشکیل طبقه اعیان مملکت را میدادند ودرموقع تاجگذاری پادشاه جدید اجتماع کرده و خطبهٔ اورا استماع میکردند نهایت متنفذ بوده و گاهی هم شاه راازسلطنت خلع مینمودند اغلب پادشاهان ساسانی عاقل، عادل ورعیت دوست بودهاند واین اخلاق حمیده تااندازه ازاستبداد آنها جلوگیری میکرد.

از این گذشته قطع است که پادشاهان در معضلات امور کار را به مشورت انجام میدادند.

پادشاهان ساسانی در کمال جلال وعظمت میزیستند ورؤیت آنها برای بزرگترین اشخاص هم مقدور نمیگردید. بین او واطرافیانش پردهای حایل بود وشخصی ملقب به **خرم باش** وظیفه پرده داری داشت. هرگاه پادشاه میخواست خواص خودرا پذیرائی نماید خرم باش بیکی ازخدمه امرمیداد که بالای قصر رفته بصدای بلند این جمله را ادا نماید « مواظب زبان خود باشید چه اکنون درحضور پادشاه هستید » همچنین در مجالس رسمی یاهنگام بزم مراسم مذکور بعمل میآمد ودرباریان برحسب مقام ورتبه خود

صف آرائی میکردند وهیچ کس را قدرت تکلم نبود سپس خرم باش امر بخواندن قطعه‌ای ازاشعار یانواختن آلت موسیقی میداد .

درایام ساسانیان موسیقی دانهاطرف توجه بودند وحتی بهمراه پادشاه درشکار میرفتند. درزمان خسروپرویز این طبقه‌مورد توجه مخصوص بوده‌است چنانچه در افتتاح سد دجله آنانرا دعوت‌کردند . نام آوازه خوان معروف « باربد » فهلبذ هنوز هم درافواه است و درمهارت اواین داستان نقل شده است‌کـه خسرو اسبی داشت « شبدیز » نام و گفته‌بود هر کس خبرمرك آنرا آورد بقتل خواهد رسید . اتفاقاً آن اسب بمرد واحدی ازدرباریان جرئت نکردند واقعه را بگوش خسرو رسانند و از باربد خواهش کردند بقسمی آنرانقل کند. باربد درحضور خسرو بصوت حزینی‌بنای خواندن‌گذاشت وچنان درخسرو اثر کرد که گفت : وای‌برتو . مگرشبدیزمرده‌است باربد گفت‌این کلام اولین دفعه ازدهان پادشاه خارج گشت وبدین نحواز کشته‌شدن نجات یافت .

ازنام آهنگها واسامی آلات موسیقی‌که ازآن عصر بیادگارمانده است پی‌بمقام این صنعت درآ نعهد توان‌برد .

پادشاهان ساسانی نهایت مایل بشکار بودند وباغهای وسیعی ترتیب دادندکه درآن‌انواع حیوانات حتی شیر، ببروخرس هم یافت میشد. دربسیاری ازاوقات‌شکار شاه دراین باغهای وسیع واقع میگشت .

قصر ساسانیان‌نمونه عظمت آن پادشاهان‌بوده وخرابه قصرابیض که خسرواول بناکرد هنوزهم دلالت برجلال و زیبائی آن دارد . طاق قصر دارای یکصدو پنجاه روزنه بوده که هرکدام ۱۲الی ۱۵ سانتیمترقطرداشته وبوسیله آنهانور سحرمانندی داخل قصرمی‌گردید . تخت پادشاه را درانتهای قصر قرارداده‌بودند وچون پرده بالا میرفت وحضار پادشاه را مشاهده میکردندکه بالباسهای فاخر وغرق جواهر برروی تخت طلا نشسته وتاج سلطنت مزین بانواع مروارید وجواهر بربالای سرش آویخته است بقدری متأثرمیشدند که بی‌اختیاربزانو درمی آمدند.

تاج پادشاهان ساسانی در طول مدت تغییرشکل داده است . هرمـز چهـارم

تاجی داشته از طلا ومزین بجواهر . زمرد و مروارید های آن دیده بینندگان را خیره میساخت .

پادشاه بندرت درمجامع وددملاء عام‌حاضر میگشته است . فقط دربعضی‌اعیاد هنگامی که درمسائل مهم مملکت مشورت مینمودند یاموقعی که میخواستند یکی‌از بزرگانرا محاکمه‌کنند پادشاه حضور بهم میرسانید . در این قبیل موارد نه فقط درباریان وروحانیون حق حضور داشتند بلکه جلسه علنی بوده وملت‌هم میتوانست حاضر گردد .

اعطاءانعام والقاب وخلعت مرسوم‌بوده ودربعض‌اوقات دربذل وبخشش اسراف میکردند چنانچه اردشیر اول دهان مؤبدی راکه برای او مژده آورده‌بودپرازیاقوت طلا ، مروارید وانواع جواهرنمود .

همچنین ازسفرای خارجی‌باکمال احترام پذیرائی میشد وچون یکی ازآنان بسرحد حاضرمیگردید حکمران‌ایالت مقصود عزیمت‌اورافوراً بدربار اطلاع میداد. سپس باتجلیل‌تمام اورانزد شاه میفرستادند ودربین راه همه قسم وسایل پذیرائی‌اورا ازخوراك فراهم میساختند . پادشاه درمجمع رسمی ازاوپذیرائی میکرد وازاوضاع واحوال مملکت اوسئوال می‌نمود . سپس اورا باکمال شکوه وجلال بقصرخودبرده بااوصرف طعام میکرد وبعد بشکارش میبرد . درموقع عزیمت خلعت باو میبخشید وباشکوه تمام اورا مراجعت میداد .

**طبقات هیئت اجتماعی**

آنچه از نوشتجات مورخین اسلام و ادبیات مذهبی پهلوی برمیآید. ملت ایران درزمان ساسانیان بچندین طبقه تقسیم شده بود و انتقال ازطبقهٔ بطبقه دیگر بندرت اتفاق می‌افتاد هرگاه شخصی عمل مهمی انجام میداد پادشاه اورا طلبیده پس از تحقیقات لازمه و دادن امتحان برحسب درجهٔ معلوماتش اورا عضوطبقه دیگری مینمودند . ولی‌چنین بنظرمیآید که احدی ممکن نبود جزء طبقه روحانیون‌گردد مگر اینکه ازخانواده روحانی باشد .

مسئله اینکه آیا قبل از ساسانیان طبقات مشخص ومعینی بوده است یاخیراز

بحث ماخارج است ولی لازم است بدین نکته اشاره شود که در « اوستا » مؤمنین بچهار طبقه تقسیم گردیده : **روحانیون ، جنگیان، برزگران و اهل حرفه** . تنسر عالم روحانی که اردشیر بابکان را نهایت مساعدت نموده طبقه « دبیران » را هم بر آن طبقات می‌افزاید و گوید: بدان که برحسب آئین مزدیسنی مردم بچهار طبقه تقسیم شده‌اند و این طبقات مانند اعضاء چهار گانه اند . سر این اعضاء پادشاه است و اولین عضو روحانیون هستند که آنها هم بطبقات فرعی ازقبیل قضاة ، مغان ، نظار ومعلمین تقسیم گردیده : عضو دوم جنگیان هستند که آنها هم دوطبقه‌اند سواران وپیادگان ... عضو سوم دبیرانند که آنها هم برچند نوعند مانند نویسندگان ، محاسبین ، نگارندگان احکام وتصدیقنامه‌ها وعقود، تذکره نویسان اطبا، شعرا ومنجمین . . . اما عضو چهارم اهل حرفه‌اند چون تجار وبرزگران . این تقسیم چهارگانه برای عالم تضمین ابدی نظم و آسایش است . »

طبقه اشراف واعیان ازحیث تجملات ظاهری ، لباسهای فاخر ، زینت اسلحه و زیور مرکوب باسایرین فرق فاحش داشته ، زنانشان لباسهای ابریشم می‌پوشیده و بهترین تفریح آنها شمشیربازی ، چوگان بازی وشکار بوده است . این طبقه بچندین دسته منقسم میشده که مهمترین آنها «شهرداران» ومرزبانند . شهرداران که حکمران ایالات دوردست ومملکتهای تحت‌الحمایه‌را داشتند ملقب به «شاه» بوده و کلمهٔ شاهنشاه که اطلاق به‌پادشاه تمام مملکت ایران میشده ازهمین سبب‌است (۱) .

اما مرزبانان حکمرانی سایر ایالات و خصوصاً ریاست سرحدات را داشتند پس از آنان اعضاء هفت خانواده مهم کشور بوده که خود را از نژاد اشکانی میدانستند واسامی پنج خانواده آنها ازاینقرار است : **کارن، سورن، اسپهبد. سپندیار ومهران اینانرا « ویسپوهر »** یعنی‌اولاد قبائل می‌نامیدند ووظیفه آنها موروثی بوده تاج برسر پادشاه میگذاشتند. چون روحانیون نهایت قدرت یافتند این وظیفه بآنها محول شد . سایر اشراف واعیان مملکت عبارت از « بزرگان » و « آزادان » بوده وچنانچه قبلا

---

(۱) توضیح آنکه از زمان خسرو انوشیروان جز در ارمنستان وآذربایجان وبلاد مجاور هندوستان « شهر دار » دیگری وجود نداشت . حکمران‌ایالات مرزبان نام داشت. معذلك حكمفرماياني راكه ازخانواده سلطنتی بودند شاه می‌نامیدند .

اشاره کردیم این جماعت نهایت مقتدر ومتنفذ گشتند. آخرین درجه نجبا دهقانانند که وظیفه وصول مالیات بعهده آنها بوده وازحیث تربیت باروستائیان فرق داشته‌و لباس آنها هم قسم دیگر بوده است.

اماسواران جزء طبقه آزادان بوده وپس ازاشراف عالی‌رتبه مرتبه آنها بردیگران تقدم داشته است. این جماعت هنگام صلح به امور زراعتی مشغول بوده و بندرت بعض از آنها در دربار بسرمی‌بردند.

روحانیون طبقه ممتازدیگری راتشکیل میدادند وچنانچه گفتیم مؤبدان مؤبد را شاه انتخاب میکرده ودردربار نهایت نفوذ را داشته وسایر روحانیون را او معین میکرده است. وظیفه هیربدان درست معلوم نیست وگویند وقتی خسروپرویز بنای آتشکدهٔ نموده دوازده هزارهیربد رابرای خواندن ادعیه درآنجاگماشت و بالطبع هیربدان رئیس آنان محسوب میشده است.

روحانیون دارای اموال غیر منقول مهمی بوده وبواسطه دریافت ده‌یك ونذور وهدایا ثروتمند گردیده اقتدار زیادی بهمرسانیدند. ازجمله وظائف آنها نگهداشتن آتش مقدس بوده تاهیچگاه خاموش نشود.

درتشریفات مربوط به ولادت، ازدواج، فوت، اعیاد مذهبی، بستن «کشتی» وسایرامورروزانه روحانیون دخالت داشته‌اند. کسانیکه مرتکب گناه یاخلاف‌شرعی میشدند بآنان رجوع کرده تطهیر میگشتند وکفاره میدادند. خلاصه کلیه مراسم دینی از قبیل خواندن ادعیه ومناجات وغیره بعهده این طبقه بوده. همچنین تعلیم وتدریس را از این جماعت عهده داشتند. کسانیکه موظف بخواندن ادعیه وزمزمه کردن‌بودند «زوت» می‌نامیدندو نگهدارندگان آتش را «راسپی» میگفتند.

طبقه دبیران شامل کلیه نویسندگان دولتی ومحررین وحتی اطباء، شعراء و منجمین بوده وطبقه‌زارعین وصنعتگران اهل‌حرفه وتجاررا دربرداشته است. هریك ازاین طبقات رئیسی داشته وتحت امراو مفتش مخصوصی سرشماری افرادآن حرفه را برعهده داشت. همچنین یکنفر ناظرمواظب اخذ مالیات وامورمالی آن‌طبقه‌بوده ویکنفر مبصر کار افراد راتحت‌نظر میگرفته است.

اهالی شهر مانند روستائیان مالیات سرانه می‌پرداختند ولی از خدمت نظام معاف بودند. روستائیان در موقع جنگ تشکیل پیاده نظام را میدادند و هنگام صلح درخدمت ارباب ملک بامور فلاحتی اشتغال داشته وگاهی هم آنها را به‌بیگاری می‌بردند.

**لشکر** لشکر ایران در زمان ساسانیان نه‌فقط این کشور راقرنها از حمله بیگانگان محفوظ داشت بلکه بابهترین سپاهیان آن زمان یعنی رومیان برابری کرده وبکرات آنان راشکست داده‌است.

مهمترین وظائف‌نظام عبارت‌بود اولااز مقام فرماندهی کل (ایران‌سپهبد) سپس ریاست سواره نظام (اسپهبد) و ناظر کل انبار (ایران امبارك بذ) تا زمان خسرو انوشیروان لشکر ایران‌فقط دارای‌یك فرمانده‌کل بودولی از آن‌به‌بعد این‌وظیفه‌ملغی گردید. توضیح آنکه مملکت‌ایران بچهارقسمت منقسم‌گردیده بودازاینقرار: اواختر (شمال) خوراسان (مشرق) نیمروز (جنوب) خواوران (مغرب). هریك ازاین‌قسمتها را «**پادگس**»نامیده وحکمران آن‌امور کشوری‌ولشکری آنحدودرادردست داشت. اززمان خسرو انوشیروان که مقام فرماندهی‌کل را ازبین برد حکمران‌هر «پادگس» تحت‌امر سپهبد (رئیس‌نظامی) درآمد.

درشرح حال اردشیر بابکان اشاره شدکه این پادشاه مانند هخامنشیان لشکر جاویدراکه تعدادآن معلوم‌نیست ایجادکرد وامور لشکر راتحت نظرخود قرارداده فرماندهان راشخصاً انتخاب‌مینمود.

مهمترین قسمت لشکر را سواره نظام تشکیل میداد و افراد آن از نجبای مملکت بودند.

در یکی از حجاریهائی طاق بستان‌که ازآن ایام بیادگار مانده سوار ایرانی مشاهده‌میشودکه زرهی‌در برکرده‌واز زانوتاصورت وآستینهایش بوسیله‌آن پوشیده شده‌است. برسرش‌خودی است‌مزین به‌نوارهای مواج‌ودست راست‌او نیزه‌است بطول دوزرع ودر دست چپ سپری گرفته است. تیرکشی بکمراو آویخته وهمچنین سر و گردن‌وسینه اسبش‌بابرگستوان پوشیده‌شده است. میتوان گفت غیراز اسلحه‌هائی که

در آن حجاری مشاهده میشود سواران ساسانی مجهز بشمشیر و کمند بوده‌اند و بوسیله کمند دشمن را از روی اسب بزمین می‌افکندند .

هنگام صلح مخزنها و انبارها پراز اسلحه بوده و یکی از شهرهای واقع در بین النهرین بهمین جهت انبار نام داشته‌است . قبل از جنك در نزدیکترین رودخانه یا نهر مراسم ریختن آب مقدس را بجای آورده وشاخه متبرکی را بعنوان اولین تیر رها میکردند . سپس سردار لشکر ، نظامیان خود راتشویق مینمود که مردانه بجنگنند و وظیفه مذهبی و شاه‌دوستی خودرا انجام‌دهند تادرهر دوعالم جزای نیك یابند . آوای کرنای شروع جنك را اعلام میکرد و گاهی هم قبل از حمله جنك تن به‌تن می‌نمودند .

اگرشخص شاه حضور داشت برای او دروسط لشکر تخت سلطنتی نصب مینمودند ودراطراف او دستهٔ ازسربازان فداکار حلقه میزدندو پشت آن حلقهٔ پیاده نظام و یکعده ازتیراندازان حلقه دیگری راتشکیل میدادند . بندرت اتفاق می‌افتاد که شاه برای محاربه داخل در جمعیت گردد . هرگاه پادشاه حضور نداشت فرمانده لشکر برروی تخت نشسته فرمان میداد . گویند در موقع هجوم سواران، درخشیدن زره آنها دیده راخیره میساخت . درفن تیراندازی ایرانیان شهرتی بسزا داشتند . همچنین درفن محاصره و استعمال منجنیق ، برجهای متحرك و ریختن مواد مشتعل برروی ماشینهای جنگی دشمن مهارت تام بخرج میدادند . فیلان جنگی آنها رومیان را متوحش میساخت و برروی این حیوانات برجهای چوبی مزین به بیرقهای متعدد و پر از سرباز بار میکردند .

از حجاریهای آن زمان شکل بیرقها معلوم است . مخصوصاً یك قسم از آنها عبارت از پارچه ایست باریك و دراز که بچوبی وصل کرده‌اند . درجای دیگر بیرق - داری مشاهده میشود که چوبی دردست دارد و بالای آن چوب دیگری بطور افقی نصب شده‌است. بالای این سه‌چوب افقی سه گوی وتحت آن دو گوی آویزان است . بیرق ملی ایران درفش کاویانی بوده که بتدریج طول آن قریب هفت متر وعرضش پنج متر گردید . این بیرق مزین بانواع گوهرهای قیمتی بود .

حکام‌ولایات مختلف درموقع جنك افواج بکمك میفرستادند وهمچنین طبری

نامی ازدسته مخصوص اسپسپار (جان‌سپار ـ فدائی) می‌برد که بنظر میآید لشکر مزدور بوده است .

لشکر ساسانیان بچند گند (فوج) تقسیم گردیده وهر گندی بچند درفش (دسته) منقسم میشد .

اما پیاده‌نظام ایرانی که‌از روستائیان تشکیل میگردید وازفن جنك آگاه‌نبودند ومزدی هم بآنها داده نمیشد لیاقتی بخرج نمیدادند ولی از گفتار مورخین اسلامی معلوم میشود که چنددسته پیاده‌نظام منظمی باحقوق کافی نگهداشته‌میشد. همچنین پاسبانان ایالات ومستحفظین امنیه‌را پیادگان تشکیل میدادند . گذشته‌از اینهادرهر ایالت‌ساخلوی مخصوصی بود که آن‌ایالت رااز‌حملات دشمن‌محفوظ میداشد .

مهمترین وظایف‌لشکری غیراز آنچه درفوق‌ذکر شداز اینقرار است :

ارتشتاران سالار ( رئیس جنگیان) ارگ‌بد (قلعه بیگی) گندسالار ( رئیس ـ فوج) پیغان سالار (رئیس پیادگان) اندرزبد اسپ ورگان(آموزگارسواران)ستور ـ پزشك ( بیطار) .

برای بدست‌آوردن عده تلفات چنین مرسوم بود که قبل از جنك در حضور پادشاه وفرمانده لشکر جمعی‌عبور کرده وهریك‌ازسربازان‌یك تیردر زنبیلی که برای این‌منظور تهیه‌کرده بودند می‌انداختند .پس‌ازختم عمل‌زنبیلها رابامهر پادشاه‌مهمور میکردند . بعداز خاتمه جنك زنبیلهارا باز کرده هریك ازسربازان تیری برمیداشت آنچه باقی میماند تعداد کشتگان واسرای جنگی‌بود .

درخاتمه‌بدین‌نکته اشاره‌میشود که انوشیروان‌اصلاحات مهمی‌در امورلشگری نمودواز آنجمله تعیین یکنفر خزانه‌دار است که قبل‌از پرداخت حقوق مکلف بود اوضاع واحوال نظامیان رادر نظر گیرد .

هریك از افراد مجبور بود خود را مجهز کرده نزد خزانه‌دار حاضر شود و اسلحه‌خود رابیازماید . همچنین سواران‌مجبور بودندبااسب‌خود حاضرشده امتحان سواری‌بدهند . اگرنقصی مشاهده‌میشد پرداخت‌وجه بتعویق می‌افتاد تارفع آن نقص بشود. مخصوصاًدقت‌تام‌بعمل آمد تاکسی نتواند حقوق‌رتبه مافوق‌خود رادریافت‌دارد.

**مالیات**

عایدات پادشاهان ساسانی منحصر بمالیات نبود ، غنائم جنگ ، هدیه‌هائی که درمواقع مخصوص تقدیم میگردید و درآمد املاك شخصی پادشاه ازمنابع عایدات محسوب میگشت .

طرز وصول مالیات قبل ازانوشیروان برروی پایهٔ محکمی نبوده وبرحسب اوضاع فلاحتی مملکت وقرب یابعداراضی نسبت به محل معینی یادراماکن مخصوص ازیك بیستم تایك ربع محصول زمین رادریافت میداشتند . این طرز وصول مالیات گذشته ازاینکه هیچگونه اساسی نداشت زارعین را دچار زحمت وخسارت می‌نمودچه احدی نمیتوانست محصول را بردارد مگر آنکه قبلا مأمور مالیه حاضر شده حق دولت را ضبط نماید بالنتیجه باد وباران محصول را از بین برده خسارات کلی وارد میآورد . قباد خواست این رویه رابرهم زند ولی عمراو وفانمود وتغییر آنرابعهده انوشیروان گذاشت . این پادشاه مقررداشت که هرقطعه زمین مالیات معینی ازنقدی و جنسی بپردازد وزارعین حق دارند قبل ازرسیدن مأمورمحصول خودرابردارند . اززمینهائی که درآنموقع کشت وزرع نمیگشت مالیات دریافت نمیداشتند . بنا براین هرسال مراسم تفتیش بعمل می آمد تامقدار زمینی که تحت کشت است درد فتر مالیات قید نمایند . برای یك جریب جووگندم که قریب ۲۴۰۰ متر مربع است یك درهم دریافت میداشتند برای یکجریب تاك هشت درهم وبرنج پنج درهم درسال اخذ میگردید . همچنان ازدرختان میوه بامراعات شرایط مخصوص حق مختصری وصول میگردید. این نوع مالیات را خراگ (خراج) میگفتند .

اما راجع بمالیات سرانه (گزیت-جزیه) انوشیروان اصلاحات دیگری نمود وبرای این مقصود اهالی را بطبقات مخصوصی برحسب ثروت آنان تقسیم کرده برای هرطبقه مبلغ معینی مقررداشت. ازیهودیان وعیسویان جزیهٔ که مبلغ آن معلوم نیست دریافت میشد. زنان واطفال و کسانیکه سن آنها بیش ازپنجاه سال یا کمتر ازسی بوده ازپرداخت مالیات سرانه معاف بودند . درهریك ازایالات وشهرها ودیه ها هرسال

صورتی منتشر میگردید تااهالی از میزان مالیاتی که باید بپردازند مستحضر باشند واحدی بآنان ظلم و اجحاف ننماید. وجه مالیات می بایست سالی سه مرتبه (در آخر هرچهارماه ) درمحل پرداخته شود.

برای جلوگیری از اجحافات تحصیلداران مالیه بتقاضای مؤبدان مؤبد بعموم روحانیون اجازه داده شد که تحقیقات لازمه بعمل آورده مواظب اعمال مأمورین باشند.

**امور قضائی**

شخص شاه نظر باینکه رئیس تمام طبقات محسوب میگشت حق قضاوت در کلیه امور اعم ازمدنی ، جزائی وحتی مذهبی را داشته ودرجشنهای نوروز ومهرگان درجلسات علنی دادرسی میکرده است. ولی مراجعه بپادشاه ازامورعادی نبوده وبرای این مقصود قضاة مخصوص معین شده بود. بنظر می آید برای رسیدگی بقضایای سیاسی و نظامی وحتی برای تحقیق در بعضی ازمسائل جزائی « قضاة صلاحیت دار » ازغیرطبقه روحانیون انتخاب میگشت ازآنجمله است شهرداور (قاضی شهر) رادایران (قاضی ایران) سپاه دادور ( قاضی نظام ) ، ولی مراجعه عادی افراد مخصوصاً درمسائل مدنی ومذهبی در نزد قضاة روحانی بعمل میآمد.

قضاة روحانی که رسماً این سمت را داشته دستهٔ مخصوصی درهیئت اجتماعی بودند و هرروحانی این وظیفه را عهده دار نبوده و اگر هم قضاوت میکرده است میبایست مراعات تشریفات مخصوصی را نماید وحکمش باعتبار قضاة رسمی نبوده. ثبوت قضایا بوسیله اسناد کتبی شهود ، سوگند یا بجاآوردن بعضی مراسم مانند راه رفتن درآتش، فرو بردن دست درآبجوش ، خوردن مقدار کثیر غذائی که برای این مقصود تهیه کرده بودند (۱).

نجبااز بجاآوردن این قبیل مراسم معاف بودند چه بقول وسوگندآنهااعتماد داشتند. حتی المقدور قضاة ازدادن سوگند اجتناب میکردند وجدیت مینمودند تا تاطرفین بایکدیگراصلاح نمایند.

---

(۱) این قبیل مراسم درقرون وسطی دراروپا هم معمول بوده ودربسیاری از موارد ثبوت قضایا را بدین نحو مینمودند.

جرایم ازحیث موضوع سه گونه بوده : جرائم نسبت به غیر ، جرمهای مذهبی وجرمهای سیاسی. کلیه اوضاع واحوال مجرم ونوع جرم رابرای صدور حکم درنظر میگرفتند . بین اشخاص کبیر وصغیر وکسانیکه درارتکاب جرم آزاد بوده وازروی اراده عملی را انجام داده‌اند وآنهائیکه ازروی جبرجرمی مینمودند تمیزداده میشد حتی بین صغار هفت یاهشت ساله و صغاریکه از هشت الی ۱٦ سال داشته اند فرق میگذاشتند . جنس مجرم هم در نظر گـرفته میشد و مجازات زنان با مـردان اختلاف داشت .

دربعضی ازمواردکلیه اعضاء یك خانواده مسئول جرمی که یکی ازآنها نموده است میبوده ولی باید دانست که درزمان ساسانیان این قبیل موارد انگشت شمار است . درهرحال اقوام وقیم صغار که عهده دارتربیت آنهابودند مسئولیت عمل‌صغار خودرا داشتند .

مرتکب جرم‌دوقسم مجازات داشته: مجازات دنیوی ومکافات اخروی . مجرم برای اینکه روح خودراازمجازات اخروی مستخلص‌سازدباید توجه نماید واستغفار کند یعنی ازآنچه کرده پشیمان باشدومتعهدشودکه دیگر مرتکب آن گونه اعمال نشود. ولی طلب مغفرت وخواندن‌آیاتی که برای این منظور تهیه شده بود مرتکب را از مجازات دراین دنیا معاف نمی‌نمود . توبهٔ بعضی‌ازمجرمین مانند قاطعان طریق یاکسانیکه جنازهٔ را سوزانده اند پذیرفته نمیشده مجرم در این دنیا و درآن عالم مستوجب مجازات است. برای کفاره بعضی‌ازجرمها مجرم‌می‌بایست قربانی کندیابعضی اعمال مفید بجای‌آورده وصدقه بدهد .

مجازات دنیوی‌عبارت بود ازاعدام ( مرگ ارزان) یاتازیانه ( تعداد ضربت ـ برحسب نوع جرم یاخلاف متفاوت بوده ) زنجیر، زندان ، اعمال شاقه ، داغ ومثله هم درموارد مخصوص اجرامیگشت . دربعضی‌ازمواقع مجرم نه‌فقط می‌بایست جبران خسارات طرف را نماید بلکه محکوم به پرداخت وجه نقدی یاانجام خدمتی بنفع دولت یامؤسسات مذهبی میگردید .

**تشکیلات اداری**

بزرگترین شخص اداری مملکت بعدازپادشاه عنوان «وزرك ـ فراماذار» داشته که بمعنی بزرك (رئیس) فرمانبرداران است این شخص فی الحقیقة ریاست وزراء را داشته و آنرا «هزاربد» هم مینامیدند چه ریاست دستهٔ مرکب ازهزار نفر سرباز مستحفظ پادشاه بعهده او بوده است . نه فقط اموردا خلی کشوربلکه سیاست خارجی آنهم دردست این شخص تمرکزداشت . پس ازاو مقام سایر وزرا است ازقبیل شاه هامار دیپر (وزیر مالیه) گنج هماردیپر (وزیرخزانه) داد دیپر (وزیرعدلیه) کادا هماردیپر (وزیرپرورش ـ نژاد اسب ومیر آخور) آتش هامار دیپر (وزیرمحاسبات آتشکده‌ها) رونگان دیپر (وزیر اوقاف).

دبیران یااعضاء دولت موظف بودند دردیوانهای مختلف (ادارات) حاضر شده فرمان و احکام پادشاه ، مکاتیب سیاسی و وقایع مملکت را برشته تحریر درآورند. دبیران درفن انشاء واستعمال کلمات وعناوین را درجای خود ، کمال مهارت را داشتند بعض ازآنان بامور محاسبه اشتغال داشته‌اند . رئیس آنان را ایران دبیربد یادبیر ـ مهست یا بزرك دبیر می نامیدند .

احکام پادشاه را منشی مخصوصی درحضور او مینگاشت وعضو دیگری آنرا دردفترماهیانه که مزین بمهرسلطنتی بودمینوشت واصل حکم رانزد مهردارمیفرستادند تاپس ازاجرای تشریفات لازمه برای مأمور اجراء ارسال دارد . اینشخص با عناوین وعبارات شایسته ومتداول آن‌عصر آن حکم رابرشته تحریر درمیآورد وتوسط منشی مخصوص بحضور پادشاه میفرستاد وباآنچه دردفتر ماهیانه نگاشته شده بود مطابقه میشد . هرگاه در مضمون اختلافی نبود بمهر سلطنتی ممهور گشته بموقع اجـرا گذاشته میشد .

تشکیلات دیوانها وتعداد آنها معلوم نیست. مسعودی نقل کندکه انوشیروان چهار مهرداشته و پرویز دارای نه مهر بوده و هریك از این مهر ها مخصوص دیوان معینی بود .

نزد حکام یك عده دبیر ، تحصیلدار ، محاسب ، مستشار و قضـاة امور

آنحدود را اداره میکردند .

**ازدواج** 

بنظر می آید که درایام ساسانیان پنج گونه ازدواج بوده‌است:

۱ـ زنی که برضایت پدر ومادرش ازدواج مینموده زن ممتاز محسوب میشده وبچه هائیکه ازاو بدنیا می آمده‌است دراین دنیا وآن دنیا متعلق بشوهرش بوده .

۲ـ هرگاه زن دختر منحصر بفرد بوده اولین بچهٔ که بدنیا می آورد بخانواده او می‌دادند تاجای دختری که از آن خانواده خارج شده بگیرد .

۳ـ اگرمردی بسن بلوغ نرسیده ودرحالت تجرد رحلت مینمود ممکن بود خانواده او برای یك دختر بیگانه تهیه جهاز کرده اورا بامرد بیگانهٔ وصلت دهند نصف‌اولادی که‌ازاین ازدواج بوجود می آمد متعلق‌بمرد متوفی ونصف دیگرش‌تعلق بشوهر زنده اوداشته است .

٤ـ زن‌بیوه هرگاه شوهرمینمود ودارای‌اولادی نبودنصف اولادی که‌می آورد متعلق بشوهر اولش‌بوده‌است.

٥ـ زنی‌که بدون اجازهٔ پدرومادرش شوهرمی کرد خودسرای زن مینامیدند وارث بردن‌او تحت شرایط مخصوصی‌بود.

بطوریکه ملاحظه میشود غرض ازازدواج بیشتر داشتن‌اولاد وباقی‌ماندن نام ونسل بوده‌است .

**جشن‌ها** 

مهمترین اعیادایام ساسانی یکی نوروز است که جشن‌بزرگی بوده واولین روز سال محسوب می‌شده‌است. باید دانست که اگرچه اولین ماه سال فروردین‌نام داشته ولی مانندامروز این ماه ازاول بهارشروع نمی‌شده بلکه‌ابتداء آن دراول تابستان‌بوده است ونوروزدراول تیرتقویم کنونی‌واقع می‌شده (۱) اماعید بهارکه « بهارجشن » می گفتند دراولین روز ماه‌آذر تقویم آنعهد بوده ومراسم شادی‌بجای می آوردند. منجمله‌کوسهٔ برروی قاطر سوار شده درشهر می گردید وخودرا باد میزد ، مردم برروی او آب سرد می‌ریختند وبدین نحو از

(۱) بعداز اسلام درزمان ملکشاه سلجوقی آغاز سال را از اول بهار گرفتند بنابراین فروردین‌اولین ماه بهارگردید .

گذشتن زمستان شادی می‌نمودند .

دیگر از اعیاد، مهرگان است که ۱۶ مهر واقع می‌شد. درابتدا این عید در زمستان بوده و بتدریج در آغاز پائیز مرسوم گشت . دهم بهمن جشن سده بوده و آتش می افروختند . سی‌ام همین ماه جشن « آبریزان » بوده وبرای اظهار شادی بروی یکدیگر آب می‌ریختند . پنجم اسفندار جشن معروف به « مژده گیران » رخ می‌داد وبرای یکدیگر هدیه می‌فرستادند .

**تجارت**

راههای بری آسیای وسطی دولت روم راباچین متصل میساخت و مال‌التجاره های این دو دولت از خاك ایران می گذشت . بهمین جهت راههای ایران آباد ودرحفظ امنیت نهایت جدیت را می‌نمودند وقاطعان طریق محکوم به‌اعدام (مرك‌ارزان) بودند . کارخانه‌های منسوجات ایران شهرتی بسزا داشت وانواع پارچه‌های زربفت وجامه‌های ابریشمی وپشمی که به‌سایر نقاط حمل می‌شد تهیه می‌نمودند .

چینی‌ها وسمهٔ ایران وقالیهای بابلی رابقیمت گران ابتیاع می کردند . همچنین احجار کریمه سوریه، مرجان‌ومروارید بحراحمر، پارچه‌های‌مصر ازصحرای « گوبی » گذشته تابه‌چین حمل میکردید . ایرانیان از معلومات اسرای جنگی استفاده کرده آنهارا در اطراف کشور بخدمت وامیداشتند .

**معارف و تعلیم و تربیت**

قطع است که روحانیون ونجبا ودبیران طبقات تحصیل‌کرده مملکت بودند ولی تاچه‌اندازه‌سایر طبقات‌از تحصیل‌علم‌و کمال بهره داشتند معلوم نیست . خواندن ، نوشتن وحساب را روحانیون تعلیم وتدریس می‌نمودند ومحتمل است تجارهم درنزد این طبقه تحصیل می کردند . اعیان‌ونجبا ازفن شمشیربازی ، گوی‌بازی وورزشهای دیگروحتی ازطرز بازی‌شطرنج (اززمان انوشیروان) بخوبی آگاه بودند وقطعاً برای‌آموختن این‌فنون آموزگاران غیرروحانی داشته‌اند .

ادلهٔ دردست‌است که درآن عهدپایهٔ معارف‌در ایران‌بلند بوده‌واگرچه دست حوادث‌روزگار آثار علمی آن عصررا ازبین برده‌ولی می‌توان تااندازهٔ ثابت‌کرد که

معارف در آندوره رونق قابل توجهی داشته‌است.

دبیران کارآزموده ومطلع که درفن کتابت کمال مهارت‌راداشته‌اند ،نگهداشتن دفاترعایدات وهزینهٔ‌مملکت عظیمی مانند کشور ساسانیان ، دانستن قوانین واحکام شرعی‌وعرفی برای‌محاکمه افرادوصدور حکم‌ازروی‌انصاف ، پیدایش‌افرادی‌چون‌مانی که فلسفه وآئین جدیدی آورده وآئینش از چین تااسپانیاو ایتالیا پیروان زیادی بهم‌رسانید ، روابطایران باممالکی‌مانند هندوروم ، مجادلات مذهبی‌بین زردشتیان ، مانوی‌وعیسوی ، حمایت‌پادشاهان ایران‌از علمای‌خودی وبیگانه ،کلمات‌حکمت‌آمیز که‌از آن عصربیادگار مانده ، ترجمهٔ کتب خارجی به‌زبان پهلوی‌وصدها مسائل‌دیگر ثابت می کند که ایرانیان آنزمان نه‌فقط جنگجو و سیاست مدار بوده ، بلکه در علم ومعرفت‌هم‌بهرهٔ‌کافی داشته‌اند. مدرسهٔ گندی شاپور که انوشیروان‌تأسیس کرد‌بتدریج دانشگاه مهمی گـردید و عده‌ای از دانشمندان صدراسلام مرهون آموزگاران ایـن مدرسه‌اند .

پادشاهان ساسانی‌شخصاً معرفت‌دوست وعلم‌پرور بوده‌اند . مشهوراست‌بهرام ـ گور به‌عربی هم‌شعر گفته وخسرو انوشیروان باحکمای یونان که بدربار او پناهنده گشتند مباحثات فلسفی نموده و کتب ارسطو وافلاطون در زمان‌او به‌پهلوی ترجمه شده‌است .هم‌چنین درزمان او کتاب‌کلیله ودمنه ازسانسکریت به‌پهلوی‌ترجمه گشت

**زبان و خط**

فارسی‌امروزدنبالهٔ زبان‌پهلوی عهدساسانیان است‌ولی نمیتوان گفت‌زبان پهلوی‌درست دنبالهٔ‌زبان باستانی درباریان‌هخامنشی است . درهر حال این دوزبان طرز تکلم ایرانیان مقیم ایالات فارس بوده‌است .

خواندن خط پهلوی دواشکال بزرك داشته یکی آنکه یك علامت ممکن بود نماینده چند صورت باشد دیگر آنکه قریب هـزار کلمه رابه آرامی نوشته بفارسی میخواندند. این کلماترا «هزوارش» می‌نامند مثلاًلحما(لحم) نوشته گوشت‌میخواندند یاملکا (ملك) تحریر کرده شاه‌تلفظ مینمودند .

این دومسئله‌تحصیل‌پهلوی را دشوار نموده بود وشاید ازهمین سبب‌باشد که

بزودی پس از انقراض سلسله ساسانیان خط عربی جای آنرا گرفت .

**صنایع**

دورهٔ ساسانیان را عهد تجدید صنایع ایـران توان نامید ، چنانچه سابقاً ذکرشد پارتهاچندان‌توجهی بصنایع ننمودند وپس ازهخامنشیها مهمترین آثار صنعتی اززمان پادشاهان ساسانی است و بیشتراین آثار درفارس و نزدیك کرمانشاه ودربین‌النهرین یافت میشود .

ابنیه فیروزآباد وسروستان را تقریباً میتوان یقین‌نمود که از زمان ساسانیان است چه اولا بموجب گفته جغرافی نویسان اسلام فیروز آباد را اردشیر بنا کرده و نامش گور بوده (۱) ونمیتوان گفت شهری‌را که اولین‌پادشاه ساسانی بنانموده عمارت ایام هخامنشی درآن محل باشد . ثانیاً طرز گچ بریهای آن عمارات و داشتن گنبد و طاقهای بیضی دلیل کافی است براینکه هر گاه این ابنیه ازایام ساسانیان هم نباشد دراواخر عهد اشکانیان بناگردیده ونمیتوان آنهارا منسوب به‌قبل از آن دوره دانست کاخ سروستان در روی زمین مستطیلی بنا شده و دارای سه معبر طاقدار است که بین آنها چندین ستون نصب کرده اند ـ بالای طالار آن گنبدی ازآجر افراشته شده ودریکطرف صحن حجره هائی بناشده که یکی‌ازآنها دارای گنبداست .

قصر فیروزآباد هـم روی زمین مستطیل است و فقط یك محل ورود دارد که‌بشکل نیم دایره ساخته شده‌است . ایوان وسط آن‌دارای طاق میباشد ودوایوان کوچك دیگردراطراف آن واقع شده. این بنادارای طالار وحجره ایست که‌درمقابل صحن ساخته‌اند .

ازابنیه مهم آن ایام که اکنون هم یك‌قسمت آن برپاست طاق کسری است که نزدیك دجله واقع ونمونهٔ عظمت دورهٔ ساسانیان است . این بنارا باآجرهای سفید وبزرك ساخته اند . درطالار بزرگی که موسوم‌به ایوان است هشت طالارکوچك باز میشده . طاقها بطورکلی نیم دایره است . جلوخان قصر بشش طبقه تقسیم گردیده و بوسیله ستونها فوق یکدیگر قرار گرفته و برای استحکام بنـا در میان طبقات چندین رج سنك بکاربرده‌اند وروبهمرفته تناسب‌بنا ووسعت عظیم آن دیده هر بیننده

(۱) نام گور را عضدالدوله دیلمی مبدل به فیروزآبادکرده .

را خیره میساخته است خاصه که دیوارهای آن باپارچه های زریف مزین و بواسطه روزنه های متعددی که درطاقهای مقعر نموده بودند طالار روشن میگشته است . از عظمت این بنا همین بس که منصور خلیفه عباسی در موقع ساختن بغداد خواست آنرا خراب کند تامصالح آنرا در ساختن شهر جدید بکار برد و از عهده برنیامد راجع باین بنای عظیم بفارسی وعربی اشعاری گفته‌اند که دراین مختصر نگنجد.

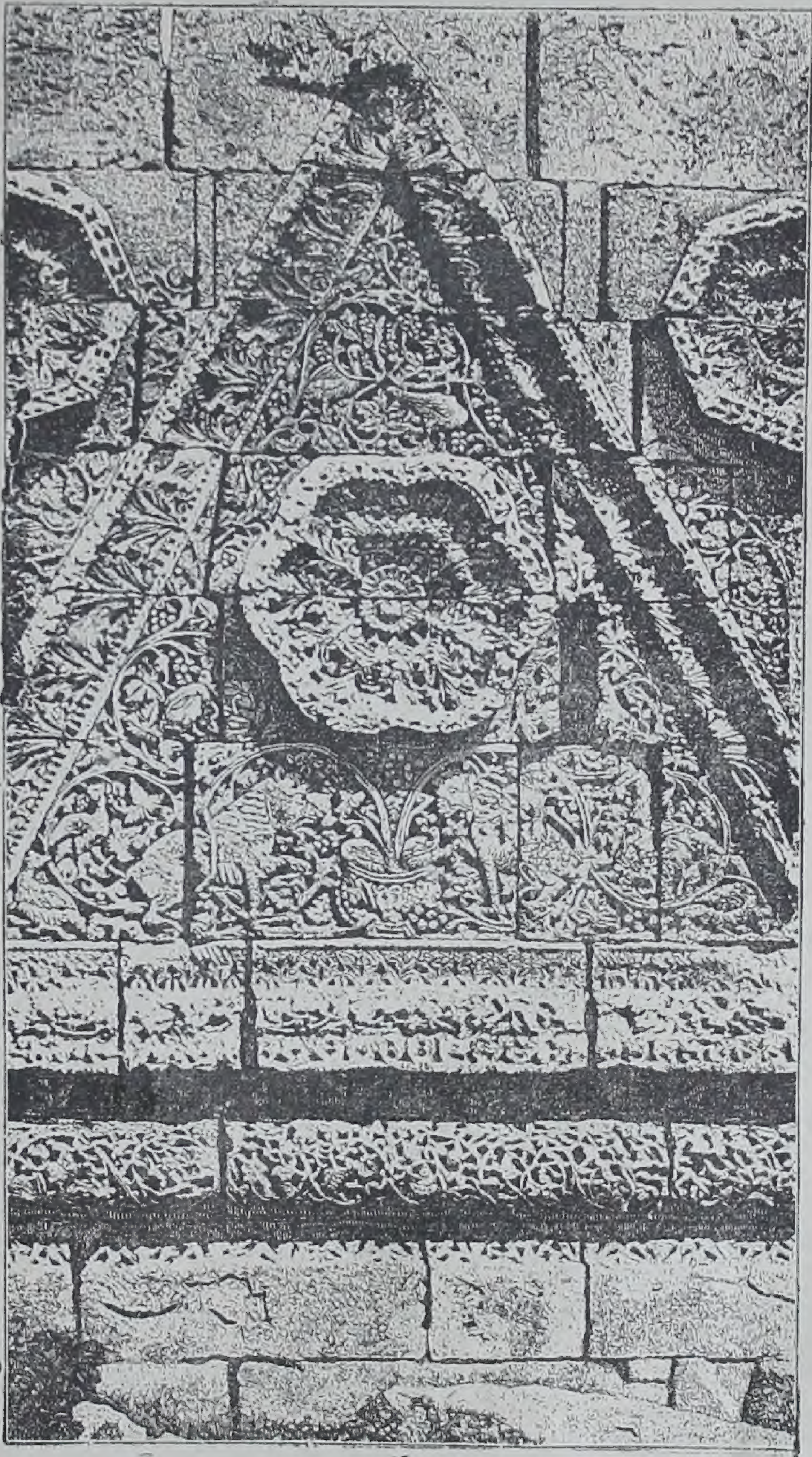
دیگر از بناهای آنعصر قصرشیرین است که پرویز برای زوجه خود شیرین ساخته است ومصالح ستونهای آن آهك آجرتراشیده بوده وخراب گردیده معذالك آثار آن هنوز هویداست .

قصر معروف دیگر که خارج از ایران واقع شده کاخ « ماشیتا » نزدیك نهر ژوردن است که درزمان خسروپرویز بنا گردیده .

اماراجع بحجاری آن‌عهد در نقش رستم مجالس متعددی است منجمله فتح شاپور اول بروالرین امپراطور روم . مجلس دیگر دو سوار است که لباس سلطنت دربر کرده و یکی از آنها تاج شاهی را بدیگری میدهد ، دیگرمجلس بهرام چهارم است که براسب سوار وبانیزه بدشمن خود حمله کرده ونزدیك است سوار واسب هردو سرنگون گزدند . چند مجلس دیگر درآنحدوداست ودرمقابل نقش رستم حجاری شاپوراست سواربراست.

نزدیك کازرون ( در شاپور ) مجلس شکست والرین است . در این مجلس شاپوراول باکمال قدرت سواربراسب است ، امپراطور روم در مقابل او زانو زده و دستهای خود را درازکرده تضرع مینماید . « سیریاد » تاج روم را باشعف از شاپور اخذ میکند .

درطاق بستان نزدیك کرمانشاه حجاریهای زیبائی یافت میشودیکی نقش سواری است که زره‌پوشیده وخودبرسر گذاشته واسلحه اونیزه وتیراست. اسب این‌سوارهم درزیر برگستوان پنهان گردیده ولی‌ازهمه زیباتروجالب‌توجه‌ترمجلس شکارخسرو - پرویز در حجاریهای طاق بستان است . تصاویر این مجالس دارای لطف مخصوصی است . درمجلس شکار گوزن کلیه حیوانات ازقبیل شتر ، فیل ، گراز ، گوزن باکمال



« کاخ ماشیتا نزدیك نهر ژوردن »

مهارت حجاری شده ودرمجلس شکار بر روی آب چندقایق مشاهده میشود که برروی آب روان است. خسرو دریکی از آنها نشسته مشغول تیراندازی است ودرقایق دیگر زنها مشغول نواختن آلات طربند .

حجاریهای دیگری از آن عصر بیادگار است که ما برای اختصار از شرح آن درمیگذریم .

**آئینهای بیگانه در زمان ساسانیان**

راجع به آئینهائی که مؤسس آنها ایرانی بوده در جای خود شرحی گفته شد دراین جا بیمورد نیست چند کلمه از آئینهای بیگانه که در زمان ساسانیان درایران دارای پیروانی بوده گفته شود :

**۱ - آئین بودا**

درزمان ساسانیان آئین بودائی در بعضی از قسمت‌های مشرق ایران دارای پیروانی بوده‌است .«گوتاما بوداپسر» رئیس قبیله ساکیاست. درقرن پنجم قبل از میلاد برعلیه آئین برهمنان قشری هند ، مذهب جدیدی آورد . اساس آئین او برروی این حقیقة عقیده بود که زندگانی زجر کشیدن است واین زجر نتایج خواهشهای نفس است . برای اینکه انسان خودرا اززجر خلاص کند.چاره جز رهائی خویش ازنفس خود ندارد. آخرین مقام انسان فنا است که آنرا «نروانا» نامند وبودا برای این مبعوث شده که سالك را بدان مقام رهبری کند . تاچه اندازه این عقیده پس ازانتشار آن در بعضی از قسمتهای مشرق ایران تأثیر درافکار واخلاق ایرانیان زمان ساسانی کرده معلوم نیست ، علی ای حال بعداز اسلام هم دربلخ معبدی بوده که نوبهار می نامیدند وچنین حدس می‌زنند که معبد بودائی بوده است . همچنین گویند که «برماك» از «پرماك» آید که عنوان رئیس آنگونه معابد است.

**۲ - آئین مسیح**

حضرت مسیح در زمان فرهاد پنجم اشکانی و «اکتاو اگوست» امپراطور روم درفلسطین متولد گردید . گر چه تولد آنحضرت در سال ۸۴۹ بعدازبنای شهر «رم» واقع شده ولی در نتیجهٔ اشتباه یکی از علمای مسیحی آنرا درسنه ۷۵٤ قرارداده واین حساب غلط مبدأ تاریخ عیسویان گردید . مسیحیان براین عقیده‌اند که حضرت عیسی رادر سال ۳۳ میلادی به‌صلیب

آویختند . اساس آئین مسیح برروی مساوات بشر ، رهبانیت ،وردنیکی بجای بدی است گرچه این مذهب چندان جنبهٔ علمی ندارد معذلك چون حواریون ومبلغین عیسوی مردم‌را بمساوات دعوت میکردند بتدریج دین مسیح در میان طبقات ستمدیده خاصه در بین بردگان (غلامان) طرفداران زیادی پیدا نمود .

آئین مسیح پس از اینکه در بین النهرین منتشر گشت ، بداخله کشور ایران سرایت نمود . بنظرمی آید دراواخر سلطنت اشکانیان پیروان این مذهب در نقاط مختلفه ایران باکمال آزادی مراسم مذهبی خود را بجامی آوردند ، چه سلاطین اشکانی اساساً دخالت در دیانت دیگران نمی‌نمودند . چون اردشیر بابکان سلسلهٔ ساسانی‌را تأسیس نمودوخواست وحدت ملی ایرانیان‌را باداشتن یك مذهب رسمی مستحکم نماید امر دادتا کلیهٔ معابدغیر زردشتی بسته‌شود وعیسویان بدون اینکه جرئت مخالفت نمایند معابدخود رابستند . معذلك تصور نمیرود که مدت‌مدیدی اوضاع بدان منوال‌ماندچه پادشاهان ساسانی در ابتدای‌امر موضوع‌عیسویت راچندان اهمیت نمیدادندواسنادی در دست است که درزمان شاپوراول دراطراف ایران کلیساهای متعددی برپابود .

ولی‌چون تیرداد‌حکمفرمای ارمنستان به‌آن آئین بگروید وخواست‌اهالی آن حدودرا بقهر عیسوی نماید ومخصوصاً چون «کونستانتین» امپراطور روم در زمان شاپوردوم کیش مسیح را درمملکت خود رسمی نمودقضیه شکل دیگری پیدا کرد و بر پادشاهان ساسانی واجب آمدکه مواظب اعمال عیسویان باشند تاآلت دست رومیان نشوند .

چون‌در ضمن تاریخ‌ساسانیان رفتار پادشاهان آن سلسله‌را نسبت به‌عیسویان بطور خلاصه‌گوشزد نمودیم تکرار آن رادر این جابیمورد میدانیم .

### شاه‌دوستی ومیهن پرستی ایرانیان

شاه‌دوستی ومیهن‌پرستی سرشت‌ایرانیان ازز‌مان قدیم‌الی کنون است .ایرانیان زمان‌ساسانی هم‌دارای این‌دو صفت‌بوده وفرمان‌شاه رامانند فرمان‌یزدان میدانستند. درموقع‌جنك مخصوصاً‌هنگامی که شاه حضور داشت‌فداکاری رابانتها درجه‌رسانیده و باکمال‌تهور برصف دشمن حمله میآوردند . راجع باطاعت آنها ازاوامر شاه‌یاقوانین

کشور بدین سرگذشت اکتفا میشود که وقتی قباد دراطراف « سواد » گردش میکرد زنی را دید بچه‌ای را بسختی میزند که خوشهٔ انگوری ازتاك چیده است . چون علت این حرکت را پرسید دانست که آنزن مادرآن طفل است وبدین سبب اورا تنبیه میکند که برخلاف قوانین مملکت قبل ازآمدن تحصیلداران مالیه دست درازی بمالی که هنوزمالیات آن دریافت نشده است نموده. درهرحال ایرانیان قدرت پادشاهانرا از جانب یزدان دانسته و اطاعت آنها را برخود واجب میشمردند . بهرام چوبین که بر علیه هرمز و خسرو قیام کرد منفور خاص و عام گردید و شهربراز که خیانت ورزید بدست مستحفظین خودکشته شد. اما در راه وطن و حفظ استقلال ، ایرانیان صفحات درخشانی از اعمال خود درتاریخ بیادگار گذاشته اند کسانیکه واقعه « ترموپیل » را حمل بر کمال و طنپرستی یونانیان می نمایند هرگاه رشادت ایرانیان و فداکاری آنها را در بسیاری از موارد بخاطر آورند خواهند دانست که در میهن دوستی ایرانیان کمتر نظیر داشته‌اند. مثلا درسال ۵۵۰ میلادی لشکرکثیری ازرومیان ولازیك ها قلعه «پترا» را درلازیکا محاصره کردند ازسه هزارنفرساخلوی ایرانی آن قلعه هفتصدنفردرموقع محاصره کشته شدند وهزارو هفتاد نفر دریورش آخر بهلاکت رسیدند . فقط هفتصدو سی نفر اسیر گشتند وازاین عده‌هم هفتصدو بیست نفرزخمی بوده است. بقیه مدافعین که عبارت ازپانصد مردرشید بوده خودرا درقلعه افکنده تاآخرین دقیقه حیات مدافعه مینمودند وهرپیشنهادی که بآنها میشد باکمال تهور ردکرده ابداً حاضربه تسلیم نشدند تااینکه همه بلا استثناء کشته شدند! درسنه ۶۲۵ شاهین سردار رشید ایرانی چون ازرومیان شکست خورد ومورد توبیخ پرویزواقع گشت ازغصه بمرد ! چه بسا ازشهرها که اهالی آن زن‌ومرد ازروی پشت‌بامها بادشمن جنگیده‌اند وچه‌بسا ساخلو های ایرانی که ابواب شهر را برروی لشکرخود بازنکردند فقط‌بدین جهت که آن لشکر ازدشمن شکست‌خورده واستقامت ننموده است ــ لشکردشمن درداخله ایران اغلب گرفتار غضب اهالی‌شده خسارات بیشمارمتحمل میگشتند .

# فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

| نام سلسله | مهمترین وقایع | تاریخ قبل از میلاد |
|---|---|---|
| مادها | تأسیس سلطنت مادها بهمت دیوکس | ۷۰۸ |
| | صلح مادها و لیدیها درزمان کیاکسار | ۵۸۵ |
| | شکست استیاك وانقراض دولت ماد بدست کورش | ۵۵۰ |
| سلسله هخامنشیان | جنك کورش با کرزوس پادشاه لیدی | ۵۴۶ |
| | فتح بابل بدست کورش | ۵۳۹ |
| | فتح مصر در زمان کمبوجیه | ۵۲۵ |
| | قتل گوماتا ـ آغاز سلطنت داریوش بزرك ـ تسخیر بابل | ۵۲۱ |
| | مسافرت داریوش بمصر | ۵۱۷ |
| | لشکر کشی داریوش بکشور سکیتها | ۵۱۴ |
| | افتادن شهر «سارد» بدست شورشیان یونانی | ۴۹۸ |
| | تسخیر تراکیه بدست لشکرداریوش | ۴۹۳ |
| | جنك ماراتن | ۴۹۰ |
| | لشکر کشی بیونان درزمان خشایارشا ـ جنك سالامین | ۴۸۱ |
| | جنك پلاته | ۴۷۹ |
| | معاهده کیمون بایونانیان درزمان اردشیر اول | ۴۴۹ |
| | جنك کوناکزاو بازگشت ده‌هزار نفر درزمان اردشیر دوم | ۴۰۱ |
| | معاهده آنتالیسداس درزمان اردشیر دوم بایونانیها | ۳۸۷ |
| | فتح مصر درعهد اردشیر سوم | ۳۴۵ |
| | جنك گرانیك درزمان داریوش سوم بااسکندر | ۳۳۴ |
| | جنك اربل « « « « | ۳۳۱ |
| | قتل داریوش سوم | ۳۳۰ |
| سلسله اشکانیان | تأسیس دولت پارت بهمت اشك اول | ۲۵۰ |
| | جلوس تیرداد ومبدأ تاریخ اشکانیان | ۲۴۷ |
| | برسمیت شناختن سلوکیان سلطنت اشکانیا | ۱۹۶ـ۲۱۴ |
| | شکست آنتیوکوس دوسیده ومدت سلطنت فرهاددوم | ۱۲۵ـ۱۲۸ |
| | سلطنت مهرداد بزرك که مملکت اشکانیرا ازیکطرف بهند و ازطرفی به بین‌النهرین وسعت داد | ۷۸ـ۱۲۴ |
| | شکست رومیان درجنك حران و کشته شدن کراسوس درزمان ارد | ۵۳ |
| | شکست آنتوان درزمان فرهاد چهارم | ۳۶ |
| | | بعد ازمیلاد |
| | لشکر کشی تراژان بطرف ایران وعقب نشینی وفوت او | ۱۱۷ـ۱۱۵ |
| | افتادن سلوکیه بدست سورهفتم وعقب نشینی اودرعهد بلاش چهارم | ۱۹۷ـ۱۹۴ |

| نام سلسله | مهمترین وقایع | تاریخ بعد از میلاد |
| --- | --- | --- |
| ساسانیان | عذر وخیانت کاراکالا به اردوان پنجم | ۲۱۷ |
| | شکست ماکرینوس ازاردوان پنجم | ۲۱۸ |
| | انقراض دولت اشکانی بدست اردشیر بابکان | ۲۲٤ |
| | قیام اردشیر بابکان شکست اشکانیان و کشته شدن اردوان پنجم | ۲۲٤ |
| | ورود اردشیر درطیسفون | ۲۲٦ |
| | فتح نصیبین وحران | ۲۳۷ |
| | جلوس شاپور اول ودعوی، علنی مانی | ۲٤۲ |
| | اسیرشدن والرین امپراطور روم درزمان شاپور اول | ۲٦۰ |
| | شکست کالریوس ازنرسی | ۲۹٦ |
| | شکست نرسی ازکالریوس وازدست دادن پنج ایالت | ۲۹۷ |
| | صلح باروميان(ژوین) واسترداد پنج ایالت درعهد شاپوردوم | ۳٦۳ |
| | قسمت شدن ارمنستان بین ایران وروم درزمان شاپورسوم | ۳۸۵ |
| | جنك بهرام پنجم باهیاطله وشکست آنها ومدت سلطنت بهرام | ٤٤۰–٤۲۰ |
| | سلطنت قباد ـ دعوی مزدك وخلع قباد | ٤۹۷–٤۸۷ |
| | بازگشت قباد به سلطنت | ٥۰۱ |
| | جنك قباد باروميان و فتوحات او | ٥۳۱ |
| | صلح انوشیروان باروم | ٥۳۲ |
| | فتح یمن درزمان انوشیروان | ٥۷۰ |
| | رحلت انوشیروان | ٥۷۹ |
| | قیام بهرام چوبینه و کشته شدن هرمزچهارم | ٥۸۹–٥۹۰ |
| | بر تخت نشستن خسروپرویزومساعدت موریس امپراطورروم | ٥۹۰–٥۹۱ |
| | فتوحات خسروسرداران نامی او– تسخیر بین النهرین-انطاکیه دمشق – بیت المقدس ومصر | ٦۰۳–٦۱۷ |
| | جنگهای هرقل باسرداران ایرانی درارمنستان وآسیای صغیر | ٦۲۲–٦۲۷ |
| | حمله هرقل به دستگرد و کشته شدن خسروپرویز | ٦۲۷–٦۲۸ |
| | صلح شیرویه باروميان | ٦۲۹ |
| | سلطنت شهر براز و کشته شدن او | ٦۲۹ |
| | صلح ایران وروم درزمان پوران دخت | ٦۳۰ |
| | شکست لشکر یزدگرد ازعرب درقادسیه | ٦۱٤ |
| | جنك جلولاء | ۱٦ |
| | جنك نهاوند | ۲۱ |
| | کشته شدن یزدگردسوم – انقراض دولت ساسانیان | ۳۱ |

# قسمت دوم

## ایران بعد اسلام



این قسمت بابواب ذیل منقسم میشود:

باب اول - از صدر اسلام تا حمله مغول

باب دوم - از حمله مغول الی صفویه

باب سوم - از صفویه تا تغییر وضع (کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹)

باب چهارم - عصر حاضر

# باب اول

## ازصدر اسلام تاحمله مغول

## فصل اول

## اقدامات ایرانیان درقرون اولیه اسلام

همینکه سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردیدودفاع حکمرانان ایالات ایران ازخاك نیاکان خود سودی نبخشید ، شهرهای ایران یکی بعدازدیگری بدست لشکراسلام افتاد و دورهٔ جدیدی آغاز شد . فتح عرب در نهاوندآخرین جنك ایرانیان باعرب محسوب نمیشود وگذشته‌ازاینکه درنقاط مختلف خاصه دردیلم وطبرستان اهالی دلیر آن مدتها استقلال سیاسی خودرا حفظ کردند کشمکشهای مذهبی ونژادی بعناوین مختلفه قرنها ادامه داشت .

دراینجا لازم است باین نکته اشاره شود که ایرانیان بزور شمشیر مسلمان نشدند بلکه چون آئین اسلام را موافق باروحیات خود یافتند برضا ورغبت آن دین حنیف را قبول کردند چنانچه پس‌ازواقعه قادسیه قریب چهارهزار نفر ازدیلمیان بکیش اسلام درآمده عربها را در جنك جلولا امداد نمودند - چند قرن پس ازاسلام آتشکده ها درسراسر ایران برپا بود وادبیات پهلوی از بین نرفت معذلك زردشتیان بااینکه در اجرای مراسم دین خود باپرداخت جزیه آزاد بودند گروه گروه بخلعت دین اسلام مشرف میشدند . غرض آن است که تعالیم سهل و ساده اسلام که اساس آن برروی توحید ، عبادت خالق ، ترویج اخلاق حمیده ، مساوات مؤمنین استوار بوده موجب شدکه دین اسلام متدرجاً و بمسالمت در میان ایرانیان اعم از خواص و عوام منتشر گردد .

مثلا سامان یکی از اعیان بلخ درقرن دوم هجری اسلام اختیار کرد (۱) عدهٔ کثیری ازدیلمیان تقریباً درنیمهٔقرن سوم هجری دراثرتبلیغات وجدیت علویان بدین اسلام مشرف شدند ودراوائل قرن چهارم حسن بن علی الاطروش اهالی طبرستان و دیلم را پآئین اسلام خوانده وعدهٔ کثیری دعوت اوراجابت کردند . درسنه ۳۹٤ شاعر معروف ابوالحسن مهیار دیلمی بمیل خود ازکیش زردشتی دست کشید.

ایرانیان چون مسلمان شدند درصدد بر آمدند که سیاست عالم اسلامی رادردست گیرند و ازطرفی هم عربها چون مالك ممالك وسیعی شدند برای اداره امور کشور ناگزیر ازطلب مساعدت ایرانیان بودند . درصدر اسلام درموقعی که خلیفه ثانی در اندیشه بود چگونه مالیه مسلمین راثبت و ضبط نماید مرزبان نام ایرانی دیوان مالی را تأسیس نمودوتازمان حجاج(۲) دفاتر مالی بزبان فارسی بودوصالح نام یکی ازاسرای سیستان آنراازفارسی بعربی منتقل کرد. باتعصبات نژادی خلفای بنی امیه (۳) وبااینکه عبدالملك اموی نهایت کوشش نمودتاایرانیان راازکارهای دولتی اخراج نماید پیشرفت ایرانیان درامور واقدامات آنهابرای تشکیل حکومتی که خود درآن مهمترین عامل باشد روز بروز محسوس ترمیشد . برای همین منظوربودکه ایرانیان داخل درلشکر مختار (٤) شده تحت لوای او بجان ودل میجنگیدند . عربها بقدری بایرانیان محتاج بودند که سلیمان خلیفه اموی دراینخصوص چنین چنین گفته : «عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند وساعتی بما احتیاج پیدانانمودند وماصد سال خلافت کردیم و

(۱) سلسله سامانیان از این خانواده اصیل است

(۲) حجاج بن یوسف که درخونخواری مشهوراست نماینده عبدالملك خلیفه اموی درکوفه بوده وگویند ۱۲۰ هزارنفر را بقتل رسانیده غیرازآنچه درجنك کشته شده است

(۳) اسامی خلفای بنی امیه ازاین قراراست : معاویه ـ یزید ـ معاویه ثانی ـ مروان اول ـ عبدالملك ولید اول ـ سلیمان ـ عمربن عبد العزیز ـ یزیدثانی ـ هشام ـ ولید ثانی ـ یزید ثالث ـ ابراهیم ـ مروان ثانی .

دوره خلافت بنی امیه از سنه ٤۱ هجری یعنی پس ازشهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن (ع) بامعاویه شروع شده ودرسال ۱۳۲ هجری درعهد مروان ثانی خاتمه یافت . واقعه جانسوزکربلا وشهادت حضرت حسین علیه السلام درزمان خلافت یزیدبن معاویه درمحرم سال ٦۱ هجری واقع گشت .

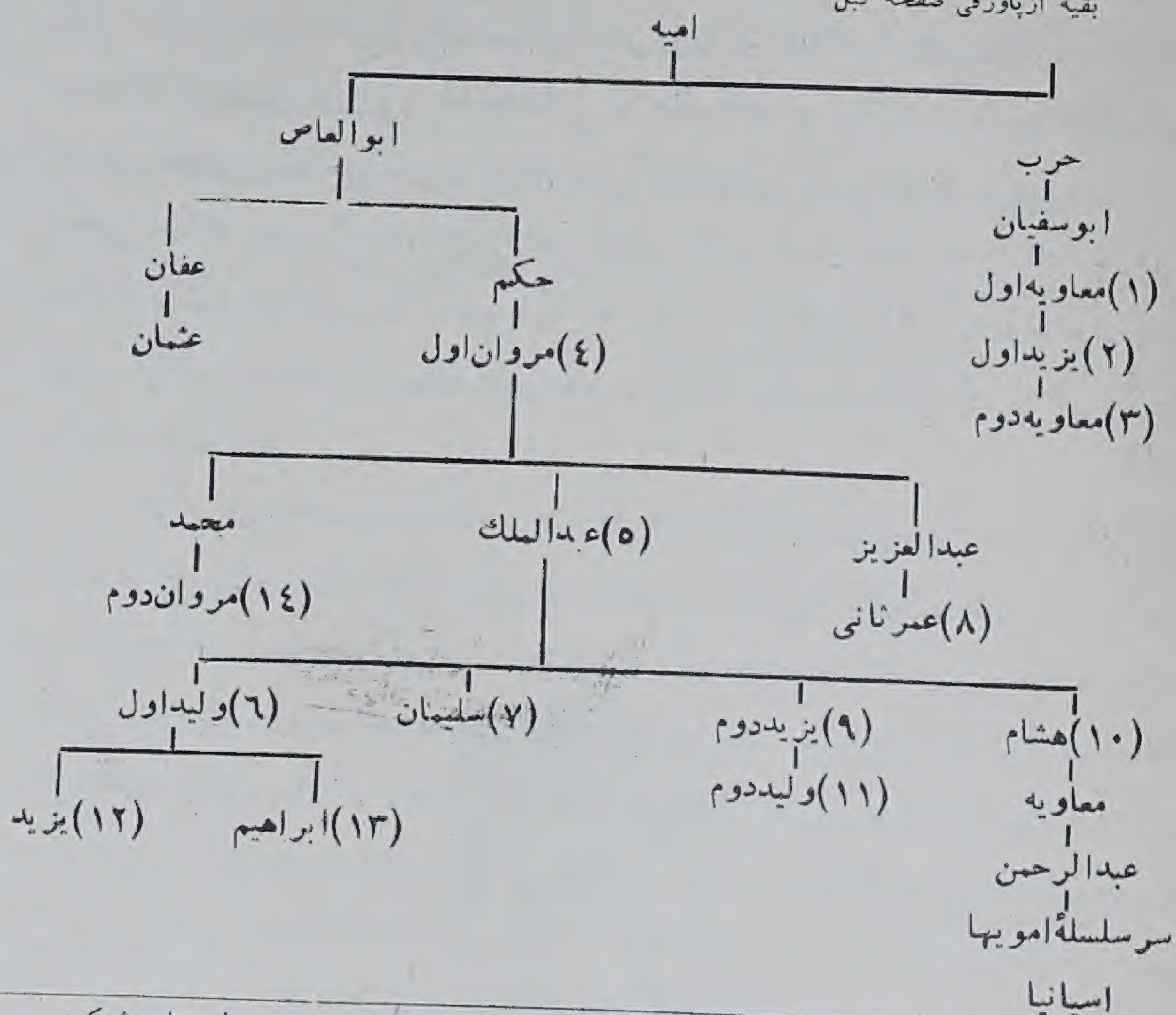
نسب بنی امیه طبق جدول ذیل است ـ اسامی که درمقابل آن ها عدد نوشته شده خلفاء بنی امیه میباشند .

(٤) مختار طرفدار امامت محمدبن الحنفیه پسر علی علیه السلام گردید وبعنوان خونخواهی حضرت حسین (ع) درسال ٦۳ هجری قیام کرد وعدهٔ را بکیفر اعمال خود رسانید ـ بسیاری ازلشکر اورا موالیان که اکثر ایرانی بودند تشکیل میدادند درسنه ٦۷ هجری درزمان خلافت عبدالملك کشته شد ،

یکساعت بی‌مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم .

استبداد بنی‌امیه وظلم و ستم خلفای این سلسله (۱) که حتی از نومسلمانان جزیه میگرفتند و برای پر کردن خزاین خویش تعالیم اسلام‌را ازنظردور ساخته‌هرگونه اجحافی روا میداشتند ایرانیان را بستوه آورد ومترصد فرصت بودند تاخود را از زیربار آنان مستخلص سازند . دعوت بنی‌هاشم درایران قوت گرفت وبزرگترین پهلوان این میدان ابومسلم خراسانی است که میتوان اورا یکی ازسرداران نامی عالم دانست (۲)

بقیه ازپاورقی صفحه قبل




(۱) درمیان خلفاء بنی‌امیه عمربن عبدالعزیز تعالیم اسلام را مراعات نموده عدل وداد پیشه‌کرد

(۲) ابومسلم یکی ازمردان عجیب روزگار است وازآن عجبتر اعتقاد مردمان آنزمان براو بوده است چه باصفت خونریزی این سردار بزرگ که گویند یکصد هزارنفررا غیر از آنچه درجنك کشته شد بقتل رسانید پیروان او وحتی‌آنانکه مسلمان نبودند اعتقاد قلبی باو داشتند و درزمان او دهقانان‌کیش زردشت را رهاکرده برغبت مسلمان میشدند . گروهی هم اورا امام می‌دانستند . منصور خلیفه عباسی درمقابل خدمات این سردار بزرگ اورا به عذربکشت .
پیروانش قتل اورا باورنکرده عقیده براین داشتندکه غیبت‌کرده و عنقریب ظاهر خواهد شد وعالم را پرازعدل وداد مینماید .

دراثر کوشش این سردار نامی‌وزور بازوی خراسانیان خلافت بنی‌امیه واژگون گردید ودرسنه ۱۳۲ هجری نزدیك رود « **زاب** » مروان شکست سختی خورده و دمشق پایتخت بنی امیه سه ماه بعدازآن فتح گردید . بدینطریق ایرانیان انتقام ازبنی‌امیه بگرفتندو **ابوالعباس علی بن عبدالله بن عباس** رابرتخت‌خلافت نشاندند . میتوان گفت پس ازانقراض خلافت بنی‌امیه‌ایرانیان تااندازه‌بمقصود خود نائل گردیدندزیرا عباسیان که بضرب شمشیر و حسن تدبیر ایرانیان برمسند خلافت نشستند بخوبی میدانستند که مساعدت وحمایت ایرانیان‌برای حفظ مقام آنان ضروری است(۱) .

بهمین جهت ، روزبروز نفوذایرانیان دردربار خلافت بیشتر میگردید چنانچه درزمان **ابوجعفر منصور** خلیفه‌عباسی درحالیکه‌عربها می‌بایست مدتهاانتظار کشند تااجازهٔ حضوریابند خراسانیان بدون هیچگونه مانعی‌بحضورخلیفه می‌رسیدند . قرن مذهبی اسلام یادوره تمدن وعلم وادب زمانی است که ایرانیان نفود تامی در دربار خلافت داشته زمام‌امور را دردست گرفته بودند . برمکیان (۲) که ازخانواده‌بسیار نجیب ایرانی بودندقریب پنجاه سال‌باعُقل ودرایت وعلم پروری وکفایت امور کشور را اداره میکردند .

درآن ایام مخصوصاً درزمان هارون ومأمون (۳) رسوم وآداب ایرانی فوق‌العاده رواج‌یافت‌چنانکه نه‌فقط عیدنوروزبلکه‌طرز لباس‌پوشیدن‌وغذاخوردن‌ونواختن موسیقی‌همانطور که‌معمول‌ایرانیان بوده‌مرسوم گردیدودربارعباسی بی‌شباهت بدربار ساسانی نبودباتمام‌این‌مراتب بسیاری‌ازایرانیان ازخلافت عباسی‌رضایت نداشتندچه‌اولا تاریخ اقتدار وعظمت‌ایران‌ازخاطر آنان‌محونگردیده ونمی‌پسندیدندزیربارخلفای‌عرب نژادباشند ثانیا ازصدراسلام جمعی کثیر ازاهالی این آب وخاك متمایل‌به تشیع‌شده و

---

(۱) در روز بیعت گرفتن ابوالعباس درکوفه ( سنه ۱۳۲ هجری ) عم او داود در ضمن خطبه چنین اظهار داشت.

« یااهل الکوفه‌انا والله مازلنامظلومین مقهورین علی حقنا »
« حتی اتاح الله‌شیعتنااهل‌خراسان باحیابهم‌حقناوابلج بهم‌حجتنا »
«واظهربهم دولتنا واراکم‌الله‌بهم‌مالستم تنتظرون ... الخ »

(۲) نسب برمکیان به برمك میرسدوبعضی‌این را عنوان متولی معبدنوبهار دربلخ میدانند . علی‌ای‌حال خالد پسر برمك است واین طایفه درزمان اولین خلفاء عباسی خدمات شایانی کرده درترویج علم و معرفت ونگهداشتن سیاست دولت بینهایت کوشیده‌اند تااینکه هرون الرشید برآنان حسدبرده جعفر وفضل پسران‌یحیی برمکی‌را از میان‌برداشت . مدت نفوذ این‌طایفه‌بیش از پنجاه سال‌است (ازسنه ۱۳۵ الی ۱۸۸ هجری)

(۳) مادر وزن مأمون ایرانی بوده‌اند. نزاع بین امین ومأمون پس ازهارون درباطن نزاع بین عناصر ایرانی وعرب بوده ودرآخر عنصر ایرانی غالب آمده مأمون خلیفه گردید

حتی بعضی بطریقه غلاة داخل شدند . دعوتی هم که برای واژگون ساختن خلافت بنی‌امیه درایران بعمل آمدبنام **بنی هاشم** جریان‌داشت وروزی که عبدالله (ابوالعباس - معروف به سفاح ) در کوفه خطبه بنام خودخواند موجب حیرت جمعی از ایرانیان گردید که منتظر بودند کسی از اولاد علی (ع) برمسند خلافت نشیند . ثالثاً موضوع نژاد روز بروز بر اهمیت خودمی افزود. شاهد این دعوی مجادلات فرقه‌های شعوبیه است که هرکدام برتری نژاد خود را ثابت مینمود و از تمام این فرقه ها با حرارت تر شعوبیت ایرانی است که برای ثبوت برتری نژاد ایرانی زحمتها کشید .

بنابراین بااینکه دربار خلافت بدست ایرانیان اداره میشد اعلام مخالفت برعلیه خلفای عباسی درایران بلندگردید . این انقلابات یامذهبی بوده ویاسیاسی وشرح آنرا بطور اختصار درفصول بعد خواهیم دید .



# فصل دوم

## آئینهای مختلف - مذاهب - مشربهای فلسفی - ادبیات
## درقرون اولیه اسلام

گفتیم آئین اسلام براهالی ایران تحمیل نشد و بتدریج خاص وعام بآن گرویدند. ولی درمقابل آئین اسلام و کیش زردشتی وسایرادیانی که ازایام ساسانیان دراین کشوروجود داشت آئینهای جدیدی پیداشد که کم یابیش ترکیبی بود از آئینهای قدیم وتعالیم اسلام بنابراین لازم است چند کلمه دراینخصوص گفته شود.

**به آفرید**

درزمان ابومسلم « به آفرید » پسرماه فروذین که بعضی آنرا اهل خواف میدانند مذهبی آورد وهفت نماز برای اتباع خود فرض ساخت. کتابش بزبان فارسی بوده وبااینکه اساس مذهب خودرا برروی توحید و اعتقاد بمعاد گذاشت عبادت خورشید و بجاآوردن نماز را بدانسوی روا داشت. مزاوجت بامادر، دختر، خواهر واقربای نزدیك را حرام ساخت. همچنین کشتن بره کوچك وشرب خمر واکل گوشت حیوانیکه ناگهانی مرده یابموجب شریعت اوذبح نشده است غدغن نمود. یکی ازاحکام اواین بود که یك هفتم ثروت افراد صرف تعمیرراهها وپلها گردد. خلاصه مذهب اوترکیبی بود ازآئین اسلام و کیش زردشت پیروان اورا « به آفریدیه » میگفتند. مؤبدان زردشتی بااوآغاز مخالفت کرده نزد ابومسلم شکایت بردند که این شخص نه مسلم است و نه زردشتی و درهردوآئین اخلال کرده. عبدالله شعبه اورا درکوههای بادغیس بگرفت و نزد ابومسلم آورد و کشته شد.

**سند باد و اسحق**

گروهی از پیروان ابومسلم درحق او غلو کرده اورا امام میدانستند و چون منصور خلیفه عباسی آن سردار نامی را از ترس وحسد بکشت پیروانش قتل اورا باورنکرده عقیده براین

داشتند که عنقریب ظاهرشده عالم‌را پراز عدل‌وداد می‌نماید

پس ازقتل ابومسلم سند باد مجوس‌که یکی از طرفداران او بود علم طغیان برافراشت . گرچه سندباد ظاهراً آئین‌جدیدی نیاورد ومعروف به مجوس‌بود ونحوهٔ اعتقاد اوهم به ابومسلم معلوم نیست معذلك عدهٔ کثیری‌ازپیروان مذاهب مختلفه در تحت لوای اودرآمدند . سندباداز نیشابورخارج شده قم وری را فتح کرد ولشکری مرکب ازیکصد هزار زردشتی ومزدکی وشیعه فراهم آورد . شورش اوچندان‌طول نکشید ودرآخر دستگیر گردیده بقتل رسید(۱۳۷هـ) .

دیگرآنکه اسحق نامی که چون درترکستان دعوت مینمود معروف باسحق ترك گردیده اظهارداشت که‌ابومسلم پیغمبری‌است ازطرف زردشت وزردشت‌هم‌غیبت کرده ودرموقع خود ظهور خواهدنمود .

**استاذ سیس**

درزمان خلافت منصور شخصی موسوم به «استاذسیس» دعوی نبوت کرد وعدهٔ کثیری‌رادراطراف خودگردآورده درهرات و بادغیس وسیستان علم مخالفت برافراشت ولی درآخر شکست خورده اورا مغلولا به‌بغداد فرستادند وکشته‌شد (۱۵۱هـ) .

**المقنع**

در عهد خلافت مهدی شخصی معروف به المقنع و موسوم به هاشم یاعطابن حکیم شورش عظیمی برپاکرد . المقنع اهل مرو بوده وچنین ادعا میکرد که حق جل‌وعلا ابتدا درابوالبشر تجلی نمود و از این سبب ملائکه را امربسجدهٔ اوفرمود وبعد بصورت‌انبیای دیگردرآمد وآخرین‌تجلی حق قبل ازاینکه بصورت اودرآید ابومسلم خراسانی است مورخین اسلامی گویند که این‌مدعی مظهریت کریه‌المنظرواحدالعین بوده وازاین‌سبب روی خودرا بانقابی پوشیده ومعروف به المقنع گردیده است .

پس‌ازتهیه مقدمات کار خودالمقنع ازجیحون بگذشت وعده کثیری رادراطراف خود جمع آورده در نخشب اقامت گزید .

حکایت چاه نخشب وبیرون‌آمدن ماه ازآن مشهوراست . المقنع این عمل را معجزخود قرارداد وقریب چهارده سال حکم فرمائی کرد ولشکر خلیفه رامتفرق

ساخت ولی در آخر محاصره شد وچنانچه گویند خود وخانواده‌اش را طعمهٔ حریق ساخت تاپیروانش تصور کنند غیبت نموده است (۱۵۹_۱٦۱ه).

**بابك خرمی**

بابك خرمی درزمان مأمون هیاهوی عظیمی برپانمود وبکرات لشکر خلیفـه را شکست داده سرداران بزرگـی را مانند یحیی‌بن معاذ، عیسی‌بن محمد، محمدبن حمید طوسی وغیره را مغلوب نمود. درآخرسردار ایرانی موسوم‌به **افشین** بالطائف‌الحیل اورا دستگیر کرده وپس از اینکه قریب ۲۲ سال درکمال اقتدار میزیست در عهد معتصم خلیفه عباسی بقتل رسید.

بابك دعوی مظهریت مینمود ومیگفت روح ولینعمتش «جاویدان» نام‌که‌پیرو مذهب خرمی بوده دراوحلول کرده است (۲۰۱_۲۲۳ه).

☆ ☆ ☆

## فرق ومذاهب مختلفه دراسلام

**تشیع**

یکی ازمسائلی که موجب اختلاف مسلمین گردیدمسئله خلافت است. توضیح‌این قضیه آنکه‌چون حضرت رسول (ص) رحلت فرمود انصار درسقیفه بنی‌ساعد اجتماع کردندتاباسعدبن عباده بیعت نمایند. ابوبکر وعمر وابوعبیده بن‌الجراح و جمعی دیگر از قضیه آگاه شده خود را بدان مجمع رساندند وپس‌از مجادله سختی‌که بین انصار و مهاجرین رخ داد از طرف بعضی از انصار پیشنهاد شدکه هریك از این دوفرقه برای خود امیری اختیار کند. مهاجرین باین امرتن‌درندادند ودرآخرعمر دست‌بیعت‌بطرف ابوبکر دراز کرده اورا بخلافت شناخت وجمعی تابعیت کردند.

اجتماع درسقیفه بنی ساعده و تعیین ابوبکر بخلافت از مسائلی است که در تاریخ اسلام نهایت اهمیت را دارد. زیرا انصار مایل بودند که خلیفه از میان آنها تعیین گردد وحجت آنان این‌بود که‌رسول‌اکرم سیزده سال‌قوم خودرا درمکه دعوت نمود وفقط عدهٔ قلیلی براو گردیدند بلکه درآن‌شهر اذیت بسیار دید ولی همینکه بمدینه هجرت فرمود انصار یاراو شدند وباوایمان آوردند، دینش را تقویت کردند،

نگذاشتند باو یااصحابش سوئی برسد ، برعلیه دشمنان او بجنگیدند تااینکه جزیرة-العرب مطیع گردید. باین دلایل خودرا ازمهاجرین برتردانسته ومیگفتند بایدخلیفه ازمیان آنها انتخاب شود .

امامهاجرین خودرا برترازانصارمیدانستند بدلیل اینکه قبل ازدیگران ایمان آوردند ، متحمل اذیت و آزار شدند. ازکمی تعداد خویش نهراسیدند وبالاخره قوم وعشیرت پیغمبرند .

حضرت امیر علی علیه السلام درآن مجمع حضور نداشت و بااهل بیت خود مشغول تهیه وسایل کفن ودفن جنازه حضرت رسول بود . چون خبر بیعت باابوبکر را شنید عدم رضایت اظهار داشت وخود را بخلافت اولی میدانست . زیرا اگر حجت مهاجرین براین بود که چون قوم وعشیرت پیغمبرند مستحق خلافتند از حضرت علی علیه‌السلام و عباس بن عبد المطلب کسی نزدیکتر برپیغمبرنبود ولی عباس چون دیر ایمان آورد وحتی درجنك بدر بامسلمین بجنگید برعلی(ع) رجحان نداشت . گذشته ازاینکه حضرت امیرپسرعم رسول وزوج فاطمه دختر پیغمبربود جهاداو درراه اسلام فضل و کمالش منکر نداشت وبالطبع خانوادهٔ بنی‌هاشم ازهرحیث رجحان برخانوادهٔ ابوبکر داشت. خلاصه بنی‌هاشم وزبیربن‌العوام وجمعی ازانصار طرفدارخلافت حضرت امیر بودند و حتی بنی‌هاشم مادام که فاطمه سلام الله علیها حیات داشت با ابوبکر بیعت نکردند . نظریه طرفداران خلافت علی (ع) در تاریخ اسلام فوق العاده مهم واساس تشیع است . از همان روز اول عدهٔ از اصحاب ، علی را افضل از دیگران میدانستند وازآنجمله است عمار ، ابوذر ، سلمان فارسی ، جابربن عبدالله وعباس وغیره وغیره .

درطول ایام این نظریه طرفداران جدی پیداکرد و جنبهٔ مذهبی پیدا نمود . شیعیان علی (ع) میگفتند امامت ازاموری نیست که بتوان بنظرامت واگذاشت بلکه رکن دین است وامام باید معصوم ازکبائروصغائر باشد پیغمبرمی‌بایست جانشین‌خود خودرا معین کند وحضرت رسول‌هم‌علی‌را بخلافت تعیین‌نموده‌است .

شیعیان هم بچندین فرقه منقسم شدندگروهی ازآنان نسبت‌به ابوبکر وعمر

بی‌احترامی را جایز نمیدانستندو نظریه این جماعت‌را ابن ابی‌الحدید بخوبی بیان کرده وگوید: « اصحاب ما براین‌عقیده‌اند که علی‌افضل‌خلق است در آخرت ومنزلتش برتر ازهمه درجنت است .

همچنین علی افضل خلق است دردنیا وخصائص ومزایا ومناقبش بیش از همه است . هر کس بااودشمنی کند یابجنگد یاباو کینه داشته باشد دشمن خدا سبحانه وتعالی است وبا کفار ومنافقین همواره درآتش است مگر آنکه درتوبه ثابت باشد وبدوستی اوبمیرد . واما افاضل مهاجرین وانصار که قبل از او امامت کردند هر گاه آنحضرت منکر امامت آنها میگشت یابر آنان غضب میکرد ( تاچه رسد بکشیدن شمشیر ودعوت به‌نفس خود ) میگفتیم که آن اشخاص از جمله هلاك شوندگانند و مثل آن است که حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله بر آنان غضب کرده است چه ثابت شده است رسول اکرم باوگفت جنك باتو جنك بامن است وصلح باتو صلح‌بامن و گفت « اللهم‌وال من‌والاه وعاد من‌عاداه » ایضاً فرمود دوست ندارد تورامگرمؤمن وبغض ندارد باتو مگر منافق ولکن مشاهده کردیم بامامت آنها ( مقصود خلافت ابوبکر ، عمروعثمان‌است ) راضی شد باآنان بیعت کرد ودرعقب آنها نماز خواند... پس ما نباید از فعل او تعدی کنیم و از آنچه از عمل او مشهور است تجاوز نمائیم . . . الخ »

اما گروه دیگرازشیعیان بر آن سه خلیفه ایراد گیرند که باعلم باینکه علی ازآنان افضل وبرتراست بخلافت خود رضا شدند (١) .

واقعه کربلا واستعداد بنی‌امیه باعث پیشرفت‌تشیع گردید وبعدها هم که خلفاء بنی عباس عدم صلاحیت خود را ثابت کردند برتعداد شیعیان خاصه در ایران افزوده شد .

مهمترین فرق‌شیعه فرقه **زیدیه** وفرقه **امامیه** است . اما فرقه **زیدیه** منسوب به **زیدبن حسن‌بن علی بن الحسین‌بن علی بن ابیطالب** است. زیددرزمان‌هشام‌بن-

(١) یك فرقهٔ دیگر از طرفداران حضرت امیر را غلاة مینامند این گروه طریق افراط پیموده علی را خدا میدانند اول کسی که نسبت الوهیت بحضرت امیر داد عبدالله بن سبا است که درزمان آن حضرت میزیسته است .

عبدالملك خليفه اموی قیام کرد ودرسنه ۲۱ هجری بقتل رسید . پس از او پسرش **یحی بن زید** مقصود پدررا تعقیب کرد و اوهم در سنه ۱۲٥ شربت شهادت نوشید . زید امامت مفضول را باوجود افضل جایز میدانست ومیگفت حضرت امیرعلی (ع) افضل ازابوبکر وعمر است معذلك خلافت ابوبکر وعمرصحیح است وچون بعقیدهٔ او امامت منصوص نیست ووحی راجع بهتعیین ائمه نازل نشده هرفرد فاطمی عالم و زاهد میتواند درسبیل حق قتال کرده وامامشود .

شیعه زیدیه درایام حکمفرمائی علویان (۲٥۰ هجری الی ۳۱٦ ) در طبرستان انتشار یافت ولی ازهمه مهمترشیعه امامیهاست که اقدامات آن درتاریخ ایراننهایت قابل توجه است .

امامیه براین عقیده اند که خلافت علی علیه‌السلام منصوص است و دیگران حق آنکه بر آن مقام تکیه زنند نداشته‌اند . امامیه هم منقسم بچندفرقه است که از همه مهمتر **اسمعیلیه** وفرقه **ناحیه اثنی عشریه**است .

این‌دوفرقه تاامامت حضرت‌جعفرصادق متفقند وچون این بزرگوار درسنه۱٤۸ هجری عالم فانی را وداع گفت درامامت اختلاف شد . گروهی **اسمعیل بن جعفر** را که درحیات پدر وفات یافت امام میدانند. این‌فرقه هم‌بچند حزب منقسم گردیدند بعضی تصور کردند اسمعیل زنده است وبرخی گفتند چون اسمعیل درزمان پدرمرد ودوامام دریك عمر محال است لذا امامت محول به **محمد**پسراو گردیدو**محمدبن اسمعیل** امام هفتم است . تطور مذهب اسمعیلیه بآنجا کشید که‌محمدبن اسمعیل را پیغمبر دانسته میگفتند باطن احکام الهی را او کشف کرده‌است ازاینجهت‌بتأویل معتقد بوده وآنرا اساس مذهب خود کردند .

جمعی دیگر بگفته صریح حضرت امام جعفرصادق ، امام‌موسی کاظم را امام هفتم دانستند وفرقه امامیه اثنی عشریه برهمین عقیده‌اند .

تاسنه ۲٦۰ که سال غیبت امام دوازدهم‌است موضوع اسمعیلیه چندان‌اهمیتی نداشت ولی‌ازآن تاریخ بواسطهٔ‌اقدامات وتدابیروتبلیغات **عبدالله بن میمون القداح اهوازی** که یکی ازارکان عصرخود بشمار میرود این مذهب‌اهمیت خاصی‌پیدا

کرد. عبدالله دم از کشف و کرامت میزد و در آخر در شام رخت اقامت گسترد و از آنجا دعاة و مبلغین در اطراف کوفه و سایر بلاد گسیل ساخت و مردم را بمذهب تأویل یا کیش اسمعیلی میخواند. **حمدان** معروف به قرمط یکی از رؤسای مهم این مذهب گردید و قرامطه منسوب باو میباشند. قرامطه یکصد سال (از ۲۷۷ الی ۳۷۷) در ممالك عباسی بین النهرین، خوزستان، بحرین، شام و یمن تولید شورش و انقلاب کرده بقتل و غارت پرداختند.

شرح اقدامات اسمعیلیان در ایران در جای خود گفته خواهد شد.

فرق امامیه عموماً منتظر ظهور امامند ولی در امام منتظر اختلاف دارند. بعضی منتظر ظهور **حضرت جعفر صادقند** و گروهی منتظر **محمد بن عبدالله بن الحسن الحسین بن علی بن ابیطالب** میباشند. جمعی دیگر منتظر ظهور **محمد بن الحنفیه** هستند و گمان میکنند که محمد بن الحنفیه زنده و جاوید است.

فرقه ناجیهٔ امامیه اثنی عشریه بدوازده امام معتقد و انتظار ظهور قائم آل محمد امام دوازدهم محمد المهدی بن حسن عسکری را دارند.

**خوارج**

ظهور خوارج پس از واقعه صفین است. برای روشن شدن این قضیه لازم است تذکر دهیم که پس از ابوبکر و عمر، عثمان خلیفه گردید. رفتار این خلیفه طوری بود که موجب رنجش عدهٔ کثیری گردید و بالنتیجه کشته شد و حضرت امیر (ع) خلیفه گردید.

**طلحه**، **زبیر** و **عایشه** علم مخالفت افراشتند و در جنك معروف بجمل رفع غائله آنها شد. معاویه که از طرف عثمان والی شام بود چون میدانست حضرت امیر اعمال او را نمی‌پسندد و قصد عزل او را دارد از قبول خلافت آن بزرگوار سر باززد و بالنتیجه منجر بجنك شد.

در محل معروف به **صفین** (بین حلب و حمص) در شام در سنه **۳۷** هجری جنگی رخ داد و چون نزدیك بود لشکر حضرت امیر فاتح و دشمنان بکلی مغلوب و منکوب گردند **عمرو عاص** حیلهٔ اندیشید و اوراق کلام‌الله مجید را بر سر نیزه کردند و فریاد برداشتند که باید کتاب خدا بین ما حکمیت کند.

هر قدر حضرت امیر خواست لشکر ساده لوح خودرا از حیله دشمن آگاه سازد فایدهٔ نبخشید وحاضر نشدند جنك راادامه دهند. در آخر طرفین قبول حکمیت کردند معاویه عمروعاص راحکم خود کرد وحضرت امیر باصرار طرفداران خویش **ابوموسی - اشعری** را اختیار فرمود . بی کفایتی ابوموسی و نیرنك بازی عمروعاص مانع شد که حکمیت نتیجهٔ مطلوب دهد ولی قضیه مهم دیگری پیش آمد که تفرقه بین لشکر حضرت امیر انداخت .

توضیح آنکه جمعی از لشکریان او که اکثر آنها ازقبیله تمیم بوده باقبول حکمیت مخالفت کردند واقدام باین امر را باطل دانستند . حجت آنان این بود که حکم خدا درمسئله خلافت واضح است وقبول حکمیت متضمن شك است . این طایفه شعار خودرا جمله « **لاحکم الاالله** » قرارداده ازحضرت امیر درخواست کردند از قبول حکمیت توبه نمایدواستغفار کند. علی علیه‌السلام هرچند آنانرا نصیحت فرمود سودی نبخشید . این طایفه را از آن سبب **خوارج** نامند که برعلی و اصحاب او خروج کردند . همچنین آنها راسبب اقامت درقریه (حروراء) حروریه نامند وچون شعار خودرا « لاحکم الاالله » قراردادند آنهارا محکمه نیز گویند . علی‌ای‌حال عاقبت کاراین طایفه باحضرت امیر بجنك کشید وخوارج در « **نهروان** » بکلی مغلوب و منکوب گردیدند ولی عداوت آنها با اسدالله الغالب بیشتر گردید و درآخر حضرت امیر بدست یکی از آنها ( عبد الرحمن بن ملجم ) در مسجد کوفه شربت شهادت نوشید .

عقیده خوارج این بوده که چون شخصی اعم ازقریشی یاحبشی باختیارمسلمانان خلیفه گردید رئیس آنهامیشود وواجب است اوامرالهی‌را اطاعت کند والاکافرخواهد شد . ازاین‌جهت خلافت ابوبکر وعمررا درست میدانستند وهمچنین خلافت عثمان را درچندسال‌اول صحیح میشمردندولی‌چون تغییراخلاق دادعزل‌اورا واجب دانستند خلافت حضرت علی‌علیه‌السلام راتاروزی که قبول حکمیت فرمود قبول داشتند ولی پس ازآن چنانچه گذشت بااومخالفت کردند. رویهمرفته خوارج اعمال خلفارادرنظر میگرفتند و بخیال خویش حکم میکردند نسبت بمعاویه و بنی امیه کمال عداوترا

داشته و آنهارا ازهرحیث باطل میدانستند.

شاید درابتدا عقیده خوارج آن بوده که خلیفه وامیری لازم نیست وازجمله «لایحکم الاالله» همین مقصود را داشتند. ولی بعدچون تحت امر «عبدالله‌بن‌وهب‌الراسبی» درآمدند از آن‌عقیده بازگشتند.

بتدریج ازجمله معتقدات آنها این شد که اوامردین‌ازقبیل نماز، روزه وغیره جزئی است ازایمان واعتقادبوحدانیت‌خدا ورسالت خاتم‌الانبیاکافی نیست وهرکسی باداشتن این‌اعتقاد فرائض را عمل نکند و مرتکب کبائر شود کافراست.

خوارج درعقیده خود نهایت ثابت‌قدم بوده و گویند حضرت امیر درآخرایام خویش آنان را برمعاویه ترجیح داده وفرموده است «**لاتقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس‌من‌طلب‌الحق‌فاخطاه‌کمن طلب الباطل فادرکه**» یعنی پس از من باخوارج بجنك نپردازید. فرق است بین کسی که طلب حق‌کرد وخطا نمود باکسی‌که طلب باطل کردوبآن رسید.

مشهورترین فرق خوارج یکی فرقه **ازارقه** است (تابعین نافع‌بن الازرق) دیگر **نجدات** (پیروان‌نجدةبن عامر) و **اباضیة** (منسوب به عبدالله‌بن‌اباض‌التمیمی) وفرقه **صفریه** (منسوب به زیادبن‌الاصفر) می‌باشد.

خوارج دربعضی ازبلاد عرب مستولی شدند ودرایران دربعضی ازنقاط خلیج فارس، ایالت فارس، کرمان وسیستان نفوذی بهمرسانیدند و ازدشمنان جدی‌بنی‌امیه محسوب میشدند.

**مرجئة**

کلمه مرجئة ازارجأبمعنی تاخیرانداختن است. درصدراسلام که مسلمین بدسته های مختلف منقسم‌شده وخون یکدیگررا میریختند طایفه در اسلام پیدا شدکه میگفتند ما از حقیقت امر مسبوق نیستیم و نمیدانیم حق باکیست. ازآن سبب داخل درجنك وجدال نمی‌شوم‌وهیچیك ازفرق را کافر نمیدانیم‌وامرهمه‌رابقیامت محول می‌نمائیم تادرآن موقع حق از باطل‌معلوم گردد. مسئله‌اینکه آیابنی‌امیه‌درایجاد این‌نظریه یااقلا درتقویت آن دستی‌داشته‌اند جای تأمل است.

آنچه معلوم است بنی‌عباس نظرخوشی نسبت باین طایفه نداشتند و پس از امویان بتدریج این فرقه ازبین رفت.

درنزد مرجئه‌ایمان، معرفت خدا ورسولان اوست وهرکس که گفت خدایکی است ومحمد رسول اوست مؤمن است. ارتکاب معاصی وبجانیاوردن فرائض موجب کفرنمیشود . این عقیده درست مخالف عقیده خوارج بوده که انجام فرائض را جزء ایمان دانسته مرتکب کبائر راکافرمحسوب میداشتند .

**مذاهب اربعه**

بزرگترین پیشوایان اهل سنت که هریك مکتب خاصی در فقه واجتهاد تأسیس نموده چهارنفرند: **ابوحنیفه، مالك بن‌انس ، شافعی** و **احمدبن حنبل .**

۱ـ ابوحنیفه ایرانی‌الاصل. اورا امام اعظم خوانند وموسوم به نعمان بن ثابت است . اغلب مورخین برآنند که ابوحنیفه درسنه ۸۰ هجری درعهد **عبدالملك بن‌مروان اموی** در کوفه بدنیاآمده ودرسنه ۱۵۰هجری رحلت کرده است. قریب هفتاد سال عمرکرده و۵۲ سال آنرا درعهدبنی‌امیه گذرانده و۱۸ سال ازعهد بنی‌عباسرادیده است . بزرگترین استاداو **حمادبن ابی‌سلیمان اشعری** است که درعلم‌فقه یدطولانی داشته است .

روایت کنند که ابوحنیفه دومرتبه از قبول مسند رسمی قضاوت امتناع ورزید یکی درعهد بنی‌امیه ودفعهٔ دیگر درزمان ابوجعفر خلیفه عباسی علت این امتناع را مختلف نوشته اند . آنچه از این روایات برمی‌آید این است که ابوحنیفه حکومت اموی را ظالم و جابر دانسته نمیخواست شغل رسمی قبول‌کند خاصه آنکه مشاهده مینمود هموطنان او یعنی ایرانیان برعلیه آن دولت مشغول تجهیزاتند . دیگرآنکه چون خلافت برعباسیان مسلم شد وبنای ظلم وجور نهادند برابوحنیفه گران آمدکه مسند رسمی قضاوت آنها را قبول کند . چنین بنظر می آید که ابوحنیفه طرفدار علویان بوده عباسیان را غاصب و **محمدبن عبدالله علوی** راشایسته خلافت‌می‌دانسته است . بعضی گویندچون ابوحنیفه ازقبول قضاوت استنکاف کرد منصور اورابگرفت وحبس نمود تاآنکه فوت شد وبرخی برآنند که ابوحنیفه از روی اکراه آن مسند

را قبول نمود ولی طولی نکشید که بدرود حیات گفت.

اقوال ابوحنیفه را درفقه شاگردان او بنوشتند وشخصاً کتابی دراین خصوص تدوین ننمود. آنچه ابن الندیم از تألیفات او نقل می کندازاینقرار است: کتاب فقه‌اکبر رسالهٔ بستی، کتاب عالم ومتعلم، کتاب ردبرقدریه ـ اما کتاب فقه‌اکبر که اکنون دردست است اکثر ازروایاتش الحاقی است چه راجع باشعریه است که دوقرن بعد از ابوحنیفه داخل درمیدان مجادله گردیدند.

۲ـ مالك‌بن انس درسنه ۹۳ یا۹۷ هجری متولد گردید و درسال ۱۷۹ وفات نمودمدت عمررا درمدینه گذرانید وجز بمکه بجای دیگری مسافرت ننمود. مشهور است که مالك عربی‌الاصل‌است‌ولی محمدبن‌اسحق‌اورا ازموالی بنی‌تیم‌بن مرةمیداند مالك حدیث را ازعلمای مدینه خاصه‌ابن شهاب‌الزهری که یکی‌ازفقهای مشهورعصر خودبود فراگرفت. یکی‌ازمعلمین دیگرمالك، نافع دیلمی است که ازمشاهیرعلمای مدینه محسوب میشود ومولی‌عبدالله‌بن‌عمراست‌ومسلمان گردید.

بنظرمیآید مالك خلفاء بنی عباس را ظالم وغاصب میدانسته است ونسبت به **محمدبن عبدالله‌بن الحسن علوی** تمایل داشته آنچه یقین است منصور امرداد تا اورا تازیانه زدند واین توهین بیشترموجب شهرت‌او گردید.

مهمترین آثار مالك کتابی‌است درحدیث وفقه موسوم به «**الموطأ**» امایکی ازشاگردان‌اواسدبن‌الفرات نیشابوری که درتونس مسکن داشته چندین هزار مسئله را درکتابی موسوم به «**المدونة**» گردآورده وفتاوی مالك واجتهاد شاگردان‌اورا بیان نموده‌است.

۳ـ محمدبن ادریس الشافعی از طرف پدرقریشی‌وازجانب مادر یمنی است. درسنه ۱۵۰ درشام متولدگردید و چون پدرش مرد مادرش اورا درسن دو سالگی بمکه‌آورد. ایام خردسالی را درفقر وبیچارگی گذرانید ودرحداثت سن طالب علم وکمال بود. چون‌درلغت‌عرب وشعرمتبحر گردید بحدیث وفقه‌پرداخت وکتاب«موطأ» مالك‌بن انس را ازبر کرده تاآن فقیه حیات داشت ملازم اوگردید شافعی را متهم ساختند که بایکی ازعلویان بیعت کرده و مخالف باعباسیان است ـ ولی شافعی در

حضور هارون الرشید نفی این تهمت را از خود بنمود . هنگام اقامتش درعراق فقه عراقیان را از محمدبن الحسن شاگرد ابوحنیفه فرا گرفت و بالاخره یکی از ائمه اهل سنت گردید . شافعی در سنه ۲۰۴ در مصر وفات نمود و دارای مختصر ثروتی بود .

مورخین درشیرینی گفتار وحسن بیان شافعی ومهارت او دراستنباط وقدرت او درجدل متفقند .

از آثار شافعی یکی رسالهٔ اوست دراصول فقه که شاگرد مصری او ربیع بن سلیمان مرادی آنرا روایت کرده ودیگر کتاب معروف به « الـأم » است که آنهم از شافعی روایت شده وآئینه افکاراو درفقه واجتهاداست .

٤ـ احمدبن‌محمدبن حنبل درسال ١٦٤ هجری دربغداد متولدگردید . اصل او ازعرب شیبان مقیم مرو است ـ برای جمع آوری احادیث به‌بلاد مختلف مسافرت نموده ومدتی مصاحب‌شافعی گردید وفقه را ازاو آموخت‌معهذا طریق‌مستقلی ازخود آورد واساس فقه را برروی حدیث گذاشت واستعمال قیاس را جایز نمیدانست مگر هنگام ضرورت . ازاین سبب است که جمعی‌اورا فقط عالم درحدیث میدانندنه‌عالم درفقه چنانکه طبری گفته است ابن‌حنبل مردی است محدث نه‌فقیه ودرخلافت واثق که موضوع مخلوق بودن قرآن مطرح بود ابن حنبل نخواست تن‌باین‌عقیده دهدو بررأی خود که قرآن غیرمخلوق است باقی‌ماند ـ ازاین سبب اورا درسال ۲۲۰ در حبس افکندند تااینکه متوکل خلیفه شد واورا رهاساخت . ابن حنبل درسال ۲٤۱ دربغداد وفات نمود . ازاو کتابی درفقه که شارح طریق خاص اوباشد دردست‌نیست وآنچه دراینخصوص موجود است ازاتباع اوست .

**معتزله و اشعریها**

مؤسس مذهب اعتزال را **واصل‌بن‌عطا** میدانند که شاگرد حسن بصری بوده وچون بااستاد خویش اختلاف عقیده‌پیدا کرد حسن گفت « اعتزل عنا » وازآنروز بمعتزله معـروف شدند . این مذهب درزمان بنی‌عباس اهمیت خاص پیدانمود وخلاصهٔ عقیدهٔ آنان‌این بودکه انسان دراعمال مختار است . سزا وجزا ازروی عدل الهی است ازاین سبب

خودرااهل عدل وتوحیدمی‌نامیدند .

این نکته قابل توجه است که‌این موضوع یعنی مختار بودن‌بشر دراعمال‌یکی ازاصول آئین زردشتی‌بوده که هیچگونه جبردرآن راه‌نداشته است . میتوان حدس زد که این نظریه از آن آئین درمیان معتزله سرایت کرده است .

دیگر آنکه میگفتندقرآن مخلوق‌است وازاینجهت خودرا موحد میخواندند که باذات او تعالی چیزی را شریك ننموده‌اند . همچنین براین عقیده بودند که در هرمورد ومکان و درهرعهد وزمان عقل باید راهنمای بشر باشد ـ معجزات انبیا را برحسب صورت معتقدنبودند وتأویل‌میکردند. برای حق جل‌وعلا هیچگونه‌جسمی قائل‌نبوده مشاهده حق را بچشم حس درروز قیامت انکار میکردند .

معتزله بچند فرقه منقسم گردیدند وحتی بعضی ازآنها از شیوهٔ اعتدال خارج شده به تناسخ معتقدگردیده واباطیلی داخل مذهب خود کردند ولی دراقلیت‌بودند واکثریت معتزله‌همان طریق‌اعتدال‌را می‌پیمودند.

مذهب اعتزال درزمان‌اولین‌خلفای‌عباسی خاصه‌مأمون وواثق‌اهمیت فوق‌العاده پیدانمود وپیروان این مذهب بفلسفه یونانی آشناشده‌باتکای دربارعباسی بامتشرعین داخل درمجادلات سختی شدند . مأمون بطوری طرفداری از عقیده مخلوق بودن قرآن میکرد که حتی علمای مخالف را بزندان افکنده تنبیه مینمود .

پس ازواثق‌قدرت معتزله بتدریج روبضعف گذاشت. متوکل که یك شرابخوار خوشگذران وقسی‌القلبی بود ، چون برمسند خلافت نشست طرفداری از متشرعین اهل سنت نموده واز مخالفین معتزله گردید . ولی ضربت مهمی که براین فرقه وارد آمد بدست حسن اشعری و حجة‌الاسلام محمدغزالی واقع شد . حسن اشعری در ابتدا بمذهب اعتزال گروید ویکی ازرجال‌مهم این فرقه گردید سپس ازاین مذهب منحرف شده دویست الی سیصد رساله‌برعلیه آنان منتشرساخت وبقسمی از راه‌زبان وقلم‌با آنان مخالفت کرد که‌یکی‌ازمؤلفین گفته: معتزله بسربلندی زندگانی‌میکردند تاآنکه خدا اشعری را فرستاد ودولت آنان را خاتمه داد . طرفداران اورا اشعری مینامیدند واینان حقیقتاً همان متشرعینند که بااین‌اسم معروف شده منکر اختیاربشر

بودند . اما محمد غزالی چون بمسلك تصوف گروید بااطلاعات وسیعی که درفقه ، تفسیرحکمت وسایررشته های علوم متداوله آن عصر داشت ازراه دلیل و برهان ضربت مهمی به‌مذهب اعتزال وارد آورد .

**تصوف** امروز یقین‌است که **صوفی** از کلمهٔ **صوف** (پشم) آید و بمعنی پشمینه‌پوش‌است که درادبیات‌فارسی‌بدان اشاره شده .پوشیدن جامهٔ پشمین‌یك گونه علامت زهد وازدنیاگذشتن محسوب میشد واین‌طایفه ازهمین سبب درقرون اولیه اسلام‌این‌لباس را شعار خود کردند ـ ولی عقیدهٔ تصوف که‌اساس آن برروی اعتقادبه وحدت وجودوریاضت‌است‌از کجاداخل‌دراسلام شده ومخصوصاً ازچه‌راه درایران رائج گردیده جای بحث است. بعضی آنرا ازاسلام دانند واحادیثی دراین خصوص نقل‌کرده آیات کلام‌الله مجید را حجت آوردند ـ این‌نظریه که اساس تصوف را ازاسلام میدانند درمیان متتبعین چندان طرفدار ندارد. گروهی‌دیگر براین عقیده‌اند که تصوف یك‌فکر آریائی است‌برخلاف فکرسامی و گویند بین افکارصوفیه وبعضی از تعلیمات هندی قرابت است . ممکن‌است این فکر در زمان ساسانیان از هندوستان به‌ایران سرایت کرده وبعدبلباس اسلام درآمده‌است. برخی دیگر گویند اساس تصوف از مکتب «**نئوپلاتونیسم** (۱) اسکندریه است که نام حکمای آن در قرن مذهبی اسلام درمیان دانشمندان مسلمین مشهور بوده است .آنچه محقق است هفت‌نفرازبزرگان حکمای‌این‌مکتب درزمان انوشیروان ازظلم « **ژوستینین** »بدربار ایران پناهنده گردیده مورد لطف شاهنشاه ایران واقع گشتند ـ تاچه اندازه اینـان فکرخود را درایران ترویج کردندمعلوم نیست ولی‌ازاین مسئله مهم‌تر آنکه قبل از آن فلاسفه. حکیم بزرك «نئوپلاتونی» **پلتن** (۲) که شهرستانی آنرا «**شیخ الیونانی**» مینامـد در قـرن سوم میلادی بایران مسافرت کرده وآشنا به مـذاهب و افکار ایرانیان گردیده است . هرگاه آنگونه عقاید درآن موقع در ایران طرفدار داشته قطعاً آن دانشمند آنهارا گرفته توأم بانظریه خویش نموده‌است پس‌نمیتوان بطورقطع

---

(۱) افلاطون جدید

(۲) Plotion

گفت اساس تصوف از حکمای « نئوپلاتونیسم » است چه ممکن است افکار همین فلاسفه هم ازشرق باشد .

عدهٔ دیگر گویند همانطور که قبل از اسلام جهاتی باعث پیداشدن آنگونه افکار شد بعد از اسلام هم همان جهات موجب پیدایش تصوف گردید و لزومی ندارد ریشه تصوف اسلام را قبل از آن واقعه بدانیم ، یعنی مسئله خلقت ، موضوع روح ، طرزو طریق رسیدن بحقیقت همانطور که قبل از اسلام موجب پیدایش فکر وحدت وجود ، ریاضت و از دنیا گذشتن گردید بعد از اسلام هم باعث ایجاد افکار وعقاید تصوف شد .

بایددانست کسانی را که درقرون اولیه اسلام بزرگان صوفیه ازخودمیدانند مانند **سفیان ثوری** ، **داود طائی** ، **ربیعة الادویه** ( از جنس اناث ) **معروف کرخی** ، **ذوالنون مصری** وامثالهم سالك مسلك زهد و تقوی بوده عقیده براین داشتند که محبت مخلوق نسبت بخالق باید محض خاطر او تعالی باشد نه از بیم عذاب یا امید پاداش رضای اورا باید طلبید وازاو غیراز او توقع نباید داشت . متاع دنیاسهل است هشت بهشت هم درمقابل محبت او هیچ است. پس تصوف در اولین مرحله یك گونه ازدنیا گذشتگی ومحبت خالق بوده است ـ بتدریج که بعضی ازایرانیان داخل دراین زمره گردیدند ، قضیه شکل دیگری پیدا نمود موضوع وحدت وجود . فنافی الله و بقابالله مطرح گردید وطرفداران جدی پیدا کرد ، مسئله اینکه همه عالم تجلی اواست وغیر ازاو چیزی نیست وانسان میتواند بوسیله عشق حقیقی وتزکیه نفس وریاضت درذات او عزاسمه فانی گردد طرف توجه بزرگان این سلسله گردید . از اعاظم صوفیه که در ترویج اینگونه افکار مقدم بردیگرانند یکی بایزید بسطامی و دیگر جنید ـ بغدادی است .

بایزید بسطامی از اخلاف یکنفر زردشتی است جداو «آدم» نام اولین شخصی است ازاین خانواده که بکیش اسلام مشرف شد جنید بغدادی هم بموجب گفتهٔ جامی ایرانی بوده است. این دونفرچون خودرا فانی میدانسته‌اند راجع بمقام خودچیزها گفته‌اند که شرح آن ازحدود این رساله خارج است .

**ادبیات پهلوی و تأثیر آن در ادبیات تازی**

قبلا لازم است بدین نکته اشاره شود که با انقراض سلسله ساسانیان ادبیات پهلوی ازبین‌نرفت وتاقرن پنجم هجری‌عدهٔ ازعلمای زردشتی بدان زبان تألیفاتی منتشر ساخته‌اند که بعضی از آنها مذهبی وبرخی غیرمذهبی است . ازجمله کتب مذهبی‌یکی «**دینکرت**» است که‌درقرن‌سوم‌هجری‌عالم‌مشهور زردشتی«**آترفرهنك**» پسرفرح زاد برشته‌تحریر درآورده وشامل احکام مذهبی، احادیث ، تاریخ وادبیات آئین زرشتی است . دیگر کتاب « **بندهش** » است دارای ٤٦ فصل ودرقرن پنجم یا ششم میلادی خاتمه یافته وتصور میرود قسمت مهم آن مدتی قبل ازآن عهد برشته تحریر درآمده‌باشد . « **داستان دینك** » تألیف منوچهرپسر« یودان‌ییم » مؤبدپارس و کرمان است که درقرن سوم هجری‌نگاشته شده «شگند گومانیك ویجار » درقرن سوم هجری برای دفاع ازآئین‌زردشت درمقابل اعتراضات یهودیان ، عیسویان وغیره نوشته شده . این کتاب نسبت بسایر تألیفات دینی‌که بزبان پهلوی نگاشته‌اند تقریباً جنبه فلسفی‌دارد چه‌بحث ازثنویت‌وماهیت واصل‌وجود شرمینماید ـ « دنیای‌مینوی ـ خرد » راجع است بجوابهائی‌که « روح حکمت » ( درخصوص ٦٢ سؤال مربوط‌به آئین زردشتی) می‌دهد . « **ارداویراف نامك** » یکی‌دیگراز کتابهای مهمی‌است که از هرج و مرج آئین زردشتی پس از حمله اسکندر شرح داده واز تجدید آن آئین درزمان ساسانیان و ازعقاید زردشتیان راجع بدار آخرت صحبت میراند ـ دیگر از کتب دینی آن عهدکتاب « **گجستك ابالش نامك** » و « **جاماسپ نامك** » و « **اندرز خسرو کواتان** » است ـ مجموع کتب‌دینی‌بالغ بر۵۵ تألیف و٤٤٦ هزار کلمه است .

اما کتب غیردینی‌بالغ بریازده‌تألیف وقریب ٤١ هزارکلمه می‌باشد. ازآنجمله است « **کارنامك ارتخشتر پاپکان** » و « **یات‌کار زریران** » که بعضی آنها را قبل ازدوره اسلام میدانند . سایر کتب پهلوی‌مربوط برشتهٔ غیردینی‌ازاین قراراست : **دیوان قوانین زردشتی** درزمان ساسانیان ، **داستان خسرو کواتان** ( انوشیروان) و غلامش ، **شهرهای‌ایران**، **عجایب سکستان** ، درخت آسوریك ـ شطرنج نامه ـ

ترتیب ازدواج ، فرهنك پهلوی ، طرز نامه نگاری .

جای شك نیست که پس ازفتح بلادایران بدست عرب کتب زیادی از ادبیات پهلوی بدست مسلمین افتاد که امروز ازبین رفته است. شاهد این ادعاآنکه « **قتیبه** درکتاب « عیون الاخبار » به کرات اظهار میدارد که « در کتب عجم چنین مذکور است ... » وصاحب کتاب التاج مطالب زیادی از کتب پهلوی نقل کرده‌است. در کتاب فهرست **ابن الندیم** اسامی اشخاصی که کتب پهلوی را به زبان عربی ترجمه کرده‌اند ذکرشد که از آنجمله‌است **عبدالله بن مقفع** که کتاب « خداینامه » وکتاب « التاج» وکتاب « مزدك» را بزبان تازی ترجمه کرده وکتاب «الادب الکبیر» و«الادب الصغیر » را ازروی گفتارقدمای ایرانی برشته تحریردرآورده است .

کتب زیادی راجع بتاریخ ایران وسیر ملوك از زبان پهلوی بعربی ترجمه گردیده است کتاب مذهبی اوستا و بسیاری ازکتب ادبی مانند « **هزارافسانه** » که مأخذ « **الف لیله ولیله** » است ، وکتاب **اردشیر وکتاب مؤبد مؤبدان** وکتابهائی راجع به قصص چون گرك وروباه، نمرود، روزبه یتیم وغیره وغیره به لسان تازی در آمده‌است.

ازاین شرح مختصر بخوبی معلوم میشود که ادبیات پهلوی تأثیر قابل توجهی در ادبیات عرب داشته وازاین گذشته همینکه دانشمندان ایرانی زبان عربی را فراگرفتند طرزفکرایرانی را درقالب اشعار عربی درآوردند وازاینرو خدمت دیگری بادبیات عرب کردند همچنین لغات کثیری ازفارسی داخل درعربی گردید مانند : بستان نسرین سوسن ، قرنفل ،کافوز ، صندل ، یاقوت، فیروزه وغیره وغیره وکلمات قصارحکمت آمیز ادبیات پهلوی تأثیرعظیمی دراخلاق مسلمین داشته است .

**ایرانیان در صحنه ادبیات تازی**

ایرانیان نه فقط زمام سیاست عالم اسلامی را دردربار خلفای عباسی در دست گرفتند بلکه ازقرون اولیهٔ اسلام استعداد و لیاقت خودرا درفراگرفتن زبان تازی وخدمت بعلم ومعرفت اظهارداشتند حتی درزمان حضرت رسول سلمان فارسی بمقامی رسید که ازاهل بیت خوانده شدودرمرتبهٔ معرفت اوحضرت علی علیه‌السلام میفرماید « **من لکم بمثل لقمان الحکیم علم العلم الاول والعلم الاخر وقرأ الکتاب الاول وقرأ الکتاب الاخر وکان بحراً لاینزف** » .

چون ممالك ایران بدست عرب فتح گردید بسیاری از اسراء جنك تحت حمایت قبایل عرب واشخاص بانفوذ درآمدند ومعروف بموالی شدند . چه درمیدان سیاست وچه درصحنه علم ومعرفت موالیان ایرانی نژاد واخلاف آنها اقدامات مهمی کرده وخدمات برجستهٔ نموده اند . اکثرعلمای زمان بنی امیه موالی بوده‌اندکه از آنجمله است نافع مولی‌عبدالله‌بن عمرکه اصل او از دیلم است و احادیث زیادی نقل کرده وربیعة‌الرای‌استاد امام مالك که‌پدرش‌فرخ ازموالی بوده. همچنین پدرمحمدبن سیرین و پـدر حسن بصری از اسرای میسان بوده اند . اما از جمله دانشمندانی که پدرشان عرب‌ومادرشان‌ایرانی‌بوده یکی **حضرت‌امام‌زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین** علیه‌السلام‌است دیگر **عبدالله‌بن عمر وقاسم‌بن محمدبن ابی‌بکر** است که مادرشان بروایت زمخشری دختران یزدگرد بوده‌که درجنك جلولاء اسیرگشتتند .

طولی نکشید که در میان ایرانیان شعرا ومنشیانی پیداشدکه در زبان‌عرب کمال‌مهارت راداشته‌اند مشهورترین‌این‌قبیل‌شعرادرصدر اسلام خانواده **ابن یسار- نسائی** است که معروفترین افرادآن **اسمعیل بن یسار و محمد و ابراهیم** است‌که دراشعارخودمجد وشوکت‌ایرانیان‌راستوده برعرب‌حمله کرده‌اند.دیگر**ابوالعباس- اعمی و موسی شهوات** است که اصل‌آنها ازآذربایجان بوده ـ امادرمیان‌منشیان مشهورآن‌دوره مرتبه **عبدالحمیدکاتب** و **سالم مولی‌هشام** که هردو ایرانی‌بوده‌اند ازهمه برتراست . .

سابقاً اشاره شد که تعصبات نژادی بنی‌امیه وبدرفتاری آنان نسبت بایرانیان موجب‌رنجش اهل این‌آب وخاك‌گردیده وبالاخره منجر بانقراض سلسله بنی‌امیه و تأسیس سلسله بنی‌عباس‌گردید . ایجاد مقام وزارت که صاحب آن باید لایق ،کافی ، عالم‌ومدبر باشدمستلزم آن‌گردید که این‌قبیل اشخاص‌را ازمیان ایرانیان که دارای این کمالات بوده‌اند اختیارنمایند . این‌است‌که مشاهده میشود که وزرای‌اولین خلفاء عباسی‌ایرانی‌بوده‌اند . ازآنجمله است**ابوسلمه خلال**اولین‌وزیرعباسی ، **ابوایوب - موریانی** ( وزیر منصور ) **یعقوب‌بن داود** ( وزیرمهدی ) **یحیی‌بن خالدبرمکی** (وزیر رشید) **فضل‌بن سهل ،حسن‌بن سهل، یحیی بن‌یسار رازی** (وزرای‌مأمون)

که‌همه ایرانی‌بوده‌اند . زیردست‌این وزراء منشیان مخصوصی میزیسته که اغلب آنها ایرانی‌الاصل بوده‌اند . این طایفه در علم و ادب تبحر پیداکرده ادبیات پهلوی‌و عربی‌را توأم نمودند .

دراینجا بیموردنیست چندکلمه راجع بفرقه‌های شعوبیه ایرادشود .

شعوبیه جماعتی بودند که نژادی‌را برسایر نژادها ترجیح میدادند مثلاشعوبیه سوری مصری در ثبوت‌رجحان ملت‌خود برسایر ملل‌میکوشیدند . ازتمام این‌فرقه‌ها جدی‌تروبا حرارت‌تر شعوبیه‌ایرانی‌است که‌بتاریخ پرافتخار ایران‌وتمدن کشورخویش مفتخربوده ایرانی‌را برسایرنژادها مخصوصاً برعربها ترجیح میدادند . درهمان زمان بنی‌امیه شاعر معروف اسمعیل‌بن یساردر حضور هشام خلیفه‌اموی قصیدهٔ خوانده‌ودر آن اجداد خویش‌را ستوده نژاد ایرانی را ترجیح بدیگران داده‌است ـ چون دوره خلفاءبنی‌عباس فرارسید وتااندازه کار بکام‌ایرانیان شدمسئله برتری‌نژاد ایرانی برعرب بیشتر مورد توجه‌گشت . برای‌این مقصود طرفداران این‌عقیده نه‌فقطدر تاریخ ایران وعلم‌انساب ایرانیان متبحر گشته بلکه‌در دانستن انساب عرب هم‌زحمتها کشیده بهتر ازآنها دراینخصوص اطلاع بهمرساندند . بنابراین بامعلومات‌کافی برعرب‌تاخته‌نظریه خود را ثابت میکردند . از مشاهیر شعوبیه ایرانی یکی **سهل‌بن هارون** کتابدار مأمون است ، دیگر **اسحق‌بن حسن‌خرمی ، ابوعثمان سعیدبن حمیدبن بختگان ابوسعیدرستمی** و دانشمند معروف **ابوریحان بیرونی** است که باقدرت قلم وبیان دربرتری نژادایرانی بحث کرده‌اند .

گذشته‌از فن کتابت وشعر،ایرانیان‌درفقه ، حدیث‌وسایر علوم‌متداوله آن‌عصر گوی‌سبقت بربوده‌اند . چنانچه‌در سابق‌اشاره شدابوحنیفه که یکی ازائمه بزرگ‌اهل سنت است ایرانی الاصل بوده وهمچنین یکی‌از استادان معروف **مالك بن‌انس** که امام دیگر سنت است دیلمی الاصل است . اغلب‌از بزرگان شیعه ومعتزله ومتصوفه ایرانی‌بوده‌اند . صرف‌ونحو ولغت‌عرب مرهون‌زحمات دانشمندان ایرانی‌امثال سیبویه است . درهمان قرون‌اولیه اسلام‌در علم‌تاریخ قتیبه‌گوی سبقت‌از دیگران‌بربوده .

چون‌ذکر اسامی‌تمام فضلای ایرانی‌که درقرون اولیه‌اسلام میزیسته‌اند خارج

ازحدود این فصل است بذکر نام چندتن ازمشاهیر آنها (ازابتدای خلافت عباسی تاثلث اول قرن سوم هجری) اکتفامی نمائیم :

**ابن مقفع** - اسم اصلی او « روزبه پسرداذویه » است . در خانواده زردشتی بدنیا آمده وبعد بدین اسلام مشرف گشته است . درزبان پهلوی مهارت تام داشته و درلسان تازی یکی از فصحای عرب محسوب میشود ، چندین کتاب از پهلوی بعربی ترجمه کرده که از آنجمله است **کلیله و دمنه و خداینامه** - اسامی سایر تألیفات این نویسندهٔ بزرك درچند صفحهٔ قبل بیان نمودیم وتکرار آن دراینجا بیمورد است . در آخر منصورخلیفه عباسی آن دانشمند را بهقتل رسانید . ( تاریخ وفات اورا از۱۴۲ الی ۱۴۵ هجری نقل کردهاند ) .

**ابوحنیفه** - مختصری از شرح حال این دانشمند ایرانی در قسمت مذاهب اربعه گذشت .

**حمادبن سابور** ( شاپور ) **الراویه** . اصلا دیلمی است . قصاید عربی معروف به معلقات را جمع آوری کرده ونشر داده است ( رحلت او بین سنوات ۱۵۵ الی ۱۵۸- هجری است ) .

**بشار بن برد** - شاعرمشهوردربارمهدی خلیفه عباسی است که بایرانی بودن افتخار میکرده ودرقصیدهای آتش راتقدیس نموده وبالنتیجه بقتل رسیدهاست (۱۶۷هجری).

**سیبویه** - عالم نحوی مشهور است (رحلت۱۷۷هجری) .

**الفرا** - نحوی مشهور وشاگرد کسائی است (رحلت ۲۰۷ ه )

**مسلم بن قتیبه** - مورخی است مشهور دارای۱۲ تألیف که از آن جملهاست کتاب المعارف ، ادب الکاتب ، عیون الاخبار ( رحلت ۲۷۶ هجری ) .

یکعده ازدانشمندان دیگرمانند **علی بن حمزه کسائی** عالم نحوی که هارون- الرشید تربیت پسران خود امین ومأمون را بعهده او واگذاشت ، همچنین **عباس- ابن احنف** شاعر غزلسرای دربار هارون و **ابونواس** که آنهم شاعر دربار هارون بود و درهزل سرائی معروف است ازحیث مسقط الرأس ایرانی بوده اند نژادبعضی دیگر مانند : « **اخفش اوسط** » که دراوائل قرن سوم هجری وفات کرده و درنحو

وعلم‌اللغة ید طولائی داشته‌مشکوك است ولی‌ظن قوی میرود که ماند استادش‌سیبویه ایرانی باشد - چندتن ازیهودیان ایرانی هم درادبیات عرب اظهار لیاقت کرده‌اند و مشهورترین آنها **ابوعبیده معمر بن المثنی** است که رقیب اصمعی بوده و گذشته از اینکه درعلم لغت ید طولائی داشته طرفداری ازنظرشعوبیه ایرانی کرده وقبایل‌عرب را هجو نموده است. سایر دانشمندان وعلمای ایرانی‌ازقرن سوم هجری ببعد درجای خود ذکر خواهدشد .

# فصل سوم

## طاهریان - بنی‌دلف - علویان

### ۱ - طاهریان

**طاهر** موقعی که‌بین **امین** و **مأمون** فرزندان‌هارون‌الرشید کارخلافت بجنك و جدال کشید **طاهربن حسین** معروف به **ذوالیمینین** بکمك لشکر خراسان خدمات مهمی به مأمون نمود و رشادت زیادی بخرج داد . منجمله در سنهٔ ۱۹۵ **علی بن عیسی** راکه بالشکری کثیر از طرف امین بجنك اوشتافته‌بود درحدود ری شکست فاحش‌داد . علی‌بن‌عیسی کشته‌شد وسراو رابرای مأمون‌در خراسان فرستادند . همچنین لشکر دیگرامین را که بریاست عبدالرحمن به‌جبله‌از طرف بغداد آمده‌بود درقرب همدان‌مغلوب ومنکوب‌نمود وسال‌بعداهواز ، واسط‌ومداین رابگرفت . بغداد پایتخت خلافت بنی‌عباس درسال ۱۹۸ بدست طاهر افتادوامین کشته شدوخلافت مأمون مسلم گردید .

مأمون بپاس خدمات طاهر یابرای اینکه اورااز بغداد خارج سازد حکمرانی خراسان‌را به‌اومحول ساخت‌ودر سنه‌ ۲۰۵ هجری‌طاهر عازم‌آن حدود شد - دوسال بعد موقعی که طاهر بالای منبر خطبه میخواند بجای اینکه مأمون را دعاکندگفت : **اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به‌اولیائك واکفنا مؤنة من بغی علینا... الخ»** در همان حال مطلب را به‌خلیفه نگاشتند وقصد عزل او را نمودند ولی‌بزودی طاهر بجهان دیگر شتافت ویا بقولی بدست نماینده مأمون بقتل رسید .

**طلحه و عبدالله**

پس از طاهر امارت خراسان به **طلحة بن طاهر** واگذار شدو هفت سال حکمرانی کرد . در موقع فوت طلحه برادر او **عبدالله بن طاهر** در دینور مشغول جمع آوری لشکر برعلیه بابك بود وخوارج وقت را غنیمت شمرده در اطراف نیشابور ریخته عدهٔ را کشتند . چون این اخبار به مأمون رسید عبدالله بن طاهر را مأمور آن حدود ساخت . عبدالله نه فقط در خراسان بلکه درطبرستان وری و کرمان نفوذ تام داشت .

**طاهر و محمد**

در سال ۲۳۰ عبدالله بدرود حیات گفت و **طاهر بن عبد الله** بجای او نشست. پس از او درسال ۲٤۸ **محمد بن طاهر** ازجانب مستعین حکمران آنحدود گشت. پیدایش علویان درطبرستان نفوذ آنانرا درآن حدود ازبین برد ودرآخر سنه ۲۵۹ **یعقوب بن لیث** وارد نیشابور گردیده محمدبن طاهر را دستگیر وباکلیه اهل بیتش به سیستان فرستاد و دولت طاهریان منقرض شد .

## ۲ - بنی دلف

**ابو دلف**

ابودلف عجلی ازطرفداران امین خلیفه عباسی بوده وباعلی بن - عیسی بجنك طاهر ذوالیمینین آمد . پس از کشته شدن علی بن عیسی ، ابودلف به همدان رفت وطاهر ازدردوستی داخل شده اورابه بیعت بامأمون تشویق کرد. ابودلف گفت من بادیگری بیعت کرده‌ام وفسخ آن جایز ندانم ولی هر گاه مایل باشی ازاین به بعد طرفداری ازهیچیك ازفریقین نخواهم کرد . طاهر قبول نمود وابودلف درکرج اقامت گزید . چون مأمون به ری آمد او را طلبید ودر حق وی احسان واکرام نمود. ابتداء نفوذ بنی دلف درحدود همدان وکرج ازسنه ۲۱۰ هجری است . فوت ابودلف درسنه ۲۲۵ واقع شد.

**عبدالعزیز**

پس ازابودلف پسرش عبدالعزیز جای وی بگرفت . این امیراز لشکر « **مفلح** » که ازطرف بغداد آمده بود شکست خورد وخانواده‌اش اسیر گردید . پسراو موسوم به «دلف» درسال ۲٦۵ بدست **قاسم بن مهاة** در اصفهان کشته شد . اتباع او قاسم را کشتند و احمدبن عبد العزیز را بریاست

برداشتند . درسنه ۲۷۹ معتضد خلیفه عباسی احمدرا مأمور جنك با رافع بن هرثمه کرد واحمد اورا شکست داد و مجبورش ساخت حدود ری را ترك گفته بگرگان برود احمد درسنه ۲۸۰ وفات نمود . پسران او عمرو و بکر بارافع بجنگیدند ولی از او بسختی شکست خوردند . رافع صلاح خود در آن دید که باعمرو بن عبدالعزیز از در صلح درآید وعمرو لیث هم چون رافع را ازبین برد حکومت اصفهان رابه عمرو بن عبدالعزیز تفویض کرد . عمرو آخرین امیر بنی دلف است .

## ۳ - علویان

**حسن بن زید** مستعین خلیفه عباسی درمقابل خدمات محمد بن عبدالله بن طاهر بعضی از نواحی طبرستان را که از آنجمله است کلار وچالوس باو واگذار کرد. دراطراف آنحدود اراضی بود موات که اهالی ازاشجار آن استفاده میکردند و گله خود رادر آن بچرا وامی داشتند .چون نمایندهٔ عبدالله خواست آن اراضی رادر تصرف خود درآورد دو نفر ازمتنفذین محمد و جعفر پسران رستم بمخالفت برخاستند و نماینده عبدالله مجبور گردید از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله استمداد کند. اهالی طبرستان و دیلم از سلیمان رضایت نداشتند زیرا یکی ازمقربین او «محمد بن اوس بلخی» واولادش دست ستم دراز کرده انواع ظلم وجور بااهالی روامی داشتند. درهمان اوقات طبرستان و گرگان صحنه تبلیغات زیدیه بود. درسنه ۲۵۰ دیلمیان وطبرستانیها متفق گشته توسط محمد بن ابراهیم یکی ازداعیان مذهب زیدیه، حسن بن زید را که درری بسر می برد بسوی خود خوانده(۱) و کلیه اهالی دیلم وچالوس وَرویان بااو همدست گردیدند دراندك مدتی آمل وساری دردست اتباع حسن افتاد و سلیمان حاکم طبرستان بگرگان فرار کرد . سپس حسن ری را جزء متصرفات خود نمود وسلسلهٔ علویان طبرستان را تشکیل داد .

درسنه ۲۵۷ حسن بر گرگان مستولی شد ولشکر محمد بن طاهر را شکست فاحش داد . حسن شخصی بود کریم ، عادل ، متدین وخداترس . درسنه ۲۷۰ بدرود حیات گفت .

---

(۱) نسب حسن از این قرار است : حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

**محمد بن زید**

پس از حسن برادرش محمد بن زید جای وی بگرفت و اوهم مردی بود فاضل وادیب . محمد طمع درخراسان نمود ولی در جنك بالشکر **اسمعیل بن احمد سامانی** زخم کاری برداشت و پس از چند روز بدیار دیگر شتافت ( ۲۸۷ ) و امور آن حدود در دست عمال سامانیان افتاد .

**حسن بن علی**

درزمان امارت احمد بن اسمعیل سامانی یکی ازعلویان موسوم به **حسن بن علی الاطروش** (۱) وملقب بناصر درديلم دعوت می نمود وجمعی ازدیلمیان رابکیش اسلام ومذهب زیدیه در آورد . چون امرش درآنحدود قوت یافت برطبرستان حمله آورد وآن دیار را از دست عامل سامانیان مستخلص ساخت( ۳۰۱ ) . اطروش مردی بود فاضل ، لطیفه گو و شاعر .

پسر حسن بن علی موسوم به حسین از لشکر نصر بن احمد شکست خورد و همچنین یکی ازسرداران بزرك علویان **لیلی بن نعمان دیلمی** که ازطرف مبلغ وداعی مشهور زید بن حسن بن قاسم در گرگان بسر می برد درجنك باسامانیان کشته شدوقدرت ونفوذ سرداران دیلمی وآل زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد .

---

(۱) نسب الاطروش از اینقرار است : حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

# فصل چهارم

## صفاریان

**یعقوب بن لیث**

مؤسس سلسلهٔ صفاریان یعقوب بن لیث است که مدتی با برادرانش **عمرو** و **علی** و **طاهر** درسیستان برویگری اشتغال داشتند و بهمین جهت این سلسله مشهور بصفاریان گردید ـ یعقوب مردی‌بود باهمت وجوانمرد وازعنفوان‌شباب‌خیالات بلند درسر داشت و بشغل رویگری‌تن درنمیداد .

یعقوب درخدمت **صالح نامی** (۱) که بقتال خوارج اشتغال داشت درآمد و صالح درحدود سنه۲۳۸ برسیستان استیلایافت. یعقوب بقدری لیاقت و کفایت بخرج داد که صالح اورا نماینده خویش کرد. پس‌ازصالح شخصی موسوم‌به**درهم** جای‌اورا گرفت ویعقوب همچنان در خدمت اوباقی ماند تااینکه حکمران خراسان درهم را گرفت و به بغداد فرستاد . یعقوب جای درهم نشست و قدرت زیادی بهمرسانیده سیستان‌را درقبضه اقتدارخویش‌در آورد (۲) وازآنجاقصد هرات کرده و **محمدبن‌اوس** عامل طاهریان را درهرات شکست داده وآن شهررا فتح نمود . این وقایع درسال ۲۵۳ درزمان خلافت **معتز** رخ داد. دوسال‌بعد یعقوب عزم‌تسخیر کرمان‌نمود و از طرف دیگر علی‌بن حسین‌بن شبل حکمران فارس طمع درکرمان‌کرد . معتز برای اینکه یکی ازاین دونفر (یعقوب‌بن لیث‌یاعلی‌بن حسین ) را ازبین ببردفرمان حکومت کرمان رابرای‌هردو صادر کرد ـ طوق‌نامی ازجانب علی‌بن حسین‌پیشدستی

---

(۱) بعضی برآنندکه یعقوب قبل ازاینکه درخدمت‌صالح‌درآید برویگری مشغول وبزهد وتقوی معروف بوده وجمعی‌گویند براهزنی ودزدی اشتغال داشته است !

(۲) راجع به نشستن یعقوب درمقام درهم روایات دیگر نقل شده منجمله اینکه درهم لیاقت اداره کردن لشکر خود را نداشت واصحاب او چون ضعف اورا بدیدند یعقوب را امیرخودکردند . همچنین روایت شده است که درهم خواست یعقوب را بکشد ولي او پیشدستی کرده خودرا از هلاکت نجات داده به جای درهم نشست .

کرده وارد کرمان شد ولی در آخر یعقوب براوفائق آمد و کرمانرا بتصرف خود در آورد. از آنجا دلاورسیستان بجانب شیراز شتافت وعلی بن حسین در تنگنای صعب العبور پناهنده گشت . دراین واقعه یعقوب کمال رشادت را نشان داده و ازنهری که نزدیك آن تنگه بود بسختی عبور کرده خصم خودرا اسیر ساخت وبعد بشیراز رفته آن شهر را بگرفت ، سپس هدایائی برای خلیفه فرستاد وظاهراً اظهار اطاعت کرد .

درسال ۲۵۷ **موفق** برادرمعتمد خلیفه عباسی امارت بلخ ، طخارستان، سیستان وسند را رسماً به یعقوب مفوض کرد ودرتعقیب آن یعقوب کابل وبست را بگرفت . سپس عزم تسخیر **نیشابور** دار الملك طاهریان را نمود و درسنه ۲۵۹ آن شهررا تحت تصرف خود درآورده بامارت طاهریان خاتمه داد .

یکی ازمخالفین یعقوب موسوم به **عبدالله سجزی** که ازبیم او به نیشابور فرار کرده بود ، همینکه یعقوب آن شهررا فتح کرد عبدالله بطبرستان رفته و به حسن بن زید علوی پناهنده گشت . یعقوب اورا ازحسن بخواست وچون مسئول اورا اجابت نکرد دلاور سیستان بدانطرف شتافت و حسن را شکست داده داخل در ساری وآمل گردید .

حسن متواری بود تااینکه یعقوب مراجعت کرد . دراین سفرخسارات هنگفتی به یعقوب وارد آمد. عبدالله سجزی بری پناهنده گشت ولی یعقوب اورا ازحکمران آنحدود بطلبید وبکشت (۲٦۰).

سال بعد یعقوب بطرف فارس رفت ولشکر محمدبن واصل را شکست داده غنائم بسیاری بدست آورد.

معتمدخلیفه ازنفوذ وقدرت یعقوب اندیشناك گشت. بنابراین حاجیان خراسان ری ، طبرستان وگرگان راگرد آورده ویعقوب را لعن کرده بآنان اطلاع داد که امارت یعقوب درخراسان بامراو نبوده واسیرساختن محمدبن طاهر خودسرانه است. چون این اخبار به یعقوب رسید عزم محاربه باخلیفه را نمود وازفارس به اهواز آمد معتمد خواست یعقوب را از این خیال منصرف سازد بنا براین تجار را حاضر ساخته واگذاری امارت خراسان، طبرستان ، گرگان ، ری وفارس رابه یعقوب اعلام داشت

یعقوب که اساساً اعتقادی بخلیفه نداشت ازخیال خود منصرف نگردید وعازم بغداد شد . معتمد برادرخود موفق را درمقابل یعقوب فرستاد. چون جنك درگرفت میسره لشکر یعقوب بر میمنه سپاه موفق تاخته آنرا منهزم ساخت . موفق در آخر برای تحریك حس مذهبی لشکرخود و ایجاد نفاق بین سپاهیان یعقوب سرخود را برهنه ساخت وفریاد کرد«من‌غلام هاشمی‌هستم» وبرخصم‌حمله‌آوردوجنك سختی‌درگرفت. بسیاری از اتباع یعقوب جنك باخلیفه مسلمین را را مکروه دانسته بلشکر خصم پیوستند . بالنتیجه شکست بریعقوب وارد آمدو بخوزستان مراجعت کرد (۲٦۲هـ). باهمه این احوال یعقوب دست از مقصود برنداشت ودرجمع آوری لشکرمیکوشید تااینکه درسنه ۲٦٥ مبتلا بمرض قولنج شد . درهمان اوقات قاصدی از طرف خلیفه نزداو آمده ویرااستمالت داد وحکمرانی فارس را باومحول ساخت . یعقوب یك‌قبضه شمشیر وقدری نان وپیازطلبیده بقاصدگفت : بخلیفه بگو : هرگاه دراثراین‌مرض‌از دنیا رفتم هم‌او ازدست من خلاص خواهد شد وهم من‌ازاو واگرزنده ماندم بین من واو این‌شمشیرحکمفرماست. اگرفاتح شدم انتقام خودرا خواهم کشید واگرشکست خوردم باین‌نان وپیاز اکتفا خواهم‌کرد. قضاراطولی‌نکشید‌که یعقوب‌در گندی شاپور بدرود حیات‌گفت (۲٦٥).

یعقوب مردی بود دلیر ، عاقل ، مدبر ، پر حوصله و متین . بقدری در امور ثابت قدم بود که حسن بن زید اورا سندان مینامید . ظن قوی میرود کـه یعقوب مذهب تشیع داشته و در مجالس المؤمنین در زمره صاحبان این عقیده نـامبرده شده است.

**عمرو لیث**

چون یعقوب بدار دیگر شتافت برادرش عمرو لیث جای اورا بگرفت وصلاح درآن دانست‌که نسبت بخلیفه اظهار اطاعت کند. برادر خلیفه موفق امارت خراسان، فارس ، اصفهان، سیستان ، سند و کرمان را باومحول‌کرد. ازوقایع ایام عمرو یکی‌مخالف برادر اوعلی‌ودیگر طغیان رافع بن- هرثمه است.

عمرو رفع فتنه برادر بنمود ورافع را مغلوب ساخت ولی درسنه ۲۷۱ معتمد

دستور داد تاعمرو را بالای منابر لعن کنند واورا معزول ساخت . امور خراسان را **بمحمد بن طاهر** محول نمود واوهم ازجانب خویش رافع بن هرثمه را معین کرد. عمرو ، فارس را ازعامل خلیفه بگرفت وپسر خود محمد را بالشکری کثیر بجانب بغداد فرستاد ولی محمد ازبین راه برگشت و نزدیك سیستان بمرد ، عمرو لشکر خلیفه را درفارس شکست فاحشی داد وچهارهزار اسیر بگرفت وبخوزستان رفت.

چون نوبت خلافت**معتضد** رسید رافع بن هرثمه بااومخالفت آغاز کرد بنابراین معتضد حکمرانی خراسان رابه عمرولیث واگذاشت واوهم پس ازکشته شدن رافع سراورا برای خلیفه فرستاد وحکمرانی ماوراءالنهر را طلبید و هم برای این مقصود عزم جنك بااسمعیل بن احمد سامانی را نمود . درابتدا لشکراوکاری ازپیش نبرد و وازطرفی هم خلیفه باطناً ازقدرت عمرو اندیشناك بود وسامانیان را تقویت میکرد بنابراین عمرو شخصاً عازم ماوراء النهر گردید وهرچه اسمعیل خواست اورا از این اقدام منصرف کند سودی نبخشید . نزدیك بلخ جنگی رخ داد که درآن فتح نصیب لشکرسامانیان گردید وعمرو اسیرشد ( ٢٨٧هـ ) بروایتی اسمعیل عمرو را به بغداد فرستاد ودرسنه ٢٨٩ درآغاز خلافت مکتفی کشته شد . درتعقیب این قضایاخراسان بدست سامانیان افتاد .

آفتاب اقبال صفاریان پس از عمرو روبافول نهاد واقدامات طاهر بن محمدبن-عمرو فایده نبخشید ودرسنه ٢٩٨ احمدبن اسمعیل برسیستان استیلایافت ومعدل بن-علی بن لیث را به بغداد فرستاد . باهمه این احوال خانواده صفاریان بکلی از بین نرفت و اغلب حکمرانی سیستان را داشته اند . مشهور ترین آنها خلف بن احمد پسر بانودخترعمرولیث صفاری است دیگرطاهر بن خلف بن احمداست .

**احمد خجستانی**

احمدبن عبدالله خجستانی ازاصحاب محمدبن طاهربوده وچون یعقوب نیشاپوررا فتح کرداحمد درخدمت اودرآمد وطولی نکشیدکه علم مخالفت برافراشت. احمد درسنه ٢٦١ دربستام کشتار زیادی نمود . **عزیزبن سری** عامل یعقوب درنیشاپور ازبیم اوفرار اختیارکرد وآن شهر بدست آن یاغی افتاد . درهمان اوقات بنی شرکب هرات را فتح نمودند

ولی یکی ازسرداران این خانواده خیانت کرده وموجب شد که هرات بدست خجستانی افتاد . طلحة بن شرکب باجماعتی به نیشاپور رفتند و خطبه بنام حسین بن طاهر خواندند . خجستانی برادرخود عباس را درمقابل طلحه فرستاد . عباس شکست خورد وکشته شد ولی درآخر احمد بر آن شهرمستولی گردید و حسن بن زید حکمران گرگان راکه باطلحه مساعدت نموده بود شکست داد (۲٦۵) . همچنین باعمرولیث بجنگید وچون اهالی نیشاپورمایل به عمرو بودند برای مشغول ساختن آنها بین ایشان نفاق مذهبی انداخت . سپس عمرورا درهرات محاصره کرد ولی کاری ازپیش نبرد و بجانب سیستان رفت ولی درانجام بمقصودخود نائل نگردید. خلاصه احمد مدتی درنواحی خراسان فتنه برپاکرده بالشکرعمرو وطلحة بن شرکب وطرفداران احمدبن محمدبن طاهر که در آن اوقات در خوارزم اقامت داشت مشغول کارزار گردید گاه فتح میکرد وزمانی مغلوب میشد تااینکه در سنه ۲٦۸ بدست دو نفر از غلامان خود کشته شد .

**رافع بن هرثمه**

رافع درابتدا از اتباع طاهر بن عبدالله بن طاهر بوده وچون یعقوب برنیشاپور مستولی شد وطاهریه رامنقرض نمود رافع خدمت اورا قبول کرد، ولی قیافه او یعقوب را خوش نیامد وبه وی اجازه داد تا هرکجاکه میخواهد برود . هنگام فتنه احمد خجستانی رافع خدمت اورا قبول کرد ورئیس لشکراوشد وپس از خجستانی اصحاب او رافع را بریاست انتخاب کردند .

درسنه ۲۷۱ که حکمرانی خراسان ازطرف خلیفه بمحمدبن طاهر مفوض گردید اینشخص ازطرف خود رافع بن هرثمه را معین کرد . سه سال بعد رافع محمدبن زید را شکست داده برگرگان استیلا یافت وازآنجا بطبرستان ودیلم رفت وتاحدودقزوین بشتافت . چون معتضد خلیفه گردید برافع امرنمود که قری سلطانی حدود ری را تخلیه نماید . رافع ازقبول این امر سرباززد وخلیفه حکمرانی خراسان رابه عمرو لیث واگذاشت . رافع بابنی دلف بجنگید ولی ازبیم عمرو صلاح درآن دانست که باآنها وهمچنین بامحمد بن زید صلح نماید وبجنك عمرو شتابد درسال ۲۸۳ جنگی

بین عمرو ورافع رخ داد که منجر بشکست رافع گردید و قصد هرات کرد . عمرو واه اورا بگرفت در آخر رافع از بیراهه بطرف نیشابور آمد و آن شهر را تصرف نمود . عمرو اورا محاصره کرد وشکست داد . اصحاب رافع بتدریج ازاطراف اوپرا کنده شدند ورافع راه‌خوارزم گرفت. ابوسعید خوارزمشاه‌رافع را کشت وسرش رانزد عمرولیث فرستاد واوهم آن سر راببغدادارسال‌داشت(۲۸۳).

## فصل پنجم

## سامانیان

سامانیان نسب‌خودرا به بهرام‌چوبین میرسانند وعالم معروف، ابوریحان‌بیرونی وجمعی ازمورخین این مطلب را تأیید کرده‌اند. یکی ازنیاکان‌سامانیان که **سامان** نام داشته در قرن دوم هجری در زمانیکه **اسد بن عبدالله** حکمرانی خراسان را داشت بکیش اسلام درآمد وپسرخودرابنام حکمران خراسان اسدنامید .درزمانی که مأمون درخراسان‌اقامت داشت اولاد اسدبن سامان ( نوح، احمد، یحیی والیاس) را مقرب داشت . پس ازمراجعت مأمون به بغداد غسان‌بن عباد عامل خلیفه در خراسان درسال ۲۰٤ حکمرانی سمرقند را بنوح ، فرغانه را به احمد ، هرات را به الیاس وچاچ را به یحیی واگذاشت . بعد ازغسان، طاهربن حسین آن نواحی را در دست اولاد سامان باقی گذاشت . چون نوح بن اسد بمرد طاهربن عبدالله قلمرو حکومت اورا به یحیی واحمد داد وپس ازالیاس هرات به پسرش محمدبن الیاس تفویض گردید .

احمد امیری‌بود خوش اخلاق ونیکو سیرت، هفت اولاد ذکورداشت : نصر، یعقوب ، یحیی ، اسد ، اسمعیل، اسحق وحمید . چون احمد بمرد نصرجای اورادر سمرقندگرفت .

**اسمعیل بن احمد** نصر برادر خود اسمعیل را ازجانب خویش حکمران بخارا نمود چه بواسطه تسلط یعقوب ابن‌لیث برخراسان وبیکفایتی حکمرانان بخارابیم آن میرفت که یعقوب بربخاراوماوراءالنهر

مستولی گردد بنابراین نصر برادر باکفایت خودرا بدانحدود فرستاد واسمعیل بارافع بن هرثمه که درآن اوقات در خراسان نفوذی داشت عقد مودت بست ـ سخن چینان خاطر نصررا از اسمعیل مکدر ساختند ونزدیك بودآتش جنك دو بـرادر مشتعل گردد ولی کار بصلح انجامید ومدتی این صلح باقی بود تااینکه مجدداً خاطرها از یکدیگر مکدرشد ومنجربجنك گردید درسال ۲۷۵ اسمعیل نصررا شکست دادولی چون اورا نزدبرادرآوردند اسمعیل دست وی را بوسید ودرحق او کمال محبت را نموده مجدداً اورا بسمرقندفرستاد وخودرا نمایندهٔ نصر دربخارا دانست. چون نصر در۲۷۹ وفات کرد، امور ماوراءالنهر بدست اسمعیل افتاد وپس از شکست واسارت عمرو لیث صفاری (۲۸۷هـ) خراسان نصیب وی گشت . همچنین پس از فوت محمدبن‌ـ زید علوی که طمع درخراسان نموده بود قدرت اسمعیل تاحدود گرگان وطبرستان رسید . گذشته‌ازاین فتوحات اسمعیل باطوایف ترك جنگیده وبکرات آنهارا مغلوب نموده مانع ازپیشرفت آنان بطرف ایران شده است . پایتخت خودرا بخارا قرار داد. اسمعیل امیری بود خیر ونیك فطرت ، اهل علم را محترم میداشته ونسبت به آنان توجه خاصی مبذول میداشت . فاضل معروف ابوالفضل بلعمی وزیراو بود . این امیر در سنه ۲۹۵ جهان فانی‌را بدرود گفت (۱) .

**احمد بن اسمعیل**

پس ازاسمعیل پسرش احمد جای وی رابگرفت ودرسنهٔ ۲۹۸ هجری «بست» و«سیستان»رافتح کردودرسال ۳۰۱ بدست چند نفر از غلامان خود در شکارگاه کشته شد و بهمین سبب اورا شهید نـامند .

**نصر بن احمد**

پس ازاحمد پسرش نصراول که‌درآن هنگام هشت سال‌داشت پادشاه شد وسی‌سال و کسری سلطنت کرد . در زمان او در اطراف بلاد سامانیان هرج ومرج و شورش شد و ازهرطرف آوازی بلند گردید . ازجمله کسانیکه بمخالفت برخاستند یکی اسحق بن احمد عم اوست که درسمرقند حکمرانی‌داشت ، دیگرلیلی بن نعمان رئیس علویهای طبرستان

(۱) درهمان اوقات حسن بن علي الاطروش طبرستان را استیلانمود .

واحمدبن سهل (یکی ازسرداران بزرك سامانیان) ویحیی ومنصوروابراهیم (برادران ـ او ) ومرداویج و وشمگیر پسران زیار میباشند . اهالی سیستان هم از اطاعت نصر سرباز پیچیدند . نصر با مساعدت وزرای دانشمند خودکلیه این فتنه هارا فرو نشاند ومعروف به امیر سعیدگردید . نصر امیری بود ، کریم ، عادل عاقل ـ دربار اومجمع فضلاودانشمندان شد . علما ودانشمندان را محترم میداشته ونهایت فرهنگ دوست بوده است . وفاتش درسنه ۳۳۱ رخ داد .

**نوح بن نصر**

ازوقایع مهمی که درزمان این امیر رخ داد مخالفت ابوعلی بن محتاج فرمانده لشکراوست که مرو وبخارا را در سنه ۳۳۵ فتح کرد وباابراهیم بن احمد عم نوح بیعت نمود . سپس بین او وابراهیم تیره گشت وبامحمدبن نصر برادرنوح دست بیعت داد . درآخر ابراهیم ومحمد نزدنوح رفته عذر مافاترا خواستند . نوح هردورا نابینا ساخت و به بخارا مراجعت کرد وقصد جنك باابوعلی داشت ولی درآخر کاربصلح کشید وحتی درسنه ۳٤۰ اورافرمانده سپاه خراسان کرد . نوح باوشمگیرپسرزیار مساعدت نمود و قصد دیلمیان کرد. لشکرکشی سامانیان بری و اصفهان بنتیجهٔ قطعی نرسید و آنحدود در دردست آل بویه باقی ماند . درسنه ۳٤۲ نوح ازابوعلی مجدداً مکدر شد و علت آن بود که ابوعلی ازعهده فتح ری برنیامده بارکن الدوله صلح نمود. ابوعلی چارهٔ جزاین ندید که پناه برکن الدوله دیلمی برده وبانفوذی که آل بویه در دربار خلافت داشتند درخواست حکمرانی خراسان راکند. ابوعلی به نیشابوربرگشت وخطبه بنام مطیع الله خلیفه عباسی خواند . درهمان احوال یعنی درسنه ۳٤۳ امیرنوح بن نصر که معروف به « امیرحمید» است دارفانی را بدرود گفت .

**عبدالملك بن نوح**

عبدالملك چون برجای پدرنشست ابوعلی را ازخراسان خارج کرد ولشکرکثیری برای تصرف ری و اصفهان گسیل داشت خراسانیان داخل اصفهان گردیدند ولی کاری از پیش نرفت و مجدداً آن شهربدست رکن الدوله افتاد . درسنه ۳۵۰ عبدالملك درموقع گوی بازی ازاسب بیفتاد ورحلت کرد .

**منصور بن نوح**

پس از عبد الملك برادرش منصور بن نوح امیر ماوراء النهر و خراسان شد و بارکن الدوله وعضد الدوله درسنه ۳٦۲ صلح نمود . در زمان این امیر البتکین که ریاست لشکر راداشت و از انتخاب منصور بسلطنت راضی نبود بغزنه رفت و درافغانستان اقتداری بهمرسانید وامیر سامانی نتوانست اورا مطیع خودسازد . منصور درسنه ۳٦٦ وفات نمود .

**نوح بن منصور**

پس ازمنصور پسر او نوح بجای وی نشست و به‌تحریك وزیر دانشمند خـود ابوالحسین عتبی ، ابـوالحسن سیمجور را از ریاست لشکرخراسان عزل کرد وحسام‌الدوله ابوالعباس تاش را برجای وی گماشت . عتبی باین اکتفا نکرد و در موقعیکه سیمجور بدفع غائله خلف بن احمد درسیستان می‌پرداخت خلف راواداشت که قلعه خودرا بتصرف سردار دیگر سامانی درآورد وخود بقلعه دیگر رود . این اقدام موجب شدکه ابوالحسن سیمجور بافائق حاجب نوح همدست گردیده‌وعتبی را بقتل رسانده اطراف نیشابور را درقبضهٔاختیار خویش‌درآوردند. درآخر سرداران لشکر، نوح را مجبورساختند که بهریك ازآنها قطعاتی را واگذارد . نفاق سرداران با یکدیگر ، عزل و نصب آنها که شرحش از حدود این تألیف خـارج است دولت سامانی را ضعیف نمود . ابوالعباس تاش نزد فخرالدوله دیلمی برفت وابوعلی سیمجور پسر ابوالحسن که بعد ازپدر حکومت هرات وقهستان را داشت بادیگر سرداران‌باعث گشتند که بغراخان ترك حکمران کاشغر وماوراء آن بربخارا پایتخت سامانیان استیلایافت ( ۳۸۳هـ) وچون بغراخان بزودی درگذشت‌نوح‌به‌بخارا مراجعت‌کرد . ابوعلی وفائق قصدعزل نوح وتسخیر بخارا راکردند امیرسامانی مجبور شد ازسبکتکین و پسرش محمود استمداد نماید و بکمك آنهاتوانست سلطنت خود را ادامه دهد (۱) نوح‌بن منصور درسنه۳۸۷دارفانی‌راوداع‌نمودنمود.

**منصور بن نوح**

پس از نوح ضعف دولت سامانی بیش ازپیش گردید وپسرش منصور جای ویرا بگرفت . فایق وبکتوزون ( رئیس لشکرـ خراسان )درسنه۳۸۹ این‌امیررا بگرفتند ونابیناساختند .

(۱) نوح سبکتکین را ناصرالدین ومحمودرا سیف‌الدوله ملقب نمود .

عبدالملك بن نوح

چون سرداران لشکر سامانی منصور را نابینا ساختند برادر اوعبدالملك را برتخت نشاندند . درزمان اوخراسان بدست محمود سبکتکین فتح شد وایلك ترك وارد بخارا گردید و ماوراءالنهر بدست‌اوافتاده سلسله سامانیان منقرض شد (۳۸۹) . اغلب حکمفرمایان این سلسله عادل، نیك‌سیرت و فرهنگ دوست بوده‌اند خدمت این سلسله بعلم وادب و مخصوصاً دراحیای زبان فارسی درجای خود ذکر خواهدشد .

## فصل ششم

# آل زیار و آل بویه

## ۱ـ آل زیار

مرداویج

مرداویج پسرزیار ازدلاوران گیلان است ، درابتداء امررئیس لشکر اسفاربن شیروین گشت . اسفار خود را در ظاهرعامل نصربن احمدسامانی میدانست ولی‌در باطن‌خیال‌خودسری داشته بامساعدت مرداویج طبرستان را فتح‌نمود سپس باحسن‌بن قاسم علوی‌که ری ، زنجان ، قزوین ، قم و ابهر را تحت اقتدار خویش درآورده بود جنگیده اورا مغلوب کردند . بدرفتاری اسفار نسبت باهالی بلاد موجب شد که مرداویج باسپاهیان واصحاب اوساخته ویرا بقتل رسانیدند (۳۱٦) . چون مرداویج ازاینعمل فارغ گشت بتصرف بلاد کوشید و در اندك مدتی قزوین طبرستان ، همدان ، کنگور ، دینور ، یزد ، قم ، کاشان ، گلپایگان ، اصفهان و اهواز را گرفت و لشکر «مقتدر» خلیفه عباسی را شکست داده سلسله آل زیار که اولین سلسله‌ایرانی است‌درمغرب متصرفات سامانیان‌تشکیل یافت . مرداویج بلشکریان خود خاصه بدیلمیان نهایت احسان میکرد وازبذل مال دریغ نمی‌نمود ، ایران دوست وبلند همت بود .

خیال تجدید عظمت ایران ومنقرض‌ساختن خلافت بنی‌عباس را داشت درنظر گرفت که‌هرگاه‌بین‌النهرین را فتح‌کند مداین‌را آباد وکاخ‌های کسری را ازنوبسازد وشاهنشاه گردد. درتعقیب همین‌خیالات مانند ساسانیان برای‌خود تاج مرصع‌ساخت

ساخت و بر روی تخت طلا می‌نشست صحبت کردن با او میسر نمیگردید مگر بوسیله بوسیله حاجبان مخصوص همچنین بزرگان لشکر او بر تخت سیمین جلوس میکردند.

مرداویج بخود مغرور بود و در بعضی از مواقع خشونت بخرج میداده. در او اخر ایام خویش نسبت به ترکانیکه در لشکر او بودند بدبین گشته و بسختی رفتار میکرد در آخر ترکان اورا درحمام اصفهان بکشتند (٣٢٣هـ).

**وشمگیر**

پس از کشته شدن مرداویج دیلمانیکه درلشکر او بودند به وشمگیر برادر مرداویج پیوستند. وشمگیر دو دشمن قوی داشت: سامانیان و آل‌بویه. علی‌بن محتاج فرمانده لشکر خراسان ازطرف نصربن‌احمد وشمگیر را در گرگان ری و طبرستان شکست فاحشی داد بقسمی که مجبور گردید اظهار اطاعت کند همچنین، رکن‌الدوله دیلمی درابتدا اصفهان را از وشمگیر بامساعدت نوح‌بن نصر گرگان را از حسن فیروزان که در آنحدود استیلا یافته بود باز ستد ولی در سنه ٣٣٦ رکن الدوله مجدداً طبرستان و گرگان را فتح کرد و وشمگیر چاره‌جز آن ندید که بدربار سامانیان پناهنده شود. پس از مدتی وشمگیر در گرگان وطبرستان قدرتی بهم رسانید باز هم رکن‌الدوله اورا آسوده نگذاشت و درآخر منصوربن نوح سامانی لشکر کثیری از خراسان برای جنك با رکن الدوله بفرستاد واختیار سپاه را در کف وشمگیر نهاد سرداران لشکر را امر به اطاعت او کرد. ولی طولی نکشید که وشمگیر بدیار دیگر شتافت (٣٥٦).

**بیستون**

پس از وشمگیر پسرش بیستون یا (بهستون) ملقب به ظهیرالدوله بارکن‌الدوله از درصلح درآمد و مورد احسان او واقع گشت و درسنه ٣٦٦ بیستون بدرود حیات گفت.

**قابوس بن وشمگیر**

بعد از بیستون برادر او شمس المعالی قابوس بر گرگان و طبرستان استیلاء یافت و فرزند بیستون را مانند اولاد خود تربیت کرد. مؤیدالدوله دیلمی از طرف عضدالدوله گرگان را ازقابوس بگرفت وپس از او آن دیاربدست فخرالدوله دیلمی افتاد. در سال ٣٨٨ پس ازرحلت فخرالدوله، قابوس موفق گردید گرگان وطبرستان وسایر بلاد آنحدود

را بتصرف خویش درآورد و لشکر مجد الـدوله پسر فخرالدوله بکرات از او شکست خورد .

قابوس امیری بود دانشمند ، ادیب و جوانمرد ، در علم نجوم دست داشته و رسائلی درعلم وادب ازخودبیادگار گذاشته است .بااین اخلاق حمیده ومراتب دانش قابوس درسیاست شدیدبوده وباندك جرمی مجازات سخت میکرده ازاین سبب امراء برروی بشوریدند وپسرش را موسوم به منوچهر که بعد ملقب بفلك المعالی گردید امیرخودخواندند . قابوس درسنه۴۰۳ وفات کرد .

**منوچهر** این امیر بهیچوجه مایل بخلع پدرنبود وتااو اجازه نداد زمام امور رابدست نگرفت. منوچهر اطاعت سلطان محمودغزنوی را گردن نهاد .

**نوشیروان** درزمان نوشیروان پسر منوچهر گرگان و طبرستان در دست سلجوقیان افتاد و آل زیار دست نشانده آنان شدند

## ۲ ـ آل بویه « دیلمیان »

درجنوب بحر خزر در مرتفعات گیلان کنونی و در مقابل سلسله البرز ناحیهٔ دیلم قدیم است که جایگاه قوم متهوری بوده است. دیلمیان سالها بعدازاسلام بکیش باستانی خود باقی مانده استقلال سیاسی خود را حفظ کردند . لشکرکشیهای عرب بدیلم نتیجه نبخشید وگویند حجاج بن یوسف نقشه دیلم را به بعضی از رؤسای آنان ارائه داده گفت بادانستن اسرار آن دیار دیگر مقاومت دیلمیان سودی نخواهدداشت. رؤسای دیلمی نقشه را به بی اعتنائی نگریسته گفتندای امیر این نقشه ناقص است چه سوارانی که حافظ کوهسارند نشان نمیدهد.

دیلم را که عربها درموقع اقتدارخود بقوه وقهر نتوانستند تسخیر نمایندصحنه تبلیغات علویان گردید ـ مختصری ازاحوال این طایفه درجای خود ذکرشدو اکنون بتاریخ خانواده دیلمی که تأسیس سلسله مقتدری در مشرق نموده وخلفاء بنی عباس را درآوردند می پردازیم .

**عماد الدوله و رکن الدوله و معزالدوله**

بویه مردی بود متوسط الحال از اهل دیلم (۱) مورخین نسب اورا به پادشاهان ساسانی مخصوصاً به بهرام گور میرسانند. در آن هنگام که دیلمیان و گیلانیان مانند ماکان. لیلی بن نعمان، اسفار بن شیرویه، مرداویج بن زیار بتصرف بلاد همت گماشتند علی، حسن و احمد پسران بویه که بعد ملقب بعماد الدوله و رکن الدوله و معزالدوله گردیدند درخدمت «ماکان» در آمدند چون ماکان ازمرداویج شکست خورد و به نیشابور فرار کرد اولاد بویه باجازه «ماکان» خدمت مرداویج راقبول کردند. مرداویج قدوم آنان را گرامی داشت وحکمرانی کرج رابعلی (عمادالدوله) واگذار کرد واورا باجمعی از سرداران مأمور آن حدود ساخت ولی بعداز این اقدام پشیمان گشت و باطناً بین او وعلی بن بویه روابط تیره گردید. علی نسبت باهالی کرج کمال محبت را نمود وقصد تسخیر اصفهان کرد وپس ازمغلوب نمودن ابن یاقوت، وارد آنشهر شد (۳۲۱هـ) مرداویج برادر خودرا بجانب اوفر ستاد. عمادالدوله (علی) اصفهان راترك کرده به ارجان رفت وآنجارا بدون جنك تصاحب نمود. از آنجا بنوبندگان، استخر وبیضا شتافت. درابتداء سنه ۳۲۲ جنگی بین عمادالدوله ویاقوت رخداد. یاقوت بکلی مغلوب ومنکوب گردید. دراین جنك حسن (رکن الدوله) بااینکه بیش از نوزده سال نداشت کمال رشادت رانمود. عمادالدوله نسبت باسیران نهایت رأفت رانمود وآنان رامختار کرد که نزد او بمانند یااینکه بیاقوت ملحق شوند، پس ازاین واقعه شیراز بدست عماد الدوله افتاد وقدرت اوزیاد گشت. درهمان اوقات مراسله‌ئی به (راضی بالله) خلیفه عباسی نگاشته اظهار اطاعت کرد. چون این اخبار بمرداویج رسید سخت متغیر ومتأثر گردیدوعزم نمود که بکلی عمادالدوله راازبین ببرد. ازاین سبب ازری باصفهان آمد ولشکری باهواز فرستاده آنجارا فتح کرد وقرضش ازتصرف آن شهراین بود که هر گاه عمادالدوله خواسته باشد نزد خلیفه رودراه مسدود نماید. چون عمادالدوله ازاقدامات مرداویج مطلع گشت ازدرصلح درآمد ومتعهد شد که ازمرداویج اطاعت نموده بنام او خطبه بخواند. همچنین برادرخود حسن (رکن الدوله) رابعنوان گروگان نزداوفرستاد

---

(۱) بعضی ازمورخین شغل بویه را ماهیگیری نوشته اند.

وبدینطریق بین او وعمادالدوله کار باصلاح خاتمه یافت. طولی نکشید که مرداویج کشته شد و رکن الدوله فرار کرده نزد برادر خود آمد و نفوذ آل بویه بیش از پیش گردید.

در سال ۳۲٤ احمد (معزالدوله) کرمان رافتح کرد وسال بعد عمادالدوله را تشویق کردند که قصدعراق عرب کند. برای این مقصود در ابتدا برادرخود معزالدوله را باهواز فرستاد و آنحدود راضمیمه متصرفات خود نمودند. درهمان احوال رکن الدوله دیلمی اصفهان وبعدری را ازوشمگیر گرفت. معزالدوله در ۳۳٤هجری وارد بغداد شد ومستکفی خلیفه عباسی کمال احترام را بجا آورد. احمدرامعزالدوله علی راعماد- الدوله وحسن را رکن الدوله لقب نهاد.

مستکفی ازنفوذمعزالدوله اندیشناك گشت ودر آن احوال قهرمانه دردربار خلافت که خانمی بود بانفوذ ترتیب جشنی داد که فوق العاده بمعزالدوله گران آمد وازهمه بدتر آنکه خلیفه امر بتوقیف رئیس شیعیان داد واین اقدام بمعزالدوله که شیعه مذهب بودنهایت تأثیر نمود. بنابراین روزی که خلیفه بارعام داده بود معزالدوله داخل درقصر شده وپس از ادای مراسم ادب روی کرسی نشست وامر داد رسولانی که از خراسان رسیده اند داخل گردند. فوراً دو دیلمی داخل شده وبامستکفی بفارسی صحبت کرده دست خودرا بطرف او دراز کردند. خلیفه بتصوراینکه آنهامیخواهند دست بوسی کنند دست خویش را درازنموده و آن دودیلمی دست خلیفه را گرفته واورا برزمین افکنده کشان کشان بطرف در کشیدند. سپس معزالدوله بلندشد وهیاهوی غریبی برپا گردید. حضار بطرف درفرار کرده یکدیگر را لگدمال مینمودند - دیلمیان قهرمانه ودخترش را دستگیر کردند ومستکفی درقصر معزالدوله توقیف شدودر همان روز امیر دیلمی، ابوالقاسم پسر مقتدر راطلبیده ویرا بنام «مطیع‌لله» خلیفه ساخت وبدین نحوپس ازسه قرن خلافت، خلفاء بنی عباس دست نشانده ایرانیان شدند وبغدادبدست شیعیان افتاد ومراسم عزاداری حضرت حسین علیه السلام دردارالخلافه مرسوم گشت.

در سنه ۳۳٦ معزالدوله بصره را گرفت و قدرت آل بویه روز بروز بیشتر میگشت. چنانکه رکن الدوله بامساعدت حسن فیروزان طبرستان و گرگان را از دست وشمگیر خارج ساختند ودرسال (۳۳۷) معزالدوله موصل رابگرفت.

پیشرفت آل بویه بیشتر در اثر اتحاد سه برادر با یکدیگر بوده و تا عمادالدوله حیات داشت رکن‌الدوله و معزالدوله سر از فرمان او بر نمی تافتند. عمادالدوله پایتخت خود را در شیراز قرار داد.

در ۳۳۸ عمادالدوله دار فانی را بدرود گفت و مورخین بر آنند که این امیر مردی بود باحلم و سیاست و تدبیر و کیاست پس از او برادرانش بمساعدت یکدیگر کشور وسیع خود را محافظت کرده و دفع سپاه سامانیان را نمودند. در ۳۵٤ معزالدوله لشکر بعمان کشید و آنحدود را تحت اطاعت خود در آورد.

**عضد الدوله**

عمادالدوله دارای فرزند ذکور نبود و چون آخر ایام او فرا رسید پسر رکن‌الدوله موسوم به «**فناخسرو**» را که ملقب بعضدالدوله گشت در نزد خود بطلبید و او را ولیعهد خویش ساخت. بنابراین چون عمادالدوله وفات نمود عضدالدوله بر جای او نشست. در ۳۵٦ معزالدوله بسرای دیگر شتافت و پسر خود **بختیار** (عزالدوله) را جانشین خویش کرد و باو وصیت نمود از پسر عم خود عضدالدوله اطاعت کرده در امور مملکت با او مشورت نماید. بختیار بر خلاف نصیحت پدر مشغول لهو و لعب گشت. درهمان اوقات ابوالفرج که حکمرانی عمان را داشت آن حدود را بعضد الدوله واگذاشت و در سنه ۳۵۷ این امیر کرمان را از آل الیاس بگرفت.

رفتار جاهلانه عزالدوله (بختیار) با ترکان در بغداد موجب قیام رئیس آنان سبکتکین نام گردید و این شخص در غیاب عزالدوله منزل او را محاصره کرده اتباع و اقوامش را دستگیر و بغداد را در تصرف خویش در آورد. عزالدوله از اهواز بواسط آمد و طولی نکشید که سبکتکین دار فانی را ترك گفت و ریاست ترکان بغداد با البتکین نام گردید و کار را بر عزالدوله سخت گرفت بقسمی که مجبور شد از رکن‌الدوله و عضدالدوله کمك بطلبد. عضدالدوله در ۳٦٤ بطرف بغداد حرکت کرده آن شهر را از ترکان گرفت ولی طمع در دارالخلافه نمود و بتدابیر مخصوص عزالدوله را باستفاده واداشت و او را دستگیر کرد.

چون این خبر برکن‌الدوله (پدر عضدالدوله و عم بختیار) رسید خود را از سریر

برزمین افکند وازاکل وشرب دست کشید وازشدت غم مبتلا بمرضی شد که دیگر از آن خلاصی نیافت. برای گوشمالی پسر خود عزم تسخیر بغداد کرد. عضد الدوله برای جلب رضایت پدر رسولی بدربار او درری فرستاد وچون رسول شروع باظهار مطلب کرد رکن الدوله دست به‌نیزه کرده خواست اورا بقتل رساند ولی چون غضبش تسکین یافت گفت « بفلان بگوئید آیا لشکر کشی تو به بغداد برای این بود که با برادرزاده من کمك کنی یااینکه جای اورا بگیری؟ آیانمیدانی که من بکرات به حسن فیروزان کمك کردم وبامن خویشاوندی نداشت، جان ومال خود را برای او درمعرض خطر گذاشتم وهمینکه فاتح شدم مملکتش را باورد کردم ویك درهم از او تقاضانمودم، همچنین ابراهیم‌بن مرزبان رایاوری نمودم واورابه آذربایجان عودت دادم، وزیر لشکرخودرا بکمکش فرستادم و از او دیناری نگرفتم تا نام نیك باقی ماند واساس فتوت ومردانگی متزلزل نشود، حال تو برای چند درهمی که خرج کردی برمن وبرادرزاده امنت می نهی وطمع دراملاك اوداری؟ » این قبیل اظهارات جوانمردی آل بویه را ثابت میکند که نه فقط دلیروباعقیده وجنگجو بودند بلکه فتوت ومردانگی را شعار خود ساختند.

عضدالدوله چون از حال پدر آگاه شد چاره جزاین ندید که بغداد را به عزالدوله واگذار کرده به فارس مراجعت نماید. در ۳٦٦ رکن الدوله وفات کرد (۱) وقبل ازفوت پوزش پسر را بپذیرفت و اورا جانشین خود کرد و همدان و اطراف آنرابه فخرالدوله (ابوالحسن) و اصفهان رابه مؤیدالدوله (دوپسردیگر خود) تفویض نمود و به آنان نصیحت کرد که پس‌ازوی ازعضدالدوله اطاعت کنند وترك هرگونه خلاف ونفاقی نمایند.

عضدالدوله معروفترین امیر آل‌بویه است ودرطول سلطنت خویش درفتح‌بلاد وآبادی شهرها وساختن کاخها همت گماشت. درابتدای حکمرانی اوعزالدوله بنای مخالفت بااو گذاشت وحتی خواست باوی‌جنگیده شیراز را بگیرد. درسال ۳٦۷ عضدالدوله وارد بغدادشد وبختیار را بحکومت شام فرستاد ولی چون بازآن‌جوان

(۱) ابوالفضل‌بن عمید وزیر رکن الدوله درسیاست ملك وحسن تدبیر و فضل وکمال واخلاق کمتر نظیر داشت و درموارد متعدد بارکن‌الدوله مساعدت های‌گرانبهائی نمود.

سر از اطاعت بپیچید و بجنك برخـاست عضدالدوله اورا شکست داده و اسیر کرده بکشت ، پس از آن موصل را بگرفت و سال بعد میافارقین ، دیار بکر و بلاد دیگر بدست او فتح شد واقتدار او از سواحل دریای عمان تاشام وحدود مصر مسلم گردید و برای اولین دفعه در بغداد خطبه بنام او خواندند. عضدالدوله در آبادی بغداد بکوشید مساجد و بازارها را آباد کرد ، قنوات پرشده را بجریان انداخت ، صاحبان امـلاك خراب شده را امر کرد تا آن اراضی را آباد کنند ، درحق پیشوایان دین ، علماء و مؤذنین ،قراباء ، غراء وضعفائیکه در مساجد منزل مینمودند وظیفه معین کرد ، راه عراق تامکه را آباد نمود . برای فقرای مجاور مکه ومدینه و عتبات نفقه معین نمود ولطفش شامل حال کلیه دانشمندان علوم مختلفه گردید وحتی نصرانیان از خوان کرم او بی‌بهره نماندند وعضدالدوله بوزیر خود نصربن هارون که عیسوی مذهب بود اجازه داد تادیرهارا آباد کنند وبفقرای عیسوی توجهات لازمه نمایند .

مؤیدالدوله برادر عضدالدوله کـه حکمرانی اصفهان را داشت درطـول این مدت سراز اطاعت برادر نپیچید وطرف توجه واقع گشت و برخلاف اوفخرالدوله از همان ابتدا اظهار مخالفت کرد . بنابراین عضدالدوله چون امور عراق عرب را منظم کرد بگوشمالی فخرالدوله برخاست ودرسنه ۳٦۹ بلاد اورا بگرفت. فخرالدوله نزد شمس المعالی قابوس‌بن وشمگیر پناهنده گشت وقابوس نه‌فقط فخرالدوله را پناه‌داد بلکه‌اورا دراملاك خویش شریك خودگردانید .

عضدالدوله متصرفات فخرالدوله را به مؤیدالدوله داد و اورا از جانب خویش حکمفرمای آن حدود کرد. سپس دینور ونهاوند رابگرفت وکردان اطراف موصل را شکست داد . عضدالدوله برادر خود فخرالدوله را از قابوس بخواست و چون مسئولش باجابت مقرون نگردید مؤیدالدوله را بجنك‌اوفرستاد . درسنه ۳۷۱ گرگان بدست مؤیدالدوله‌افتاد. طرفداری‌نوح‌بن منصور سامانی ازقابوس وفرستادن لشکر بدان صوب سودی‌نبخشید .

سال بعد (۳۷۲) عضدالدوله بواسطه شدت مرض صرع جهان فانی را بدرود گفت وفوت او درمجامع وطبقات مختلف اثرعظیمی بخشید چه این امیر مردی‌بود

عاقل ، فاضل ، با سیاست ، باهیبت وطرفدار فضلاء ودانشمندان ، مروج علم و کمال آباد کننده شهرها ودستگیر ضعفاء شخصاً باعلماء وفضلا مباحثه میکرده واز این جهت بارگاهش مجمع دانایان گردید وازبرای اوکتابها نوشته ازقبیل «ایضاح» در صرف و«حجت» درقرائت ، « ملکی » در طب . «تاجی» درتاریخ ـ عضدالدوله عموم مذاهب را محترم میشمرده نسبت به فقرای سایر ادیان هم رأفت مینمود وقتی درشیراز بعضی ازاهالی برزردشتیان حمله آوردند و آنهارا اذیت کردند عضد الدوله متعدیان را گوشمالی سخت داد وحتی درتنبیه افراط نمود . این امیر بزرك شیعه مذهب بود و آثار مهمی ازخود بیادگار گذاشت که ازآنجمله است بندامیر درفارس جنازه اورا در جوار حرم مطهر علی علیه السلام بخاك سپردند.

**سایر اخلاف بویه**

پس از فوت عضد الدوله رؤسای لشکر باپسرش **ابو کالیجار مرزبان** ( صمصام الدوله ) بیعت کردند .

در سنه ۳۷۳ مؤیدالدوله صاحب اسمعیل بن عباد که از فضلاء عصر خویش بوده و بانصایح عاقلانه روابط عضد الدوله و مؤید الدوله را نیکو نگهداشت صلاح چنین دانست که فخرالدوله را برجای مؤید الدوله نشاند . بزرگان لشگر رأی اورا بهپسندیدند وفخرالدوله بگرگان آمد و باصمصام الدوله روابط حسنه پیدا نمود . فخر الدوله درسنه ۳۸۷ وفات کرد وپسرش مجدالدوله ( ابوطالب رستم ) که درآن هنگام چهار سال داشت بمساعدت امرا برتخت گرگان نشست وتدبیر ملك بردست مادرش که معروف به « سیده » استافتاد .

قابوس گرگان را از اوگرفت و قلمرو اقتدار مجدالدوله منحصر بری و حدودآن گردید . والده مجد الدوله زنی بود با رأی و تدبیر و چون کلیه امور را دردست خویش داشت امرای آن دیار اورا دستگیر کردند ولی مشارالیها توانست بتدبیر فرار کرده بود از **بدر بن حسنویه** (۱) وپسر خود شمس الدوله که حکمرانی

(۱) حسنویه بن حسین کرد امارت لشکر « برزینیه » را در سرماج داشت . خالو های او ونداد و غانم ریاست لشکردیگری را داشتند موسوم به « عیشانیه » بتدریج ونداد وغانم برنواحی دینور همدان ونهاوند وبعضی از اطراف آذربایجان استیلا یافتند . غانم در سنه ۳۵۰ وفات کرد وپسرش موسوم به

بقیه در صفحه بعد

همدان را داشت استمداد نماید وبکمك آنان مجدالدوله را دستگیر کرده محبوس ساخت . پس ازمدتی صلاح دانست که بازهم اسماً مجدالدوله را حکمران ری‌سازد وچون وفات کـرد بین مجدالدوله ولشکر او مخالفت شد . مجدالدوله از سلطان محمودغزنوی‌مساعدت خواست وسلطان بری آمده‌بجای‌اینکه مجدالدوله‌رامساعدت نماید اورادستگیر کرده بخراسان فرستاد (۴۲۰) .

اما دربغداد وفارس‌اخلاف عضدالدوله بنای‌زدوخورد گذاشتند . **شرف‌الدوله** برادر خود صمصام‌الدوله را دستگیروبرچشمش میل‌کشیده بشیراز فرستاد . پس‌از شرف‌الدوله دربغداد خطبه بنام **بهاء الدوله** خواندند وبین او وصمصام که خودرا ازقلعه شیرازمستخلص ساخته بود کاربجنك‌کشید تااینکه **صمصام** بواسطه بدرفتاری بادیلمیان‌کشته شد . درهمان‌احوال‌بهاء الدوله « طایع‌الله » رادستگیر کرده قادربالله را خلیفه ساخت و بتدریج برفارس و خوزستان و کرمان استیلا یافت . پس از او بین پسرانش سلطان الدوله ، جلال الدوله وابوالفوارس و مشرف الدوله کار بجنك کشید وابوالفوارس بسلطان محمودغزنوی پناهنده گشت. شرح وقایع بین‌ابو کالیجار پسر سلطان الدوله و ابوالفوارس وجلال الدوله در این مختصر نگنجد . درهرحال قدرت دیلمیان مبدل بضعف گشته بود ونفاق اخلاف عضدالدوله وسایل انقراض‌آن دولت را فراهم میساخت . طغرل بیك سلجوقی بسیاری ازبلاد ایران را تحت‌تسرف خویش درآورده‌بود . ابو کالیجار باطغرل از در صلح درآمد ودخترخود را درعقد او درآورد . درسنه ٤٤٠ ابوکالیجار رحلت‌کـرد و در بغـداد خطبه بنام پسرش **الملك الرحیم** ( ابونصر خره فیروز ) خواندند. این امیر لشکر بجانب فارس و

---

بقیه از صفحه قبل

« دیسم » جای اونشست . ابوالفتح بن عمید متصرفات اورا بگرفت .

چون ونداد بدرود حیات گفت حسنویه قلاع و املاك اورا بتصرف خود در آورد و در حدود دینور کردستان و همدان مدتی از روی عدل وسیاست رفتار کرد . حسنویه دز ۳٦۸ جهان فانی را ترك‌گفت وپس از او اولادش متفرق گشتند . بعضی ازآنها نزد فخرالدوله رفتند وعده دیگرخدمت عضدالدوله راپذیرفتند عضدالدوله مستملکات پسران حسنویه را متصرف گشت ولی امور آنحدود را به ابوالنجم بدربن حسنویه گذاشت و اورا قوت وقدرت بخشید وچنانچه درمتن گفته شد والده مجدالدوله دیلمی بایاری او توانست برپسر خود فائق آید . خانواده حسنویه تاسنه ٤٠٦ درآنحدود اقتدار ونفوذی داشتند .

اهواز کشید ولی طغرل در سنه ٤٤٧ وارد بغداد شد و « الملك الرحيم » را دستگیر کرد .

**کاکویه** ابوجعفر بن دشمن زیار پسر خال مادر مجدالدوله دیلمی بوده وازاین‌سبب مشهور به ابن « کاکویه » است مادر مجدالدوله اوراحکمران اصفهان کرد وچون بین مجدالدوله ومادرش خلاف واقع شد ابن کاکویه مجدداً نزد بهاء الدوله رفت ولی پس از باز گشت مشارالیها به‌ری ابن کاکویه مجدداً به اصفهان آمد و نفوذ و قدرتی بهم رسانید وملقب به علاء الدوله گشت و برهمدان ودینور استیلا یافت ولی ازمسعود بن محمود سبکتکین شکست خورد. بار دوم لشکر مسعود بریاست ابوسهل علاء الدوله را شکست داد و وارد اصفهان گردیده خزائن علاء الدوله را بغارت بردند .

عالم مشهور **ابو علی بن سینا** درخدمت علاءالدوله بود ، کتب این دانشمند بدست لشکر ابوسهل افتاد و به غزنه فرستادند . این کتب در فتنه حسین بن غوری در غزنه طعمه حریق گردید . علاء الدوله باآن اوضاع و احوال دست از اصفهان و ومتصرفات خود برنداشت تااینکه در سنه ٤٣٣ وفات نمود وظهیر الدین ابومنصور فرامرز جای اورا دراصفهان بگرفت . نفوذ این خانواده درحدود اصفهان ، نهاوندو همدان تاسنه ٤٤٣ هجری ادامه داشت .

# فصل هفتم

## غزنویان

**سبکتکین** درزمان منصوراول سامانی البتکین غلام‌ترك که بریاست‌لشکر سامانیان رسیده‌بود کدورتی حاصل‌نموده بجانب غزنه رفت و در آنجاتشکیل حکومتی داد. البتکین غلامی داشت موسوم‌به سبکتکین که بواسطه هوش وذکاوت وعقل و درایت طرف توجه واقع‌گشته داماد او شد. پس ازالپتکین وپسرش **اسحق** رؤسای لشکر در تعیین یك نفر رئیس برای خود مدتی اختلاف نمودند. تا اینکه در سنه ۳٦٦ سبکتکین را برای این امراز دیگران شایسته تر دانستند.

سبکتکین چند مرتبه بخاك هندلشکر کشید و باهندوها جهاد کرده پنجابرا بگرفت. همچنین **بست و قصدار** را تحت امر خود درآورد و بقدری متانت بخرج داد که افغانان مطیع او گشتند. در سال ۳۸٤ که دولت سامانی مراتب ضعف و زوال می‌پیمود نوح‌بن منصور از سبکتکین استمداد خواست و اوهم باپسرش **محمود** بخراسان آمده ابوعلی‌سیمجور وفائق راشکست دادند. محمودازطرف نوح‌حکمران نیشابورگردید وسبکتکین درسنه ۳۸۷ وفات‌کرد.

**اسمعیل** سبکتکین قبل‌ازفوت پسر کوچکترخود اسمعیل رابجانشینی خویش معین نمود. درآن هنگام **محمود** در نیشابور میگذرانید وچون ازفوت پدر وامارت برادر مطلع گشت از طریق صلح درآمد تا اسمعیل سلطنت را باو محول کند. چون این امرحاصل‌نشد بجنك او شتافت و ویرا شکست داده جای پدرنشست ونسبت به‌اسمعیل رأفت‌نمود.

**محمود** محمودکه بعد ملقب به یمین‌الدوله گردید بزرگترین‌پادشاه سلسله غزنویان است و اول پادشاهی است که لقب سلطان

گرفت . درزمان عبدالملك بن نوح سامانی محمود برخراسان استیلا یافته آن بلاد را ازید سامانیان خارج ساخت . سپس قهستان بدست او افتاد و در ۳۹۳ سیستانرا گرفت . یمین‌الدوله بکرات لشکر بهندوستان کشید وباهندوها جهاد نمود وهمچنین **ایلك خان ترك** راکه قصد خراسان داشت بکلی منهزم نمود وبرماوراء النهرمسلط گردید سپس بلاد غوررا ( در سنه ٤٠١ ) فتح کرده احکام اسلام را درآن حدود مجری ساخت . درسال ٤٠٧ دیار خوازرم را جزء متصرفات خودنمود. ودرسنه٤١٦ قصد سومنات راکرد وپس ازفتح آن حدود و بدست‌آوردن غنائم زیاد بت معروف سومنات را هم بشکست ویك قسمت آنرا بغزنه‌آورده درعتبه مسجد قرار داد . در ٤٢٠ ری وحدود آنرا ازمجدالدوله دیلمی گرفت . روایت‌کنند این سلطان متعصب دراین موقع بسیاری‌از کتب حکمت ، فلسفه ونجوم ورسائل معتزله را طعمه حریق ساخت وجمعی را باتهام الحاد بکشت . بقیه کتب که صدبار میشده‌است بغزنه‌حمل گردید . فلك المعالی منوچهر درتمام‌گرگان و مازندان خطبه بنام محمود خواند پسر محمود موسوم به مسعود زنجان‌و ابهر را فتح‌کرد. ابن کاکویه علاء الدوله در اصفهان اظهار اطاعت نمـود . و در آخـر یمین الدوله پسر خود مسعود را در ری مقیم ساخت .

ازوقایع مهم‌ایام محمود متفرق‌شدن ترکان « غز» دراطراف بلادایران است . که شرح این واقعه دراحوال سلجوقیان خواهدآمد .

محمود در٤٢١ هجری وفات کرد . این‌سلطان مردی‌بود عاقل ، متدین‌وخبیر، ارباب‌علم ومعرفت‌را دردربار خویش گردآورد ونسبت به‌شعراء احسان زیاد نمود . مشهدراتجدید عمارت کرد وچون‌اهالی طوس‌زوار حرم‌مطهر حضرت‌رضا علیه‌السلام راآزار میدادند غدغن اکیدنمودکه احدی نسبت به‌آنان‌ظلم واجحاف‌روا ندارد . جنگهای سلطان محمود درغور وهندبیشتر عنوان‌جهاد وترویج‌احکام اسلام‌را داشته است - رویهمرفته‌این پادشاه جنگجوی بزرگی‌بود ، ولی ناگفته نماندکه رفتاراوبا دانشمندان بزرك‌همچون ابوریحان بیرونی وفردوسی طوسی وآتش‌زدن‌کتب فلاسفه وحکماء در ری‌لکهٔ بزرگی است درتاریخ حیات‌این پادشاه بزرك بقسمی که بعضی

گفته‌اند سلطان‌محمود علم‌دوست ومعارف‌پرور نبوده وازگرد آوردن شعراء وفضلاء دراطراف خویش قصد آن داشته که خویشتن‌را ازاین حیث هم‌مشهور کند ودربار او کمتراز دربارسایر امیران وحکمفرمایان نباشد .

**مسعود** پس‌ازمحمود برحسب‌وصیت‌اوپسر کوچکترش‌محمد‌جانشین‌وی گردید . طولی نکشید مسعود برادر بزرگتر محمد که در آن اوقات در اصفهان بسر می‌برد دعوی تاج وتخت کرد و محمد حاضر نگردید از در مسالمت در آید . علی‌نام حاجب که ازنزدیکان سلطان محمد بودبایوسف سبکتکین عم‌محمد همدست‌شده واورا دستگیر کرده زمام‌امور رادردست مسعود گذاشتند ولی مسعود آندو خائن‌را بکشت واحمد بن‌حسن میمندی‌راکه وزارت سلطان محمودرا داشت ودرآخربامر سلطان محبوس‌شده‌بود اززندان درآورده وزیرخویش ساخت .

مسعود پادشاهی بوددلیرومعرفت‌دوست. درمدت‌سلطنت خویش‌توانست قدرت خوددردر ممالك وسیع پدرش که ازهمدان تاهندوستان امتداد داشت محفوظ‌دارد و امراءوحکمرانان مختلف‌ایالات رادراطاعت خویش‌نگهدارد وحتی «بنارس» رادرهند فتح کرد . ولی فتنه غزها که در ایام محمود رخ نمود در زمان مسعود شدت کرد و سلجوقیان اکثر بلاد خراسان‌را از یداو منتزع ساختند وبااینکه مسعود در هرموقع کفایت بخرج میداد معذلك سلجوقیان شخص سلطان وسر کردگانش را بکرات شکست‌دادندوشهرهای‌مهمی راماننداتیشابور بلخ‌وبخارارادرتصرف خویش‌درآوردند حال‌بدین منوال بود که مسعود پسر خودمودودرادر مقابل سلجوقیان فرستاد وخود عزم‌هندنمود تاتجهیزات کاملی نماید . اتفاقاًبعضی ازلشکریان مسعودبرا وبشوریدندو و برادرش محمدرا سلطان‌نمودند . طولی‌نکشید که مسعود کشته‌شد (۴۳۲) .

**مودود بن مسعود** محمد کفایتی ازخودبخرج‌ندادولشکریانش دست‌تعدی به مال وجان مردم دراز کردند . درهمان اوقات مودود بخونخواهی پدربرخاست ونزدیك غزنه محمدرا شکست فاحشی داده‌اوو پسرش‌احمد وجمعی دیگررابکشت وامراوقوت گرفت وقدرتش‌در هندمسلم گردید. ولی‌از طرف‌دیگر سلجوقیان‌روزبروز برقدرت‌خود می‌افزودند واکثرازحکمفرمائی

که‌دست نشانده غزنویان بودنددر اطاعت خویش در آوردند . مودود ازامرای سایر بلاداستمداد خواست وشخصاً برای‌جنك باسلجوقیان‌از غزنه‌حرکت کرد ولی‌بیش‌از یك منزل راه طی نکرده بود که مبتلا بمرض قولنج شد وبه غزنه بازگشته رحلت نمود ( ٤٤١ ) .

**سایر سلاطین غزنوی**

پس‌ازمودود پسرش فقط پنج‌روز برتخت پدر نشست وامرای لشکر از حکمفرمائی اوسرباز زده **علی بن مسعود** را پادشاه خواندند . **عبدالرشید بن محمود** که‌در آن هنگام‌درحبس بسرمی‌برد خوددرانجات داده‌ولشکررابه‌طرف خویش‌جلب‌کرده به‌غزنه‌آمد . علی‌بن ـ مسعود فرارکرد وعبدالرشید برتخت غزنویان تکیه زد . درسال ٤٤٤ **طغرل** نام‌که حاجب مودود بودپس ازاینکه درجنك باغزها رشادتی بخرج داد طمع‌در تخت وتاج غزنه‌کرده عبدالرشید رابکشت ـ طولی نکشید که طغرل‌سزای خیانت خود رایافته بقتل‌رسید و**فرخزاد** بن‌مسعود حکمفرمای غزنه‌شد .پس‌ازفرخزاد برادرش**ابراهیم** جای او راگرفت وباچغری بیك داود سلجوقی قراردادی بست بدین مضمون که خراسان‌در دست‌سلجوقیان‌باشد وافغانستان دریدغزنویان بماند (٤٥١) .

ابراهیم لشکر بهندوستان‌کشید وفتوحاتی نمود وبطور کلی حکمفرمائی بود عادل ، کریم ، ومتدین ، هرسال مصحفی بدست خود نگاشته باهدایای دیگر بمکه میفرستاد . وفاتش درسال ٤٨١ هجری‌واقع گشت وپس‌از اوپسرش **مسعود** جانشین وی شد اوهم در ٥٠٨ بدرود حیات‌گفت وپسرش **ارسلانشاه** حکمفرمای آن حدود گردید و برادران خود راگرفته محبوس ساخت . یکی از آنان **بهرام** نزد سنجر سلجوقی پناه‌برد وبامساعدت او توانست برتخت غزنه نشیند وخطبه بنام خویش و سلجوقیان خواند . چنانچه‌در جای خود ذکر خواهدشد غوریان در زمان بهرامشاه ودرعهد پسراو **خسرو شاه** غزنه‌را بگرفتند . (٥٥٣ و٥٤٧ ) .

بهرامشاه مردی‌بود معارفپرور ومعاصر**باستانی** عارف مشهوربعضی‌از مورخین گویندکه غزنه درزمان **ملکشاه** پسرخسرو دردست غوریهاافتاد (٥٥٧) .

# فصل هشتم

## سلجوقیان

نسب سلجوقیان به‌سلجوق‌بن دقاق که یکی از رؤسای ترکان غز بوده میرسد. این طایفه از «غز»ها که بعدمعروف بسلجوقیان شدنداز ترکستان به‌ماوراءالنهر آمده واول‌شخص از آنان که قبول‌اسلام‌کرد **دقاق** پدر سلجوق است. سلجوق در «جند» وفات نمود وچهار پسر داشت: **موسی ارسلان یبغو، میکائیل، اسرائیل و یونس**. میکائیل درجنك باترکان کشته شدوقوم وعشیرتش تحت‌اطاعت پسران‌او، **طغرل بیك محمد** و**چغری‌بك داود** درآمدند ونزدیك بخارا اقامت گزیدند.

سلطان‌محمود غزنوی چنانکه درفصل گذشته اشاره‌شد ازقدرت سلجوقیان در اندیشه‌بود بنابراین‌از دردوستی درآمده واسرائیل‌بن سلجوق (یاموسی‌ارسلان) را استمالت‌نمود ولی‌چون اسرائیل دُر خدمت او آمد ویرا دستگیر کرده بهند فرستادو اهل وعشیرتش رادرنواحی خراسان متفرق ساخت وبآنها سخت‌گرفت بالنتیجه عدهٔ کثیری‌ازآنان بطرف کرمان، اصفهان وآذربایجان رفتند ودر اطراف آن بلاد آتش فتنه افروختند.

**طغرل**

درتعقیب حوادثی که درماوراءالنهررخ‌داد طغرل‌وداودباعشیره خودازجیحون عبور کرده بخوارزم آمدند وحکمران آنحدود باآنان‌غدر کرده بسیاری‌ازآنهارابکشت‌بنابراین‌طریق‌مرو را گرفتندوازمسعودبن‌محمود غزنوی‌طلب‌امان‌کردند. مسعود بجای‌اینکه آنان راتحت‌حمایت خودقراردهدلشکری بجنك آنها فرستاد ودر «نسا» قتال سختی رخ داد و بااینکه درابتدا فتح نصیب لشکر مسعود گردید درآخر شکست سختی خوردند. مسعود دانست که هیبت سلاجقه دردلهای سپاهیانش جای‌گرفته و از کرده پشیمان نشد ولی هرچه خـواست آنان

را بطرف خود جلب نماید میسر نشد وحتی طغرل درجواب چنین نگاشت :

« **اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی كل شیئی قدیر** »

از همین جواب معلوم میشود که طغرل چه درسر داشت . خلاصه سلجوقیان لشکر غزنویان را بکرات شکست داده و بلاد خراسان را متصرف گشتند . در سنه ٤٣١ طغرل داخل درنیشابور گردیده خطبه بنام او خوانده شد .

در سال ٤٣٣ طغرل عزم گرگان و طبرستان کرد و آنحدود را متصرف گشته نوشیروان پسر منوچهر را دست نشاندهٔ خویش نمود سال بعد خوارزم ، ری واطراف آن بدست طغرل افتاد . ابراهیم اینل ( ینال ) بـرادر طغرل بتدریج همدان و قلعه کنگاور را بگرفت وسپس بتصرفات رومیان تاخت حکمران « ابخاز » و جمعی از روحانیون عیسوی را اسیر ساخت . امپراطور روم باطغرل ازدرصلح در آمد وپادشاه سلجوق هم امیر ابخاز را خلاصی بخشید و این اقدام موجب شد که در قسطنطنیه مسجد مسلمین را تعمیر کردند ومسلمانان‌را محترم شمردند. در٤٤٢ طغرل اصفهان را از ابومنصوربن علاءالدوله بگرفت وری را پایتخت خویش کرد . همچنین درسال ٤٤٦ بر آذربایجان‌استیلایافت واز آنجا به ارمنستان شتافت‌وبین او وررومیان کدورتی حاصل گشته کاربجنك کشید وفتوحات نمایانی کرد. درسنه ٤٤٧ طغرل وارد بغداد شد وخطبه بنام او خواندند و **الملك الرحیم** آخرین سلطان آل بویه دستگیر گردید ودولت آل بویه درآنحدود سپری شد . قائم بامرالله خلیفه عباسی برادر زادهٔ طغرل ( خدیجه ارسلان خاتون ) را بنکاح خود در آورد . طولی نکشید که موصل ، دیار بکر و سنجر تحت اقتدار طغرل در آمد و ملقب بملك المغرب و المشرق گردید .

در سال ٤٥٢ برادر طغرل ، چغری‌بیك داود که امور خراسان در دست او بود وفات کـرد و از او چند اولاد ذکور بـاقی ماند : **الب ارسلان** ، **یاقوت** ، **سلیمان** وقاورد .

طغرل بوسیله‌وزیرخود **عمیدالملك کندری** خواستاردخترخلیفه‌قائم بامرالله گردید

وتاآن موقع مرسوم نبود خلفاء بنی عباس دختر خود را بملوك بیگانه (غیر عرب) دهند . از این سبب در ابتدا خلیفه ازقبول در خواست طغرل سرباززد وحتی قصد نمود که بغداد را ترك کند ولی درآخر چارهٔ جزتسلیم ندید و در٤٥٤ نکاح واقع گشت. سال‌بعد طغرل درسن‌هفتاد سالگی درری رحلت‌نمود .

طغرل سلطانی بود حلیم وعاقل ودرپوشیدن اسرار خویش قدرت نفس داشت وزیر او **عمید الملك کندری** مردی بود دانشمند ، در کتابت عربی وسرودن‌اشعار تازی ید طولائی داشت . هنگامی که طغرل‌نیشاپور را فتح کرد درخدمت او درآمد درمذهب شافعی تعصب‌داشت وازفرط تعصب او عدهٔ ازعلماء خراسان بمکه مهاجرت کردند .

**آلب ارسلان** پس از طغرل عمید الملك کندری خواست سلیمان‌بن داود چغری‌بیك را سلطان کند وحتی خطبه بنام او خواندند ولی درمیان امرا اختلاف خاصل گشت ودرآخر الب ارسلان (محمدبن داود چغری‌بك) را برسریر سلطنت نشاندند .

وزیر الب ارسلان **خواجه نظام الملك** معروف است که درعلم و معرفت و وسیاست ملك وتدبیر امور مقامی ارجمند داشته است .

**ملاحظه** ـ این نکته قابل توجه است که یکی از بزرگترین و مقتدرترین سلسلهٔ ایکه بعدازاسلام دراین کشوربلکه درمشرق‌زمین حکمفرمائی کرد ومهمترین ممالك‌اسلامی‌را درتحت فرمان یك‌دولت‌درآورد‌سلسله‌سلجوقیان است . پادشاهان‌این سلسله اگرچه ایرانی نژاد نبودند ولی مرکز اقتدارشان در ایران‌گردید وبخلق و خوی ایرانیان متخلق شده‌توانستند مانندسلاطین بزرگی که این‌کشوربوجودآورده حکمفرمائی‌کنند . وقتی که عظمت دولت سلطان محمود غزنوی و جهانگیری و فتوحات او را بخاطر آوریم تعجب خواهیم نمود که چگونه پس از محمود دراندك مدتی آن عظمت‌برباد رفت واقتدار غزنویان منحصر بافغانستان وقسمتی‌ازهندوستان گردید. این تفاوت فاحش بین این دوسلسله که‌هیچکدام ایرانی‌نبودند ویکی‌درمدت قلیلی ازبین رفت ودیگری‌سالهای متمادی دارای اقتداربود ازاین‌نقطه نظر است که

اساس سلطنت و جهانداری سلجوقیانرا خواجه نظام الملك که یکی از بزرگترین رجالی است که ایران بوجود آورده گذاشت . وجود این دانشمند سیاسی بقدری در تاریخ این سلسله مهم است که بعضی از محققین ایام اقتدار سلجوقیان را عهدخواجه ـ نظام الملك خوانند که قریب ٥٥ سال زمام امور مملکت را در دست گرفته با یك سیاست بی نظیری این کشور وسیع را اداره میکرد .

درسنه ٤٥٦ بامر آلب ارسلان عمید الملك کندری وزیر طغرل دستگیر شد واورا بمرو رود تبعید کردند وپس ازیکسال به قتلش اقدام نمودند .

دراوائل سلطنت آلب ارسلان امیر ختلان و بیغو حکمفرمای هرات عاصی گشتند ولی بزودی آن فتنه ها فرونشست. همچنین «قتلمش» سلجوقی جمع کثیری گرد آورده علم مخالفت برافراشت وقصدری را نمود ولی درحین جنك کشته شد و نظام ـ الملك دراین واقعه شخصاً سلاح پوشیده بالشکریان مشارکت نمودو پس ازفتح آلب ارسلان را از کشتن اسیران منع نمود . سپس سلطان سلجوقی بجانب گرجستان رفت و حکمران آنحدود را مجبور به پرداخت جزیه نمود ودرآن احوال ملکشاه پسر الب ارسلان بامساعدت خواجه نظام الملك شهرهای مهمی راکه درآن اطراف ارس واقع ومتعلق بروميان بود بگشودند(٤٤٦) . سال بعد الب ارسلان ازجیحون گذشته بطرف « جند » که قبر « سلجوق » درآنجا بود رهسپار گردید . حکمفرمای جند از در اطاعت در آمد و در سنه ۳٥۸ پادشاه سلجوقی رسماً « ملکشاه » را ولیعهد خویش کرد واز امراء دولت دراین خصوص پیمان گرفت و در جمیع بلاد سلجوقیان خطبه بنام ملکشاه خواندند .

امیر سلجوقی کرمان قاورد ، بمخالفت برخاست ونام الپ ارسلان را از خطبه بینداخت . این پادشاه بدانصوب حرکت کردوچون شکست برطلیعه قاوردوارد آمد از در صلح درآمده ازمافات پوزش طلبید. الپ ارسلان نه فقط ازتقصیر او در گذشت وحکمرانی آن حدود را مجدداً باو محول نمود، بلکه بهریك ازدختران او یکصد هزار دینار غیر ازلباسهای فاخر اعطانمود . ازآنجا عازم فارس شد وقلعه استخر رافتح کرد درهمان احوال خواجه نظام الملك یکی ازقلاع مهم فارس را بگشود . درسنه

۴۶۳ آلب ارسلان برحلب استیلا یافت وخطبه بنام او خواندند.

یکی ازوقایع مهم زمان این پادشاه جنك او باامپراطور روم «**رومانوس**» (۱) است که بادویست هزار رومی وگرجی وروس به «ملاز گرد» آمده قصد بلاداسلام نمود. الپ ارسلان وقت جمع آوری لشکر نداشت وفقط باپانزده هزارنفر درمقابل دشمن شتافت و از رومانوس در خواست مهلت کرد - امپراطور جواب سخت داد و سلطان سلجوقی چاره جزجنك نداشت. درروز جمعه هنگامی که خطباء بالای منابر مجاهدین اسلام را دعا میکردند الپ ارسلان درحضور جمع بگریست وبااو همه بگریستند. سپس گفت هر کس که مایل برفتن است برود و احدی مجبور بزیستن نیست. آنگاه تیر و کمان را بینداخت. دم اسب خود را شخصاً گره زد و کفن پوشید وشمشیر و گرز بردست گرفت سپس بجانب رومیان رفت وچون نزدیك بآنان شد ازاسب پیاده گردید وسر بخاك هشته ازحق تبارك وتعالی طلب فتح کرد. درهمان هنگام جنك درگرفت ونبرد مردان شروع شد. مسلمین درمیان لشکر روم واقع شده غبار مانع ازشناختن یکدیگر گردید ودرآخر فتح نصیب لشکر اسلام شد و بقدری اازرومیان راکشتند که بحساب نیاید. درموقع کارزار یکی ازغلامان مسلمین امپراطور روم رااسیر کرد وچون اورا نمیشناخت قصدقتلش نمود یکی ازمستخدمین رومی اشاره کردکه این اسیر «رومانوس» است واورانزد الپ ارسلان بردند. سلطان سخت اورا توبیخ کرد و پرسید اگرتو فاتح میگشتی بامن چه رفتار مینمودی؟ گفت کاری که ازآن بدتر تصور نشود. الپ ارسلان پرسید حال گمان میکنی من درحق تو چه خواهم کرد. رومانوس جواب دادیامرا خواهی کشت ویادربلاد اسلام بمعرض نمایش میگذاری وآنچه باورنتوانم کردعفواست که درمقابل مال از من درگذری. پادشاه سلجوقی گفت نیت من غیرازاین نبوده ورومانوس متعهد شدکه دروقت لزوم الپ ارسلان را بالشکر رومی کمك نماید و هزار هزارو پانصد هزار درهم بپردازد وکلیه اسیران اسلام را در روم مستخلص سازد. پس از این قرار داد الپ ارسلان ده هزار دینار باو داد تاوسایل حرکت خود را فراهم نماید و یك فرسنك هم اورا

(۱) Romain Diogéme

مشایعت کرد .

هم در این سال « اتسز » خوارزمی یکی از امراء لشکر ملکشاه رمله و بیت‌المقدس را فتح کرد . درسال ٤٦٥ الپ ارسلان قصد ماوراء النهر کرد و چون بادویست هزار سوار از جیحون بگذشت یوسف نام خوارزمی قلعه بان یکی از قلاع آن طرف را درنزد سلطان حاضر ساختند وتقصیرش بگفتند . الپ ارسلان امر بهلاکتش داد . یوسف کلام قبیحی راند که موجب خشم پادشاه گردید وتیردر کمان گذاشت تاویرا هدف سازد. اتفاقاً الپ‌ارسلان که گویند هیچگاه‌تیرش بخطا نمیرفت دراینموقع تیرش اصابت ننمود ویوسف براوحمله آورد الب ارسلان‌بلند شد ولی‌پایش لغزیده بیفتاد ویوسف باکاردی که همراه داشت زخم کاری براو واردآورد وپس از چند روز دراثر آن زخم الپ ارسلان بدیار دیگرشتافت . این‌سلطان مردی‌بود عادل عاقل ، متدین‌باگذشت ،کریم ودارای‌قلبی رقیق. ملکش نهایت توسعه یافت‌وتوانست وحدت اکثر ممالك اسلامی را نگهدارد .

**ملکشاه**

این پادشاه هفده یاهیجده سال داشت که برتخت سلطنت جلوس کردو کلیه‌امورمملکت‌را ازکلی وجزئی‌بدست‌خواجه‌ـ نظام‌الملك داد ودرتعقیب خدمات مهمی که‌نمود اورا ملقب‌به «اتابك» کرد . درابتدا سلطنت ملکشاه « الگین » حکمران سمرقند « ترمذ » را بگرفت وقاورد بك امیر سلجوقی کرمان قصد ری کرد ولی بزودی بتدبیر خواجه نظام‌الملك این‌فتنه ها فرو نشست وپس‌ازجنك‌سختی که‌بین قاورد وسپاه ملکشاه رخ داد قاورد دستگیر گردیده کشته شد .

درسنه ٤٧٣ تکش برادر ملکشاه بربعضی از قطعات خراسان مستولی شد . ملکشاه بجانب اولشکر کشید وتکش مجبور گردیدترمذ راپناه گاه خود قرار داده ازدرصلح درآید ولی چون‌مجدداً عاصی گشت در سنه ٤٧٧ ملکشاه اورا دستگیر کرده چشمش را میل‌کشید . هم دراین سال سلیمان‌بن قتلمش انطاکیه را ازرومیان بگرفت ودوسال‌بعد نیزحلب‌بدست ملکشاه‌افتادو برای‌اولین‌دفعه‌به بغداد آمد ودرسنه

٤۸۰ دختر خود رابخلیفه عباسی « المقتدی » داد (۱) .

درسنه ٤۸۲ ملکشاه لشکر کثیری گرد آورده قصد سمرقند نمود چه اهالی آنحدود ازاعمال حکمران سمرقند «احمدخان بن خضرشا کی» به تنك آمده محرمانه ملکشاه را بگرفتن آن بلاد تحریك کردند . دراین سفر خواجه نظام الملك رسول امپراطور روم را که باصفهان برای تقدیم باج آمده بود باخویش همراه ساخت و چون به کاشغر رسید و عظمت دولت ملکشاه را دید مرخص گشت . پس از فتح سمرقند ملکشاه نسبت به احمدخان تعدی روا نداشت واورا باصفهان فرستاد حکمران کاشغر سراطاعت فرود آورد وخطبه رابنام ملکشاه کرد . سه سال بعد «تتش» برحمص وشام مستولی گشت .

دردهم رمضان ٤۸٥ خواجه نظام الملك بدست یکی ازفدائیان اسمعیلی نزدیك نهاوند کشته شد .

**نظام الملك**

سابقاً اشاره کردیم که عظمت دولت سلجوقیان هنگامی بود که امور دردست خواجه دانشمند نظام الملك بوده وچون پادشاهان آن سلسله ازوجود او محروم گشتند دولت آنها روبزوال وانقراض گذاشت پس لازم است چند سطری ازاحوال این مرد بزرك که یك چنان دولت بزرگی را اداره میکرد گفته شود .

ابوعلی حسن بن علی بن اسحق معروف به نظام الملك وملقب به اتابك درسنه ٤۰۸ درطوس متولد گشت . پدرش یکی ازدهقانان طوس بوده که مال ومکنت خود را ازدست بداد وحسن هنوز شیرخواره بود که مادرش وفات کرد . چون بسن رشد رسید عربی را بیاموخت وشوق بتحصیل علم ومعرفت پیدا کرده دراندك مدتی مرد فاضل ودانشمندی گردید . سپس مدتی ازعمر را درسفر وحضر گذرانید و بخدمات دولتی مشغول گشت .

---

(۱) راجع به ثروت وجلال ملکشاه بذکر این قضیه اکتفا میشود که هنگام زفاف دختر خویش بخلیفه جهیز دختر را بریکصدو سی شترمزین بدیبای رومی قرار دادند و محمول اکثر بارها طلا ونقره بود . هفتاد و چهار قاطر مزین بانواع دیبا بازنك وقلائد طلا و نقره حامل بار های دیگر بودبد و برروی شش قاطر دیگر دوازده صندوق از نقره بود محتوی جواهر گرانبها و زیور هائی که قیمت آن بحساب نیاید . برروی سی ستور مراکب طلا بوده مرصع بانواع جواهر ودویست جاریه درمرکبهای عجیب کجاوه دختر ملکشاه راکه دارای انواع جواهر وطلابوده احاطه میکردند .

پس ازاینکه مدتی درغزنه بسر برد به بلخ آمد ودر آنشهر خدمت ابوعلی شادان را عهده دار گشت و کفایت ولیاقت ذاتی خودرا بروز داد. چون فوت ابوعلی فرارسید اورابه الپ ارسلان معرفی کرد ودراثر کفایت واظهار آراء سدید بمقام وزارت الپ ـ ارسلان رسید وچنانکه گذاشت پس از الپ ارسلان وزیر ملکشاه شد وکلیه امور مملکت بدست اوافتاد. نظام الملك مردی بود سیاسی، عالم، متدین، کریم، عادل وحلیم عفورا برانتقام ترجیح میداد واز خطای مقصرین بزودی درمیگذشت. اکثر سکوت اختیار میکرده ودرمحضر اوهمواره دانشمندان وفقها وپیشوایان اسلام و اهل خیرو صلاح حضور داشتند. مدارس زیادی دراطراف ممالك وسیع سلجوقیان برپا کرد و مدرسه نظامیه دربغداد که بزرگترین دانشگاه عالم اسلامی بوده ازتأسیسات اوست

درایام وزارت او راه ها آباد گردید و پلها ساخته شد وانهار خراب، مجدداً بجریان افتاد.

درآخرعمر بین این دانشمند وملکشاه کدورت حاصل گشت وعلت آن بود که عثمان پسر جلال الدین بن نظام الملك ازطرف جد خویش حکمرانی مرورا داشت وسلطان شحنهٔ موسوم به «قودن» درآنحدود فرستاد. بین عثمان وقودن تیره گشت وعثمان شحنه ملکشاه را در زندان افکند. چون قودن از زندان مستخلص گشت نزد ملکشاه آمده شکایت کرد وسلطان سخت متأثر شد خصوصاً که تاج الملك که خیال وزارت داشت نزد ملکشاه از خواجه سعایت مینمود. بنابراین سلطان سلجوقی بخواجه چنین پیغام داد: هرگاه توبامن درسلطنت شریك هستی ودست تو دست من است برخیز وحکمرانی کن و اگرتو نایب من وتحت امر من هستی لازم است حد تابعیت و نیابت را مراعات کنی، اولاد توهر کدام برولایت بزرگی مستولی شده وبه اینهم قناعت نکرده از حد خود خارج شده اند.. چون خواجه پیرمرد هشتاد ساله این بشنید جواب داد که بسلطان بگوئید: که اگر نمیدانی که من شریك توهستم پس اکنون بدان که توباین مقام وجلال نرسیدی مگربتدبیر ورأی من آیا ملکشاه خاطر ندارد که چون پدرش را کشتند من بتدبیر امر بر خاستم و یاغیان را قلع وقمع نمودم درآن اوقات بمن مستمسك میگشت ومخالفت نمیکرد چون امور

اومرتب گردید وهمه برسلطنت وی متفق گشتند وشهرهای دور ونزدیك را فتح کرد عالی ودانی تن باطاعت در دادند گناهان مرا میشمارد وگوش بسعایت دشمنان من میدهد . . . . . . . . باو بگوئید آن کلاه سلطنت بسته باین «دوات» است.

عجبا ! پیش بینی نظام الملك شبه کرامت بود ، چه همینکه قلم خواجه از کار افتاد شمشیر سلجوقیان هم دیگر کاری ازپیش نبرد ودولت آنان روبانقراض گذاشت (شرح قتل خواجه درفوق داده شد).

**مرگ ملکشاه**

یکماه بعد ازفوت خواجه نظام الملك ملکشاه هم بدیاردیگر رفت (٤٨٥) . ملکشاه یکی از پادشاهان مقتدریست که در این کشور بلکه درمشرق زمین سلطنت نمود. وسعت مملکتش از کاشغر تاانطاکیه بوده و امپراطور روم بوی باج میداده است . این پادشاه دارای حسن صورت وسیرت بوده وتعالیم خواجه دروی اثر کرده درزمان سلطنت خودمایل به ترویج عدل و داد وعمارت شهرها و ایجاد راهها بوده است . مانند الپ ارسلان رئوف ومهربان بوده وگویند وقتی پس ازصید امرداد شکارها را بشمارند و تعداد آنها بالغ برده هزار گردید. ملکشاه نهایت متأثرشد که بدون جهت خون حیوانات واریخته وفرمود تاده هزار دینارصدقه دهند وازآن به بعد هروقت شکارمیرفت برای هرحیوان که کشته میشد یك دینارصدقه میداد .

**برکیارق و برادرانش**

پس از فوت ملکشاه زوجه او « ترکان خاتون » از مقتدی خلیفه عباسی درخواست کردتاپسراومحمود رابسلطنت بشناسد سپس درصدد برآمد تا «برکیارق» راکه پسرارشد ملکشاه واز زوجه دیگر اوبود دستگیر نماید وتاج الملك درتمام این قضایا یاور خاتون بود ولی چون فوت ملکشاه در اصفهان منتشر گشت برکیارق خودرا پادشاه خواند و صلاح درآن دانست که باغلامان خواجه نظام الملك همدست شده بجانب ری رود . ترکان خاتون ازبغداد به اصفهان آمد ومحمود رابرتخت نشاند. برکیارق اصفهان را محاصره کرد وتاج الملك دستگیر گردید باصرار طرفداران نظام الملك که اورا درقتل خواجه دخیل میدانستند آن وزیر باتدبیر رابکشتند. محاصره اصفهان بمسالمت

خاتمه یافت و «ترکان» باپرداخت مبلغ پانصد هزاردینار ازاموال سلطان‌ملکشاه برکیارقرا ازتسخیر اصفهان منصرف کرد . برکیارق بجانب همدان رفت وترکان‌خال برکیارق یعنی اسمعیل یاقوتی را بوعده‌ازدواج فریفته اورا بجنك بابرکیارق‌تشویق نمود . اسمعیل شکست خورد ( ٤٨٦ ) ولی تکش‌بن الپ ارسلان بالشکر فراوان قصد برکیارق نمود و در همان احوال ترکان خاتون وفات کرد . برکیارق بجانب اصفهان رفت ومحمود اورا استقبال‌نمود . بعضی از امراء محمودکه از آنجمله‌است « بلکا» نام برکیارق را درحبس افکند وقصدآن داشتند که ویرا ازدیده نابیناکنند که محمود از مرض آبله رحلت‌کرد و امراء برکیارق را از زندان خارج ساخته پادشاه‌کردند.

درابتداء مؤیدالملك وبعدفخرالملك‌پسران‌نظام‌الملك‌وزیراو گشتند .برکیارق تکش را شکست داد پس ازآن قصد خراسان نمود وبرادرخود سنجر راحکمران آنحدود کرد .

دیگر ازوقایع ایام پادشاه جنگهای‌اواست بابرادر دیگرش محمدبن ملکشاه که مؤیدالملك درآن دست داشت . درآخر مؤیدالملك بدست برکیارق کشته‌شد و بین دو برادر صلح اتفاق افتاد وهرکدام برقسمتی از ممالك پدر پادشاه گشتند تااینکه درسنه ٤٩٨ برکیارق درراه بغداد رحلت کرد وپسرخود ملکشاه ثانی را بجانشینی خویش معین‌نمود .

**سلطان محمدبن ملکشاه غیاث‌الدین**

چون برکیارق وفات‌کردبرحسب وصیت او ملکشاه برتخت نشست وقصد عم خود محمد کرد ولی این جنك برای او سودی نبخشید طرفدارانش کشته شدند و ملکشاه‌بن ـ برکیارق اسیر گردید و سلطنت برمحمدبن ملکشاه مسلم شد .

ازوقایع مهم زمان سلطان محمدیکی این است که احمدبن عبدالملك عطاش از داعیان بزرك اسمعیلی طایفهٔ دیلمیانی را درحصار دژکوه (نزدیك اصفهان) اقامت داشتند بآئین خود درآورد ومتابعین او بسی نفر رسید واین وقایع قبل از سلطنت

سلطان محمد بوده، بنابراین چون پادشاهی اورا مسلم شد قصد تسخیر آن قلعه نمود وکاررا برمحصورین سخت گرفت. احمد عطاش نهانی بوزیر سلطان، سعیدالملك که مذهب اورا قبول کرده بود شرحی پیغام داد واین وزیر توسط قصاد سلطان محمد قصد هلاکت اورانمود وقضیه کشف شد قصاد وسعدالملك بسزای عمل خودرسیدند و هم درآن اوقات شخصی خودرا بنابینائی زده واز مردم استمداد میکرد تااورا در منزلش رسانند وهمینکه یکنفر بیچاره دست اورامیگرفت وبدرخانه‌اش که‌درانتهای کوچه بود میرسانید بعضی از اسمعیلیان از خانه بیرون آمده آنشخص را بـدرون میکشیدند ومیکشتند وعدهٔ کثیری از این راه بقتل رسید وهیچکس از قضیه آگاه نبود تااینکه گدائی وقتی از آنخانه نالهٔ شنید و مطلب کشف شد. مردم بآنخانه ریختندومناظر بس قبیح وهولناك دیدندبنابراین‌اهل آن منزل رابسوزاندندواسمعیلیان را قتل عام کردند.

غیاث الدین محمد هنگام فوت پسر خویش محمود را بجانشینی معین کرد (سنه ۵۱۱).

**سلطان سنجر**

محمودبن محمد پس‌از اینکه چند صباحی به‌بدرفتاری‌سلطنت کرد قصد جنك باسنجر که در آن وقت حکومت مقتـدری درخراسان تشکیل داده‌بود نمود. سنجردر مقابل اوآمده ویرا نزدیك ساوه بکلی مغلوب نمود. محمود بساوه گریخت وازعم خویش معذرت خواست سلطان سنجراز سرتقصیر او درگذشت و ایالت عراق عجم و عرب را بوی داد ودختر خویش ماه‌ـ ملك خاتون را در عقد او درآورد و از آن تاریخ سلطان سنجر صاحب سریر سلجوقیان شد.

تولد سنجر که‌آخرین پادشاه بزرك آن سلسله‌است‌درشهرسنجر (درآسیای‌ـ صغیر) درسنه ۴۷۹ رخ داد و قریب ۶۲ سال بخوبی سلطنت نمود. دانشمندان و شعرا را از طرف توجه قرار داد. انوری، معزی، ادیب صابر از خوان احسان او تمتع یافتند.

وقایع مهمی درزمان این پادشاه رخ دادکه دراکثرآنها سلطان سنجر رشادت

بخرج داده است . درسنه ٥٢٤ حاکم سمرقنداحمدبن سلیمان ازدر مخالفت‌درآمد سلطان آن شهر را بگرفت واحمدرا ببخشید وحتی پس ازمدتی مجدداً اورا حاکم سمرقند نمود . همچنین با برادرزاده خود مسعود درعراق جنك سختی نمود واورا از پای در آورد وازروی جوانمردی‌قلم عفو بر تقصیراو کشید وسلطنت عراق‌وآذربایجان را باوداد وامارت عراق عرب رابه برادروی طغرل‌بیك‌بن محمد مفوض نمود .سلطان سنجر بهرامشاه غزنوی را تقویت‌کرد واورا برسریر آباء واجدادی خویش نشانید . ولی چون پس ازمدتی ازپرداخت خراج مضایقه نمود سلطان بطرف او متوجه شد وبهرامشاه ازدراطاعت درآمد وسنجراورا گرامی داشت بازهم ازحمکران سمرقند وآواز مخالفت‌بلند شد سنجر پسراو نصر خان را والی آنحدودکرد .

امراء سلطان سنجر اورا وادار بجنك **قراختائیان** که طایفه ازترکان بوده و براقتدارآنهادرحوالی کاشغر روزبروز افزوده میگشت بنمودند . بعضی ازقراختائیان درمقابل پیشکش پنجهزار اسب، پنجهزار شترو‌پنجاه هزار گوسفند درخواست صلح کردند وسلطان این‌پیشنهاد راقبول‌کرد ولی **گورخان** که‌پادشاه قراختای بود وقدرت ونفوذی داشت عزم جنك کرد وشکست برلشکر سنجر واردآمد وشکوه او نقصان پذیرفت . دراغلب اوقات اتسزخوارزمشاه که شرح حال‌آن درتاریخ خوارزمشاهیان خواهدآمد علم مخالفت برمی‌افراشت واغلب مغلوب میگردید وسنجر ازروی‌رأفت ازسرتقصیراو درمیگذشت .

پس ازواقعه قراختائیان‌بواسطهٔ غلبه سنجربرعلاء الدین غوری (٥٣٤) مجدداً هیبت او درقلوب اتباع جایگیرشد تااینکه مقاتله باغزها درپیش‌آمد وسلطان اسیر گردید .

توضیح این قضیه آنکه درزمان سنجر چهل هزار خانوار ازبزرگان غز که درابتدا درخوارزم بسرمیبردند در نواحی ختلان وبلخ و اطراف آن اقامت گزیده متعهد شدند که هرسال بیست‌و چهار هزارگوسفند تسلیم خوانسالاران سنجر کنند اتفاقاً مناقشهٔ بین‌غزان ویکی ازخوانسالاران سنجر رخ دادوازآن تاریخ غزان‌بازن وبچه خود بنای تضرع وزاری گذاشته ومتعهد شدندکه اگر سلطان از تقصیرآنان

درگذرد غیر از آنچه متعهد شده‌اند هرخانوار یکمن نقره تقدیم خواهد نمود . سنجر خواست این پیشنهاد را قبول کند ولی بعضی از امراء اورا ازقبول این امر باز گرداند وغزها دست ازجان برداشته بمدافعه پرداختند ولشکرسلطان بسختی شکست‌خورد وسنجررا دربین راه یا درمرو بازوجه اش اسیرساختند. غزان‌پس ازنهب وغارت مرو بطرف نیشاپور وسایربلاد خراسان آمدند ودرهرجا دست ستم دراز کرده ازنهب و غارت و کشتن بزرگان ودانشمندان وسایراهالی چیزی فروگذاری ننمودند وحتی تاکرمان رفتند ودولت سلجوقیان کرمان راهم منقرض کردند .

سلطان سنجر مادام که‌ترکان خاتون زوجه اش حیات داشت فکرچاره برای فرارنمی‌نمود . ولی همینکه زوجه‌او در۵۵۱ وفات‌کرد اندیشه استخلاص خودنمود وباتدبیرحاکم ترمذکه برای او کشتی در کنار جیحون مهیا ساخته بود خود را به قلعه ترمذ رسانید و ازآنجا بمرو رفت و چون خرابی مرو و اوضاع شهرهائیکه بردست غزهاافتاده بودبدانست از کثرت اندوه جان به‌جانبخش تسلیم‌نمود (۵۵۲) .

پس از سنجر طولی نکشیدکه بلاد خراسان بدست خوارزمشاهیان و غوریان افتاد .

**سلجوقیان عراق**

درابتداء سلطنت سنجر بدین قضیه‌اشاره شد که چون‌شکست بر **محمودبن ملکشاه** وارد آمد ، سلطان سنجر ازسر تقصیر او درگذشت وامارت عراق عجم و عرب را به او داد ودختر خود رابنکاحش درآورد . محمودبن ملکشاه پس‌ازچهارده‌سال سلطنت درسنه۵۲۵ درهمدان‌بدار عقبی شتافت وبرحسب‌اراده سنجر**طغرل بن محمدبن ملکشاه** برسریر حکمرانی آن ایالت تکیه‌زد واوهم‌درسنه ۵۲۹ درگذشت وبرادرش **مسعود** پادشاه گشت وبامسترشدوراشدخلفای‌عباسی بجنگیدودرعراقین‌وآذربایجان وفارس‌حکمران بالاستقلال شد . برادران وخویشاوندانش بمخالفت برخاسته ومسعودآنان رامغلوب و منکوب کرد .

سلطان مسعود نه فقط امیری بود باشهامت و تهور بلکه دربذل و بخشش و دلجوئی ازفقرا ودرویشان داد مردانگی بداد تااینکه درسنه ۵٤۷ بعداز هیجده سال

سلطنت درهمدان وفات نمود . پس ازوی برادرزاده‌اش **ملکشاه بن سلطان محمود** وبعد ازبرادر ملکشاه **سلطان محمد** ( غیاث الدین ) معروف به قسیم امیر المؤمنین پادشاه گشتند . چون غیاث الدین درگذشت سلیمان بن محمد بن مسعود از موصل بهمدان آمده برتخت نشست وبرای جلب رضایت **ایلدگز** اتابك آذربایجان که نفوذ وقدرتی داشت ارسلان بن طغرل راولیعهد کرد چه مادر ارسلان را مسعود پس ازفوت طغرل بن محمد به ایلدگز داده بود باهمه این احوال سلطنت سلیمان بیش از شش ماه و کسری نکشید (٥٥٦) وارسلان بن طغرل شاه شد و درسنه ٥٧١ وفات نمود . پس ازاو پسرش طغرل بن ارسلان که مرد شجاع ورعیت پروربود جای او نشست و چون ایلدگز درزمان او وفات کرد بین طغرل وقزل ارسلان پسر ایلدگز نزاع واقع گشت وپس ازفوت قزل ارسلان حوادثی رخ داد که تکش خوارزمشاه بتحریك قتلق اینانج بن جهان پهلوان محمد به‌جانب عراق دومرتبه لشکر کشید ودردفعه دوم طغرل درحین جنك کشته شد وتفصیل این قضیه آنکه این سلطان درآنروز ازغرور جوانی مست درمیدان محاربه رفته‌واین اشعاررامیخواند:

چوزان لشکر گشن برخاست گرد ... رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرز یك زخمه برداشتم ... سپه را همان جای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین ... که چون آسیا شدبرایشان زمین

ولی بجای اینکه گرزرا برسر قتلغ اینانج کوبد بدست اسب خود زد وازآن بیفتاد وقتلغ اورابکشت وسلسله سلجوقیان عراق منقرض شد(٥٩٠).

**سلجوقیان کرمان**

اولین امیر سلجوقی کرمان قاورد بن چغربیك بن میکائیل بن - سلجوق است که در سنه ٤٣٣ از طرف عم‌خود طغرل بیك امارت آن حدود یافت ودرسنه ٥٠٥ فارس رابگرفت . این امیردرزمان ملکشاه علم مخالفت برافراشت وشرح آن درضمن احوال آنپادشاه گذشت . پس ازاوقاورد پسرش سلطان شاه حسب الامر ملکشاه جای اونشست‌و در سال ٤٧١ جهان فانی‌را بدرود گفت و**تورانشاه بن قاورد** قائم‌مقام او گشت وبه عدل وداد حکمرانی نمود . برخلاف‌اوپسرش **امیران شاه** در زمال خویش به ظلم و ستم

پرداخت تاآنکه اورا به قتل رسانیده (۴۹۲) و **ارسلان‌شاه‌بن کرمان‌شاه‌بن‌قاورد** را به جای وی نشاندند . پس از او **مغیث الدین طغرل شاه‌بن محمد** امیر آنحدود گردید وچون وی رحلت نمود بین اولادش نزاع درگرفت و احوال کرمانیان سخت درهم‌شدتااینکه **محمدبن بهرامشاه** برتخت سلطنت‌نشست. درسال ۵۸۳ غزها بر کرمان مستولی گردیده دولت «قاوردیان» را منقرض ساختند .

# اتابکان

**اتابکان فارس**
**( سلغریان )**

نسبت اتابکان فارس بـه **سلغر** نامی میرسد کـه در خدمت سلجوقیان منصب حجابت یافت وبااولاد وحشم خویش‌بجانب فارس رفت وبرشهر شیراز مستولی‌گردید وسلغر مدت سیزده سال بعدل وداد وساختن عمارات حکمرانی کرد و درسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت و **زنگی بن مودود** برادر سلغرجای اونشست وباشوهرخواهرخود « سابق » نام که طمع درملك کرده‌بود بجنگید واورا شکست داد . چون‌او بگذشت‌پسرش **ملك‌بن ـ زنگی** صاحب تخت وتاج فارس شد وخواجه امین‌الدین کازرونی را که درسخاوت وکرم وحمایت‌اهل علم وفضل‌نام نیکو ازخودباقی گذاشته وزیرخویش ساخت . پس از او **طغرل‌بن‌سلغر** و بعد از او **سعدبن زنگی** حکمرانی نمـودند . سعد یکی از اتابکان مشهور فارس است که درهنـگام‌بزم دست بکرم گشودی ودررزم داد دلاوری دادی . درسال ٦١٤ بدست سلطان محمد خوارزمشاه اسیر گشت وچون مرتبه‌لیاقت واستعدادش دید مجدداً حکمرانی فارس راباو ارزانی داشت ، ولی تعهداتی راقبول کرد که پسرش ابوبکر آنراناپسندید وبین‌پدر وپسر کاربجدال کشید وابوبکر گرفتار شد. درسنه ٦٢٢ سعدبن‌زنگی بدیار دیگرشتافت‌وپسرش **ابوبکر** جای ویرابگرفت

ومعاصر باافصح‌المتکلمین سعدی شیرازی است که نام آن اتابك راتاابد باقی گذاشته وفرموده است:

هم‌ازبخت فرخنده فرجام تو است　　　که تاریخ سعدی در ایام تواست

اتابك ابوبکر گوی عدل وداد ازاسلاف خویش بربود واهل هنروفضل‌وارباب معرفت و کمال را گرامی‌داشت ، نسبت بزهاد و عباد کمال لطف نموده و درآبادی شیراز وساختن بیمارستان همت گماشته است . باهمه این‌مراتب اتابك مذکوروزیر دانشمند پدر خویش عمیدالدین را باتهام سازش با خوارزمشاهیان درزندان‌افکندو این دانشمند بقیه حیات را درحبس بسر برد .

اکتای قاآن لقب اتابك ابوبکر را قتلغ خان مقررداشت و چون مغولان در ایران بنای تاخت وتاز گذاشتند وخرابیهای بی‌حدواندازه‌نمودند ابوبکربن سعدبن‌ـ زنگی ازدر اطاعت درآمد وباتقدیم مال وفرستادن پسر خـود سعدبن ابوبکر نزد هلاکوخان خطبه‌فارس را از آسیب وتخریب وقتل‌عام محفوظ داشت. ابوبکردرسنه ٦٥٨ بدرود حیات گفت وپس ازاو بزرگان شیراز پسراو **محمد** را که هنوز صغیر بود بپادشاهی برداشتند و امورآن حدود در دست مادر محمد **ترکان** نام که زنی بـا تدبیر بود افتاد . محمد پس از دو سـال بجهـان دیگـر شتـافت و **محمدـ شاه‌بن سعدبن زنگی** حکمران فارس گردید . به عیش و نوش پرداخت وباترکان خاتون بنای مخالفت گذاشت . ترکان هم باامـرای مغول متفق گشته ومحمد شاه را دستگیر کرده‌نزد هلاکوخان فرستادند و**سلجوق شاه‌بن سلغزشاه** که ازطرف‌مادر نسبش بپادشاهان سلجوقی میرسیدحکمران فارس گردید . این امیرترکان خاتونرا درحبالهٔ نکاه خویش درآورد ولی یکشب‌درپایان مستی امر داد تااورا بکشتند و بعدبامغولان‌بنای مخالفت گذاشت.درآخر درسنه٦٦٢ بامرهلاکوخان دستگیر گردیده کشته شدو بعدازقتل‌او چون ازخانواده سلغری مردی کـه قابل امارت باشد نمانده بود هلاکوخان ایالت فارس را **به آبش‌خاتون** دختر سعدبن ابوبکـر داد وآبش آخرین حکمفرمای اتابکان فارس استودرعقد منکوتیمور پسرهلاکودرآمدآبش درسنه ٦٨٦ بدیار دیگر رهسپار گردید .

**اتابکان آذربایجان**

**ایلدگز** یکی ازغلامان مسعود سلجوقی بود. که ازفرط لیاقت وابراز کفایت در سلك امراء منتظم گردید و به لقب اتابکی مفتخر شد درآخر حکمرانی آذربایجان یافت وامر او قوت گرفت چنانکه **ارسلان بن طغرل سلجوقی** را پادشاه عراق نموده امور آن حدود هم دردست اوافتاد. چون ایلدگز درسنه ٥٦٧ بدار عقبی خرامید پسرش **محمد بن ایلدگز** جای وی بگرفت ودر کمال استقلال در آذربایجان وعراق بحکمرانی پرداخت تااینکه درسنه ٥٨١ بدار آخرت شتافت و **قزل ارسلان بن ایلدگز** که ازطرف سلطان طغرل منصب امیرالامراءیافته بود حکمران آن دیار شد ولی طولی نکشید که بین قزل ارسلان باطغرل کدورت حاصل گشت و کار به محاربات کشید درآخرقزل ارسلان دردست امراء خود یادراثر تیغ فدائیان کشته شد (٥٨٨).

بعد ازکشته شدن قزل ارسلان ابوبکر **اتابك محمد** برجای عم خود نشست وسلطان طغرل از زندان قزل ارسلان مستخلص شده به عراق رفت بین **ابوبکر بن محمد** وبرادرش **قتلغ اینانج** کار بقتل کشید وابوبکر فائق آمد و درسنه ٦٠٧ رحلت نمود. پس ازفوت او برادرش حکمران آذربایجان شدودرآخر سلطان جلال الدین قصدآن دیار نمودوسلسلهٔ اتابکان آذربایجان را منقرض ساخت.

# فصل نهم

# اسمعیلیان

راجع بآیین اسمعیلیان واساس عقیده آنها درفصول گذشته شرحی گفته شد و خلاصه این است که این جماعت تا حضرت امام جعفر صادق باشیعیان اثنی عشریه موافقند وپس از آنحضرت ، گروهی اسمعیل بن جعفر راکه درزمان پدر وفات کرده بود امام هفتم میدانستند وبتدریج محمدبن اسمعیل را پیغمبر دانسته وبراین عقیده شدند که حق جل وعلا هفت پیغمبر یا «ناطـق» فرستاده : آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد ومحمدبن‌اسمعیل وهریك ازانبیاء هفت جانشین یاامام‌صامت دارد . صامت اول که یاورویاور پیغمبر است « **اساس** » نامیدند و گفتند همچنین که علی علیه‌السلام‌امام اول‌است و«اساس» حضرت‌رسول اکرم بوده **عبدالله‌بن میمون ـ القدح‌اهوازی‌هم** « اساس » محمدبن اسمعیل است ـ عبدالله القداح چنانکه اشاره کرده‌ایم مردزیرکی بوده ومیتوان‌گفت بنیاد اعتقاد اسمعیلیان راکه تا آنزمان فرقه کوچکی‌پیش نبوده وباسایرشیعیان جزدرامامت وتأویل‌احکام‌چندان‌فرقی نداشته‌اند او نهاد واساس جدیدی برپا کرد وبالنتیجه انقلاباتی درزمان خلفاء تولید گشت که فرونشاندن‌آن بسی دشواربود .

داعیان اسمعیلی برای ثبوت عقیده خود متشبث‌به اهمیت عدد هفت می‌گشتند ویکی ازحجتهای آنها این‌بود که اگرقدری درآفاق‌نظرافکنیدودرخلقت عمیق شویم خواهیم دانست که عدد کامل هفت است مثلا آسمانها هفت مرتبه ، زمین هفت‌طبقه است ، هفت اقلیم وهفت دریای بزرك خلقت شده وسوره فاتحه هفت آیه است وقس علیهذا پس‌انبیاء هم هفت‌نفر وائمه‌هم هفت تنند . همچنین راجع باهمیت عدد دوازده حجتها اقامه میکردند چه بعقیده آنها آخرین امام دوازده جانشین یانقیب دارد مثلا دراهمیت‌عددهفت ودوازده طالب را متوجه اینگونه سؤالات می‌نمودند که چراتعداد

سیارات هفت است وتعداد بروج دوازده ، برای‌چه هفته هفت روزاست وسال‌دوازده ماه ، به‌چه‌جهت درسروصورت انسان بیش ازهفت روزنه‌نیست ( دو گوش ، دوچشم دوسوراخ‌یك دماغ‌ویك دهان) خلاصه اززمان عبدالله‌القداح مذهب اسمعیلیه بتدریج باسایر مذاهب شیعه اختلاف‌پیدانمود بقسمی‌که سایرشیعیـان هم ازآن بیزاربودند ولی ازطرف دیگرمذهب اسمعیلی‌طرفداران جدی پیدانمودتابالاخره تأسیس‌سلطنت فاطمی‌رادرمصر نمودند.

در نسب خلفاء فاطمی زیاده از حدبحث شده و جمعی از مورخین بزرك و محققین براین عقیده اند که آن خلفاء از اولاد حضـرت فاطمه سلام الله علیها نبوده بلکه از اخلاف همان عبدالله بن میمون القداح اهـوازی می باشند یعنی ایرانی الاصلند.

درآئین اسمعیلیان‌نه فقط احکام تأویل میگشته بلکه براین عقیده بودندکه محمدبن اسمعیل باطن احکام را آورده وبرای پیروان خود درجاتی قائل بودند و دردرجه‌نهم بزعم آنها سالك‌بمقامی میرسیدکه هرگونه نظریه‌فلسفی راکه میخواست میتوانست قبول نماید.

**حسن صباح** یکی ازمبلغین بلکه از رؤسای نامدار اسمعیلیه حسن صباح است . پدرحسن ، **علی‌بن محمدحمیری** ازکوفه بقم آمد و حسن درآن شهر متولد گردید ودرابتدا مانندپدرش شیعه اثنی‌عشری است .بتدریج داعیان اسمعیلی اورابمذهب خود در آوردند وبدست مؤمن نام داعی بیعت کرد و بروایتی ابن‌عطاش ( احمدبن عبـدالملك ) که یکی از بزرگترین داعیان اسمعیلی درایران بود حسن را درری بدید و بپسندید اورا نصیحت نمودکه بخدمت خلیفه فاطمی درمصر رود . حسن درسنه ٤٦٩ عازم مصر گشت ودرآنجا داعی‌الدعاة کمال پذیرائی را از اونمود و هشتمین خلیفه فاطمی مصر « **المستنصر** » درحق او انواع محبت بجای‌آورد ولی‌حسن موفق بملاقات‌اونگشت . مستنصردوپسرداشت **مستعلی** و **نزار** . حسن‌طرفدارنزار گردیدوپیروان مستعلی ازدرمخالفت بااودرآمدندتااینکه پس ازهیجده ماه توقف درمصر اورا واداربترك‌آن دیار کردند.

چون حسن درسنه ۴۷۳ بایران مراجعت کرد شروع دعوت بنام نزار پسر بزرگتر مستنصر نمود واز آن تاریخ بین اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار گشتند واسمعیلیهای شمال افریقا که مستعلی را پس ازمستنصر میدانستند اختلاف حاصل گشت. حسن ـ صباح دراندك مدتی دامنه تبلیغات خودرا دریزد ، کرمان، طبرستان، دامغان وسایر نقاط ایران توسعه داد ودرسنه ۴۸۳ که ازعجایب احوال‌مساوی است باحساب‌حروف « اله اموت » قلعه الموت راکه‌همان «اله اموت» است بگرفت وبرقدرتش افزوده گشت . طولی نکشید که قلاع محکم شاه دژ خالنجان ( نزدیك اصفهان ) سپس ، تون ، قائن وقلعه های محکم دیگر در سایر نقاط ایران بردست پیروان او افتاد و حقیقتاً تشکیل دولتی‌درمیان دولت سلجوقیان داد. حسن برای پیروان خود درجاتی معین کرد . رئیس کل را ( داعی‌الدعاة ) درمیان غیر اسمعیلیان معروف به شیخ‌الجبل است ) نامید پس از او مقام داعی کبیر وسایر داعیان است سپس مراتب « رفیقان » و «لاصقان » و « فدائیان » است .. اما فدائیان گروهی بودند از جان‌گذشته که بفرمان شیخ الجبل قتلهائی مرتکب گشته خوف وبیم دردل خاص و عام انداختند گرچه این طایفه ازاسرار مذهب اسمعیلی واقف نبودند معذلك نباید تصور کرد که تمام آنها مردمان بیسواد بودند بلکه برعکس در میان آنها کسانی پیدا میشد که بزبانهای اروپائی آشنائی داشته ودرخیمهٔ « صلیبیون » داخل‌شده وبلباس روحانیون عیسوی درآمده مقصود خودراکه قتل یکی از امراء عیسوی بود انجام میدادند . بقدری حسن صباح درمیان پیروان خود مقرب گشته بود که هرگاه مادران مشاهده میکردند که فرزندان آنها زنده برگشته ومقصود اورا انجام نداده‌اند نهایت مکدر گشته گریه مینمودند .

حسن صباح مدتها ازقلعه الموت خارج‌نگشت وحتی بندرت ازخانه‌خودبیرون میآمد . روزگار را بزهد وتقدس وتبلیغ آئین خویش ومراعات احکام شرع در میان پیروان خود میگذرانید حتی دوپسر خود راکه مرتکب امرخلاف شرع گردیدند بقتل رسانید . صیت اعمال ورفتار او تاآسیای صغیر وشام رسیده مخالفین را سخت متوحش ساخته بود .

**جانشینان حسن** حسن صباح درسنه ۵۱۸ درزمان سلطنت سنجر رحلت کردو **کیابزرك امید** را بجای خود معین نمود .

درزمان اوهم عدهٔ کثیری بدست فدائیان کشته شد که ازآنجمله است خلیفه فاطمی الامربالله وخلفاء عباسی المسترشد والراشد . مخالفین هم بسختی ازاسمعیلیان انتقام می گرفتند و در بعضی نقاط آنها را قتل عام کرده از سر ایشان مناره ها میساختند .

کیابزرك امیدهم درسنه۵۳۲ وفات کرد وپسرش **محمد** جای او نشست وتاسال ۵۵۶ ریاست اسمعیلیان ایران را داشت پس ازاو پسرش حسن معروف به « **حسن علی- ذکره الاسلام** » خودرا به خلفاء فاطمی منسوب داشته مستقلا دعوی امامت کرد و درسنه ۵۵۹ مجمعی بنام عید قیامت تشکیل داد ودعوی خودرا آشکار ساخت و غدغن نمود که احکام اسلام رابرحسب ظاهرعمل ننمایند . رشیدالدین فضل‌الله مورخ مشهور گوید ازآن تاریخ این طایفه را ملاحده نامیدند . حسن بن نامور دیلمی که برادرزن اوبود ویرا درسنه ۵۶۱ بکشت و **نور الدین محمد** برجای پدرتکیه زد واز دیلمیان انتقام کشید . این شخص گرچه دارای مسلك ومشرب فلسفی بود ولی عقیده پدر وتعلیمات اورا انتشار داد و درسنه ۶۰۷ وفات کرد. پسرش **جلال الدین** تعالیم پدر وجد خود بلکه کیش اسمعیلی را یکسونهاده خود را مسلمان خواند و وباخلیفه عباسی « الناصرالدین‌الله » روابط دوستی بازکرد، مادرش بمکه برای زیارت فرستاد وعلماء قزوین را نزد خود دعوت کرد تااگر درکتابخانه او کتابی برخلاف مذهب سنت وعقیده اسلامی یابند ازبین ببرند وازاین جهت معروف به « نومسلمان » گردید . درآن احوال چنگیزخان بنای تاخت وتاز درحدود ماوراءالنهر وخراسان گذاشته بود. جلال‌الدین ازدراطاعت درآمد ودرآخر درسنه۶۱۷ بناگهانی رحلت نمود وظن قوی میرود که اورا مسموم کرده‌اند .

پس ازجلال الدین « **نومسلمان** » پسر ده ساله او **علاء الدین** را بجای پدر نشاندند وچون بسن پانزده سالگی رسید یك گونه ماخولیائی براو عارض گردید که طاقت شنیدن اخبار ناملائم را نداشت .

درزمان او ناصرالدین حکمران اسمعیلی قهستان، **خواجه نصیر طوسی** را نزد خود جلب نمود و آن‌مرد بزرك **اخلاق ناصری** را بنام همین ناصرالدین برشته تحریر درآورد ولی درنسخهٔ ثانی خواجهٔ دانشمند ازآنکه‌دیباچه آن کتاب نفیس را بنام اسمعیلیان کرده معذوربودن خودرابیان کرده است . علی ای حال ناصرالدین ـ قهستانی خواجه را به‌الموت نزدعلاءالدین فرستاد ورئیس اسمعیلیان قدر ومنزلت آن بزرگوار را دانسته ازاوپذیرائی گرمی‌نمود .

بین‌علاءالدین وپسرش **رکن‌الدین خورشاه** که‌بجانشینی خود معین کرده‌بود کدورت حاصل‌گشت ودرآخرحسن مازندرانی شاید بتحریك خورشاه علاءالدین‌را بقتل رساند ( ٦٥٣ ) .

چون **خورشاه** جای پدر نشست برای اینکه جنایت او معلوم نگردد ، حسن مازندرانی را بقتل رسانید . درایام ریاست او هلاکو بجانب ایران آمده قلع وقمع اسمعیلیان را برخود فرض ساخت . شرح افتادن قلاع اسمعیلیان بدست هلاکو و منقرض شدن حکومت آنان و تسلیم گردیدن خورشاه به هلاکو ( بتصویب خواجه نصیر طوسی ) وکشته شدن او در ضمن تاریخ هلاکو خواهدآمد .

# فصل دهم

# غوریان

ابتداء سلطنت غوریان درست معلوم نیست وهمین توان گفت که درزمان سلطان محمود غزنوی ولایت غور فتح شد وحکمران آنجا «سوری» نام داشته است . یکی از اخلاف « سوری» موسوم به سام آئین اسلام پذیرفت وچون سلطان مسعود بن ابراهیم پادشاه غزنین گشت ایالت غوررا بحسین بن سام تفویض نمود و بعداز رحلت حسین پسران اوعلاء الدین حسن وسام وسوری بابهرام شاه غزنوی از درمخالفت درآمده اورا مجبور ساختند بجانب هندفرار نماید وسوری درغزنه برمسند حکومت غزنویان نشست و سام بفیروزکوه دار الملك غور برگشت ولی بین راه رحلت نمود و علاءالدین درغور مستقلا حکمفرما شد و میتوان این شخص را اولین امیر مقتدر غوریان دانست .

**علاءالدین حسن**

برحسب اختلاف روایتین نام این پادشاه حسن یا حسین است ملقب بعلاءالدین . درابتداء حکمفرمائی او غور بهرامشاه غزنوی که بهندوستان گریخته بود لشکری گردآورده بطرف غزنین آمد و « سوری » برادر علاء الدین را مغلوب کرده اورا بر گاوی نشاند و درشهر غزنین بگردانید وبه‌قتلش رسانید . علاءالدین قصد غزنه کرد وچند مرتبه با بهرامشاه بجنگید وچون برغزنه مستولی گشت، هفت شبانه‌روز به‌نهب وغارت و کشتن وسوختن پرداخت ونه فقط عمارات غزنویان رابسوزاند بلکه استخوانهای آل سبکتکین ( جزمحمود غزنوی ) را ازقبر بیرون آورده آتش زدو باینجهات ملقب به جهانسوز شد . پس ازارتکاب این اعمال زشت بغور بر گشت وباعلی چتری همدست شده باسلطان سنجر شروع بمخالفت نمود ولی درجنك شکست خورد واسیر گردید . سنجر پس از اینکه بر کیاست ودرایت وطبع شعر او آگاه شد ویرا انیس خود ساخت و درآخر

حکمرانی غور را بدو مفوض نمود وعلاء الدین بفیروزکوه آمده بست و بامیان را بگرفت ودرسنه ۵۵۱ رحلت کرد .

**محمدبن علاء الدین** ( سیف الدین ) پس ازپدر برسریر غور نشست وپادشاه نیکوسیرتی بودعمزادگان خودغیاث‌الدین ومعزالدین‌را که پدرش بی‌سبب آنهارا بزندان افکنده‌بود مستخلص‌ساخت‌وندیم خودکرد وپس ازیکسال‌وکسری سلطنت در موقع جنك باغزها درنتیجه غدر یکی ازخواص خودکشته شد .

**غیاث الدین** ابو الفتح محمدبن سام از پادشاهان بزرك و عادل غور است وچون برجای سیف‌الدین نشست و قدرتی بهمرسانید عم او فخرالدین مسعودکه حکمران بامیان بود قصد بلاد غورکرد . غیاث‌الدین براو غالب آمد وفخرالدین اسیرگشت، ولی غیاث الدین‌درحق عم خودکمال احترام ورأفت را نموده اورا مجدداً به بامیان فرستاد . غیاث الدین درابتدا ملقب بشمس الدین بوده است ودرسنه۵۶۹ غزنین‌را بگرفت وحکومت آن حدود رابه‌برادر خود شهاب‌الدین داد ودر۵۷۱ هرات را بتصرف خود درآورد . سپس لشکر بشادیاخ نیشاپورکشید وآنجارا در سنه ۵۹۷ فتح کرد همچنین مـرو را در قبضه اقتدار خود درآورد و درسنه ۵۹۹ داعی حق را لبیك اجابت گفت . مسجد جامع هرات از آثـار او است .

**شهاب الدین (محمدبن سام)** محمدبن سام که ملقب بشهاب الدین یا معزالدین است برادر اعیانی غیاث‌الدین بوده ودرزمان او لشکربهندوستان کشیدو مولتانرا فتح‌کرد و دهلی را در قبضهٔ اقتدار خود درآورد و چون بخراسان برگشت خبر فوت برادر بشنید ومملکت اورابین خویشاوندان‌خود تقسیم‌کرد وبمقر خود درغزنین رفت ، سپس قصد سلطنت محمد خوارزمشاه نمود ولی درجنك شکست خورد ودرصدد جمع آوری لشکرودفع مخالفین بود که‌بدست یکی ازاسمعیلیان کشته شد(۶۰۲).

**محمود بن غیاث الدین**

پس ازشهاب‌الدین برادرزاده او محمود را درفیروز کوه غور برسریر سلطنت نشاندند و درزمان او علیشاه تکش برادر سلطان محمد خوارزمشاه به غوریان پناهنده گشت و محمود برحسب درخواست محمد خوارزمشــاه و از بیم آن پادشاه عزم تسلیم علیشاه را به خوارزمیان نمود و گروهی از اتباع علیشاه محمودرا بقتل‌رساندند (٦٠٧).

**انقراض دولت غزنویان**

**پس از محمود پسر بزرگترش سام راکه چهارده سال بیش** نداشت پادشاه کردند. درسنه ٦٠٧ خوارزمیان فیروزکوه را بگرفتند ودولت غوریان منقرض گردید ولی این طایفه مدتها درهندوستان حکمفرمائی داشتند وحتی بعضی ازغلامان آنها به سلطنت رسیده اند که شرح آن ازحدود این‌تألیف خارج است.

**امراء بامیان**

اولین امیر آنحدود فخر الدین مسعود عم سلطان غیاث الدین محمد غوری است که درفوق بآن اشاره شد وگفتیم پس از اسارت عم خود مجدداً اورا ببامیان فرستاد.

پس از فخر الدین پسرش **شمس الدین** محمد جــای اونشست و مورد توجه سلطان غیاث الدین بود چون‌ایام عمرشمس‌الدین‌محمد سپری گشت‌فرزندش‌بهاءالدین قائم مقام او شد وفاضل مشهور فخررازی رسالۀ بهائیه‌را برای او نگاشته است ـ پس ازفوت او که درسنه ٦٠٢ واقع گشت سلسله امراء بامیان منقرض گشت.

# فصل یازدهم

## خوارزمشاهیان

نسب سلاطین خوارزم به انوشتکین غرجه میرسید که غلامی بودترك نژاد . اینشخص دردرگاه سلطان ملکشاه‌بن آلب ارسلان مقرب گشت ومنصب طشت داری یافت . پس ازاوپسرش **قطب‌الدین محمد** درسنه ٤٩١ از طرف سلطان سنجرکه حکمرانی خراسانرا در آن عهد داشت حاکم خوارزم گشت وخوارزمشاه لقب یافت ومرد نیك فطرتی بود اهل علم را دوست می‌داشت . چون وفات کرد پسرش اتسز قائم‌مقام او گردید .

**ملك اتسز**

اتسز در سنه ٥٢١ جای پدر نشست و بااینکه مرد فاضل و خوش طبع بود نسبت به ولی‌نعمت خود سنجر مخالفت نموده علم یاغیگری برافراشت . سبب قرب اتسز درنزد سنجر آن بود که وقتی آن سلطان را مواضعه امراء مستخلص ساخت ولی چون بخوارزم برگشت ازدر عناد درآمد و سنجرمجبور گردید بدفع اوبکوشد و درسنه ٥٣٣ سلطان لشکر بخوارزم کشید و اتسز چاره جزفرار ندید ولی پسرش قتلغ دستگیر گردیده کشته‌شد . پس‌ازمراجعت سنجر مجدداً اتسز بخوارزم آمده عامل سنجررا خارج نمود وچون این سلطان در ٥٣٦ از قراختائیان شکست خورد یاغی گری اتسز بیشتر شد تا اینکه درسنه ٥٣٨ بازهم سنجر قصد سرکوبی اورا نمود و اتسز ازدر تملق و چاپلوسی در آمده مورد عفوگردیدولی درباطن‌دست ازاعمال‌خودبرنداشت وحتی‌ادیب صابر راکه‌رسول‌سنجر بود درآب جیحون غرق کرد. سنجر درسنه٥٤٦ بجانب خوارزم آمد. وقلعه «**هزار-اسب**» را بگرفت و خوارزم را محاصره کرد . اتسز پیشکشها تقدیم کرد وعذرمافات خواست وبازهم عفو سلطان شامل حالش گشت . درسنه ٥٤٧ سلطان سنجر بدست غزها اسیر گشت واسارتش بطول انجامید اتسز باخواهرزاده سلطان سنجر موسوم به

رکن‌الدین محمود همدست گشته‌خیالها درسر داشت ولی سنجر ازاسارت مستخلص گشت و درسنه ۵۵۱ اتسز درحدود نسا بجهان دیگر رفت .

**ایل ارسلان**

ایل ارسلان درزمان پدرش اتسز حکمرانی جند یافت وچون او بمرد بخوارزم آمده جای پدر گرفت . در زمان او قراختائیان که بودائی مذهب بودند قصد کشور خوارزم کردند وایل اسلان دررفع شر آنان بر آمد که ناگاه مریض گشته پس از هفده سال سلطنت بدرود حیات گفت (۵٦۷) .

**سلطانشاه و تکش پسران ایل ارسلان**

پس از ایل ارسلان پسر کوچك او سلطان شاه بیاری مادرش جای پدر نشست و برادر بزرگتراو «تکش» در آن اوقات در جند بسر میبرد . چون بین این دو برادر در ابتدای کار بصلح خاتمه نیافت تکش بامساعدت قراختائیان قصد خوارزم نمود سلطانشاه به‌نیشابور بگریخت ومادر سلطانشاه دردهستان بدست تکش افتاده بقتل رسید . از اتفاق بین تکش وقراختائیان کدورتی حاصل گشت. سلطانشاه موقع رامغتنم شمرده باآنطایفه همدست گردیده وقصد خوارزم نمود . تکش آب جیحونرا درمعبر آنان انداخته راه را مسدود کرد ورئیس قراختائیان چون‌دید اهالی خوارزم‌طرفدار سلطان شاه نیستند مراجعت نمود وفقط یك فوج از لشکریان خود را تحت امر او بگذاشت . جنك وجدال بین دوبرادر ادامه داشت ودرسنه ۵۸۳ تکش « شادیاخ »را بگرفت وسال بعد بطوس آمد وبین دوبرادر نفاق به وفاق مبدل گشت . درسال ۵۸۵ تکش درطوس برسریر سلطنت نشست وبخوارزم مراجعت نمود ودرسنه ۵۸٦ مجدداً بین دوبرادرجنك در گرفت وتکش قهراً «سرخس» را درقبضه تصرف خوددر آورد وخراب نمود ولی بازهم کار بصلح خاتمه یافت. سپس درتعقیب شکایت قتلغ اینانج ازطغرل امیر سلجوقی تکش بطرف عراق عزیمت نمودو قلعه طبرك رادرری بگرفت درهمانحال شنید که سلطانشاه خوارزم را محاصره کردوبنابراین در۵۸۹ عازم خراسان شد و « کوتوال » سرخس مفاتیح قلعه وخزاین آنشهر رابه تکش داد ودست سلطانشاه را ازآنحدود کوتاه نمود . این خبر بقدری درسلطانشاه اثر کرد که پس از چندروز از کثرت اندوه جهان‌فانی

را بدرود گفت و تکش سلطان بالاستقلال گردید .

در خلال این مدت طغرل سلجوقی قلعه طبرك را در ری بگرفت وچنانچه در ضمن تاریخ سلجوقیان عراق شرح دادیم طغرل در جنك باتکش بدست قتلغ اینانج کشته شد و تکش از ری بهمدان آمد ولشکر خلیفه « ناصرالدین الله » را مغلوب کرد وامور عراق را باومفوض گردانید . در سنه ۵۹۱ یونس خان پسر تکش بغداد را شکست دادو باوجود اینکه تکش درسقناق (۱) شکست خورد هیبت او کاسته نشد چه درهمانسال بازهم لشکرخلیفه رامغلوب کرد وصیتش درعراقین بلند گردید .تکش در آخر عمر « بوقوخان » را در « سقناق » شکست داد وتصمیم گرفت اسمعیلیان را سر کوبی نماید وقطب الدین محمد رابه محاصره ترشیزمأمورساخت . ودرهمان احوال (۵۹۶) تکش بدرود حیات گفت .

**قطب الدین یاعلاءالدین محمد خوارزمشاه**

محمد خوارزمشاه ازپادشاهان بزرك وبدبخت این سلسله است چه با آنکه ممالك وسیعی را فتح نمود ورشادت ولیاقت بخرج داد درآخر مصادف باحمله مغول گردید وجبن اورا بگرفت تا آنکه در کمال بدبختی و بیچارگی در جزیره آبسکون داعی حق راالبیك اجابت گفت. علاءالدین محمد پسر تکش است ودرایام پدر امورخراسان باومحول گشت هنگام محاصره ترشیز وسر کوبی اسمعیلیان خبررحلت پدربشنید و بجانب خوارزم روان شد ودرهمانسال (۵۹۶) برتخت نشست . چون شهاب الدین و غیاث الدین غوری خبر وفات تکش بشنیدندلشکر بمرو کشیده ودر طوس قتل وغارت بسیارنموده درسنه ۵۹۷ بشادیاخ آمدند وحتی تاگرگان و بسطام شحنه فرستادند لشکریان محمد خوارزمشاه درهمانسال « شادیاخ » را ازغوریان بگرفتند وبسرخس رفتند آنجارا هم فتح کردند . سپس خوارزم بمرو و هرات رفته آنحدود را درقبضه اقتدار خود درآورد . ازطرف دیگر غوریان هم راحت نبودند و لشکر آراسته عزم طوس کردند ودرهمان احوال غیاث الدین بدرود حیات گفت ولی امراء غور هرات و مرو را مجدداً بگرفتند . شهاب الدین غوری درمرو بالشکر خوارزم شاه مصاف داد وشکست خورد و بازهم آن شهر بدست خوارزمشاهیان افتاد ودرسنه ۶۰۰ هرات هم فتح شد.

۱ ــ نزدیك جند قرار داشت .

شهاب‌الدین غوری غیبت محمد شاه را ازخوارزم مغتنم شمرده عازم آنحدود شد ولی کاری‌ازپیش نبرد چه سلطان خودرا بخوارزم رسانیده غوریان را در هزار اسب شکست فاحش داد و در آخر کار به صلح خاتمه یافت بدین نحو که سلطان متعرض کشور غوریان نشود و آنان هم طمع در متصرفات خوارزمشاه ننمایند.

چون شهاب‌الدین‌غوری کشته شد گرفتن متصرفات آنها برای‌خوارزمشاه سهل گردید چه ازیکطرف هرقطعه ازکشور آنهابدست امیری افتاد وازطرف دیگراهالی وبعضی‌ازمتنفذین هرات‌سلطان رابه‌گرفتن آنحدودتشویق‌وتحریص مینمودندبنابراین طولی‌نکشید که خوارزمشاه مالك‌آنحدود گردید. در همان اوقات مازندران از یکطرف و کرمان از طرف دیگر درتصرف خوارزمشاه درآمد.

درسال ٦٠٦ خوارزمشاه بجهاتی عزم تسخیرماوراءالنهر کرد بخارا وسمرقندرا بگرفت‌وازجیحون‌عبورنموده‌لشکر گورخان‌پادشاه قراختائیان راشکست داد(٦٠٧) و ازآنجا بطرف « اترار » رفت وحکمران آنجاگرچه در اول مخالفت نمود درآخر چاره جزتسلیم شدن‌ندید. شکست‌لشکرقراختائیان واستخلاص ماوراءالنهر انعکاس عظیمی بخشید وهیبت سلطان را زیاده ازحدکرد چنانکه اورا « ظل‌الله » خواندند واسکندر ثانی گفتند. ولی فتح‌کشور قراختائیان ایرانرا همجوار بامغولان کرد و سدی که بین این مملکت و آن طوایف وحشی بود از میان برداشته شدگرچه گورخان‌راحت‌ننشست وبازهم‌بین‌خوارزمشاه وقراختائیان جنك درگرفت وبواسطه خیانت شحنه سمرقند وامیر دیگرکه در موقع رزم پشت کردند شکست برلشکر خوارزم وارد آمد ولی اکثر بلاد مفتوحه دردست سلطان محمد باقی‌ماند.

در سال ٦١١ غزنین در تصرف خوارزمشاه درآمد واتفاقاً در خزائن آنشهر مراسلاتی ازخلیفه بغداد بدست آمدکه دال‌برتحریك‌غوریان ومخالفت باخوارزمشاه بود. سلطان اظهارآن مطلب جایز ندانست ولی‌کینه دردل داشت تاآنکه بلادآن اطراف را تاسرحد هندوستان ضمیمه ملك خود کرد. وپسر لایق خود **جلال‌الدین** را امیر آنحدود نمود سپس برای انتقام از ناصرالدین‌الله خلیفه بغداد از علما فتوی

گرفت که مستحق خلافت سادات حسینی میباشند و برهر کس که از عهده برآید واجب است آنرا خلیفه سازد. آنگاه علاءالملك را که ازکبارسادات بودنامزدخلافت کرد وقصد بغدادنمود (٦١٤) .

درهمان حال اتابك سعد را در ری و اتابك ازبك را در همدان شکست داد وچون به اسدآباد همدان رسید سرمای سختی رخ داد که اکثرچهارپایان تلف‌شدند خوارزمشاه تصور نمود که این سرما ازآن سبب‌است که اوقصد خلیفه عباسی کرده بنابراین مراجعت اختیارنمود .

باهمه این احوال تصورنمیرودکه خوارزمشاه بکلی‌ازخیال عزل‌خلیفه منصرف گردید ولی مقارن همان اوقات بین‌خوارزمشاه وچنگیز سخت‌کدورت حاصل گشت ومنجر بحمله مغول گردید .

خوارزمشاه را جبن گرفت و بلاد بدست مغولان وحشی ویران گردید و رشارت جلال الدین سودی نبخشید شرح این قضایا در فصل مربوط به حمله مغول خواهدآمد .

# فصل دوازدهم

# ادبیات و علوم و صنایع

## آثار ایرانیان در زبان تازی

روح آریائی نژاد ایرانی ، قوهٔ تصور و خلاق این قوم ، افکار فلسفی آنها ، معارف پروری و صنعت دوستی بزرگان این ملت که زمام امور خلافت را در دست داشتند وحتی چندی خلفاء را مطیع خود نمودند مهمترین تأثیررا در تمدن اسلام داشته است . چون مسلمین برای تحصیل قرآن وفهم آیات ومعانی بلند آن ناگزیر در فراگرفتن زبان عربی بودند طولی نکشید که این زبان درتمام ممالك اسلامی زبان علمی وادبی گردید. شعرا درغالب الفاظ عربی شعرمیگفتند ونویسندگان ودانشمندان بدان زبان مطالب علمی وادبی را برشته تحریر درمیآوردند تا آثار آنها درتمام بلاد اسلام خوانده شود وباسایر دانشمندان بدان نحو تبادل افکار نمایند . درفصل دوم نام چندنفر ازشعرا ونویسندگان ایرانی درصدر اسلام برده شد وزحمات این ملت را درعلم وادب عربی بطورخلاصه بیان نمودیم اینك نام عدهٔ ازمشاهیر ودانشمندان ایرانی که درمیدانهای مختلف علوم وصنایع وآداب آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذاشته‌اند در این فصل ذکرمیشودوبرای اینکه این مجموعه تااندازه جامع باشد چند سطری از شرح حال دانشمندانی که در فصل دوم فقط بذکر نام آنها اکتفا شده خواهیم پرداخت .

## نظم عربی

**بشار بن برد** پدر این شاعر نامی درجنك تخارستان اسیر گردید . بشار در حوالی بصره بدنیا آمد وکور مادرزاد بود . عمرخود راگاه دربصره وزمانی در بغداد گذرانید . گویند این شاعر باطناً به آئین زردشت مستعد بود

چه درضمن اشعار خود آتش را تقدیس نموده واشاراتی کرده است که مردم آنزمان اورا « زندیق » خواندند وحتی مهدی خلیفه عباسی در باره او سوء ظن برد . بشار یعقوب‌بن داود وزیر خلیفه را هجو کرد و یعقوب فرصت غنیمت شمرده امر داد تااورا هفتاد تازیانه زدند و در اثر آن بشار درسن نود سالگی بدرود حیات گفت . ( ۱٦٦ ) .

**ابونواس**

ابونواس دراهوازدرسنه(۱۳۹)ازمادرایرانی بدنیا آمد. تحصیلات خودرا دربصره‌نمود ودردربار هارون وامین مقرب گشت . در هجو ید طولائی داشته و در سرودن اشعار عاشقانه ، مراثی ، قصاید راجع بشکار مهارت بخرج داده است. حافظه فوق‌العاده داشت و چون بسن پیری رسید دست از عیش و نوش برداشت بزهد و تقوی پرداخت و در اینخصوص هم دارای اشعار زیبائی است .

**ابراهیم واسحق فارسی معروف بموصلی**

ابراهیم وپسرش اسحق درفن غناوساختن آهنگهای‌موسیقی شهرتی بسزا دارند. پدر ابراهیم ماهان نام از فارس بعراق عرب‌مهاجرت کرد وابراهیم‌در کوفه متولد گردید وموسیقی را درموصل بیاموخت و دراین فن بقدری استعداد داشت که بزودی بزرگترین استاد عهد خود گردید و در دربار مهدی و هارون الرشید مقرب شد .

پسر ابراهیم اسحق در سنه ۱۵۰ متولد شد و جای پدر بگرفت و دربارهٔ او معتصم‌خلیفهٔ چنین گفته که هروقت‌اسحق میخواند بنظرمن چنین می‌آید که مملکت من وسیعترمیشود. اسحق درفقه وحدیث‌هم دست داشته ومأمون درحق او گفته‌است که اگراسحق درفن غنا شهرت نداشت من اورا قاضی مینمودم زیراکردار ورفتاراو ازقضاة آنعهد نهایت بیشتراست .

**ابوالفتح علی بستی**

دربست متولد گردید . چون سبکتکین آنشهر رافتح کرد ابوالفتح را درخدمت خود آورد . این دانشمند در نظم ونثر ید طولائی‌داشته ومشهورترین قصیده او **قصیدة البستی** است

که چندین مرتبه شرح شده است . درسنه ۳۹۹ دربخارا وفات کرد .

**ابوالحسن علی باخرزی**

ابوالحسن درباخرز متولد گشت غیرازمرتبه شعر وشاعری با خرزی یکی ازعلماءمذهب شافعی محسوب میشود،خطهم خوب می نوشته مدتی ازعمررادردوائردولتی گذرانید . دوره زندگانی او درفقر وغنا بگذشت ودرمسافرتهای خود دچار صدمات و زحمات روزگار گردید . کتاب دمیةالقصر که دنباله یتیمةالدهر ثعالبی است برشته تحریر در آورده . درسنه ٤٦٧ درباخرزدرمجلس بزمی بقتل رسید .

**محمد ابیوردی**

ابوالمظفرمحمد ابیوردی درابیورد ( درخراسان ) بدنیا آمده ولی اصلا عرب وازطایفه بنی امیه است. اشعار اوتحت سه عنوان تقسیم شده :عراقیات،نجدیات،و وجدیات،و نیز کتابی راجع بتاریخ ابیورد ونسا نوشته که از بین رفته است . ابیورد در سنه ٥٠٧ در اصفهان مسموم گردید .

**اسدبن نصر ابرزی**

عمیدالدین در ابرز ( فارس ) بدنیا آمده و وزارت اتابك مظفرالدین سعدبن زنگی راداشته . ابوبکربن سعداوراباتهام خیانت محبوس ساخت و درزندان رحلت نمود ( ٦٢٤ ) غزل زیبائی ازاو بیادگار است که درزندان سروده .

**طغرائی**

ابواسمعیل حسن معروف بطغرائی ایرانی الاصل است ودر اصفهان متولد گردید . این دانشمند نه فقط ازشعرای معروف است بلکه درسیاست وتدبیر ملك یدطولائی داشته ووزیر سلطان مسعود سلجوقی امیرموصل گردید وپس ازاو باتهام بیدینی کشته شد(٥١٣) . قصیده معروف «لامیة العجم » او اوست و در دیوانش خواجه نظام الملك معروف را بکرات مدح کرده است (۱) .

---

(۱) سایر شعراء بزرك اسلام غیر ازآنچه درمتن ذکرشده است :

**مسلم بن ولید** معروف به صریع الغوانی ازموالی خانواده یکی از انصار است . تولدش درکوفه بوده و درسنه ۱۸۷ یا ۲۰۸ رحلت کرد .

**ابوالعتاهیه** اهل حجاز است ( فوت۲۱۳) .

بقیه درصفحه بعد

# نثر مسجع وادبی

**ابوبکر خوارزمی**

پدرش اهل خوارزم ومادرش طبرستانی خواهر طبری مورخ مشهور است ، یکچند در حلب نزد سیف الدوله بسربرد ، سپس دربخارا خدمت ابوعلی بلعمی درآمد ، بعدازمدتی اورا هم ترك گفت و مدتی در نیشابور ، سیستان ، اصفهان و شیراز اقامت کرد . ابوبکر درهجونمودن ید طولائی داشت از این جهت عتبی وزیر سلطان محمود غزنوی اورا گرفته بزندان افکند وچون ازحبس مستخلص گردید بگرگان رفت وطرف توجه

---

بقیه ازصفحه قبل

**ابن الرومی** پدرش یونانی بوده و دربغداد متولد شده است وزیر معتضد خلیفه اورا مسموم کرد . « ۲۸۳ »

**البحتری** ازقبیله طی بوده ودرسنه ۲۸٤ رحلت کرد.

**متنبی** درکوفه متولد شده ودرجوانی دعوی نبوت کرده ولی شکست خورد واورا درزندان افکندند تااینکه توبه کرد . مقام بلندی درشعر وشاعری دارد . درمراجعت ازخدمت عضدالدوله درشیراز بدست یك عده قطاع الطریق بدوی کشته شد ( سنه ۳۵٤ ) .

**ابوالعلاء معری** یکی ازبزرگترین شعراء وفیلسوف مشرب عالم اسلام است . اشعار زیبایش قرنها مورد توجه دانشمندان گشته واز نقطه نظرفلسفی جنبه بدبینی دارد . قصاید ایام جوانی او در تحت عنوان « سقط الزند » واشعار دوره کهولتش بعنوان « لزوم مالایلزم » است . این شاعر فیلسوف در معرة النعمان ( سوریه شمالی ) از قبیله یمنی در سنه ۳٦۳ بدنیا آمده در سن چهارسالگی یك چشم و بعد چشم دیگرش نابیناگردیده .

**ابوالفرج محمد** دمشقی است و در فن شعر استعارات وتشبیهات زیاد بکار برده است .

**ابن المعلم** ( ابوالغنائم ) نزدیك واسط بدنیا آمده اشعار زیبای او را خاص وعام ازبر مینمودند. وعاظ بالای منابر ودرویشان درمجلس سماع خود آنرا میخواندند (فوت ۵۹۲) .

**شریف محمد** « ابولیلی » شاعری است زبردست . دربغداد متولد شده واز اخلاف ابن عباس است ، درفن هزل سرائی استاد بوده خواجه نظام الملك اوراگرامی میداشته مؤلف مجموعهٔ قصص است بنام « الصادح والباغم » درحدود دوهزاربیت « فوت او درکرمان سنه ۵۰٤ واقع شد »

**هبة‌الله** « ابن سناء الملك » معروف به القاضی السعید است. ازفضلاء عالیمقام مصر بوده ودر ادبیات مقامی ارجمند داشته. صاحب دیوان « دار الطراز » . فصوص الفصول مجموعه اشعاری است که از مکاتبات ادبی او استخراج کرده‌اند « فوت درقاهر سنه ٦۰۸ » .

**عمر بن الفارض** – یکی ازبزرگترین شعرای صوفی مشرب عالم اسلام است درقاهره تولد شده وهم درآن شهر وفات کرده است « سنه ٦۳۲ » دیوان اورا که گنجینه اسرار عرفانی است نوه اش علی مرتب کرده است.

**شرف الدین محمد** – « البوصیری » صاحب قصیده معروف به « قصیدة البردة » است که درعالم اسلامی شهرتی بسزا دارد وبکرات شرح شده «درمصرمتولد شده ودرسنه ٦۹۵ وفات نموده» .

صاحب اسمعیل بن عباد گردید . وفاتش در سنه ۳۸۳ یا ۳۹۲ رخ داد . رسائلش در نثر شهرتی بسزا دارد .

**بدیع الزمان همدانی**

بدیع الزمان درهمدان بدنیا آمدومدتی دراطراف بلادبمسافرت گذرانیدوی دارای حافظه غریبی بود. درنظم و نثر قدرت تام داشته و با کمال سهولت وسرعت اشعار فارسی رادرقالب اشعار عربی درمیآورد مقامات حمیدی مجموعه ایست ازحکایات کوچك باانشاء ظریف وپر از کلمات مشکل وفاتش درچهل سالگی سنه ۳۹۸ درغزنه رخ داد(۱) .

## نحو وعلم اللغة

احتیاج بفهم معانی قرآن ودانستن اصطلاحات مشکله وترکیب آیات علم نحو و لغت را توسعه داد .

عالم فرانسوی «ارنست رنان» ثابت کرده است که اولین علماء اسلام دراین رشته مدیون مدرسهٔ گند شاپورند که درآن منطق ارسطو تدریس میشده است. علی ای حال درصدر اسلام دومکتب بزرك دربصره و کوفه پدید آمد .

اهالی بصره مخلوطی بودنداز ایرانی وعرب که به دوزبان مختلف صحبت میراندند ودراین شهر است که اولین مکتب علمی زبان عربی تاسیس شد . گویند مؤسس این مکتب ابوالاسود است ولی اولین دانشمند مشهوراین مکتب ابوعمرو بن العلاء است که درقرائت قرآن شهرتی بسزاداشته ومعلم خلیل است . خلیل بن احمد که اوهم سمت معلمی سیبویه را داشته یکی از استادان بزرك آن مکتب وتنظیم قواعد علم عروض راباو منسوب داشته اند . خلیل دارای تالیفی است در لغت موسوم به « کتاب العین » که درآن حروف برحسب صوت تنظیم وترتیب شده است . این دانشمند تألیف خود رادر خراسان شروع کرده وپس از مرگش لیث بن مظفر آنرا خاتمه داد .

کمی بعد ازتأسیس مکتب بصره مکتب کوفه ایجاد شد ودراین مکتب بزبان

---

(۱) ازجمله نثرنویسان نام حریری از همه مشهورتراست . ابومحمد القاسم الحریری صاحب مقامات معروف دربصره متولد شده ودرسال ۵۱۵ وفات کرده . رسالات دیگری هم در ادبیات داردکه از آنجمله است « درةالغواص فی اوهام الخواص »

متداول «زنده» بیشتر اهمیت میدادندتا به بعضی قواعد مصنوعی صرف و نحو. مؤسس آن‌را ابوجعفر محمد الرؤاسی معاصر باخلیل بن احمد میدانند وشاگرد این‌دانشمند کسائی معروف است .

درقرن چهارم هجری که کوفه و بصره دیگر در مقابل بغداد اهمیتی نداشت‌دو مکتب سابق‌الذکر یکی گردیده تشکیل مکتب بغداد راداد . دراینجا بیمورد نیست اشاره بدانشگاه معروف نظامیه شود که بهمت خواجه نظام‌الملك تأسیس گردید و اکثر مدرسین ومعلمین آن ایرانی بوده ومواد مختلفه شعر، علم‌اللغه، معانی بیان، حکمت‌الهی وفقه درآن تدریس میشد .

ایرانیان درزبان عرب زحمات بی‌اندازه کشیده ومشهور ترین دانشمندان آنها درنحو وعلم‌اللغة ازاینقرارند .

**سیبویه** سیبویه اهل بیضاء فارس است. درسن۳۲سالگی به بصره آمدو تحصیلات خودرا درآنجا باتمام‌رسانید. تألیف‌مشهوراوموسوم به **الکتاب** حجت علمای نحو است . در سن چهل سالگی نزدیك شیراز رحلت نمود (۱۷۷ یا ۱۸۰) .

**کسائی** علی‌بن حمزه ازشاگردان معروف رؤاسی و خلیل‌بن احمد است مدتی برای تحصیل زبان‌عربی خالص در میان عربهای بادیه بسربرد . کسائی یکی از هفت قراء کلام الله مجید است و یکطرز خواندن مخصوص آورد هارون‌الرشید تربیت امین و مأمون را باو واگذاشت . این دانشمند رقیب سیبویه بوده ودرسنه ۱۸۲ نزدیك‌ری‌رحلت کرده‌است . کتاب «رساله فی‌لحن‌العامه» ازتالیفات اوست .

**فراء** ابوزکریابن زیادمعروف به فراء شاگرد کسائی و از خانوادهٔ دیلمی‌است .مدتی دربغداد بتدریس‌نحواشتغال داشت. درسال ۲۰۷ درسن۶۳ سالگی درراه مکه رحلت‌نمود .

**معمربن مثنی** ابوعبیده پدر و مادر ابوعبیده از یهودیان ایرانی بوده و در بصره متولد گردیدوهم درآن شهر رحلت کرد. قریب دویست

رساله درنحو و لغت عرب نوشته ولی چون شعوبی بوده و دریکی از تألیفات خود بسختی برعرب حمله کرد اهالی بغض اورا دردل گرفتند بقسمی که چون درسنه ۲۰۹ رحلت کرد جنازه اورا احدی مشایعت ننمود . یکی از شاگردان او ابونواس شاعر معروف است .

**اخفش** سعیدبن مسعده معروف به‌اخفش اوسط دربلخ بدنیا آمده و محتمل است ایرانی‌الاصل باشد. گرچه ازسیبویه مسن‌تر بوده ولی بشاگردی اوافتخار میکرده وتألیف آن دانشمند را محفوظ داشته است.وفاتش درسنه ۲۱۵ واقع‌شد .

**قاسم بن سلام** قاسم‌درهرات بدنیاآمده‌وپدرش‌یونانی‌است‌مدتی‌دربصره‌وکوفه نزد اصمعی و کسائی و دانشمندان دیگر تحصیل کرد . سپس مربی اولاد هرثمه حکمران خراسان گردید وهیجده سال قاضی کیلیکیه بود . دز زمان عبدالله‌بن طاهربخراسان رفت ومورد توجه او واقع گشت . ازتألیفات اویکی غریب‌المصنف است که‌برای نگارش آن چهل سال زحمت کشیده است . درسنه۲۲۲ درمکه یامدینه وفات نموده است .

**سهل بن محمد** ابوحاتم سهل‌اصلا سیستانی است ومدتی در بغداد گذرانید . کتاب معمربن‌منسوب باوست همچنین تالیفی دارد موسوم به « کتاب النخل » . ابن درید و « مبرد » از شاگردان او میباشند . رحلت در ۲۵۰ .

**ابن‌قتیبه** ابومحمد بن عبدالله‌بن مسلم پدرش ایرانی و اهل مروبوده ابن قتیبه دربغداد یاکوفه متولدگردید و نه‌فقط درعلم نحو و لغت متبحر گشت بلکه درتاریخ وحدیث یکی از مشاهیر عصرخود گردید . کتاب عیون‌الاخبار ، کتاب المعارف، ادب الکاتب، طبقات‌الشعراء ازتألیفات اوست. وفاتش در ۲۷٦ در بغداد رخ داد .

**ابوحنیفه دینوری** احمدبن داود ایرانی‌الاصل است . در ادبیات و جغرافی ، تاریخ ونجوم ید طولائی داشته . کتاب النبات که یکی از تألیفات اوست یك گونه کتاب ادبی‌است که مستخرجه آن‌در

خزانةالادب محفوظ مانده . کتاب « اخبارالطوال» را از نقطه‌نظر ایران دوستی برشته تحریر درآورده. وفاتش درسنه ۲۸۲ واقع شد .

**عبدالرحمن بن اسحق همدانی**

کاتب وخوش نویس معروف بوده دارای تألیفی است موسوم بـه کتـاب الالفاظ کـه راجع بلغـات مترادف نوشته شده . عبدالرحمن در سال ۳۲۰ درگذشته است .

**ابوالفضل هروی**

ابوالفضل هروی در هرات متولد شده و صاحب کتاب «مفاخر المقاله»است ( رحلت ۳۲۸ ) .

**ابن درستویه**

عبدالله بن جعفر معروف به‌ابن درستویه اهل فسای فارس است‌ودر ۳٤۷ دربغداد بدرود حیات گفت . شاگرد مبرد عالم نحوی و لغوی مشهور است .

**حسن بن عبدالله**

حسن بن عبدالله اهـل سیراف ( درکنـار خلیج فـارس ) بود پدرش « عبدالله » قبلا « بهزاد» نام داشته وزردشتی مذهب بوده است . حسن مدتی بمسافرت پرداخت و چند گاهی در عمان ، شوش و بغدادتحصیل علم و کمال‌نمود وعلم‌اللغة را از « ابن‌درید » بیاموخت با اینکه‌قریب‌چهل سال‌منصب‌قضاوت داشت درهمان احوال‌بتدریس نحومیپرداخت ونیز انزواو گوشه گیری‌راخوش داشته‌ازدست رنج‌خویش (استنساخ کتب) اعاشه میکرد و باطناً دارای افکارمعتزله بود ودرسنه ۳٦۹ وفات‌نمود .

**حسن بن احمد فارسی**

ابوعلی‌حسن بن‌احمد درفسامتولد گردیدو برای‌تحصیل‌درسن هیجده سالگی به بغداد آمد . مدتی در دربار سیف الدوله درحلب وعضدالدوله درشیراز گذرانید . کتاب « ایضاح » و «تکمله» را بنام عضدالدوله نگاشت و درسنه ۳۷۷ دربغداد رحلت کرد .

**ابن خالویه**

ابوعبدالله‌الحسین ملقب به ابن خالویه دارای حافظه‌فوق‌العاده بوده ودرنحوولغت نهایت‌تبحرداشته‌واصلاخوزستانی‌است . در تحصیل‌علم‌حدیث هم‌زحمت کشیده ومعلم‌این‌علم‌درمسجدمدینه بوده . پس‌ازآن بحلب رفت ودرخدمت شعرای آن‌دیار درآمد. یکی‌ازتألیفات او کتاب «**لیس**» است‌راجع

بمستثنیات لغات عرب (رحلت ۳۷۱) .

**ازهری**

ابومنصور محمدبن احمد در هرات بدنیا آمد ودر سفرمکه بدست قرامطه اسیر گشت وپس ازمدتی بوطن خویش بر گشت کتاب « تهذیب اللغة » درمعنی لغات عرب تألیف اوست . درسال ۳۷۰ دروطن خویش وفات کرد .

**صاحب بن عباد**

ابوالقاسم اسمعیل در طالقان بدنیا آمد و وزیر مؤیدالدوله وفخرالدوله دیلمی بوده . اهل علم وهنر از خوان احسان او بهره مندبودند ودرترویج فضل و کمال نهایت جدیت مینمود شخصاً هم درعلم وادب مقامی ارجمند داشته اشعارو رسائل اوموضوع کتاب «**کافی‌ـ الکفات**» است. همچنین کتابی درمعانی لغات عرب درهفت مجلد برشته تحریردر آورده موسوم به «**محیط**» که جلد سوم آن موجود است . این دانشمند در سنه ۳۸۵ بدرود حیات گفت .

**ابن فارس رازی**

ابوالحسین احمد مدتی درهمدان تدریس میکردوبدیع الزمان ازشاگردان اوست . فخرالدوله دیلمی اورا برای تربیت پسر خود ابوطالب بری طلبید از عجایب آنکه این مرد ایرانی طرفدارجدی عرب بوده. «مجمل فی اللغة وفقه اللغة» تألیف اوست. درسنه ۳۹۵ درری وفات کرد .

**احمد بن محمد هروی**

احمد اهل هرات وشاگردازهری بوده. کتاب« غریبین» راجع باصطلاحات مشکل قرآن و حدیث تألیف اوست . (رحلت ٤۰۰) .

**حسن بن محمد نیشابوری**

حسن بن محمد نیشابوری گذشته ازاینکه درمعنی کلمات و اصطلاحات مشکل قرآن وحدیث زحمت کشیده «المجستی» بطلمیوس را هم شرح کرده (رحلت ٤۰٦) .

**ابومنصور عبدالملك الثعالبی**

ابومنصوردر نیشابورمتولد گردید. مهمترین تألیفات اوازاینقرار است : یتیمة الدهرفی محاسن اهل العصر ( راجع به تذکره ـ شعرای عصرخود ) لطائف المعارف ( مجموعه ایست ازحکایات

واطلاعات ) فقه اللغة ( کتاب لغات مترادف ) لطائف الصحابه و التابعين ( بعضی از کلمات حکمت فرجام صحابه و تابعين ) . اين دانشمند رسالات و کتب متعددی در نحو برشته تحرير در آورده است. کتاب «الغرر» که يك قسمت آن راجع بتاريخ قديم ايران است منسوب باوست (رحلت ۴۲۹) .

**ابو الحسن طاهر بن باباشاد**

ابو الحسن ايرانی الاصل است ولی عمر خود را در مصر گذرانده و در ديوان قاهره اشتغال داشته و پس از مدتی دست از اين شغل بر داشت و بخدا پرستی پرداخت . کتاب «المقدمه» در نحو تأليف اوست ( رحلت ۴۷۰) .

**ابو بکر عبد القاهر جرجانی**

ابو بکر رساله‌ای در عوامل نحو نوشته که طرف توجه عموم طالبين گرديده و بکرات طبع و نشر شده است . (رحلت ۴۷۱) .

**ابو القاسم الحسين**

ابو القاسم الحسين مؤلف محاضرات الادبا و مفردات الالفاظ قرآن است (رحلت ۵۰۲) .

**يحيی بن علی الخطيب**

اين دانشمند در تبريز متولد گرديده است . علم حديث را در «صور» تحصيل نمود و علم اللغة را از ابو العلاء معری فرا گرفت. چندسال در مصر بتدريس اشتغال داشته سپس به بغداد آمد و مدرس مدرسه نظاميه گرديد ( رحلت ۵۰۲) .

**ابو القاسم محمود زمخشری**

معروف به «جارالله» است در زمخشر ( خوارزم ) بدنيا آمد در ايام جوانی بمسافرت و تحصيل علم پرداخت و يکی از علمای معتزله است. ازجمله تأليفات او يکی تفسير قرآن است معروف به **کشاف** ديگر «**کتاب المفصل**» در نحو . **مقدمة الادب** ( کتاب لغت عربی - بفارسی ) **کتاب الامکنه** ( درجغرافيا ) **نوابغ الکلم** «مجموعه ايست راجع بضرب - المثلهای متداوله » **اطواق الذهب** دراخلاق (رحلت ۵۳۸) .

**ابو الفتح ناصر المطرزی**

اين دانشمند گذشته از معلومات ادبی دارای اطلاعات فقهی بوده تأليفات او عبارتست از: **مصباح** (درمعانی لغات فقهی) **المغرب فی - ترتيب المعرب** ( درلغات مترادف ) **الاقناع** (شرح مقامات -

حریری ) رحلت او درسنه ۶۱۰ واقع شد .

**سراج الدین یوسف السکاکی**

سراج‌الدین یوسف السکاکی در خوارزم متولد شد و مؤلف مفتاح العلوم در نحوو علم بیان است . ( رحلت ۶۲۶ ) (۱) .

## تاریخ

**اولین مورخین‌اسلام بنگاشتن « مغازی » یاجنگهای حضرت رسول‌پرداختند و** پیشرفت علم حدیث که یکی از پایه های اساسی حقوق اسلام است موجب شد که بیش ازپیش درشرح حال شارع مقدس اهتمام شود وهمچنین تحقیق دراشعار قبل از اسلام محققین را براین واداشت که در اطراف قضایای تاریخی که ضمن اشعار بدان اشاره شده توجهی‌نمایند .

یکی ازمشاهیر صدر اسلام « **حمادبن شاپور** » معروف به **الراویه** است . سابقاً اشاره بحیات‌این دانشمند ایرانی شد و گفتیم که یکی از استادان مالك بن ـ انس است . الراویه اعجوبه زمان خود بشمار میرود و در کلیه معلومات آن عصر

---

(۱) مشاهیر علماء نحو وعلم‌اللغة غیر ازآنچه درمتن ذکرشده :

**محمدبن احمد المستنیر** از موالی است دربصره متولد شده معروف به قطرب و شاگرد سیبویه است ( رحلت ۲۰۶ ) کتاب « المثلث » تألیف اوست .

**الاصمعی** « عبد الملك » اصلا عرب است و دربصره متولد شده تألیف متعددی دارد منجمله کتاب الخیل ـ « رحلت ۲۱۶ » .

**المبرد** « محمدبن یزید » دربصره متولدشده ومؤلف‌کتاب « کامل » درنحو است « رحلت۲۸۵»

**ابن درید** « ابوبکر محمدبن الحسن » در بصره متولد شده و اصلاً عمانی است مؤلف جمهره و کتاب الاشتقاق است « رحلت ۳۲۲» .

**المفضل** صاحب کتاب الامثال ومفضیات « رحلت ۱۷۰ » .

**ابن الاعرابی** « محمدبن زیاد » رحلت ۲۳۱ .

**ابو العباس ثعلب** « احمدبن یحیی ابن الاعرابی » مؤلف کتاب الفصیح و قواعد الشعر « رحلت ۲۹۱ »

**المطرز** « ابوعمر محمدبن عبدالواحد الزاهد » رحلت ۳۴۵ .

**ابن اثیر** « ضیاءالدین فخرالاسلام نصرالله در جزیرة ابن عمر در ساحل دجله درکردستان بدنیا آمده وخدمت صلاح الدین را قبول‌کرده است مؤلف‌المثل السایر ، برهان ، الازهار وغیره است « رحلت۶۳۷ این ابن اثیر را نباید بامجدالدین‌بن اثیرکه مورخ مشهوری است یکی دانست .

دست داشته و میتوان گفت دائرةالمعارف متحرك بوده چه نه فقط درحدیث وتفسیر بلکه درعلم انساب، لهجه‌های مختلف عرب وتشخیص انشاء جدید وقدیم تازی واشعار دوره جاهلیت وعهد اسلام متبحر بوده است. ذکر اودراین محل ازاین سبب است که این مرد ایرانی‌الاصل (پسرشاپور دیلمی) درتاریخ عرب هم اطلاعات وافی داشته و دراینخصوص زحماتی کشیده است.

ازطرف دیگر مورخین اسلام اطلاعاتی راجع بتاریخ یهود وافسانه های ملی ایران حاصل نمودند وترجمه «خداینامه» و کتب دیگرازفارسی بعربی باب تحقیقات را باز کرد.

مشاهیر و دانشمندان ایرانی که دراین‌رشته درزبان عرب زحمت کشیده‌اند از اینقرار است:

**البلاذری** احمدبن یحیی معروف به‌البلاذی درزمان خلافت متوکل ومستعین و معتز میزیسته و معتز تعلیم وتربیت فرزندخود «عبدالله» را باو واگذار کرد تألیفات اوعبارتست از: کتاب فتوح البلدان ـ انساب الاشراف وعهد ـ اردشیر که‌ازفارسی بعربی ترجمه کرده. این‌دانشمندبواسطه صرف مقدار کثیری «بلاذر» مبتلا بمرض دماغی شد و در اثر آن رحلت نمود (۲۷۹).

**طبری** محمدبن جریر درآمل طبرستان بدنیا آمده و بمصر، شام و عراق مسافرت‌نموده درعلوم مختلفه‌ازقبیل حدیث،فقه وتفسیر وتاریخ مقام بسیار ارجمندی حاصل کرد. **کتاب تهذیب الاخبار و تفسیر کبیر، اخبار الرسل والملوك** (تاریخ مشهور) از تألیفات اوست (رحلت در ـ بغداد ۳۱۰)

**ابوالفرج معروف باصفهانی** ابوالفرج اصلاعرب وازاخلاف بنی‌امیه‌است ودراصفهان متولدشده و دربغداد تحصیل کرده است. تألیف‌مشهوراو **«کتاب‌الاغانی»** است که دارای مطالب مهم ادبی و تاریخی است (رحلت سنه ۳۵٦).

**عمادالدین کاتب الاصفهانی**

عمادالدین کاتب اصفهانی که اورا الوه عقاب مینامیدند در اصفهان متولد گردید ودرمدرسه نظامیه بغداد تحصیلات خود را بپایان رسانید و در اغلب جنگهای صلاح الدین ایوبی بااو همراه بود وپس ازوی انزوا اختیار کرد وبه تحریر و مطالعه مشغول گردید . تاریخ صلاح الدین وفتح شام را برشته تحریر درآورده وازتألیفات اویکی «**البرق-الشامی**» است که بدان عنوان تاریخ زمان خود رادرهفت جلد مرقوم داشته، دیگر « نصرة الفتره » ( تاریخ سلجوقیان و وزرای آنها ) وخریدة القصر ( تذکره شعرای قرن ششم هجری ) است رحلت او درسنه ۵۹۷ رخ داد .

**عتبی**

ابونصرمحمد عتبی اصلا عرب است ولی درایران متولد شده و در دربار سبکتکین و پسرش محمود غزنوی مشاغل مهمی داشته . شاهکار او **کتاب الیمینی** است » در تاریخ یمین الدوله محمود ( رحلت ٤۲۷ ) .

**حمزه اصفهانی**

حمزه ازفرقه شعوبیه بوده وجدیت نموده است املاء صحیح اسامی تاریخی ایران رابدست آوردوتاریخ‌اواز این‌حیث قابل توجه است .

**سمعانی (ابوسعیدعبدالکریم)**

سمعانی درمرومتولدشدوملقب به‌تاج‌الاسلام‌است‌ملحق‌تاریخ بغداد کاتب را برشته تحریر در آورد وکتاب‌الانساب ازتألیفات دیگراوست( رحلت٥٦۲).

**ابن خلکان**

شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن خلکان در اربل بدنیاآمده وازسلاله برمکیان است که به شام،حلب ، دمشق ، اسکندریه مسافرت کرده ومدتی دردمشق سمت قضاوت داشته ودرقاهره درمدرسه‌فخریه‌تدریس مینموده . تألیف مشهوراو « **وفیات‌الاعیان** » درشرح حال رجال بزرك ودانشمندان اسلام است ( غیر ازرجال قرن اول هجری ) . ابن شاکرالکتبی شرح حال بزرگانی که در «وفیات‌الاعیان» فراموش شده برشته تحریردرآورده ونام‌آنرا « فوات‌الوفیات گذاشته وفات ابن‌خلکان درسنه٦٨١ رخ داد .

محمد در حدود نسا بدنیا آمده و کاتب سلطان جلال الدین منکبرنی بوده و تا آن جوان دلیر حیات داشت خدمت اورا ترك نگفت ده سال پس از رحلت جلال الدین تاریخ حیات اورا به‌عربی برشته تحریر درآورد (۱).

**محمد بن احمد نساوی**

## حدیث وعلم الرجال

احادیث حضرت رسول درمسائل مختلفه نهایت اهمیت را برای مسلمین داشته وچون خواستند آن بیانات عالیه راجمع آوری کنند مسئله صحت وسقم بعضی از آنها درپیش آمد وعلم حدیث برای این مقصود وضع شد تا احادیث حقیقی از احادیث

(۱) مشاهیر مورخین اسلام غیر ازآنچه درمتن ذکر شده :

**موسی بن عقبه** معروف بامام‌المغازی از موالی بوده ( فوت ۱۴۱ ) .

**ابن اسحق** ( ابوعبدالله محمد ) از مدینه باسکندریه وبعد بکوفه وری رفت . تألیف او موجود نیست ولی‌مقداری از مطالب‌آن درکتاب ابن‌هشام محفوظ مانده ( فوت ۱۵۱ ) .

**الواقدی** ـ در مدینه متولد شده طرف‌توجه یحیی‌بن خالد برمکی‌گشت . صاحب «کتاب‌المغازی» است ( فوت ۲۰۷) .

**الصولی** ( ابوبکر محمدبن یحیی ) ازخانواده شاهزاده ترك جرجانی است پدرش سولتکین ازآئین زردشت بدین اسلام مشرف‌گشت ( فوت صولی ۳۳۵ ) .

**مسعودی** ( ابوالحسن علی ) اصلا عرب است ودربغداد متولد شده ومسافرت بسیارکرده تألیف مهم او « اخبار الزمان » است‌که درسی جلد بوده وفقط یك جلد آن بااین دوره رسیده است تألیفات دیگر او عبارت است ازکتاب الاوسط ، مروج‌الذهب تنبیه والاشراف( رحلت درحدود۳۴۵ ) .

**ابن‌الندیم** (ابوالفرج محمدبن ابی یعقوب) معروف به «الوراق» صاحب تألیف معروف به «فهرست» است ( فوت درحدود ۳۸۶)

**موفق الدین** ـ موفق‌الدین ابوالعباس دردمشق بدنیا آمد و تألیفی دارد موسوم به « عیون‌الانبیاء ) درتاریخ طب ( رحلت ۶۶۹ ) .

**ابن‌الاثیر** ـ ابوالحسن علی عزالدین در جزیرة‌بن عمر نزدیك دجله در کردستان بدنیا آمد صاحب تألیف معروف « الکامل فی التاریخ » و « اسد الغابه » ( در احوال اصحاب رسول ) و لباب است . ( فوت ۶۳۰ ) .

**ابن‌عبری** ( یوحنا ابوالفرج ) پسر طبیب یهودی ملاطیه بوده و بآئین عیسوی در آمده یکی از روحانیون دانشمندآن کیش‌گردید . مهمترین تألیف اوبزبان عربی کتاب « مختصر تاریخ الدول » است‌که علاوه برتاریخ دارای اطلاعات طبی وریاضی است فوت او درمراغه سنه ۶۸۸ رخ داد .

**جاحظ** عمربن‌یحیی‌معروف‌بجاحظ‌مورخ نبوده ولی‌تألیفات‌زیادی‌درمطالب‌مختلفه دارد ویکی‌ازمشاهیر دانشمندان اسلام است صاحب مکتبی است موسوم به « جاحظیه » مهمترین تألیفات او « کتاب البیان والتبیین» و « کتاب الحیوان » است ( رحلت ۲۵۵) .

ساختگی تمیز داده شود . چون موضوع فقه نهایت قابل توجه علماء صدر اسلام بوده اولین احادیثی که کسب اهمیت نمود مربوط بآن رشته بود ولی بتدریج شامل رشته های دیگر گشت. درتألیفات معروف به «مسند» احادیث برحسب قول آخرین رواة نقل گردیده و موضوع حدیث در نظر گرفته نشده است اما در کتب موسوم به « مصنف » احادیث را برحسب موضوع برشته تحریر درآوردند یعنی ابواب معینی برای مسائل شرعی حقوقی ، اخلاقی وامثال ذلك تنظیم شده تاقضاة وطالبین بتوانند بسهولت مطلب خود را دریابند ـ مسئله دیگری که بعد مورد بحث واقع شد شخصیت ، امانت‌ودرستی «رواة» است واین‌مطلب موضوع علم دیگری گشت موسوم بعلم الرجال .

بزرگترین علماء حدیث که آثار آنها حقیقة شاهکار است و برای این مقصود زحمات زیادی بخود داده ایرانی بوده‌اند . آثار این بزرگان را بمرور ایام شرح و تلخیص نمودند وبرای اینکه عموم استفاده کنند چهل حدیث که اساس احکام‌اسلام بعد از کلام‌الله مجید است انتخاب کرده بر آن شرح نوشتند .

مشاهیر علماء حدیث که ایرانی‌بوده‌اندبشرح ذیل است :

**بخاری** ابوعبدالله محمدبن‌اسمعیل‌دربخارابدنیاآمده جدش«بردیزبه ـ یایزدیزبه »نام داشته است درسن۱٦سالگی بعربستان‌مسافرت نمود وتحصیل علم حدیث‌کرد . سپس مصربلکه‌آسیای اسلامی را برای این مقصود طی‌کرد و چون به بخارا برگشت ششصد هزار حدیث باخود آورد و فقط ۷۲۷۵ حدیث را معتبر دانسته درتألیف مشهور خود موسوم به «صحیح» جای داد بخاری تفسیری هم درقرآن دارد (رحلت ۲۵٦) .

**مسلم** ابوالحسین‌بن‌الحجاج معروف به مسلم‌درنیشابور متولد گردید وبحجاز،عراق،شام‌ومصر برای‌جمع آوری‌حدیث‌مسافرت کردوبا بخاری کمال دوستی ومودت را داشت . تألیف مشهوراو که‌آنهم «صحیح» نام‌دارد یکی ازکتب حدیث معتبر اهل‌سنت است (رحلت ۲٦۱) .

**ابوداود** سلیمان بن الاشعث در سیستان متولدگردید و مدتی در مسافرت‌گذرانید تألیف او موسوم به «سنن» دارای احادیثی

است که جنبه فقه دارد . درسنه ۲۷۵ رحلت نمود .

**ترمذی**

ابوعیسی محمد ترمذی در ترمذ بدنیا آمده وهم در آنجا مرده است . تألیف او راجع به حدیث موسوم به «**جامع**» است که در آن اختلاف آراء مذاهب را شرح داده . این دانشمند کتاب دیگری دارد معروف به شمائل که شرح قیافه و شمائل حضرت ختمی مرتبت است (رحلت ۲۷۹) .

**ابن ماجه**

ابوعبدالرحمن احمد در نسا متولد گردید و بقاهره و دمشق مسافرت کرده است تألیف او موسوم به « **سنن** » است کتابی هم راجع بتاریخ قزوین نوشته که ازبین رفته است (رحلت ۲۷٤) .

**نسائی**

ابوعبدالرحمن احمد در نسا متولد گردیده بقاهره و دمشق مسافرت کرده . بواسطه انتشار احادیث برله خانواده علی و اولاد او علیهم السلام در دمشق مورد غضب عامه گردیده اورا از مسجد براندند و لگدمال کردند . دراثراین حادثه دررمله یامکه بدرود حیات گفت تألیف مشهور او موسوم به «**سنن**» است که در جزئیات شرایع و احکام اطلاعات مفیدی بدست آورده است ( رحلت ۳۰۳) .

**دارمی**

عبدالله بن عبدالرحمن دارامی درسمرقند بدنیا آمده و « **مسند** » را تألیف کرد (رحلت ۲۵۵) .

**ابن ابی حاتم**

عبدالرحمن ابن ابی حاتم درری بدنیا آمده ودرطوس درسال ۳۲۷ رحلت کرده صاحب کتاب «**الجرح و التعدیل**» است در شش جلد.

**کلابادی**

ابونصر احمد کلابادی دربخارا متولدشد ودرسنه ۳۹۸ رحلت نمود . تألیف او راجع است به نام «**حفاظ**» که درصحیح بخاری اشاره شده است .

**خطابی**

حمدبن محمد خطابی در بست بدنیا آمده و هم در آن شهر درسال ۳۸۸ وفات کرده است . تألیفات اوشرح کتب معتبر

شرعیات است . در آخر عمر میل به تصوف نموده و گوشه گیری اختیار کرده است .

**محمدبن عبدالله ( البیع )**

محمدبن عبدالله درنیشابور متولد شد وتاحجازمسافرت کرده اغلب از طرف سامانیان مأمور رسالت در دربار آل بویه میگردیده ، مدتی افکار تشیع داشته و کتاب « المستدرك» تألیف اوست (رحلت سنه ٤٠٥) .

**ابوبکر اصفهانی**

ابوبکر محمدبن‌الحسن اصفهانی دربغداد تحصیل کرده سپس بری آمده اقامتش درآن‌شهر مشکل گردید به‌نیشابور وغزنه رفت و معروف به استاد شد . در مراجعت از غزنه بین راه مسموم گردید ( ٤٠٦) و جسد اورابه نیشابور بردند ومقبره‌اش زیارتگاه گردید . کتابی راجع به‌تعریف‌اصول حنفی دارد .

**المغربی**

ابوالقاسم الحسین بن علی‌الوزیر ایرانی الاصل است ویکی از اجدادش بهرام نام داشته ولی در مصر بدنیا آمده است . از تألیفات او جز کتاب **الانیاس** در اسامی قبایل عرب چیزی باقی نمانده رحلت ٤١٨یا٤٢٨ .

**ابونصر علی**

این‌دانشمندایرانی الاصل‌نزدیك‌بغداد درسنه٤٢١ متولدشده . پدرش هبةالله وزیر قائم بالله بوده وعمش سمت قضاوت داشته است . دریکی ازمسافرت هابدست غلام ترك خودکشته شد . این دانشمند عمرخود را درتحصیل وتحقیق اسامی خاص‌مربوط به‌علم‌حدیث واملاءآنهاصرف کرده‌و کتاب «**اکمال**» تألیف اواست تاریخ‌رحلتش نامعلوم است .

**ابونعیم احمد اصفهانی**

ابونعیم دراصفهان‌متولد گردیدویکی‌ازعلماءشافعی‌است. تألیفات او عبارتست از : **حلیةالانبیاء** ( تاریخ اولیاء و مقدسین ) **طب‌النبی** ( مجموعه احادیثی است راجع به طب ) **تاریخ علماء اصفهان** ( رحلت ٤٢٩) .

**بیهقی**

ابوبکر احمدبن الحسین در بیهق بدنیاآمده ومدتی درجمع آوری حدیث رنج سفربخود داده است درنیشابور مدرس‌فقه

شافعی بوده وفتاوی آن مذهب را در ده جلد بنام کتاب **السنن والاثار** جمع آوری نموده است ( رحلت ۴۵۸ ) .

**بغوی** ابومحمد الحسین الفراء البغوی در بغشور بین هرات و مرو متولد گردیده است ، تألیفات او مصابیح السنه ، شرح السنه و تفسیر قرآن است ( رحلت سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ ) .

**فاریسی** عبدالغافر بن اسمعیل فاریسی در نیشابور متولد شده بافغانستان و هند مسافرت کرده است ـ تألیفاتش از اینقرار است : کتاب ـ الاربعین ( خلاصه اصول احکام اسلام درچهل حدیث) مجمع الغرایب ، مفهم « شرح صحیح مسلم» (رحلت سنه ۵۲۸) .

**سلفی** ابوطاهر سلفی دراصفهان بدنیا آمدو به بغدادو اسکندریه مسافرت کرده ودرمصر بتدریس اشتغال داشته است . از تـألیفات او یکی **بلدانیه** است مجموعه چهل حدیث که هریك را درشهری بدست آورده دیگر **تذکره شیوخ** بغداد است فوت او در ۵۷۶ درمصر واقع شد .

## فقه

اجرای احکام سهل وساده اسلام درموارد مخصوص ، علم فقه را پدید آورد و مقصود ازفقه وعلم حدیث درابتدای امراین بود که ازروی کلام الله وبیانات شارع مقدس قواعدی بدست آید تاقضاة درموقع صدور حکم مراعات آنرا نموده از آن میزان تجاوز ننمایند . پس پایه علم فقه کلام الله واحادیث بوده. مدت مدیدی قضاة حق آنرا داشتند که بموجب رأی خودصدورحکم نمایند سپس دوفرقه گشتند یکی را اصحاب ـ رأی یعنی آنهائیکه باجتهاد شخصی معتقدبوده ودیگر طرفداران صدور حکم فقط باستناد حدیث .

چهار نفر از بزرگترین فقهای اهل سنت چهار مذهب **حنفی** ، **مالکی** **شافعی** **وحنبلی** بوجود آوردند راجع باین چهارمکتب ومؤسسین آن درفصل دوم مختصری بحث شده است ودراینجا فقط این موضوع را بخاطر میآوریم که ابوحنیفه ایرانی ـ

الاصل بوده و بزرگترین استاد مالك موسوم به حماد بن سابور الراویه معروف است که پدرش ایرانی وازموالی بوده. ابن حنبل گرچه عرب بوده ولی درمرو متولد شده است . غیرازاین چهار مذهب یك مذهب دیگرهم تأسیس شد موسوم به **ظاهریه** که مؤسس آن چنانچه درذیل گفته خواهد شدایرانی بوده است . صورت مشاهیرفقهای بزرك اسلام که ایرانی یاایرانی الاصل بوده اند ازاینقراراست :

**ابوسلیمان داودبن علی اصفهانی**

ابوسلیمان ایرانی الاصل است ودرکوفه متولدشده ومؤسس مذهب ظاهریه است که صدورحکم رابرحسب ظاهرآیات قرآن وحدیث معتقد ومنکرقیاسند . مذهب او درایران و هند و عمان منتشرگردید اما طولی نکشید که ازبین رفت ولی درمغرب واسپانیا دارای پیروان زیادی گشت ( رحلت ۲۷۰ ) .

**ابراهیم بن علی شیرازی**

ابواسحق ابراهیم تولدش درفیروزآبادواقع شده وپس ازتأسیس مدرسه نظامیه باصرار شاگردان خود تدریس آن دانشگاه را عهده دار گشت . مهمترین تألیف او مهذب و« کتاب النبیه» است درفقه شافعی (رحلت ٤٧٦) .

**عبدالملك جوینی**

امام الحرمین ( ابوالمعالی ) درقریهٔ نزدیك نیشابور بدنیا آمده وچهارسال درمکه ومدینه تدریس نموده وملقب بامام الحرمین شد. نظام الملك برای او مدرسه‌ای در نیشابور تأسیس کرد . این دانشمند درفن خطابه هم‌ید طولائی داشت وچون بدرود حیات گفت عزای عمومی درنیشابور گرفته شد . تألیفاتش از اینقرار است : **نهایة المطلب** ( در فقه شافعی ) **لورقات** ( دراحکام اسلام ) **مغیث الخلق** (درثبوت برتری مذهب شافعی برسایرمذاهب اهل سنت ) رحلتش درسنه٤٧٨ واقع گشت .

**رویانی**

ابوالمحاسن عبدالوحیدرویانی درطبرستان متولد شدو ازعلماء بزرك شافعی است و تألیف او « بحر المذهب » بزرگترین تألیفی است که درآن مذهب موجود است . رویانی طرف توجه خواجه نظام الملك واقع گشت ودرآمل مدرسه‌ای تأسیس نمود ودرآخر بدست اسمعیلیان کشته شد(٥٠٢)

**ابو الحسن کیا** ابوالحسن کیا درطبرستان بدنیا آمده‌ودرنیشابور تحصیل کرده و طرف توجه بر کیارق واقع گردید ودرمدرسه‌نظامیه‌تدریس نمود . اورا بسبب مرتبه عالی و نفوذ عظیمش « کیا » ملقب ساختند . تألیفات او **اصول‌الدین و احکام الدین** است (رحلت٥٠٤).

**ابوشجاع احمد اصفهانی :-** درقرن ششم هجری‌میزیسته. مؤلف «تقریب» درفقه شافعی است.

## قرائت کلام‌الله وتفسیرقرآن

جمع آوری آیات کلام الله مجید وترتیب‌سوره های قرآن بعدازحضرت‌رسول اکرم واقع گشت . چهار نفر از صحابه ابی بن کعب معاذبن جبل ، زیدبن ثابت و ابوزید انصاری هر کدام مجموعه ازآیات برای‌خود جمع آوری کرده بودند وجمعی هم تمام آیات کلام‌الله یابعضی ازآنرا ازحفظ داشتند . پس از رحلت حضرت رسول مشاهده شد که حفاظ قرآن یکی بعدازدیگری بدیار عقبی میروند بنا براین عمر ، ابوبکررا واداشت تاامر بجمع آوری آیات دهد و برای این مقصود از طرف خلیفهٔ اول شخص زیدبن ثابت معین شدکه این امررا بعهده گرفته آیات را در یك نسخه جمع نماید .

عمر که مواظب‌این امربود فقط آیات مکتوب را قبول میکردکه دونفرشاهد آنرا تأیید نماید . پس ازدرج سورهٔ فاتحه سوره های دیگر را برحسب طول آنها یکی بعد ازدیگری قرار دادند وبدین نحو سوره های کوچك درآخر قرآن قرار گرفت . این‌نکته قابل توجه است کـه سوره هائی که در آخر کلام‌الله است در مکه نازل شده درصورتیکه بعضی‌ازسوره‌های بزرك که درصدرقرآن واقع شده درمدینه نازل گشته و مقصود این است کـه ترتیب این سوره هـا برحسب زمان نزول نیست باری چون زید ازاین امرفارغ گشت نسخهٔ که تهیه‌گردید بدست عمرافتاد وپس از او بدخترش حفصه رسید .

درزمان عثمان مسئله خواندن قرآن مطرح شد لذا این خلیفه زیدبن ثابت،

بعضی ازقرشیان را دستور داد تاتمام نسخه های موجوده قرآنرا جمع کرده واساس را نسخه ایکه نزد حفصه بود قرارداده یك نسخه قطعی تهیه نمایند. چون اینکار باتمام رسید عثمان نسخهٔ که تهیه شد ونسخهٔ که در زمان ابوبکر تنظیم شده بود نگهداشته بقیه را ازبین برد. در زمان حکمرانی مروان در مدینه بامر او نسخه زمان ابوبکر را ازبین بردند ومصحف موجود ازروی همان نسخهٔ است که درزمان عثمان تنظیم شده.

باهمه این احوال بتدریج خواندن قرآن که اساس عقاید، فقه واخلاق مسلمین است طرف توجه واقع گشت و دورشته علم بوجود آمد یکی علم قرائت و دیگر تفسیر - برای قرائت مکتبهائی در مکه، مدینه، بصره وکوفه تأسیس گشت ودر ابتدا بروایات شفاهی باذکرنام یکی ازاساتید بزرك اکتفا میگشت ولی بعد چون اختلاف روایات شفاهی درطرز قرائت کلام مجید زیاد گشت روایات کتبی جای شفاهی را بگرفت. در قرن دوم هجری **یعقوب الحضرمی** راجع باقسام مختلف قرائت تألیفی نمود ولی کلیه کتبی که دراین موضوع درآن اوان تاقرن چهارم تألیف شده از بین رفته و قدیمترین رسالاتی که دراینخصوص موجود است تألیفات مختصر **ابن خاقان** و **ابن مهران** است که آنهم درقرن چهارم هجری نگاشته شده.

ازصدر اسلام معانی واصطلاحات قرآن مجید وتوضیح دراطراف بعضی ازآیات کلام الله مورد سئوال واستفهام ازصحابه و اتباع گردید. ابن عباس که مدتی هم در خدمت حضرت علی علیه السلام بسر برده درتفسیر بعضی آیات بکرات اظهار معلومات کرده است وبتدریج علم تفسیر براهمیت خود افزوده تألیفات بسیاری دراینخصوص بوجود آمد که ازآنجمله است آثار **ابن قتیبه**، **الزجاج**، **طبری**، **نیشابوری** وطولی نکشید که عرفا ومعتقدین بوحدت وجود مانند **سهل بن عبدالله التستری** (شاگرد ذوالنون مصری) آیات قرآنی را بسبك عرفان تفسیر نمودند. ولی در مقابل این عرفا که اساس عقیدهٔ آنها بعقیدهٔ ما آریائی است عدهٔ دیگر بتفسیر قرآن برحسب ظاهر آیات پرداختند.

اسامی بزرگترین مفسرین ایرانی ازاینقرار است:

**ابو الحسن علی الواحدی**

این مرد در نیشابور متولد شد و از خانواده ارمنی و عیسوی است که بدین اسلام مشرف گردیده است واحدی در خدمت ثعالبی تحصیل نمود و در سنه ٤٦٨ وفات کرد . از تالیفات او **اسباب النزول .**

**بیضاوی**

عبدالله بن عمر اهل بیضاء فارس است . پدرش در زمان اتابك ابوبکر بن سعد مقام قضاوت داشته وخود هم درشیراز بدان شغل اشتغال داشت و در آخر به تبریز رفته هم درآنشهر بدرود حیات گفت ( ٦٨٥ ) تألیف مهم او موسوم به «**انوار التنزیل واسرار التأویل**» تفسیر مختصر جامعی است دیگر از تألیفات او ازاینقرار است : غایةالقصوی (درفقه شافعی) **مصباح الارواح** (درالهیات) **توالی الانوار** ( درماوراءالطبیعه) تاریخ ایران را هم بفارسی برشته تحریر درآورده وموسوم است به نظام‌التواریخ .

## حکمت الهی و علم کلام

علماء اسلام خودرا مکلف دانستند درمقابل یهودیان ومخصوصاً عیسویان مقیم سوریه که باصول آئین اسلام ایراداتی واردی وارد می‌نمودند بمدافعه پردازند وجوابهای عقلی ومنطقی دهند . این مسئله علم که کلام والهیات را بوجود آورد طولی نکشید که درمیان مسلمین اختلافاتی حاصل نمود و میدان بحث وسیع‌تر گشت مسائل جبر وتفوض ، قدمت یاحدوث کلام‌الله مجید که مختصری از آن در فصل دوم شرح داده شد مطرح گشت و تألیفات مهمی در رد و قبول این مسائل نگاشته شد . مشاهیر ایرانیانی که در الهیات زحمت کشیده و تألیفات گرانبهائی یادگار گذاشته اند از قرار ذیل است :

**ماتوردی**

ابومنصور محمدبن محمود نزدیك سمرقند بدنیا آمده وآراء مذهبی اوچندان فرقی با آراءاشعریها نداشته ودرهند، ماوراءالنهر وترکیه دارای پیروان زیاد گردید ودرسنه ۳۳۲ رحلت کرد .

**ابو لیث سمرقندی**

ابولیث سمرقنـدی عـالم حنفی مذهب است کـه در الهیات ، فقه ، تفسیر وعلم اخلاق اطلاعات کافی داشته است. ( رحلت ۳۸۳ ) .

**محمد غزالی**

ابوحـامـد محمد در قریـه غـزالـه نزدیك طوس بدنیـا آمده . الهیات را درنیشابور نزد امام الحرمین تحصیل کرد . نظام‌الملك اورا گرامی داشت ومدتی درنظامیه بغدادتدریس نمود وقریب سیصد نفر در مجلس درسش حاضرمی‌گشتند . ولی پس از چهار سال آن مقام را ترك گفت وبزهد وگوشه گیری پرداخت ودرصدد برآمد علم را باایمان توأم کند . این دانشمند صوفی مشرب‌بوده وبه‌دمشق، بیت‌المقدس‌مکه واسکندریه مسافرت کرده و معروف بحجةالاسلام است . آثار قلمی اومتعدد و مهمترین آنها ازاینقرار است : **جواهرالقرآن** ، **عقیده** ، **الدرالفاخره** (راجع بروز رستاخیز) **احیاء علوم الدین** ، **میزان العمل** - **کیمیای سعادت** ( بفارسی ) **ایها الولد** ( در اخلاق ) **بسیط** ، **وسیط** و **وجیز** ( درمسائل فقهی ) تحافة الفلاسفه ( ردبر - فلسفه‌یونانی) مقاصدالفلاسفه - المنقذ من الضلال (درفلسفه وغیره) غزالی درسنه‌٥٠٥ وفات‌نمود.

**احمد غزالی**

ابوالفتوح مجدالدین بعد از بـرادرش محمد غزالی جـای اورا درمدرسه نظامیه بگرفت وبخطبه‌ووعظ پرداخت. افکار او متمایل به تصوف و عرفان بوده و احیاء العلوم را خلاصه کرده است . رسالاتی در تصوف دارد و از آنجمله است منهاج الایات - « بوارق» که در آن فرق بین غنا حرام وغناء حلال بیان کرده وفات او در قزوین سنه ٥٢٠ رخ داد .

**نسفی**

نجـم‌الدین ابوحفص عمر درنسف ماوراءالنهر بدنیـا آمد ویکی‌ازبزرگترین‌علماء حنفی‌عصرخودبشمارمیرودمشهورترین تألیفش کتاب « **عقاید** » است وقصیده مفصلی‌دردوهزاربیت سروده ودرآن‌اختلافات چهار مذهب سنت را شرح داده است (وفات ٥٣٧) .

**شهرستانی** ابوالفتح محمد در شهرستان خراسان متولد گردید و در نیشابور به تحصیل پرداخت سپس بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گشت ودرمراجعت سه سال دربغداد اقامت گزید . پس از مراجعت بوطن خود در سال ٥٤٨ رحلت نمود ،ازجمله تألیفات او یکی کتاب « الملل والنحل » است که درآن شرح عقاید فرق مختلفه‌اسلامی ومشربهای‌فلسفی را دارد .کتابی هم در تاریخ فلاسفه برشته تحریر درآورده ، دیگر از تألیفات او نهایت الاقدام ( در الهیات ) و مصارعةالفلاسفه است .

**ابوعبدالله قزوینی** جمال‌الدین ابوعبدالله قزوینی در حدود سنه ٦٢٩ کتاب «مفیدالمعلوم » را که‌مجموعه ایست‌ازمسائل مذهبی، اخلاقی، جغرافیائی و تاریخی برشته تحریر درآورده است .

**فخرالدین رازی** فخرالدین‌در ری‌بدنیا آمده‌ودر آن‌شهرومراغه‌تحصیلات‌خود را باتمام رسانیده‌به ماوراءالنهر وغزنه مسافرت‌نموده است درآخر در هرات رخت اقامت گسترد وهم درآن شهر در ٦٦٠ بدرود حیات گفت . تألیفات اوقابل توجه خاص وعام گردید وطرز مخصوصی در ترتیب و تلفیق آورد . خطبه های اونهایت مؤثربوده وجمعی را بدین اسلام مشرف ساخته است ، مهمترین آن تألیفات ازاینقرار است : محصول (درفقه ) مفاتیح‌الغیب (درتفسیر کلام‌الله‌مجید) اسرارالتنزیل ومطالب العالیه ( درالهیات ) مباحث الشرقیه و محصل ( در طبیعت و وماوراء الطبیعه ) سر المکتوم ( در اوضاع کواکب ) اختیارات العلائیه که اصلا به فارسی بوده و به علاء الدین خوارزمشاه تقدیم شده وسپس آنرا به عربی ترجمه کرده‌اند (۱) .

---

(۱) یکی از دانشمندان معروف که اصلا عرب است ونسبت خود را به ابوبکر میرساند جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن **ابن‌الجوزی** است که دربغداد متولدگردیده ودراکثر رشته های علوم آن عصر دارای تألیفات متعددی است منجمله : تقویم اللغه ( درلغت) منتظم ( تاریخ ) ذهب‌المسبوك ( تاریخ سلاطین) اخبار الاذکیا . کتاب الحمقا ، کتاب القصاص ، وفا ، مناقب ، جامع المساند ( در حدیث ) منطق المفهوم ( درحدیث ) تحقیق ، عجایب العلوم القرآن ، مختصر ، زادالمسیر، تبلیس ابلیس ، حدائق ، لغات المنافع طب الروحانی ، تبصرةالاخبار ، کتاب المدحش وغیره وغیره (فوت ٥٩٦) .

**خواجه نصیر طوسی**

ازحکماء ودانشمندان بزرك شیعه اثنی‌عشریه است که‌بواسطه کثرت معلومات واطلاعات عمیق اودر حکمت وستاره‌شناسی نزد هلاکو نهایت مقرب گردید ودر موقع فتح بغداد بدست مغولان چندهزار جلد کتاب را ازاتلاف محفوظ داشت‌قبل‌از تسلط هلاکوخواجه‌ـ نصیر را اسمعیلیان درنزدخود جلب نموده بود وچون درفصل مربوطه به اسمعیلیان اشاره باین موضوع شده‌از تکرار آن صرف نظر میشود. خواجه نصیر متجاوز از پنجاه الی شصت تألیف دارد که مهمترین آنها از این قراراست : جواهر الفراید و تجریدالعقاید ( درمسائل فقهی) فصول واوصاف الاشراف درفلسفه ( این دورساله در ابتدا بفارسی بوده وبعد بعربی ترجمه شده است ) زبدةالادراك وتذکره ( درنجوم) الباب الهیه (درحفظ‌الصحه) وافی ، زیج ایلخانی بزبان فارسی‌برشتهٔ تحریر در آمده وبعد بعربی ترجمه شده است ) ـ کتاب اخلاق ناصری ( فارسی است ) رحلت این دانشمند درسنه ٦٧٢ دربغداد رخ داد .

## فلسفه

این مسئله مورد توجه است که قبل‌ازاسلام قرنها درسوریه واطراف آن کتب یونانی را بزبان سریانی درآورده بودند وچون سوریه‌بدست عرب افتاد ازآن‌کتب بتدریج استفاده شد . از طرف دیگر در دانشگاه‌گند شاپور که انوشیروان تاسیس کرده‌بودتدریس فلسفه وطب میشد ودرشهرحران (دربین‌النهرین) بعضی‌ازدانشمندان آن ازریاضیات و نجوم اطلاعات کافی داشتند . در زمان خلافت بنی‌عباس مخصوصاً در عهد مأمون بسیاری از کتب سریانی را که ترجمه فلسفه و علوم یونانی بوده بعربی درآوردند وفلسفه ارسطو کسب‌توجه دانشمندان‌اسلام را کرده مشغول‌تحقیق وتدقیق گشتند .

مأمون که بزوربازوی خراسانیان برامین برادرخود فائق‌آمد ونزد ایرانیان تربیت شده تمایلات‌ایرانی‌داشت ایجاد موسسهٔ دربغداد نمود موسوم«به بیت‌الحکمة» و کتابخانه‌ای به‌آن‌ضمیمه کرد. این‌مؤسسه‌درعالم‌اسلام تولیدنهضت علمی‌فوق‌العاده‌ای

نموده وازطریق اسپانیا دراروپای خواب آلود تأثیر عظیمی کرد.

درزمان اقتدار آل بویه که خلفاء بنی عباس دست نشانده آن سلسله گردیدند بهمت ملوك علم پرور وشیعه مذهب این سلسله در قرن چهارم هجری مجمعی بنام **اخوان الصفا** از فیلسوفان تشکیل یافت.

اسامی بزرگترین فیلسوفان ایرانی که تالیفات آنها بعربی است از اینقرار است :

**احمد سرخی** احمدبن طیب در سرخس متولدشده ومعروف به «تلمیذ - کندی» است ( یعنی شاگرد کندی ) . احمد معلم خلیفه معتضد بود و در نتیجه افشاء رازی کشته شد ( سنه ۲۸٦ ) از این دانشمند تألیفی موجود نیست .

**شیخ الرئیس ابن سینا (ابوعلی الحسین)** پدر ابن سینا حکمرانی شهر کوچکی را نزدیك بخارا داشته وابوعلی درصغر سن تحصیل فلسفه وطب نمود و درسن۱۷ سالگی نوح بن منصودسامانی را معالجه کرده دردستگاه اومقرب گشت . شیخ الرئیس بعد ازفوت پدر خود بخوارزم نزد علی بن - منصور رفت وچون سلطان محمود غزنوی او وعدهٔ ازعلماء دیگررا از خوارزمشاه بطلبید ابوعلی ناچار بخراسان و گرگان مسافرت کرد وارآنجابری ، قزوین وهمدان شتافت ووزیر شمس الدوله دیلمی گردید . درزمان پسر شمس الدوله موسوم بتاج - الدوله محبوس گردید و ازآنجا فرار کرده باصفهان رفت ونزد علاءالدوله ابوجعفر درآمد . درآخر این دانشمند بزرك درسنهٔ ٤۲۸ درهمدان وفات نمود.

ابوعلی درعلم وکمال اعجوبه زمان خویش بوده ودرهر رشتهٔ ازعلوم ومعارف عصرخود اجتهاد کرده ودارای تألیفات گرانبهائی است که مهمترین آنها ازاینقرار است: رسالات متعدد درشرح بعضی ازسوره های قرآن ، روزحشر ، خواب ، طلسم وغیره ، شفا (درمنطق ، طبیعیات ، ریاضیات ، هیئت ) اشارات و التنبیهات ( درمنطق ) عیون الحکمه ( درمنطق ، طبیعیات ، والهیات ) حی بن یقظان ( درعرفان ) خطبة الغراء - رسالة الطیر وقصاید مطول درمنطق وطب - دراین رشته اخیر یعنی درطب تألیف مشهور

او « قانون فی الطب » مستغنی ازتعریف است .

**مفضل ابهری** اثیر الدین مفضل ابهری مؤلف هدایة الحکمه (درمنطق طبیعیات وماوراء الطبیعة ) و کتاب الایساغوجی است ( درحکمت ـ ارسطو ) و رحلت اودر ٦٦٢ واقع شد .

**نجم الدین علی الکاتب** این دانشمند برحسب درخواست شمس الدین محمد ـ جوینی « الرسالة الشمسیه » را ( در منطق ) تألیف نمود دیگر ازتألیفات او ضمیمه‌ایست بر « حکمة العین » و کتاب جامع الدقائق ( درطبیعت وماوراءالطبیعه ) .

**شمس الدین سمرقندی** مؤلف رساله، عین النظر (درمنطق) صحایف (درشرعیات) اشکال التأسیس ( درهندسهٔ اقلیدس) است (۱) .

## عرفان

راجع بتصوف درفصل دوم شمه‌ای گفته شد و دراصل آریائی آن بحث گردید و گفتیم چون بعضی ازایرانیان مانند جنید نهاوندی معروف به بغدادی و بایزید بسطامی بدان مشرب گرویدند تصوف وارددرمرحله دیگری شد وعقیده بوحدت وجودوسیر و سلوك طالب حق ازمقام طلب تادرجهٔ فنا اساس آن نظریه گردید . مدتی نگذشت که بعضی ازحکمای الهی اسلام مانند حجةالاسلام محمد غزالی و برادرش احمد متمایل باین مشرب گشتند ودرتألیفات خود تقویت ازاین فکر نمودند . دراینجا فقط بذکر

---

(۱) نام دونفر دیگر از مشاهیر فیلسوفان اسلام را نباید از خاطر محوکرد :

یکی **یعقوب بن اسحق کندی** است که اصلاعرب است که در کوفه متولدشده ودر بصره وبغداد تحصیل نموده است . این مرد دانشمند قریب دویست تألیف دررشته های مختلف دارد و درزمان متوکل میزیسته .

دیگر **ابو نصر محمد الفارابی** است که در فاراب ( اترار ) بدنیا آمده و اصلا ترك است . فارابی درفلسفه ، منطق اخلاق ، سیاست ، ریاضیات ، کیمیا ، موسیقی دارای تألیفات است و یکی ازمشهورترین فلاسفه عالم اسلام است ( رحلت فارابی ۳۳۹) .

اما در اسپانیا فیلسوف مشهور دیگری بوجود آمده موسوم به **ابوالولید ابن الرشد** مؤلف فصل المقال( درایمان وعلم ) «تحافة التحافة» ( در رده تحافة غزالي کلیات ( در طب ) درسنه ۵۹٤ درمراکش رحلت نمود .

نام بزرگان ایرانی که درزبان تازی مروج این‌عقیده‌بوده‌اند اکتفا میشود .

ناگفته نماند که راجع بحسین بن منصور حلاج که قطعاً ایرانی‌بوده ولی‌درمحل تولدش اختلاف است آراء نویسندگان و مورخین مختلف است بعضی مانند طبری اعمال ناسزائی بانسبت داده‌اند ولی بعد بزرگان صوفیه اورا یکی‌ازهمفکران خود دانسته اند . علی‌ای‌حال حلاج مردعجیبی بوده ودعوی بزرگی داشته است درآخر آن مرد بزرك را بدار آویخته جسدش را بسوزاندند ( ۳۱۰ ) .

**قشیری**

ابوالقاسم عبدالکریم اصلا عرب است ولی خانواده او از زمان فتح عرب درخراسان رحل‌اقامت افکنده ومعلوم است دراین‌قرون متوالیه تأثیر آب و هوا ومعاشرت با ایرانیان در این خانواده چه اندازه مؤثربوده است . قشیری برای‌تحصیل به نیشابور رفت وابوعلی‌حسن دقاق که یکی از رجال بزرك صوفیه است اورا درراه تصوف افکند .گذشته ازکسب اطلاعات عمیق درتصوف قشیری تحصیل علم حدیث واحکام شافعی را دربغدادبنمود.

مهمترین تألیفات او عبارت است از : رسالهٔ قشیری در آداب و تعالیم تصوف دیگر ترتیب‌السلوك فی‌طریق‌الله ـ رحلت اودرسنه ٤٦٤ درنیشابوررخ داد.

**عبدالله هروی‌انصاری**

ابواسمعیل‌عبدالله‌انصاری‌در کهن‌دژ بدنیاآمده ودرهرات‌در ٤٨١ از دنیا رفته است تألیفات بعربی‌اوعبارت‌است ازمنازل سایرین ( درمراحل‌سلوك) ذم‌الکلام (ردبرقشریها ) واضافات‌برطبقات الصوفیه که جامی درنفحات از آن استفاده کرده‌است.

**عبدالقادر گیلانی**

محی‌الدین عبدالقادر گیلانی در بغداد تحصیل‌فقه حنفی کرده ودرمیان‌جمعی‌بزهد وتقدس مشهور گردید تألیفات‌اوازاینقرار است : فتوح‌الغیب ، جلال‌الخاطر، الفتح‌الربانی وغیره ـ وفاتش درسنه ٥٦١ رخداد.

**ضیاءالدین سهروردی**

عبدالقاهربن عبدالله در سهر ورد ( نزدیك زنجان ) بدنیا آمد وخود را از اولاد ابوبکر خلیفه میدانست . تحصیل فقه حنفی را درمدرسه نظامیه نمود ومتمایل بتصوف گشته انزوا اختیار کرد. سپس‌مدتی درمدرسه‌نظامیه مدرس گشت ودرموصل بساط ارشادگسترد

« آداب المریدین » تالیف اوست ودرسنه ٥٦٣ دربغداد رحلت کرد .

**شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول**

یحیی بن حبش بن امیرك اهل سهرورد است که فقه را در مراغه آموخت ودرسلك عرفا درآمده ومدتی در اصفهان، بغداد وحلب بطرز درویشان مسافرت نمود حکمت اوعبارت بود از افکار افلاطونی جدید ( نئوپلاتونیسم ) و اندیشه های ایرانی که تعالیم اسلام آنرا بنوع خاصی درآورده بود . شهاب‌الدین اعتقادبامام غایب داشته وطرزفکر خودرا حکمت‌الاشراق می‌نامید وازاینرومریدانش معروف به اشراقی شدند تالیفات اوعبارتست ازحکمت‌الاشراق ، تلویحات (درمنطق ، طبیعت وماوراء طبیعت) هیکل ـ النور ( درعرفان ) الواح‌العمادیه ( در صفات‌الله ) و غیره . گرچه نزد ملك‌الظاهر پسر صلاح الدین مدتی مقرب بود ولی‌قشریان اورا تکفیر کردند وبااینکه آن دانشمند اسرار خود را پنهان میداشت صورت پرستان خاطر آن پادشاه را از آن بزرگوار مکدر ساختند و در سنهٔ ٥٨٧ در حلب کشته شد و از این سبب اورا « شیخ مقتول » گویند .

**رکن‌الدین العمیدی سمرقندی**

ابوحامدرکن‌الدین‌العمیدی دانشمندی‌است‌فقیه. درسنه٦١٥ در بخارا رحلت کرده، تألیف اوموسوم «به مرآة المعانی» بحثی‌است‌درعالم‌صغیر(انسان)نسبت‌به‌عالم کبیرو‌تألیفات‌دیگر اوعبارتست از : طریقةالعمیدیه ، ارشاد ورسالهٔ در طلسم .

**نجم‌الدین کبری**

ابوالجناب خیوگی ازعرفای‌بزرك‌است . مؤلف «فواتح‌الجمال» و خائم الحائم ( راجع بوسائل تطهیر جسم و روح و نزدیك شدن بحق ) ودرفتنهٔ مغول درسال ٦١٨ شهید شد . تألیفی‌هم بفارسی‌دارد موسوم به «صفت‌الـآداب ».

**شهاب‌الدین عمر سهروردی**

ابوحفص شهاب‌الدین عمر سهروردی در ٥٣٩ در سهرورد متولد شد واین شخص غیرازشهاب الدین یحیی سهروردی است که درحلب کشته شد . عمر سهروردی پس از تحصیل فقه شافعی به‌عرفان گروید ونوهٔ ضیاءالدین‌سهروردی است .

تألیفات مهم او یکی عوارف المعارف است ( در تصوف ) و کشف الفضایح ـ الیونانیه ( در رد برفلسفه یونانی ) تألیفات دیگری هم در سیر و سلوك دارد ( رحلت ٦۳۲) .

**روزبهان** شیخ ابومحمد روزبهان‌بن ابی نصر اهل شیراز وازعرفاء نامی وصاحب تألیفات بسیاراست منجمله لطائف البیان ( درتفسیر عرفانی قرآن ) مشرب‌الارواح منطق‌الاسرار وغیره در عرفان وتصوف . این دانشمند طرف توجه اتابك ابوبکربن سعد بوده ودرسنه ٦۰٦ هجری درشیراز درسن هشتاد وچهار سالگی وفات کرده است (۱) .

## ریاضیات ، هیئت ونجوم

درست معلوم نیست که اصل ارقام هندسی از کدام مملکت است ولی اکثر دانشمندان آنرا ازهندپنداشته و جمعی ازایرانیان میدانند در هرحال استعمال ارقام هندسی که امروز در اروپا به ارقام عرب معروف است ( چنانکه کلمه « شیفر » را از کلمه «صفر» گرفته‌اند) موجب پیشرفت عظیم علم حساب درمشرق زمین شد . راجع بعلم هندسه علماء اسلام از تألیفات یونانیان خاصه ازآثار «اقلیدس» استفاده نمودند . درجبر و مقابله گرچه مبادی این علم در کتب یونانی یافت میشود ولی مسلمین بقدری در این رشته زحمت‌کشیدند و ترقی نمودند که میتوان تا اندازهٔ آنها را مخترعین آن علم دانست. اروپائیان از قرن دهم میلادی جبر ومقابله را از مسلمین آموختند .

---

(۱) درمیان عرفاء نامی اسلام محیی‌الدین ابوعبدالله بن العربی تألیفات مهمی دارد . این دانشمند در اسپانیا بدنیا آمده وفقه وحدیث آموخته‌است . مهمترین تألیفاتش ازاینقرار است : فتوحات المکیه ـ فصوص ـ الحکم، مشاهدالاسرار القدسیه الانوار ، انشاء الدوائر، تحفه السفره ، حلیة الابدان ، جفر، فایده ، ترجمان ـ الاشواق ( درسنه ٦۳۸ دردمشق رحلت نموده ) .

ابوالحسن علی **الشاذلی** درتونس بدنیا آمده وموسس فرقه درویشها شاذلیه است . حزب‌البحر و والمقدمه تالیف اوست ( فوت ٦٥۷ ) عز الدین بن عبدالطلام بن غانم **المقدسی**، اهل بیت المقدس‌است و درسنه ٦۷۸ رحلت‌کرده . صاحب تالیفات کشف‌الاسرار ، حل‌الرموز وتفلیس ابلیس‌است . در شرح حال‌شعراء اشاره بعارف مشهور مصر عمر فارض‌گردیده

نوبخت منجم منصور « خلیفه عباسی » بوده و بعد از او پسرش ابوسهل آن مقام را داشته‌است اکثر آل نوبخت به‌هیئت ونجوم‌وحکمت پرداختند وبعضی‌از آنها کبت فارسی ویونانی را بعربی درآوردند .

در نجوم وهیئت مسلمین بزودی مراحل اولیه‌را طی کرده‌وآثار مهمی‌ازخود باقی گذاشتند . اسامی‌ریاضی‌دانان وهیئت شناسان ایرانی که بلسان عرب مطالب‌خود را تحریر نموده بشرح ذیل‌است :

**ابو عبدالله خوارزمی**

ابوعبدالله درایام خلافت مأمون میزیسته وقدیمترین‌ریاضی‌دان معروف‌عالم‌اسلام‌است . تألیفات‌او درریاضیات‌وجبر ومقابله‌بزبان « لاتین » ترجمه گردیده ودر اروپا منتشر شد « الگوریتم» که در زبان اروپائی‌در ریاضی مستعمل‌است همان تحریف کلمه « **الخوارزمی** »است .

**جعفربن محمد بلخی**

ابومعشر اهل بلخ است و معلومات او در هیئت و نجوم در شرق وغرب یعنی درآسیا واروپا نهایت طرف توجه گردید ازتألیفات‌این دانشمندفقط چندرساله که‌مهمترین آنها«مدخل» است باقی مانده . فوت او در ۲۷۲ درواسط واقع شد .

**عبدالرحمن صوفی رازی**

ابوالحسین از منجمین معروف است که در خدمت عضد-الدوله بسر میبرده تألیفی راجع بستارگان ثابت ( ثوابت) و رسالهٔای دراسطرلاب دارد (رحلت۳۷٦) .

**محمد البوزجانی**

محمد نزدیك نیشابور بدنیا آمده و یکی از بزرگترین مهندسین است چه بعضی از قضایای هندسی‌را او درك کرده‌و جمعی برآنند که این دانشمند قبل از دیگران راجع بماه اکتشافاتی کرده است ( رحلت ۳۸۷) .

**ابوریحان بیرونی**

ابوریحان درخوارزم ازخانواده ایرانی بدنیاآمده ودرتاریخ ، ریاضیات‌وطب‌تحصیلات‌وتحقیقات‌عمیقی کرده‌و باابن‌سینامکاتبه مینموده‌است . این دانشمند بزرك بهندوستان مسافرت کرده وزبان سانسکریت‌راآموخته‌و کتاب‌مفیدی‌بنام «تاریخ‌الهند»تألیف کره .محمودغزنوی

نسبت به‌او رفتار خوشی ننمود . ولی بیرونی کتاب نفیس خود را درهیئت (قانون ـ المسعودی) ئقدیم سلطان مسعودبن محمود کرد . دیگر از آثار نفیس این مردبزرك کتاب « الآثار الباقیه » است که در آن اطلاعات بسیار مفید و جالب توجه راجع باقوام مقیم آسیای وسطی یافت میشود ابوریحان شیعه مذهب بوده ونسبت بعرب نظر خوبی نداشته‌است . رحلت او در سنه ٤٤٠ واقع شد ،

**عمرخیام** این دانشمند که بواسطه رباعیات دلکش خرد مشهور آفاق است درریاضیات ونجوم مقامی بس‌ارجمند داشته . کتاب جبر ومقابله او بفرانسه ترجمه شده است . شرحی براقلیدس نوشته وتألیفی راجع بتجزیه شیمیائی ترکیب طلا ونقره دارد در زمان ملکشاه سلجوقی تقویم را اصلاح کرد که مشهور بتقویم جلالی گردید . ( رحلت ٥١٧ ) درجای دیگر اشاره باین مرد بزرك خواهد شد .

**محمود خوارزمی** محمود خوارزمی در هیئت تألیفی دارد موسوم به ملحض فی‌الهیئة فوتش درسنه ٦١٨ رخ داد

**کیمیا** مسلمین در علم کیمیا که مقدمه « شیمی » است زحمات فوق العاده کشیدند. **ابوبکرمحمدبن‌زکریای‌رازی** طبیب معروف دراین رشته اختراعات مهمی کرده وعده دیگر از دانشمندان ایرانی در اینخصوص تألیفاتی‌دارند ولی یکی ازعلمای بزرك کیمیا که تألیفاتش بزبان لاتین درقرن پانزدهم میلادی وبزبان آلمانی درقرن هیجدهم‌ترجمه شده **جابربن‌حیان** است . این‌دانشمند که‌گویند شاگرد حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام بوده و در کوفه بسرمی برده معلوم نیست درکدام مملکت بدنیاآمده است . بعضی اورا خراسانی و اهل طوس دانند جمعی آنرا اهل سوریه وگروهی ازصابئین حران شمارند .

## طب

راجع به طب علماء صدر اسلام ازچندین محل استفاده کردند یکی ازاطرف دانشمندانی که دردانشگاه‌گندی شاپور تحصیلات‌خود را باتمام رسانده بودند مثلا

جرجیس بن بختیشوع رئیس بیمارستان گندی شاپور بوده ومنصور خلیفه اورا بطلبید وطبیب خاص خودکرد . دیگرازجانب اهالی سوریه است که از طب یونانی اطلاع داشته وبالاخره از طرف اطباء هند می باشد که در دیار اسلام رفت و آمد داشتند ـ بزودی مسلمین دراین علم مهارت تام پیداکرده ودراین رشته هم ایرانیان گوی سبقت را ازدیگران بربودند واسامی مشاهیر آنها ازاین قرار است :

**ابوزکریا یحیی** ابوزکریا پسردواساز گندی شاپور بوده وهم در آن شهر متولد شده طب را در بغداد بیاموخت و نزد خلفاء عباسی از منصور تا واثق مقرب گشت . کتب متعددی را ازیونانی ترجمه کرده وازخودهم تألیفاتی دارد که ازهمه مهمتر « **نوادرالطب** » است .

**علی بن عباس مجوسی** درمشرق ومغرب شهرتی بسزا داشته است دراهواز بدنیا آمده و پدرش زردشتی مذهب بوده . مهمترین تألیفش « کامل ـ الصناعة الطبیبه » است . این دانشمند طبیب عضد الدوله دیلمی بوده .

**علی بن سهل ربان** ابوالحسن علی بن سهل پسر یهودی طبرستانی است طبیب معتصم و متوکل بوده ومعتصم اورا واداشت تا از آئین پدری دست کشیده مسلمان شود .

محمد زکریای رازی نزد او طب را آموخته است ولی شهرت و معلومات شاگرد بیش از استاد گردید . تألیفات او عبارت است : از « **کناش و کتاب حفظ الصحه** .

**ابوبکر محمد بن زکریای رازی** این دانشمند بزرگترین طبیب عهد خود بوده ودرری متولد شده است تا سن سی سالگی به تحصیل موسیقی پرداخت طب را ازعلی بن سهل بن ربان طبیب معتصم آموخت وبزودی استعداد ولیاقتش معلوم گردیده رئیس بیمارستان ری گردید و شهرتش در آفاق منتشر گشت . تألیفات مهم اویکی « حاوی » ودیگر « منصوریست » در ده کتاب که در هریك از امراض بخصوص بحث میشود . این کتب بزبان عبری ولاتینی ترجمه گردیده واروپائیان از

آن استفاده کرده اند . تاریخ فوت و محل رحلت این دانشمند معلوم نیست بعضی گویند دربغداد ازدنیا رفته وجمعی بر آنند که درری وفات کرده است .

**عیسی بن یحیی** این طبیب ازعیسویان گرگان بوده ودرخراسان طبابت مینموده است. ابن سینا (۱) درنزد این دانشمند تحصیل علم طب کرده و تألیفات مهمی دراین رشته دارد ( وفاتش درحدود ۳۹۰ ) .

**عبدالرحمن بن نصرالله شیرازی** ( ابوالفرج ) درحلب طبابت میکرده ( دراواسط قرن ششم ) و بعلاوه تالیفاتی دارد ازاینقرار : الایضاح فی اسرار علم النکاح فی اسرار علم النکاح ـ روضة القلوب (درعشق) خلاصة الکلام ( درتفسیر خواب ) (۲)

## جغرافی

در ممالك اسلام رؤسای چاپار دو وظیفه مهم را عهده دار بودند یکی آنکه دارالخلافه را از آنچه در ناحیه آنها رخ میداد مستحضر سازند و دیگر مراسلات را به مقصد برسانند . برای اجرای منظور اخیر مجبور بودند از کلیه اوضاع جغرافیائی ناحیه خود مطلع باشند . از طرف دیگر مسئله اخذ مالیات و بسط امنیت نظر خلفاء و امرا را بمسائل جغرافیائی معطوف ساخت و بزودی این علم ترقی نمود .

درزمان سامانیان که ملوك آن، حامیان علم وادب بودند یکی از وزراء آنها « **جیهانی** » کتابی درجغرافیا بنوشت (۲۷۹) که امروز ازبین رفته است همچنین این وزیر دانشمند حضور یکی از امرای هندرا دردربار سامانی غنیمت شمرده درموقع مراجعت او ابودلف شاعر عرب راباوی همراه ساخت تامشاهدات خودرا برشته تحریر

---

۱ ـ شرح زندگانی ابوعلی سینا وآثار او درصفحات پیش بیان گردیده است

(۲) بیمورد نیست که دراین محل اشاره بنام ابوالعمران موسی بن میمون بشود . این دانشمندگرچه مسلمان نبوده و فقط چند گاهی ازبیم حکمران اسپانیا خود را مسلمان معرفی کرد تألیفات مهمی به زبان تازی درطب و فلسفه دارد و میتوان گفت یکی از بزرگترین فیلسوفان یهودی است که در اسپانیا بدنیا آمده تألیفات او در زمان خود تأثیر عظیمی داشته و ضمناً طبیب خاص صلاح الدین ایوبی وجانشین او ملك عزیز گردید (رحلت ۶۰۰ ) .

درآورد . این شاعر به تبت رفته وازجانب هند وافغانستان وسیستان بازگشت نمود و کتاب قابل توجهی درجغرافیا تألیف کرد .

مشاهیر جغرافی نویسان ایرانی عبارتست از :

**ابن خردادبه**

عبدالله‌بن عبدالله جدش زردشتی مذهب بوده و بکیش اسلام درآمد پدرش مدتی حکمرانی طبرستان داشته و عبدالله در بغداد متولد شد . ابن خرداد به در بغداد باموسیقی دان مشهور **اسحق** معروف به موصلی مربوط‌شده وازاو موسیقی رافرا گرفت. تألیف‌اودرجغرافیا « **کتاب‌المسالك - والممالك** » است با شرح مالیـات هر ایالتی و در حدود سنه ۲۲۹ الـی ۲۳۳ تالیف شد .

**ابن الفقیه همدانی**

این دانشمند در اواخر قرن سوم هجری کتابی در جغرافیا نوشته‌که ازبین رفته و علی‌بن‌جعفرشیرازی آنرا ملخص نموده .

**احمدبن سهل بلخی**

ابوزیدمعروف به‌احمدسهل‌درسنه **۳۲۲** وفات کرده‌ویکی‌ازفلاسفه بشماراست . درجغرافیا تألیفی داردموسوم به‌« **صورالاقالیم** » ودرآن نقشه های جغرافیائی است.

**محمدبن موسی خوارزمی**

محمدبن موسی‌خوارزمی دارای تألیفی‌است درجغرافیا موسوم به « صورة الارض » ( رحلت ٤۲۷ ) .

**زکریای قزوینی**

زکریابن محمدبن محمود درقزوین متولد شده و نسب خود را به « انس » پسرخادم حضرت رسول میرسانده‌است تألیفات اویکی کتاب **عجایب‌المخلوقات** ودیگر « **آثارالبلاد** » است که در حقیقت یك‌قسم تاریخ جغرافیائی‌است ( رحلت ٦۸۲) (۱) .

---

۱ـ یکی ازمشاهیر جغرافی نویسان‌اسلام **یاقوت‌بن عبدالله‌رومی** است که‌پدرش ومادرش یونانی بوده و درخاك روم شرقی بدنیا آمده است . مدتی عمر خود را بمسافرت‌گذرانید وهنگامی‌که دربلخ بود خبر تسخیر بخارا و سمرقند را بدست مغول بشنید و بموصل بازگشت و در ٦۲٦ در حلب بدرود حیات گفت .

مهمترین تألیفات او عبارت است از : معجم البلدان ، مشترك ، مراصدالاطلاع . ارشاد الاریب . دیگر ابوالحسین محمدبن جبیر است که در اواخر قرن ششم هجری میزیسته واهل اسپانیاست . سفرنامه‌او قابل توجه‌است .

# فصل سیزدهم

# ائمه اثنی عشر و دانشمندان بزرگ شیعه تاحمله مغول

راجع بمذهب تشیع درفصل دوم این باب شمه‌ای گفته شد و باختلاف فرقه های شیعه اشاره گردید. چون مذهب تشیع بتدریج جای سایرمذاهب را درایران بگرفت ودرزمان صفویه تشیع مذهب رسمی گردید بنابراین لازم است نام بعضی از مشاهیر بزرگان این مذهب را اعم ازآنکه ایرانی بوده‌اند یاعرب در این فصل تذکردهیم وناگفته نماندکه جمعی ازدانشمندانی که درفصل سابق بدانها اشاره شد شیعه‌مذهب یامتمایل به‌تشیع بوده اند. مثلا قطع است که فاضل‌معروف **ابوریحان بیرونی** و محقق دانشمند حکیم و منجم مشهور **خواجه نصیرالدین طوسی** شیعه مذهب بوده‌اند وبنام آنها درتحت عنوان علوم مختلفه اشاره‌شد . فهرست اسامی دانشمندان این طبقه خاصه اگر خواسته باشند کلیه فرقه های شیعه‌را اعم ازاثنی عشریه، زیدیه وغیره را درنظر گیرند موضوع تألیف کتاب مفصل جداگانه‌است مانندکتاب مجالس-المومنین‌سید نورالله شوشتری وصفحات این‌تألیف مختصر گنجایش نام‌آن بزرگواران را ندارد .

**ائمه اطهار**

قبل از تذکر نام دانشمندان شیعه برخود فرض دانستیم که نام ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین را برای تبرك وتیمن‌زیب صفحات این‌نامه مختصر نمائیم‌ویقین است که‌نام‌این شموس‌آسمان حقیقت، نزدمسلمین خاصه ایرانیان ازآفتاب مشهورتراست .

**علی علیه السلام**

امام‌اول اسدالله‌الغالب امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب‌پسرعم رسول‌اکرم وزوج بتول وابوالحسنین است . شیعان معتقدند که ابوطالب بدین اسلام‌مشرف گردید وخدمات اوبه برادرزاده بزرگوار خود خاتم-

النبیین این عقیده‌را تأیید می‌نماید. مادر حضرت امیر فاطمه بنت **اسدبن‌هاشم** است وزوجه آن بزرگوار **فاطمه سلام‌الله‌علیها** دخترحضرت رسول اکرم (ص) است که ازخدیجهٔ کبری داشته. از فاطمه سه‌پسر ودو دختر آورد (حسن، حسین، محسن، زینب و ام‌کلثوم). پس‌از فاطمه که درسنه۱۱هجری وفات کرد حضرت امیر چندزن دیگر بحباله نکاح خود در آورد و چندین فرزند بوجود آمد.

حیدر کراردراخلاق، شجاعت، فتوت، عدالت، بلاغت‌وفصاحت‌پس ازحضرت رسول بی‌نظیربوده وحق‌است اورا مظهرالعجایب نامند.

درمرتبه حضرت او همه حیرانند. کرورها مردم اورا نه فقط امام اول بلکه جانشین بلافصل پیغمبر دانند وبردیگران‌که مراعات این مطلب‌نکرده ایراد گیرند ملیونهااورا خلیفهٔ چهارم ویکی ازبزرگترین صحابه‌پیغمبرو واجب التعظیم والتکریم دانند، جمعی در مراتب صفات او حیران مانده خدایش خوانند. علماء اسلام اورا بزرگترین عالم اسرار قرآنی شمارند واکثر محققین صوفیه خرقه‌الفقر فخری‌را بوی رسانند. محققین بیغرض اروپائی آنحضرت را شهسوار بدون خوف و بیم خوانند و خلاصه هرکس در وصف او چیزی گوید و شاید کمتر کسی علی (ع) را شناخته‌باشد.

یك ممکن‌واینهمه صفات واجب لاحول ولا قوة الا باالله

برسرکوی او وبنام اوچه درزمان حیاتش وچه بعدازمماتش غوغا هابرپا گشت ودرصفحات گذشته این تألیف بکرات بآن وقایع اشاره‌گشته است و منجمله گفتیم چون مسند خلافت بوجودولی حق مزین گردید، زبیر وطلحه باموافقت عایشه بنای مخالفت گذاشتند وآنانرا ناکثین نامند ودرجنك مشهور «**جمل**» بکلی مغلوب‌شدند اما طرفداران معاویه را که مورخین **قاسطین** نام نهاده‌اند درجنك صفین چاره جز درخواست حکمیت ندیدند وبالاخره **مارقین یعنی‌خوارج**درجنك نهروان شکست فاحش خوردند ـحضرت ولایت‌پناه درماه رمضان درسن ٦٣ سالگی ( ٤٠ هجری ) بدست یکی ازخوارج عبدالرحمن‌بن ملجم مرادی شهیدگردید ولی موضوع ولایت‌و حب‌علی واولاد او مسئله‌ای‌نبودکه پس‌ازشاه ولایت ازبین‌برود ویك‌قسمت ازتاریخ

اسلام راجع بوقایعی است که ازاین موضوع مهم رخ داده .

**امام حسن المجتبی (ع)** حضرت امام حسن در شعبان یا رمضان سنه سوم هجری عالم وجود را بوجودخود نورانی نمود وپس ازرحلت پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب صلاح در آن دید که ازبرای جلوگیری ازریختن خون مسلمین با شرایط مخصوص بامعاویه صلح نماید و تمام عمر در ترویج شریعت و هدایت کافه انام از خواص وعوام گذرانید ولی چون معاویه مایل بود پسر خود یزید را بعد ازخویش خلیفه سازد ومیدانست که این امر برخلاف شرطیست که باحضرت مجتبی نمودزوجهٔ او جعده دختر اشعث بن قیس را بفریفت تاآن بزرگوار را مسموم کرد ( سنه ۵۰ هجری ).

**امام حسین سیدالشهدا (ع)** تولدحضرت امام حسین علیه السلام درماه شعبان سال چهارم هجری واقع گشت وپس ازشهادت برادر بزرگوارش مقام منیع امامت باو رسید وچون معاویه برخلاف شرائطی که باحضرت مجتبی (ع) نموده بود پسرخود یزید را خلیفه ساخت وبدار دیگر شتافت وفسق وفجوریزید و عدم اعتناء اوباحکام شریعت اسلام مشهور خاص وعام گردید. حضرت امام حسین برخود دانست که درتقویت شرع احمدی قیام کرده ودراین راه سرمشق شجاعان عالم گردد برای این مقصود ازمکه معظمه بطرف کوفه حرکت نمود ودردشت کربلا درسنه ۶۱ هجری دردهم محرم واقعه شهادت آن حضرت وجمعی ازخویشان واتباع آن بزرگوار رخ داد. این واقعه که شنیدنش دلهارا درطپیدن اندازد ولرزه براندام افکند بقدری مشهور است که حاجت بشرح آن نیست .

**امام زین العابدین (ع)** تولدامام چهارم علی بن الحسین بن علی المرتضی درشعبان سنه ۳۸ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم زمخشری نقل کند که چون درزمان خلافت عمر **صبایای** فارس رابه مدینه آوردند سه دختریزدگرد درمیان آنان بود بدستور علی علیه السلام یکی بحضرت حسین دیگری به محمدبن ابی بکر سوم به عبدالله بن عمر داده شد . حضرت حسین از آن دختر که بروایتی شهربانو نام داشته **سید سجاد** راآورد ودرواقعه جانسوز کربلا زین العباد بیست وسه سال داشته

است . مکارم اخلاق و وفور دانش ومراتب پرهیزکاری وطاعت او نه بقدری است که زبان وقلم ازعهده تحریر وتقریر برآید :

هذا بن خیـر عبادالله کلهم          هذا التقی النقی الطاهر العلم

درسال ۹٤ هجری روح پرفتوحش بگلشن قدس خرامید وعلماء شیعه برآنند که هشام‌بن عبدالملك آنحضرت را مسموم‌کرد .

**امام محمدباقر(ع)**

امام پنجم فرزند ارجمند زین العباد وفاطمه بنت امام‌حسن علیه‌السلام‌است که‌درسنه۵۷ هجری ولادت باسعادتش اتفاق افتاد ودرسال ۱۰٤یا۱۰۵ بباغ رضوان‌وبهشت جاودان شتافت و دانشمندان شیعه را عقیده اینست که آنحضرت را امویها مسموم نمودند . معرفت آنحضرت درعلوم ظاهر و باطن بقدری بوده که ملقب به باقر گشت . خلیفه اموی و دانشمندان وقت در حل معضلات از آستانه مطهرش استمداد میکردند چنانکه وقتی بین عبد الملك اموی و ژوستین امپراطور روم کاربه نقار کشید، عبدالملك دست توسل بدامان امام همام زد وبدستور آن‌بزرگوار اولین سکه اسلامی‌راضرب کردند. دریك طرف آن سکه سورهٔ توحید وازطرف دیگر شهادت حضرت ختمی مرتبت نقش گردید و باشاره حضرتش فرمان رفت که درتمام بلاد اسلام بجزبامسکوکات اسلامی معامله ننمایند .

بفضل علم وحلم و زهد وتقوی          شبیه مصطفی شبه علی بـود

**امام جعفرالصادق(ع)**

ولادت پیشوای‌شریعت مصطفوی وهادی طریقت مرتضوی امام ششم جعفرالصادق‌علیه‌السلام درسنه۸۰ یا۸۳ هجری رخ داد . مانند اجداد بزرگوارش مظهر اسرار ربانی و باب علم ومعرفت بوده‌است کمترین شاگردش جابربن حیان است که نامش درقرون وسطی درمباحث کیمیائی درمشرق ومغرب زمین مشهورتر ازآفتاب بوده حضرت صادق درکشف اسرار قرآن واستنباط احکام حجةالله فی‌الارض بود وازهمین جهت مذهب‌اثنی عشریه بنام‌مذهب جعفری منسوب باوست . دانشمندان وقت خوشه چین خرمن کمالات او بودند ودر سنه ۱٤۸ بجواررحمت پروردگار قرارگرفت و گویند خلیفه عباسی منصورآنحضرت را مسموم ساخت .

**امام موسی کاظم(ع)** امام موسی کاظم امام هفتم درسال ۱۲۸ هجری دار دنیا را بنور خویش منور فرمودند و پس از رحلت پدر عالیمقام او طوایف مختلفه پروانه‌وار بدور آن شمع حقیقت گرد آمدند. مهدی خلیفه عباسی که مرتبه علم و کمال و حلم و جلال روحانی آنحضرت را میدانست ازروی حسد آن بزرگوار را از مدینه به بغداد طلبید و محبوس گردانید ولی بعد اورا بااعزاز بمدینه روانه ساخت وچون نوبت خلافت هارون الرشید رسید و مشاهده کرد درمقابل مظهر اسرار علوم الهی چراغ خلافت او پرتوی ندارد بجای اینکه از خرمن کمالات آنحضرت استفاده کند ویرا مقید نموده ودر بصره و بغداد محبوس ساخت ودر آخر در سال ۱۸۳ آن بزرگوار را مسموم گردانید.

**امام علی بن موسی الرضا (ع)** ولادت باسعادت امام هشتم علیه آلاف التحیة والثنا درسنه ۱۴۸ یا ۱۵۳ هجری رخ داد. سلطان دین است و پیشوای اهل یقین. علماء شرع حلقه بندگی اودر گوش دارند و اکثر پیران ارشاد سلسله خودرا باو رسانند. چه درایام حیات وچه پس از رحلتش مهرش درقلوب جای داشت و بزرگواریش همه متفق بودند. بدینجهات مأمون در صدد برآمد بهر وسیله خودرا بآن امام همام نزدیك سازد تاشاید شیعیان دراثر اعتقادی که از روی یقین بآنحضرت داشتند کار خلافت مأمون را فراهم سازند. بنابراین قطب دایرهٔ امکان را بجد و جهد بسیار ولیعهد نمود و بروایتی پس ازاینکه مأمون مقصود خودرا ازپیش برد آن بزرگوار را درقریه سناباد طوس مسموم نمود ولی جمعی برآنند که حضرت رضا باجل طبیعی در فردوس اعلی قرارگرفت (سنه ۲۰۳ یا ۲۰۸).

**امام محمد تقی(ع)** ولادت حضرت امام نهم محمد تقی علیه السلام که سرچشمه فضل و کان سخا و بحر وفاست درمدینه سنه ۱۹۵ اتفاق افتاد و درسنه ۲۲۰ دربغداد بجنات برین خرامید و شیعیان و بعضی ازاهل سنت براین عقیده‌اند که معتصم اورا مسموم ساخت.

**امام علی النقی(ع)** تولد دهمین امام حضرت ابوالحسن علی بن محمد النقی(ع) کـه مکارم اخلاق و علو مقام وصفات پسندیده اش زیـاده

ازحداست درسنه۲۱٤ هجری درمدینه‌واقع گشت . متوکل‌خلیفه‌اورا به«سرمن‌رای» ( سامره) آورد ودر آنجا متوقف ساخت و در زمان خلافت معتز ( ۲۵٤) بگلشن قدس خرامید . علماء شیعه بر آنند که معتز آنحضرت‌را مسموم نمود .

**امام‌حسن عسکری (ع)** یازدهمین امام حضرت حسن‌بن علی العسکری درسنه ۲۳۱ در مدینه مکرمه جهـان ظلمـانی را بقدوم خویش نورانی نمود ودرایام معتمد خلیفه ، سنه ۲٦۰ بجوار رحمت پروردگار خرامید وبقول‌علماء شیعه مسموم گشت .

**حجة‌الله امام محمدبن‌الحسن(ع)** امام دوازدهم مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه فرزند امام‌حسن عسکری ونرجس خاتون در سنه۲۵۵ هجری متولد گردید و هشتم ربیع الاول‌سال ۲٦۰ هجری آغاز غیبب صغری است و ٦۹ سال ادامه داشت ـ دراین مدت چهار نفر ازوکلاء آنحضرت باآن علیه السلام مربوط بوده وپس از رحلت وکیل چهارم موسوم به علی‌بن محمد درسنه ۳۲۹غیبت کبری شروع شد .

## شعراء و علماء بزرك شیعه

نام بعضی از شعراء ودانشمندان بزرك شیعه غیر از چند نفری کـه در فصل سابق تحت عنوان رشته های مختلف علوم و فنـون نامبـرده شده از ایـن قرار است :

**فرزدق** در زمان بنی‌امیه یکی شعراء بزرك که جداً طرفدار علی‌ـ علیه‌السلام و اولاد آنحضرت بوده فرزدق‌است‌که در اعتقاد خود نهایت ثابت بوده وچون حضرت امیر باو امر فرمود قرآن‌را ازبر نمـاید آن شاعر پای خود درزنجیر نهاد تاآنکه کلام‌الله‌را حفظ نمود. فرزدق در بصره متولـد گردید . قصیده‌ای‌درمدح‌حضرت‌امام‌زین العابدین دارد که درنهایت بلاغت وفصاحت است وموجب گردید که‌اورا درسن‌هفتادسالگی‌درحبس افکند. فرزدق درسال ۱۱۰ رحلت نمود .

**کمیت**

کمیت شاعر عرب است وقصاید زیبائی درمدح حضرت رسول و اهل بیت اودارد وبا اینکه مرثیه‌ای راجع به معاویه سروده نسبت به سلسله اموی حملات سختی کرده است. هشام خلیفه اورا درحبس افکند وخواست دست وزبانش را ببرد ولی کمیت بامساعدت زنش که لباس خودرا باو داد فرار نمود ( رحلت سنه ۱۲۵).

**سید حمیری**

این شاعر در بصره متولد گردید و چون در ترویج مذهب شیعه میکوشید مجبور گردید از آن شهر بکوفه رود پس از ورود ابوالعباس سفاح در کوفه سیدحمیری باو مربوط گردید ولی طولی نکشید که از عباسیان کناره گرفت چه خلفاء عباسی دست به آزارعلویان دراز کردند واین مسئله بآن دانشمند گران آمد عجب اینجاست که پدر ومادر این مرد بزرك خارجی مذهب بوده وسیددست ازاین مذهب بکشید ومدت چهل سال در ضمن قصاید آبدار که همچون آب روان است مدح علی واولاد اورا نموده وبه سایرین حمله آورده است. فوت او در ۱۷۳ در « واسط » واقع شد.

**دعبل خزائی**

دعبل اصلا عرب است ودر کوفه یا کرکسیه متولد گردیده مدتی دریکی ازشهرهای کوچك تخارستان حکمرانی نموده ودر هجو، یدطولائی داشته است. ازطرفداران جدی خلافت علی علیه السلام واولاداوست فوتش در ۲٤٦ واقع شد.

**دیك الجن**

این مرد ازشعوبیه سوریه است ودر حیص متولد گردید و عقیدهٔ تشیع داشته وراجع به شهادت حضرت حسین علیه السلام مراثی دلربائی دارد (فوت ۲۳٤).

**محمدبن یعقوب کلینی**

ثقة الاسلام کلینی درسنه ۳۲۹ وفات کرده وتألیف او « الکافی فی علم الدین » یکی از کتب اربعه شیعه امامیه است.

**شریف ابو القاسم بن طباطبائی**

این دانشمند سمت نقابت سادات را در مصر داشته واشعار او جنبه عرفانی دارد. فوت او در ۳٤٤ واقع شد.

**نعمان بن حیان**
نعمان از مذهب مالکی دست کشیده شیعه امامیه شد ومدتی در مصر در زمان خلفاء فاطمی مقام قضاوت را داشته است ( فوت ۳٦۳ ) .

**ابن بابویه**
محمد بن علی بن حسین بن موسی معروف به شیخ صدوق دارای ۳۰۰ تألیف است که ازهمه مهمتر کتاب «**من لایحضره الفقیه**» است که یکی ازچهار کتب شیعه امامیه است (فوت ۳۸۱) .

**ابن الحجاج**
ابن حجاج محتسب بغداد بوده و بعداز مدتی ازاین کارخلع شده است . درفن شاعری سبك جدیدی بوجود آورده ودرمرحله اعتقاد شیعه خالص بوده و وصیت نمود تااورا درجوار امام موسی کاظم دفن نمایند (فوت ۳۹۰) .

**شریف محمد الرضی**
ازسادات عالیمقام است ، پدرش طاهر نقیب سادات ورئیس دیوان مظالم بوده . شریف رضی درطول حیات قصایدزیبائی ازخود بیادگار گذاشته ودرتفسیر قرآن وشرح بلاغت آن تألیفاتی دارد . فوتش در بغداد در سنه ٤۰٦ واقع شد .

**مهیار بن مرزویه**
مهیاراهل دیلم است وعالم شیعه «شریف رضی» اورا از کیش زردشتی بآئین اسلام مشرف ساخت وشعر باوآموخت. اشعار زیبای مهیار بزودی جلب توجه کردولی چون دارای عقیده تشیع بود عدهٔ کثیری ازاهل سنت بمخالفت او برخاستند ودرسنه ٤۲۸ دربغداد وفات کرد .

**شریف المرتضی**
ابوالقاسم علی بن طاهر از سادات عالیمقام امامیه است و دربغداد نقابت سادات راداشته ودرسال ٤۳٦ بدارجنان خرامید تألیفات متعددی دارد که ازآنجمله است « **الدزرو الغرر** » (هشتادو دوخطبه است راجع بمسائل مختلفه ) **شهاب فی الشیب و الشباب**» همچنین خطبه های حضرت امیررا این مرد دانشمند یابرادرش شریف رضی جمع آوری کرده ودریك جلد بنام نهج البلاغه درآورده است .

**احمدعلی النجاشی** این دانشمند دارای تألیفات متعددی است که از آنجمله کتاب معروف **الرجال** است . وی شاگرد شیخ مفید بوده و درسنه ٤٥٥ وفات کرده‌است .

**شیخ الطایفه** ابوجعفر محمد بن حسن بن طوسی در طوس متولد شده قسمت اعظم عمر شریف خودرا دربغداد بسربرده ودرنجف اشرف بدارخلد خرامید (٤٦٠) . از علماء شیعه امامیه است ومؤلف فهرست «کتب الشیعه» و مصباح المجتهد والحل والعقد است اماتألیفات دیگراو یکی موسوم به تهذیب الاحکام و دیگر استبصار است که دوکتاب از چهار کتاب معتبر شیعه اثنی عشریه است .

**ابوالحسن علی القمی** ابوالحسن علی در قرن چهارم هجری میزیسته و تفسیر مختصری در قرآن دارد .

**ابن منیر طرابلسی** ابوالحسین احمد در طرابلس بدنیاآمد و قرآن را از برنمود ونحو وعلم‌اللغة رابخوبی بیاموخت ودرفن‌شعراز از اساتید عصر خودگشت ( فوت او در ٥٤٨ درحلب واقع شد ) .

**رضی الدین ابوعلی طبرسی** رضی‌الدین از علماء معروف امامیه است و در تألیف مشهور خود موسوم به «کتاب‌الاحتجاج» ازاین مذهب دفاع‌نموده . جامع‌الجوامع و کتاب مجمع‌البیان درتفسیر قرآن از تألیفات آن مرد بزرك است (رحلت ٥٤٨) .

**ابن‌ابی الحدید** عزالدین عبدالحمید سراینده‌ٔ « **سبع العلویات** » است درمدح حضرت رسول ، فتح خیبر و مکه و شهادت حضرت حسین و درتوصیف خلیفه ناصر الدین‌و همچنین شرح بلیغ نهج البلاغه از اوست ( رحلت درسنه ٦٥٦) .

**نجم الدین جعفر بن یحیی** معروف‌به **محقق‌اول**است‌که در۶۳۸ بدنیاآمد وازعلماء بزرك امامیه‌است وتألیف مشهور او«شرایع‌الاسلام» میباشدازتعریف مستغنی‌است . گویند خواجه نصیرالدین‌طوسی درمجلس‌درس

اوحاضر گشته واستفاده نموده است (فوت سنه ۷۲۵) .

**علامه حلی** حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی مانند پدر دانشمندش عنوان فخر المحققین داشته و صاحب تألیفات بسیاری است وفاتش درمحرم ۷۲۶ یعنی در همان سالی که محقق او وفات کرده رخ داده است.

## فصل چهاردهم

## ادبیات فارسی

سلسله هائیکه درزمان خلافت بنی عباس درایران تشکیل گردید موجب پیشرفت زبان شیرین فارسی شد . این زبان که هیچوقت ازبین نرفت وعموم ایرانیان بالهجه های مختلف بدان تکلم میکردندوتسلط عرب فقط باعث شد که عده ای ازلغات تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی بزبان عربی که مفهوم کلیه ملل اسلامی بود برشته تحریر درآید، همینکه طرف توجه ملوك وامراء گردیدمجدداً جوانی را ازسر گرفتو لـآلی شاهوارنظماً ونثراً رونق افزای عالم ادبیات شد بقسمیکه میتوان گفت ادبیات فارسی یکی از زیباترین ادبیات عالم است وقرنهاست که نظرجهانیان رابطرف خود جلب کرده است .

اکثر شعراء بزرك مادر دوره خلافت اسلامی وتحت توجهات سامانیان ، آل ـ بویه ، غزنویان ، آل زیار ، سلجوقیان، غوریان وخوارزمشاهیان میزیسته اند . واولین شاعر مشهوریکه در زمان طاهریان روزگار بسرمیبرد **حنظله بادغیسی** است. دیگر **فیروز المشرقی** است که معاصر باعمر و لیث صفاری بوده شعراء معروف دیگر **ابوسلیك گرگانی**، **شهید بلخی** ، **ابوشعیب صالح بن محمد هراتی** و**ابوعبدالله ـ محمد بن موسی الفرالاوی** است .

بااینکه ازشعراء سابق الذکر آثار مهمی دردست نیست معذلك ازهمان چند شعری که از آنان باقی است وشهادتی که استادان فن داده اند میتوان گفت که این

شاعران مقام بلندی در فن خود داشته و شعر فارسی مراحل اولیه خود را طی کرده بود مثلا رودکی که بلاشك از استادان شعر در آن دوره است راجع بفوت شهید بلخی گوید :

کاروان شهید رفت از پیش ‌‌ ‌ وان ما رفته گیرو می اندیش
از شمار دو چشم یکتن کم ‌ ‌ وز شمار خرد هزاران پیش

**رودکی** ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی بین معاصرین وفضلا واستادان شعر شهرتی بسزا داشته چنانکه معروفی بلخی، اورا « سلطان‌الشاعرین» نام داد دقیقی مقام این شاعر را محترم شمرده وعنصری اورا درغزلسرائی بی نظیر دانسته است. رودکی در ناحیهٔ رودك نزدیك سمرقند بدنیا آمده وعوفی بر آن است که کور مادرزاد بوده. رودکی نه فقط در شعر بلکه در فن غنا و نواختن چنك دست داشته و نزد نصر بن‌احمد سامانی ( نصر دوم ) مقرب بود . نقل کنند وقتی اقامت نصر دوم در هرات بطول انجامید وملتزمین رکاب ملول گردیده از رودکی خواهش کردند بنحوی امیر را ازاقامت منصرف سازد . رودکی درموقع مناسب این اشعار را درحضور امیر بخواند و باساز بنواخت .

بوی جوی مولیان آید همی ‌ ‌ یاد یار مهربان آید همی (الخ)

گویند نصر دوم را چنان حالتی دست داد که فوراً عازم بخارا گشت . رودکی اشعار بسیار سروده ولی چیزی باین دوره نرسیده است . بعضی بر آنند که این شاعر متمایل بمذهب اسمعیلی بوده است . رودکی کلیله و دمنه را بنظم کشید ولی متأسفانه این اثر نفیس ازبین رفته است .

**دقیقی** ابومنصور محمدبن احمد اهل طوس است و بعضی براین عقیده اند که این شاعر باطناً زردشتی مذهب بوده واستناد باین اشعار کرده‌اند :

دقیقی چهار خصلت برگزیده ‌ ‌ بگیتی ازهمه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ ‌ ‌ می‌خون رنگ ودین زردهشتی

ولی بر کسانیکه ازشعر وشاعری اطلاعی دارند مخفی نیست که سرودن این قبیل اشعار دلیل بر آئین احدی نشود آنچه میتوان گفت این است که دقیقی بایران باستان علاقه زیادی داشته وقبل ازفردوسی خواسته است داستانهای ملی ایران را بنظم سراید ولی عمرش وفانکرد و بیش ازهزار بیت که مربوط به ظهور زردشت است سرود که ازدنیا برفت وفردوسی آن هزار بیت رادرشاهنامه خود آورده است . دقیقی معاصر بامنصوراول، ونوح دوم بوده وهردورامدح کرده است ـ درآخر نیز بدست غلام ترك خود کشته شد .

**سایر شعراء**

دیگر از شعرای آن عهد **ابوالحسن علی بن محمدغزالی** و **منطقی رازی** (منصوربن علی)است. منطقی صاحب اسمعیل بن عباد را مدح گفته و دراشعار خویش حسن تعلیل را مراعات نموده است . دیگر **خسروی ـ سرخسی** ( ابوبکر محمدبن علی) است که شاعر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بوده ولی صاحب بن عباد وسیمجور وعدهٔ دیگر را هم مدح کرده وازاین دربار بآن دربار میرفته است . **قمری گرگانی** ( ابوالقاسم زیادبن محمد) مداح قابوس است و **ابوطاهر خسروانی** شاعرسامانیان بوده .**ابوشکور** بلخی در سنه ٣٣٦ هجری آفرین نامه را باتمام رسانیده ولی متأسفانه این تألیف ازبین رفته است ـ شعرای دیگری هم بوده که برای اختصار ازذکر نام آنها صرف نظر میشود و بعضی ازملوك آن دوره هم درساختن شعر دستی داشته که از آنجمله اند منصور دوم پسر نوح سامانی و قابوس بن وشمگیر .

**ملاحظه**

نوع شعر درآن ایام بیشتر رباعی ، دوبیتی قطعه ومثنوی بوده است . قدیمترین مثنوی منظومه کلیله ودمنه است که رودکی آنرا سروده ومتأسفانه ازبین رفته است . دیگر منظومه دقیقی است که فردوسی آنرا درشاهنامه محفوظ داشته . اما قصاید وغزلیات شعرای سابق الذکر جنبه سادگی و طبیعی دارد .

بنابراین میتوان گفت که ازنیمه قرن چهارم هجری ادبیات فارسی وارد مرحله جدیدی شده ورونق دیگری بخود گرفت. قصاید ازسادگی خارج شدو پر ازاستعارات وتشبیهات و سایر صنایع بدیع میگردد واحساسات ملی درشاهکار عظیم فردوسی جلوه مینماید

وطولی نکشید که شعر آئینه افکار عرفانی ومسائل اخلاقی میگردد وشعراء بزرگی در این رشته داد سخنوری میدهند که اینك بذکر اسامی استادان سخن میپردازیم :

**اسدی طوسی**

نبایست احمدبن منصور راباپسرش علی بن احمد اسدی صاحب گرشاسب نامه اشتباه کرد .گویند احمداسدی استاد فردوسی بوده و دولتشاه در تذکره خود حکایتی نقل کند که بکلی خالی از حقیقت است چه گوید چهار هزار بیت آخر شاهنامـه را اسدی در یك شبانه روز برای فردوسی که در بسترمرك بوده است گفته وحال اینکه جای شك نیست که در تنظیم شاهنامه احدی جزاستاد طوسی دست نداشته است .

اسدی درفن مناظره قصاید زیبا دارد ازقبیل : مناظره عرب وعجم شب وروز آسمان وزمین، مسلم و گبر.

**فردوسی**

آنچه از تحقیقات دانشمندان معلوم میشود فردوسی یکی از دهقانان معتبر طوس بوده ودرسنه ۳۲۳یا۳۲٤ هجری بدنیا آمده است ـ علاقه بایران باستان وحس وطنپرستی اورابتنظیم داستانهای ملی ایران واداشت بنابراین پس ازتحمل زحمات وملاقات دانشمندان واستفاده از«نامه خسروان » کـه ابومنصورمعری ازروی مآخذهای باستانی برای حکمران طوس **ابو منصور بن عبدالرزاق** نگاشته بود بتنظیم شاهنامه پرداخت ونسخه اول آنراتقدیم احمدبن محمدبن ابی بکر خالنجانی نمودونسخه ثانی رابسلطان محمودغزنوی تقدیم کرد سلطان آن شاعر نامی را مأیوس ساخت وحاجتش راچنانکه بایست برنیاوردبنابراین فردوسی ازشدت نومیدی محمود را هجو کرد. بالنتیجه ازغزنین فراراختیارنمود وبطبرستان رفت ـ فردوسی مدتی هم نزدبهاءالدوله یاپسرش سلطان الدوله دیلمی بسرده وکتاب یوسف وزلیخا را برای او بنظم آورد . وسرانجام درسن نودسالگی (یابیشتر) بطوس برگشته در آن دیار بدرود حیات گفت ودرتاریخ رحلتش اختلاف است .

چون این اواخراثری ازآرامگاه این مرد بزرك باقی نمانده بود لهذا دراین عصر آرامگاهی که شایسته استادسخن است بنا گردید ودرحضورمستشرقین ودانشمندان شرق وغرب افتتاح شدوپس ازهزار سال جبران قدر ناشناسی محمود غزنوی بعمل آمد .

شاهنامه فردوسی شعله‌ای از آتش وطنپرستی است که درسینه شاعر طوس افروخته بود . این ابیات را فردوسی فقط ازروی‌عشق و علاقه به‌آب و خاك نیاکان خود سروده وتقدیم آن‌به احمدخالنجانی یامحمود غزنوی پس‌از این بوده‌است که آن شاعربزرك هستی خودرادر روی‌آن‌گذاشته‌وتقریباً‌فقیرشده بود . دراین شاهکار حتی‌المقدور عامداً لغات تازی بسیار کم استعمال شده و فردوسی خواسته است ازاین راه‌نیز بادبیات‌فارسی‌خدمتی کرده‌باشد . شاعرطوس درتنظیم‌شاهنامه‌نه فقط قوه تصورشاعرانه‌خودرابکاربرده بلکه‌آن‌کتات‌نفیس‌آئینه تمام‌نمائی ازعواطف‌واحساسات پاك و بی آلایش‌بشمار میروند . شاهنامه نه‌فقط ازنقطه نظرحس ملیت در میان ایرانیان مورد توجه خاص واقع شده بلکه چون دارای حلاوت ادبی‌است واشعارش درکمال فصاحت وبلاغت است استادان سخن باستادی فردوسی اعتراف کرده‌اند .

**عنصری** ابوالقاسم حسن‌بن احمد عنصری ازقصیده سرایان‌بزرك عصر خویش‌است‌ودردربارسلطان‌محمود غزنوی‌سمت امیرالشعرائی داشته وجنگهای سلطان وفتوحات‌اورا بنظم سروده‌است . گویند محمودمقررداشت که شعرا قبل‌ازآنکه اشعار خودرا بدربار تقدیم‌دارند مکلف بودند آنرا بعنصری ارائه دهند تاهرگاه مقبول‌نظراو گردید تقدیم‌دارند . ازتاریخ‌حیات این‌شاعرمتأسفانه چیزی دردست‌نیست وحتی‌درتاریخ فوت‌او هم اختلاف‌است .

**عسجدی** ابونظر عبدالعزیزبن منصور دولتشاه عسجدی‌را ازاهل هرات و شاگرد عنصری داند ولی‌عوفی اورامروزی‌خواند علی‌ای‌ـ حال ازتاریخ‌حیات‌او چیزی دردست نیست .

**فرخی** ابوالحسن علی‌بن جولوغ سیستانی است . پدرش در خدمت امیر خلف صفاری بسر می برده و فرخی که طبع بلندی در شعر داشته و چنك را خوب می نواخته در ابتدا در خدمت دهقانی در آمد وسالیانه مبلغی دریافت مینمود وچون بایکی از بانوان دربارصفاری مزاوجت کرد برای کسب‌مال وجاه نزدامیرابوالمظفر چغانی(درماوراءالنهر) رفت . درموقع‌رسیدن فرخی بدانحدود امیرابوالمظفر بداغگاه رفته‌بودوامیرعمید اسعد ناظر امیر، مهارت

فرخی‌را دانسته‌ازاودرخواست کرد قصیدهٔ بسازدهنگام‌شب‌فرخی‌قصیده‌ای که‌مطلش این‌است بسرود :

تاپرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنك اندر سر آرد کوهسار

فرخی در خدمت محمود غزنوی مقام ارجمند داشت . ترجمان‌البلاغه به نثر تألیف اوست لیکن ازبین رفته است .

**منوچهری** ابوالنجم‌احمد اهل‌دامغان است وازقصیده سرایان زبر دست بوده واشعارش دارای‌لطف‌مخصوصی است . منوچهری‌شاگرد ابوالفرج سیستانی بوده ولی‌گوی‌سخن‌ازاستاد بربود ومشهورتر ازاو گردید. تخلص منوچهری ازاین سبب است که آن شاعرمداح منوچهربن‌قابوس‌بن وشمگیرمعروف به فلك‌المعالی بوده .

**کسائی** از شعراء معروف عصر خویش‌است ومذهب شیعه اثنی عشریه داشته وشاید با ناصرخسرو مروزی که آئین اسمعیلی داشته ملاقات کرده‌باشد ، درهرحال ناصرخسرو چندین‌مرتبه‌نام‌آن شاعر را دردیوان‌خود برده وبااینکه اشعار خودرا بهترازابیات کسائی میدانسته معذلك‌بلندی‌مقام کسائی از این معلوم میشود که‌شخصی‌مانند ناصرخسرو اورا حریف‌خود دانسته‌است. کسائی سلطان‌محمود غزنوی را مدح کرده‌است .

این ابیات از اوست :

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت
مردم کریمتر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی‌برای‌سیم
و ز گل عزیز ترچه ستانی بسیم‌گل

**سایر شعرا** ازشعراءمعروف آن‌دوره یکی‌**غضایری‌رازی** دیگر **بهرامی-سرخسی** است که تألیفاتی درنثر دارد و درجای خود ذکر خواهد شد .

**ناصرخسرو** ابومعین‌الدین ناصرخسرو القبادیانی مروزی در زمان چغری بیک سلجوقی سمت تحصیلداری داشته و در سن چهل سالگی ازشرب خمر توبه نموده عزم بیت‌الله‌الحرام را کرد و در ٤۳۷ هجری ازطریق شبرقان بمرو رفت واز آنجا به‌نیشابور رهسپار گردید وپس از زیارت‌مقبره بایزید بسطامی (دربسطام) ازطریق دامغان به سمنان‌رسید . بالاخره ازراه‌قزوین درسنه ٤۳۸ به‌تبریز آمده باقطران شاعرمعروف ملاقاتی کرد از آنجا به وان ،اخلاط، میافارقین، حلب، ومعرة‌النعمان رفت‌وباشاعر وفیلسوف‌عرب‌ابوالعلاء معری‌مربوط گردید.سپس ازطریق طرابلس به بیروت وفلسطین آمدوبیت‌المقدس را زیارت‌کرده بطرف‌بیت‌الله رهسپار شد. پس‌از ادای‌مراسم اولین‌زیارت خود درمکه‌معظمه درمراجعت به‌مصر رفت (٤۳۹) ودویاسه‌سال درقاهره گذرانده مذهب‌اسمعیلیه راقبول‌کرد حکمران‌مصر درآنزمان المستنصربالله خلیفه‌فاطمی بوده ودرعصراو مصر نهایت آبادواهالی بخوشی وکامرانی زندگانی میکردند. ناصرخسرو یکی‌ازدعاة مشهوراسمعیلیه گردید. **سفرنامه** اوکه وقایع‌فوق از آن‌استخراج شده‌نهایت معروف‌است ودیوان او کمال شهرت را دارد . **روشنائی‌نامه** و**سعادت‌نامه** دومنظومه‌دیگر آن‌شاعر بزرگ‌است‌ورساله زادالمسافرین ووجه دین ازتألیفات‌اوست . ناصرخسرودرسنه ۳۹٤ بدنیاآمده ولی‌درتاریخ فوت‌او اختلاف‌است ودرهرحال درسن پیری یعنی‌قریب‌به ٦٥ یاهفتادسالگی وفات‌نمود .

**قطران تبریزی** قطران‌ازشعراء بزرك عصرخودبوده ورشیدالدین‌وطواطاورادر این‌فن استادمیداند.درساختن اشعارمشکل‌ازقبیل‌مربع،مخمس‌و ذوالقافیتین یدطولائی‌داشته‌است. ناصرخسرواورادرتبریز ملاقات کرده وقطران معنی بعضی‌از اشعارمشکل دیوان‌دقیقی‌را ازاو پرسیده یادداشت‌کرده است .

**باباطاهرعریان** باباطاهر از فضلا و عرفاء عصر خود بوده و بگفته نویسنده «راحت‌الصدور» درعصرخویش بزهد وتقوی‌ووارستگی‌اشتهار داشته وطغرل‌بیک سلجوقی‌نیزاوراملاقات‌کرده .نام‌باباطاهردرافواه‌خاص‌وعام ایرانی بیشتر بواسطه دوبیتی‌های دلچسب‌اوست . تاریخ‌زندگانی این عارف حقیقی درست معلوم‌نیست وبعضی بر آنند که ابن‌سیناحکیم معروف باباطاهررا ملاقات کرده‌است .

**ابوسعید بن ابی الخیر**

ابوسعید در سنه ۳۵٦ هجری در مهنه (خاوران) بدنیا آمد و یکی از بزرگان صوفیه است که عقاید وافکار آن طایفه را برای اولین مرتبه در رباعیات معروف خود بیان نموده .گویند این مردعارف باابن سینا ملاقات کرده ودرختم مجلس فیلسوف ایرانی چنین تقریر نمود آنچه من میدانم ابوسعید میبیند (وفات سنه ٤٤٠).

**شیخ عبدالله انصاری**

این شاعر ازاهالی هرات است ودرسنه ۳۹٦ هجری بدنیا آمدو در ٤٨١ بدرود حیات گفته است. مناجات ورباعیات او نیزشهرتی بسزا دارد .

راجع بتألیفات عربی او درفصل دانشمندان اسلام اشاره شد ، آثار فارسی وی غیر از رباعیات ومناجات عبارتست از **زادالعارفین** .**کتاب الاسرار** ، **حکایت یوسف وزلیخا**

**اسدی طوسی**

علی پسر ابونصر احمد اسدی است و نباید او را با پدرش اشتباه کرد . علی اسدی صاحب گرشاسپ نامه ولغات فرس است. گرشاسپ نامه درحدود ۹ یا ۱۰ هزار بیت است بروزن اشعارشاهنامه فردوسی ویك نسخه از آن بخط مؤلف که (درسنه ٤٤٧) هجری برشته تحریر در آورده اکنون در کتابخانه وین پایتخت اطریش موجوداست .

**فخرالدین اسد گرگانی**

فخرالدین افسانه « **ویس ورامین** » که اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند بنظم سروده وتقدیم عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری وزیر طغرل بیك سلجوقی نموده است .

**فصیحی گرگانی**

افسانه « **وامق وعذرا** » را که قبلاعنصری به نظم در آورده و اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند فصیحی مجدداً به نظم سروده فصیحی درزمان عنصرالمعالی کیکاوس (ازاخلاف قابوس بن وشمگیر میزیسته) وشاعر او بوده است .

**ارزقی**

ابوبکر یا ابوالمحاسن هروی پسر اسمعیل کتاب فروش هراتی است وازقصیده سرایان معروف وطرف توجه طغانشاه سلجوقی بود. گویند روزی امیرمذکور درموقع بازی نرد ، دوشش میخواست ودویك آورد

ازرقی برای تسکین خشم او این دوبیت را گفت :

گر شاه دوشش خواست‌دویك زخم افتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که گرد رأی شاهنشاه باد
در خدمت شاه روی بر خاك نهاد .

همچنین یکی از امرای سلجوقی کرمان را مدح گفته است وجز چند قصیده از اشعار اوچیز مهمی باقی نیست

**مسعود سعد سلمان** بموجب گفته دولتشاه مسعود اهل گرگان بوده‌است . سلطان ابراهیم غزنوی اورا به اتهام‌رابطه باملکشاه سلجوقی درقلعه «نای» محبوس ساخت واین‌شاعر اشعار نهایت مؤثر و زیبائی در زندان سرود ولی نزد ابراهیم مؤثر نیفتاده دوازده سال در اسارت بسربرد .

**معزی** در زمان ملکشاه سلجوقی آوازهٔ سخنوری معزی در اطراف اشتهارداشت و درعهد سنجر امیرالشعراء او گردید . روزی سنجر درتیراندازی خطاکرده‌تیرش بمعزی رسید اورابکشت . بعضی دیگر برآنند که امیرمعزی پس‌ازآن قضیه بهبودی حاصل کرد واین شعررا شاهدآورند:

منت خدای را که بتیر خدایگان من بنده‌بی‌گنه نشدم کشته رایگان

**عمرخیام** راجع باین دانشمند ومقام‌اودرریاضیات ونجوم سابقاً درضمن دانشمندان ایران که بتازی آثاری از خود باقی گذاشته اند سطری‌چند گفته شد . رباعیات خیام درآفاق شهرتی بسزا داردولی‌بعض‌آنها متعلق بدیگران است که بخیام منسوب نموده اند . راجع باین دانشمند و حسن صباح و خواجه نظام‌الملك حکایتی نقل‌کرده اند که چون عاری از حقیقت است از ذکر آن در این تألیف خود داری میشود. اغلب رباعیات خیام دارای یك‌لطف مخصوصی است وگوئی آن شاعر بزرك چون نتوانسته معمای خلقت را ازطریق ریاضی یا ازمشاهده اوضاع کواکب حل‌نماید در بحرحیرت فرورفته ودرمسائل‌حکمتی بنظر

شك مینگرد وچنین نتیجه میگیرد که این « دم » رانبایست ازدست داد چه عاقبت کارمجهول است .

**عمعق بخارائی ورشیدی**

این دو شاعر ازشعرای دربار خضرخان ( یکی از ایلك ـ خانهای ماوراء النهر) بوده‌اند وعمعق سمت امیرالشعرائی خضرخان‌را داشته است .

**ادیب صابر بن اسمعیل**

ادیب صابر رقیب و طواط بوده و یکدیگررا بسختی هجو کرده‌اند . انوری وخاقانی ادیب صابررادرشعر گوئی برتراز رشیددانند . صابر اهل ترمذ بوده ومدتی ازعمرخودرا درمرو گذرانده‌است. روابط اودرابتدا با اتسز بدنبود وقصایدی درمدح اوداردولی درآخر بجرم ارتباط باسنجر پادشاه سلجوقی، اتسز حاکم خوارزم اورادرجیحون غرق نمود (٥٤۲) .

**نظامی عروضی سمرقندی**

احمدبن عمربن علی لقب نجم الدین داشته و از شعراء دربار ملوك غوربوده وچون سلطان سنجر لشکر غوریان‌را شکست داد نظامی مجبور گردید مدتی خود را مخفی دارد (٥٤۷) .

مهمترین اثر نظامی عروضی که‌اسم اورا باقی گذاشته است کتاب نثراوست موسوم به «**چهارمقاله**» که در آن اطلاعات مهم ادبی وتاریخی یافت میشود .

**عبدالواسع جبلی**

عبدالواسع اهل غرجستان است وبهمین جهت اوراجبلی نامند . وی مدتی در هرات وغزنه بسربرده وطرف توجه سلطان بهرام شاه بن مسعود گردید .

**سوزنی**

محمدبن علی ملقب به سوزنی اهل نسف یاسمرقنداست . در هزل سرائی ید طولائی داشته وبموجب گفته دولتشاه در٥٦۹ وفات کرده است . ازشاگردان اویکی **علی سطرنجی** است سراینده‌قصیده لکلك ودیگر **لامعی بخارائی** است .

**رشید وطواط**

محمدبن عبدالجلیل عمری معروف به‌رشیدوطواط شغلش منشیگری یا کتابت بوده‌وگذشته‌ازاینکه درفن شعر گوئی مهارت داشته

چنداثر بنثر ازاو باقی است که‌ازهمه مشهورتر **حدایق السحر** است درصنعت شعر ـ رشید دارای‌قد کوتاه بوده و بنظر ناچیزمی آمده استو شهرت‌او به‌وطواط‌ازهمین سبب‌است در دربار اتسز خوارزمشاه قرب ومنزلت داشته ولی‌وقتی مورد خشم‌او واقع گشت‌وتبعید گردید با ساختن قصیده مؤثری مجدداً جلب توجه اتسزرانمود . گویند چون سنجر شهر « هزاراسب » را محاصره کرده بود انوری این‌ابیات را نوشته باتیر بشهر انداختند :

ایشاه همه ملك زمین حسب توراست
وز دولت اقبـال جهان کسب تو راسث
امـروز بیك حمله هـزار اسب بـگیـر
فردا خوارزم و صد هزار اسب تو راست

رشید وطواط که شاعراتسز بود درجواب این‌شعر بسرود :

گرخصم‌تو‌ای‌شاه شود رستم گرد    یك خر زهزار اسب نتواند برد

چون سنجر آنشهررا فتح کرد امردادتاوطواط را هفت‌پاره کنند منتخب‌الدین بدیع کاتب که‌یکی‌ازاجداد عطاملك‌جوینی‌است گفت‌ای پادشاه وطواط مرغ کوچکی است و نمیتوان اورا هفت پاره کرد امر فرمائید تااورا دو قطعه اش نمایند . سنجر بخندید و از تقصیر وطواط درگذشت . وطواط درسن پیری در خـوارزم سنه ۵۷۸ وفات کرد.

**مهستی** مهستی‌زنی‌بوده‌است‌شاعره‌ودرزمان‌سنجرمیزیسته و دارای‌طبع روان و ازاو رباعیاتی باقی‌است .

**انوری** یکی ازبزرگترین ومعروفترین قصیده سرایان ایران است در فن شعر بلاشك ازاساتید است . درقریه ابیورد ( نزدیك مهنه دردشت خاوران خراسان ) بدنیاآمده ودر مدرسه منصوریه در طوس تحصیل کرده درمعلومات‌آن عصر حظ وافری حاصل‌نمود . توجه ملوك وامراء بشعر وشاعری‌اورا دراین راه انداخت ودردربار سلطان سنجر مقرب گشت . گویند اولین قصیدهٔ که در حضور این‌پادشاه خواند مطلعش اینست :

گر دل ودست بحر و کان باشد　　دل و دست خدایگان باشد

انوری درعلم نجوم دستی داشت و پیش بینی کرد که بواسطه اجتماع ثوابت در برج میزان که درایام سنجر رخ داد دروقت معین بادی خواهد وزید که سدهای سکندری ویران خواهد شد . اتفاقاً درشب موعود چراغ کم نوری هم که بالای مناره میسوخت خاموش نگردید واین پیش آمد لطمه برشهرت انوری وارد آورد.

انوری بامرتبه بلند شاعری بزندگانی آرام وتحقیق وتتبع درعلوم میل داشت در آخرعمرخویش دربلخ بسر برد ودر آن هنگام فتوحی مروزی قصیده‌ای درهجو اهالی بلخ ساخته ونسبت آنرا بانوری داد واین شاعر بیچاره دردست عامه افتاده انواع توهین باو وارد آوردند بالنتیجه نزدیك بود قطع امیدش ازحیات شود که جمعی ازدوستان اورا مستخلص ساختند . دراین خصوص انوری قصیدهٔ‌ای گفته که مطلعش این است :

ای مسلمانان فغان ازجور چرخ چنبری

وز نفاق تیرو قصد ماه و کید مشتری

تاریخ فوت انوری معلوم نیست ولی قطعاً بعد ازسنه ۵۸۱ هجری بوده از قصاید معروف ومؤثر انوری قصیده ایست که پس از فتنه غز و اسارت سلطان سنجر گفته و مطلعش این است :

برسمرقند اگر بگذری ای بادسحر　　نامهٔ اهل خراسان به‌برسلطان بر

انوری غیر ازقصیده غزلیات و رباعیات وقطعات هم سروده است .

**خاقانی** افضل الدین ابراهیم بن علی شیروانی ابتدا تحقیقی تخلص داشته وبعد آنرا بخاقانی مبدل کرد .تولدش در ۵۰۰ هجری در گنجه واقع شد وپدرش علی نام بنجاری اشتغال داشته ومادرش ازعیسویان نسطوری است که بکیش اسلام مشرف شد. خاقانی تحت توجه وتربیت عم خود میرزا کافی بن -عثمان ، درزبان عربی ، طب ، نجوم وحکمت تحصیلات کافی نمود . در فن شعر و شاعری مدیون ابوالعلاء گنجوی است که شاعر دربار منوچهر شروانشاه بوده و اورا بدان امیر معرفی کردودخترخودرابوی داد . تخلص خاقانی ازهمان تاریخ است.ولی آخرالامر بین ابوالعلاء وخاقانی تیره گشت ویکدیگررا بسختی هجو کردند.

خاقانی نهایت مایل بود که بخراسان رود وظرف توجه سنجر شود ولی گمان نمیرود که باین امر موفق شده باشدودراین خصوص چندین قصیده دارد منجمله یکی را مطلع این است :

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند

عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند

ودرقصیده دیگر گوید :

راه روم مقصد امکان بخراسان یابم

تشنه ام مشرب احسان بخراسان یابم

خاقانی دومرتبه به زیارت بیت‌الله رفته ودردفعه دوم هنگام مراجعت باصفهان رفت وچون شاگردش مجیرالدین بیلقانی اصفهانیان را هجوکرد خاقانی مورد خشم اهالی آنشهر واقع شد ودرآخرقصیدهٔ درمدح اصفهان سرود . درمراجعت بشیروان پادشاه آنملك اختسان شروانشاه ازاو مکدرگشته وی را محبوس ساخت و خاقانی حبسیه معروف خودرا درآن زندان بسرود .

درآخر این شاعرنامی درسنه ۵۸۲ درتبریزوفات کرد .

یکی از قصاید معروف خاقانی راجع به طاق کسری است که مطلعش این است :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آئینه عبرت دان

**سنائی** ابوالمجد مجدود بن آدم معروف به‌سنائی اهل غزنه یابلخ بوده وازبزرگان صوفیه است. قصاید ومثنویات اوشهرتی بسزادارد . جلال‌الدین رومی درحق او وشیخ عطار چنین گفته :

عطار روح بودو سنائی دوچشم او ما از پی سنائی و عطار میرویم

از تاریخ حیات سنائی چیز مهمی دردست نیست وهمینقدرمعلوم است که سنائی ابتدا ازشعراء دربار بهرامشاه غزنوی بوده‌است مثنویات اوازاینقرمیباشد : «حدیقة ـ الحقیقة » طریقة التحقیق ، غریب نامه ، سیرالعباد الی المعاد ، کار نامه ، عشق‌نامه و

عقل‌نامه . ازهمه معروف‌تر حدیقه است که جنبه اخلاقی آن بیش ازعرفانی است وبده کتاب تقسیم میشود. اما دیوان سنائی دارای قصاید بلندی است که نمونهٔ ازافکارعالی آن‌شاعرزبردست‌است .

**نظامی**

این شاعرنامی درقم درسنه ٥٣٥ هجری متولد شده ولی چون درگنجه مدتی ازعمررا بسر برده معروف بنظامی گنجوی است .

کنیه‌اش ابومحمد وشاید نامش الیاس بوده . پدرش یوسف‌بن زکی موید نام داشته ومادرش یکی ازنجبای کردبوده است . برادرنظامی موسوم بقوام مطرزی درفن شعر ید طولائی داشته قصیدهٔ معروفی ازاوباقی است که درآن‌کلیه صنایع بدیع را بکار برده است .

مهمترین اثرنظامی **خمسه** اوست و درساختن مجالس بزم میتوان‌گفت که‌هیچ شاعری درایران لطیف‌تر از او نگفته بلکه‌آن شیوه خاص نظامی استو بس . خمسه عبارت ازمنظومه های ذیل است :

١ـ مخزن الاسرار که درحدود ٥٦١ هجری نوشته شده و به ایلدگز اتابك آذربایجان تقدیم گردیده .

٢ـ خسرو شیرین که تاریخ تحریر آن٥٧١ هجری‌است وبه محمد قزل‌اسلان تقدیم‌گردیده .

٣ـ لیلی ومجنون درسنه ٥٨٤ بنام اختسان شروانشاه نگارش‌یافته .

٤ـ اسکندرنامه که نسخه‌اول آنرادر٥٨٧ بعزالدین مسعود اول اتابك موصل تقدیم داشت سپس نسخه ثانی آنرا به‌نصرة الدین ابوبکر بیشکین اتابك آذربایجان تقدیم‌کرد .

٥ـ هفت پیکر درسنه ٥٩٥ بنام نصرةالدین سابق‌الذکر برشته‌تحریردرآمده.

غیر از مثنویات خمسه ، نظامی دارای غزلیاتیست که تعدادآن بالغ بربیست هزار بیت میشود .

عموم تذکره نویسان ازقبیل عوفی ، قزوینی ،دولتشاه ، لطفعلی بك و شعراء نامی چون سعدی ، حافظ ، جامی بمقام بلند نظامی در شعر اعتراف کرده انـد . در

مراتب اخلاقی هم نظامی کمتر نظیر داشته است . فوت او بین سنوات ۵۹۶ ـ ۵۹۹ واقع گشت .

**ظهیر فاریابی**

ظهیرالدین طاهربن محمد در فاریاب نزدیك بلخ متولد شده واز قصیده سرایان معروف است . دولتشاه اورا شاگرد رشید سمرقندی می‌داند و گوید از خراسان به عراق آمد و درمدت حکمرانی اتابك قزل ارسلان ایلدگز بآذربایجان‌رفت ولی‌قبل از این مسافرتها درخدمت طغان حکمران نیشابور بوده و ازبعضی اشعار او چنین معلوم میشودکه نزد حسام‌الدوله اردشیربن‌ـ حسن هم مدتی بسربرده چنانکه‌گوید :

شاید که بعد خدمت ده سال در عراق
نـانم هنوز خسرو مازندران دهـد

ظهیر باصفهان مسافرت نموده ولی رابطهٔ او باصدرالدین عبداللطیف قاضی آنشهر تیره گشت و مدت‌کمی درآنحدود اقامت‌کرد . فخرالدین بیلقانی رقیب او دراصفهان‌بود. خلاصه ظهیر درآخرعمرزندگانی درباری راترك گفته درتبریز گوشه‌ـ گیری اختیارکرد تاآنکه در سنه ۵۹۶ بدرودحیات‌گفت .

# فصل پانزدهم

## نثر فارسی

گرچه درضمن شرح حال شعراء اشاره به آثار آنها گردید ولی بهتر آن دانستیم که نام بعضی از آثارمهم منثوررا جداگانه برشته تحریردرآوریم . قدیمترین آثارنثر فارسی که اززمان سامانیان محفوظ مانده ازاینقراراست :

**تفسیرطبری** که بامر منصوربن نوح توسط عدهٔ از علما ترجمه شد و **خلاصه تاریخ الامم والملوك** ( تألیف طبری) که ابوعلی محمد بلعمی وزیردانشمند عبدالملك بن نوح ومنصور بن نوح بەزبان‌فارسی‌ترجمه کرده‌است. دیگر کتابی‌است‌راجع بادویه تألیف ابومنصور موفق‌هراتی وموسوم‌به «**کتاب‌الابنیه‌عن‌حقایق الادویه**»است تألیف‌دیگری هم درتفسیر قرآن‌موجود است که قدیمترین تفسیرقرآن بزبان‌فارسی است .کلیهٔ این آثار شاید اززمان منصوربن نوح باشد .

ازجمله تألیفات نثری‌که تانیمه قرن‌پنجم‌هجری‌برشتهٔ تحریر درآمده‌یکی **دانشنامه علائی** است که ابن‌سینا برای علاءالدوله اصفهانی نگاشت دیگر **خجسته نامه**بهرامی سرخسی و**ترجمان‌البلاغه** فرخی شاعرمعروف است‌که‌هردو در عروض و صنایع شعری است . بعلاوه آثار دیگری هم در نثر داشته منجمله **غایةالعروضیین**و**کنزالقافیه** است ، متأسفانه کلیه آثار بهرامی با ترجمان البلاغهٔ فرخی ازبین رفته .

درابتداء قرن‌پنجم هجری اسپهبد مرزبان به‌لهجهٔ مازندرانی تألیفی نموده موسوم به **مرزبان‌نامه** .

**سیاست نامه**

ازکتب‌معروف نثر یکی «**سیاست نامه**» خواجه نظام‌الملك معروف‌است‌که شمه‌ای‌ازاحوال‌اودرتاریخ سلجوقیان گفته‌شد،

این کتاب دارای پنجاه فصل است در وظایف پادشاهان و سیاست بلاد و در سنه ٤٨٤ یعنی یک سال قبل از وفات مؤلف برشته تحریر در آمده و علت تألیف آن این بود که ملکشاه سلجوقی بمستشاران دانشمند خود امر داد تا هر کدام رساله‌ای در اوضاع مملکت و طرز سیاست بنگارند. سیاست نامهٔ نظام الملک بقدری پسندیده افتاد که ملکشاه اظهار داشت : من آنرا هادی خود خواهم کرد . بفرمان وزیر دانشمند محمد مغربی آنرا استنساخ کرد و بعداز فوت خواجه منتشر گشت . این کتاب از نقطه نظر حکایات تاریخی و نظریات آن وزیر دانشمند و طرز انشاء سادهٔ آن که عاری از هر گونه پیرایه است نهایت قابل توجه است .

**سفر نامه**

ناصر خسرو مروزی که شرح حالش درضمن احوال شعرا گفته شد دارای سفر نامه‌ایست که باانشاء ساده برشته تحریر در آمده وشامل مطالب مهمی است راجع باحوال نویسنده آن واوضاع بعضی بلاد مخصوصاً مصر که بی نهایت جلب توجه ناصر خسرو را نموده است ( مسافرت ناصر خسرو از سنه ٤٣٧ الی ٤٤٤ هجری بطول انجامید )

**تاریخ بیهقی**

ابوالفضل بیهقی که مدتی منشی غزنویان بوده تاریخ آن سلسله را بنام **تاریخ آل ناصر** درچندجلد برشته تحریر در آورده واز آن آثار نفیس فارسی فقط چندجلد که معروف بتاریخ بیهقی است و حقیقتاً تاریخ سلطان مسعود است باقی مانده . وفات بیهقی در ٤٧٠ هجری رخ داد .

**لغات فرس**

لغات فرس تألیف علی اسدی است که در اواخر عمر خود بنگارش آن اقدام کرده و نه فقط از نقطهٔ نظر لغت بلکه از حیث استناد او باشعار بعضی از شعراء که آثار شان از بین رفته اهمیت خاصی دارد .

**کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید**

اسرار التوحید تألیف **محمد** بن المنور بن ابی سعید بن ابی الخیر است وبین سنوات ٥٥٢ و٥٥٩ برشته تحریر در آمده و به غیاث الدین محمد بن سام ملک غور تقدیم شده است. این کتاب از نقطه نظر شرح حال قدماء صوفیه واوضاع درویشان آن عهد قابل توجه است وعدهٔ از دانشمندان مانند عطار وجامی از آن استفاده کرده‌اند .

**قابوسنامه**

قابوسنامه تألیف عنصر المعالی کیکاوس نوادهٔ قابوس بن وشمگیر است. این کتاب که در نتیجهٔ تجربه بسیار با انشاء ساده برشته تحریر در آمده دارای چهل و چهار فصل و یك مقدمه. است درضمن فصول حکایات زیبائی که بعض از آنها تاریخی است واشعاری ازشعراء دیگر ورباعیاتی که خود ساخته ذکر شده است ، از بعضی لحاظ میتوان این کتاب نفیس را باسیاست نامه نظام الملك تشبیه کرد.

**کیمیای سعادت**

این کتاب تألیف حجة الاسلام امام محمد غزالی است و بسا از مطالبی که در تألیف مهم احیاء العلوم الدین بعربی نوشته شده است. کتاب کیمیای سعادت بطور خلاصه و بنحو ساده وجذابی بفارسی نگارش یافته .

**مناقب الشعراء**

این کتاب تألیف ابوطاهر خاتونی است . متأسفانه این کتاب نفیس که قدیمترین تذکره شعراء ایران است از بین رفته . خاتونی یکی از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده و در ابتداء قرن ششم درزمان ملکشاه سلجوقی میزیسته است . عنوان خاتونی شاید بمناسبت این بوده که این دانشمند در خدمت گوهرخاتون زوجه سلطان بسر می برده .

**حدائق السحر**

حدائق السحر تألیف رشیدالدین وطواطاست. درصنایع شعرو بعضی راعقیده بر این است که رشید از ترجمان البلاغه فرخی هم استفاده کرده است .

**چهار مقاله**

ذخیره خوارزمشاهی تألیف نظامی عروضی سمرقندی و از کتب ادبی بسیار نفیس است که در آن اطلاعات تاریخی سودمند نیز یافت میشود چون قبلا اشاره بمؤلف این کتاب شده در اینجا از تکرار صرف نظر میشود .

**ذخیره خوارزمشاهی**

چهارمقاله تألیف زین الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی است که درابتداء قرن ششم هجری برشته تحریر درآورده این مؤلف دانشمند کتاب خود را تقدیم قطب الدین خوارزمشاه پدر اتسز کرد.

**مقامات حمیدی** این کتاب تألیف قاضی حمیدالدین ابوبکر بلخی معاصر انوری است-مؤلف خواسته است بر سبک مقامات بدیع الزمان همدانی یا یاحریری کتابی به‌فارسی تألیف کند وانصافاً نهایت زحمت کشیده وانوری دراشعار خود آنرا ستوده است . بعضی از این مقامات حکم مناظره دارد مانند جوانی و پیری و برخی دیگر مربوط بموضوعات مختلفه است چون بهار ، پائیز، عشق، دیوانگی وغیره

**کلیله ودمنه** کتاب کلیله ترجمه نظام‌الدین ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید است که از ترجمه عربی ابن مقفع بفارسی در آورده و تقدیم بهرامشاه غزنوی کرده است تاریخ تحریر این ترجمه راجمعی پس از سنه ۵۳۹ هجری دانند وعلی‌ای حال کلیله ودمنه نصرالله شهرتی بسزا دارد و بعضی از نویسندگان قدیم آنرا بهترین نمونهٔ فارسی نویسی دانسته‌اند .

**تاریخ سلجوقیان** انوشیروان بن خالد در سنه ٤٥٩ هجری در ری متولد شده ودر تاریخ دوره سلجوقیان کتابی به فارسی نوشته که ازبین رفته است ولی عمادالدین کاتب اصفهانی در نیمه دوم قرن ششم هجری آنرا به‌عربی در آورده وفتح بنداری آنرا بتازی خلاصه نموده است . انوشیروان درسال ۵۳۲ وفات کرده

**راحة الصدور** این کتاب تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمد راوندی است. در تاریخ سلجوقیان که در حدود سنه ۵۹۸ برشته تحریر در آورده ودارای مطالب گرانبهائی است در وقایع عهد سلجوقیان .

# فصل شانزدهم

## صنایع مختلفه

## از بدو اسلام تا حمله مغول

**معماری و تزئین**

جنگهای پی‌درپی که در این کشور رخ داده ومخصوصاً جدلهای پیروان مذاهب مختلفه سنت وشیعه بسیاری ازابنیه صدراسلام را از بین برده و از این حیث تحقیق در این موضوع بسی دشوار گردیده است.

میتوان گفت مهمترین آثار معماری دوره اسلام مساجدی است که اکثر آنها هم دستخوش حوادث ایام گردیده. استخری ویاقوت نقل کنند که در اولین قرن هجری محمدبن حجاج بنای مسجد جمعه (۱) قزوین را گذاشت وسطح بناء آن مانند سایر مساجد مربع بوده و بعد در زمان خلافت هارون آن مسجد را تعمیر کردند درزمان یکی ازخلفا دراوائل قرن دوم هجری مسجدی درهمدان ساخته شده است که دیوارهایش آجری وکچ اندود داست وبرروی آن خطوط کوفی، گل وبوته وخطوط «اسلیمی» نقش گردیده. ابومسلم خراسانی هم درنیشابور اساس مسجدی نهادولی عمروبن لیث آنرا باتمام رسانید ویکی ازمساجدمعروف آن عصر گردید. محلی که مخصوص منبراست برروی اسطوانه‌های چوبی بوده وسایر ابنیه برستونهای آجری قرار گرفته بود ویك دالان سرباز سه طرف صحن را احاطه میکرد ودروسط آن محوطه ساختمان ظریفی بود امامسجدی که درزمان عمادالدوله دیلمی درقزوین بنا گردید دارای گنبد بسیارمرتفع بوده ویاقوت گوید در تمام ممالك اسلامی از آن گنبد زیباتر وبلندتر یافت نشود، بطور کلی این مساجد درمحوطه های مربعی بنا گردیده ودارای صحن مقصوره محراب و مکانی برای منبر

۱ ـ بناء این مسجد را بدیگران هم نسبت داده اند.

بوده‌است ،اینجا دو مسئله مهم نظر علماء فن را جلب کرده یکی آنکه چرا سطح بنای مساجدمربع است‌و‌دیگر آنکه‌تاچه‌اندازه معماری ایام ساسانیان دربناء مساجد دخالت داشته ـ بحث این دومسئله مهم دراین رساله نگنجد وآنچه دراینجامیتوان گفت این‌است که‌درطرز ساختمان‌این مساجدهم معماری زمان ساسانی‌وهم‌معماری مصری قدیم دخالت داشته چه‌اولین مسجد بزرگی که سرمشق سایر مساجد در صدر اسلام گردید مسجدی‌است که‌عمروعاص درمصربنا کرده ومحوطه آن مربع‌بوده‌است ولی ازحیث گنبد مساجدی که‌در ایران ساخته شده‌است بامسجد مصر متفاوت‌است و دنباله معماری ساسانیان محسوب میشود . درهرحال آئین اسلام موجب پیدایش اینگونه معابدگردیده واولین مسجدرا حضرت‌ختمی مرتبت در مدینه بنا فرمودند. دیگر ازابنیه آن‌ادوار بنای مقابربزرگان‌است که آنهم دارای گنبد بوده ولی‌محوطهٔ بنای بعضی‌ازآنها مدوراست واز آنجمله‌است دو مقبره که درقرن دوم هجری درری ساخته شده ودارای خطوط کوفی‌است . درزمان‌غزنویان این‌طرز بنا تکمیل گردیدو تعادل اطاقهای‌ابنیه بوسیله نیم دایره‌ها معمول‌شدودر عهد سلجوقیان طاقهای«ضربی» مذکوردرساختن‌ابنیه ملی از قبیل‌حمام کاروانسرا وبازار مرسوم‌گشت ـ سلجوقیان در ساختن مناره‌ها وبرجهای اسطوانه شکل وتوسعه وتزئین مساجد زحمت‌کشیده و ازاین‌حیث آثار ایام‌آنها نمونه معماری بزرگی است‌که با بهترین ابنیه عالم اسلام برابری میکرده است .

استعمال آجرهای مینائی یاکاشی درابنیه آن ادوار مرسوم نبوده وکتیبه‌ها بر روی آجرهای پخته بعمل می‌آمده وستونها از مرمر رگداربوده وغالباً سرستونها را بانقره‌یاطلامزین مینمودند . درعهد سلجوقیان‌باخاکهای مختلف که دارای‌رنگهای گوناگون بوده آجرهای مخصوصی‌تهیه می‌نمودند که نهایت قابل توجه بوده ورونق دیگری‌بابنیه میداد وهمچنین‌برروی طاقها وگنبدهاصفحات نازك «برنز»میگستردند تابرجلوه آن بیفزاید وخلاصه مناره ها وگنبدهاپوشیده ازلوحه های‌برجسته ومواج بوده که برروی آنها نقوش معروف «آرابك» (عربی) طرح شده بود . مقارن همان اوقات بکاربردن تخته‌های چوبی‌مزین‌بگل وبوته ونباتات عجیب درمعابد ومساجد

معمول گردید .

دکترارنست هرتسفلد استاد دانشگاه برلن ورئیس مؤسسهٔ آثار عتیقه شرقی درنطقی که درسنه ۱۳۰٤ درعمارت وزارت فرهنك ایراد نمودند راجع بابنیهٔ ایران دردوره اسلامی چنین اظهار مطلب کردند :

« ابنیه معدودی که درقرون صدر اسلام بناشده است با ابنیه دوره سلوکیان شباهتی دارد از حیث اینکه کاملا تحت نفوذ و تأثیر سبك معماری اجنبی واقع شده اند. دیانت اسلامی امری فوق ملیت بوده ودرسه قرن اول اسلام اثراین امرظاهر است چنانکه ابنیه وعمارات اسپانیا وافریقای شمالی وشام وسامره ونائین واستخرو دامغان نه عربی است ونه ایرانی بلکه اسلامی است .

« اما همینکه نوبت بدیالمه وآل بویه میرسد صنعت ایران باز ظاهرمیشود و مداومت می‌یابد . آثار معماری باآثار ادبی کاملا ارتباط دارد . ازاین زمان دیگر صنایع رانمیتوان به سلجوق ومغول وترك منتسب نمود بلکه بایدآنرا صنایع ایرانیها دانست که دردوره سلاجقه وغیره ظهورنموده است .

**سایر صنایع**

گرچه درقرون اولیه هجرت اثری از ظروف کاشی ومینائی نتوان یافت ولی جای شك نیست که ایران وطن کاشی وظروف لعاب داراست وحتی درزمان هخامنشیها استعمال آجرهای مینائی درابنیه معمول بوده ازقرن پنجم هجری ایرانیان متوجه این صنعت گردیده وبزودی گوی سبقت را ازسایرین بر بودند ، چنانکه ظروف لعابی مشهور به ظروف کاشی یاکاشانی گردید ودراین خصوص جغرافی نویس مشهور یاقوت حموی شرحی نگاشته وزبردستی کاشانیان را دراین فن اظهار داشته است . بااینکه مصریان دراین فن مهارت داشته اند وناصرخسرو مروزی درسفرنامه خود اشاره به ظروف لعابی آنها کرده وازآن تعجب نموده است زبردستی کاشانیها بجائی رسید که استادان مصریان شدند و صنعتگران کاشانیرا ببلاد خود خواسته ازآنان اسراراین صنعت رامی آموختند . چه بسا ظروف لعابی درمصر درست شده که درروی آن کلمه «**العجمی**» نوشته شده ومیتوان گفت که استادان کارخانجات آن بلاد ایرانی بوده اند .

اما در آبگینه سازی ایرانیان از زمان ساسانیان ید طولائی داشتند و جام انوشیروان بهترین نمونه این صنعت است . در وسط آن جام گل های سبز و بنفش و سرخ از آبگینه ساخته شده وبقدری شفاف است که بعضی از اهل فن آنهارا زمرد و یاقوت تصور کردند . همچنین بشهادت رومیان درمیان قالیهای « طیسفون » بعضی گلها وزیورها را با آبگینه های رنگارنك درزمینهٔ قالی جای داده بودند . محل تردید نیست که پس از استیلای عرب نیز ایرانیان استاد آبگینه سازی بوده انـد ولی متأسفانه چیزی از آن باقی نمانده است .

راجع بقالی بافی لازم است بدین نکته اشاره شود که درزمان ساسانیان قالیهای ایران درتمام بلاد دنیای قدیم شهرتی بسزا داشته است . اما قالی بهارستان که یکی ازشاهکارهای صنعتی قالی بافی درایران بوده وبدست عرب افتاد ثابت میکند که تابامداد استیلای عرب، ایرانیان دراین فن استادبوده ومهارت داشته‌اند. قطع است که درادوار مختلفه پس از اسلام قالیهای ایران شهرتی بسزا داشته و درجه اول را حائز بوده و کارخانجات کاشان وتون معروف آفاق بوده است. همچنین در اغلب قصبات ودهات قالیهای مخصوص می‌بافتند . نقش قالیها عبارت بود ازچمن های خرم ، مجالس شکار شاخه های درازوپرپیچ ، انواع گلها، جوی‌های روان ، پرندگان زیبا وطرح اشخاص درمیان علف زار وبعضی اوقات دربافت آن رشته های زرین یا آبگینه های رنگارنك وحتی جواهر بکارمیبردند.

صنعت نشاندن زروسیم برفولاد و برنز ازایران است ودیگران آن فن را ازاستادان ایرانی آموخته اند چنانکه درمصر یك طرز مخصوص این صنعت را «العجمی» نامند وبزبان ایتالیائی « الاگمینه » گویند .

**خط عربی**

درابتداء ظهوراسلام معمول نویسندگان عرب خط «انباری حیره» بود که چون بحجاز منتقل گردید معروف بخط حجازی شد واصل یامنشاء خط نسخ است . پس از فتح ممالك بدست مسلمین وبنای کوفه واختلاط اقوام مختلفه خط کوفی پدید آمد و «کلام‌الله مجید» وکتیبه‌های مساجد وقصور و کلمات مسکوکات را بدان خط ترسیم می‌نمودند وخط حجازی فقط برای مکاتبات عادی معمول

گردید. در زمان بنی‌عباس خط کوفی به پنجاه نوع در آمد ولی ابتداء خلافت آن سلسله ازخط کوفی وحجازی خط دیگری استنباط شد که اساس بعضی ازخط معمول آن دوره است و بتدریج قلم جلیل، طومار، ثلثین، توقیع، نصف، وغیره در آنعهد اختراع گردید. بزرگترین مخترعین قلمهای مختلف از اینقرار اند: **قطبهٔ محرر** که دراواخر دولت اموی میزیسته دیگر **ابراهیم ویوسف و احول محرر** (دست نشانده برامکه است) ولی نامی‌ترین استادان خطیکی وزیرمقتدر بالله وراضی اعنی **ابوعلی محمد بن مقله** فارسی و برادرش **ابوعبدالله حسن** است که در سنه ۳۳۸ وفات کرده این دو استاد بزرگ خط نسخ و جلیل وفروع را باشکالی که امروز متداول است در آوردند و قواعد آنرا معین کردند. دیگر از استادان این فن ابوالحسن علی بن هلال معروف بابن البواب است که درسنه ٤١٣ وفات کرده وقواعد خط راتکمیل کرده وقلمهای متعددی اختراع نموده است وهر کس پس از او آمد در آن شیوه پیروی ازوی کرد وازآنجمله است خطاط معروف امین الدین یاقوت ملکی کاتب ملکشاه سلجوقی ویاقوت المستعصي و غيره.

فهرست امراء و ملوك مهمترين سلسله هائيكه در نقاط مختلف ايران از زمان مأمون الی‌مستعصم حكمفرمائی كرده اند .

**توضيح** ـ تاريخ مقابل‌اسامی حكمفرمايان، ابتداء حكمفرمائی هريك ازآنها است ـ ايالات وولايات نامبرده شده در ذيل هرسلسله مهمترين‌قلمرو حكمفرمائی آنها است كه بتدريج تغيير نموده است .

خلفاء عباسی قبل از مأمون : ابوالعباس ١٣٢ ـ منصور ١٣٦ ـ مهدی ١٥٨ ـ هادی ١٦٩ ـ هارون ١٧٠ .

| خلفاء بنی‌عباسی | طاهريان ٢٠٥ - ٢٥٩ خراسان | علويان ٢٥٠ - ٣١٦ طبرستان ـ گرگان | صفاريان ٢٥٣ - ٢٩٠ خراسان - سيستان | سامانيان ٢٦١ - ٣٨٩ خراسان ـ ماوراءالنهر |
|---|---|---|---|---|
| مأمون | طاهر - ٢٠٥ | | | |
| ١٩٨ ه | طلحه - ٢٠٧ | | | |
| معتصم | عبدالله - ٢١٣ | | | |
| ٢٠٨ | » | | | |
| واثق ٢٢٧ | طاهر ثانی - ٢٣٠ | | | |
| متوكل ٢٣٢ | » | | | |
| منتصر ٢٤٧ | » | | | |
| مستعين ٢٤٨ | محمد - ٢٤٨ | حسن بن زيد ٢٥٠ | | |
| معتز ٢٥٢ | » | » | يعقوب ليث - ٢٥٣ | |
| مهتدی ٢٥٥ | » | » | » | |
| معتمد ٢٥٦ | محمد : ٢٥٩ | محمد : ٢٥٩ | » | نصر اول - ٢٦١ |
| | | | عمر وليث - ٢٦٥ | |
| معتضد ٢٧٩ | | | | اسمعيل بن احمد ٢٧٩ |
| مكتفی ٢٨٩ | | | | » |

| خلفاء بنی عباسی | علویان و آل زیار | سامانیان ۲۶۱ - ۳۸۹ خراسان و ماوراءالنهر | آل بویه ( ۳۲۲ ـ ۴۴۷ ) | | | غزنویان ۳۵۱ - ۵۸۲ |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | فارس | ری | عراق عرب | |
| مقتدر ۲۹۵ | حسن اطروش ۳۰۱ | احمد ۲۹۵ | | | | |
| | مرداویج ۳۱۶ | نصر دوم ۳۰۱ | عمادالدوله ۳۲۱ | | | |
| قاهر ۳۲۰ | » | » | | | | |
| | | » | » | رکن الدوله ۳۲۴ | | |
| راضی ۳۲۲ | وشمگیر ۳۲۳ | | | | | |
| | | نوح ۳۳۱ | » | » | معزالدوله ۳۳۴ | |
| متقی ۳۲۹ | » | | | | | |
| | | » | » | » | | |
| | » | | | | | |
| | | » | » | » | » | |
| مستکفی ۳۳۳ | » | | | | | |
| | | » | » | » | » | |
| | » | » | » | » | » | |
| | » | | عضدالدوله ۳۳۸ | » | بختیار ۳۵۶ | البتکین ۳۵۱ |
| مطیع ۳۳۴ | | عبدالملک ۳۴۲ | | » | | |
| | » | | | | » | اسحق ۳۵۲ |
| | | | » | » | | |
| | » | منصور ۳۵۰ | | | عضدالدوله ۳۶۷ | » |
| | | | » | مؤیدالدوله ۳۱۶ | | |
| | بیستون ۳۵۶ | » | » | | شرف الدوله ۳۷۶ | » |
| طائع ۳۶۳ | قابوس ۳۶۶ | نوح دوم ۳۶۶ | ابوکالیجار ۳۷۲ | » | | سبکتکین ۳۶۶ |
| | » | » | بهاءالدوله ۳۷۹ | فخرالدوله ۳۷۲ | بهاءالدوله ۳۷۹ | » |
| | » | » | | | » | اسمعیل ۳۸۷ |
| | | | | » | | |
| | » | » | » | | مشرف الدوله ۴۱۴ | محمود ۳۸۸ |
| | | | سلطان الدوله ۴۱۴ | مجدالدوله ۳۸۷ | | |
| قادر ۳۸۹ | منوچهر ۴۵۳ | منصور ثانی ۳۸۷ | | | » | محمد ۴۲۱ |
| | » | | » | » | جلال الدوله ۴۱۶ | » |
| ۴۲۲ | انوشیروان ۴۳۰ | عبدالملک دوم ۲۳۰ | ابوکالیجار ۴۱۶ | تا ۴۲۰ | | مسعود ۴۲۲ |
| | | | | | ملک الرحیم ۴۴۰ | |
| | | | ملک الرحیم ۴۴۰ | | | |
| | | | | | تا ۴۵۷ | |

| خلفاء بنی عباس | غزنویان ۳۵۱-۵۸۲ | سلاجقه ۴۲۹ – ۵۵۲ تقریباً تمام ایران | خوارزمشاهیان ۴۷۰ – ۶۱۸ |
|---|---|---|---|
| | مودود ۴۳۲ | طغرل ۴۲۹ | |
| | مسعود دوم | » | |
| قائم ( بقیه ) | وعلی ۴۴۱ | » | |
| ۴۲۲ | عبدالرشید ۴۴۱ | » | |
| | فرخ زاد ۴۴۴ | » | |
| | ابراهیم ۴۵۱ | الب ارسلان ۴۵۵ | |
| | » | ملکشاه ۴۶۵ | |
| | | | انوشتکین ۴۷۰ |
| مقتدی | » | » | » |
| ۴۶۷ | » | محمود ۴۸۵ | |
| | | | قطب الدین محمد ۴۹۱ |
| | مسعود سوم ۴۹۲ | برکیارق ۴۸۷ | » |
| مستظهر | شیرزاد ۵۰۸ | ملکشاه دوم ۴۹۸ | » |
| ۴۸۷ | » | غیاث الدین محمد ۴۹۸ | » |
| | ارسلان ۵۰۹ | محمود - سنجر ۵۱۲ | » |
| | بهرامشاه ۵۱۲ | سنجر | » |
| مسترشد | » | » | |
| ۵۱۲ | » | » | اتسز ۵۲۱ |

| خلفاء عباسی | غزنویان | سلجوقیان | خوارزمشاهیان | غوریان | اتابکان | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | | تقریباً تمام ایران | | | فارس | آذربایجان |
| راشد | بهرامشاه | سنجر | اتسز | | | |
| ٥٢٩ | | » | » | جهانسوز ٥٤٤ | سلغر ٥٤٣ | ایلدگز ٥٣١ |
| | | » | » | » | | » |
| مقتفی | | | | | | |
| ٥٣٠ | | » | » | » | » | » |
| | خسروشاه | | ایل ارسلان | صیف الدین | » | » |
| | ٥٤٧ | تا ٥٥٢ | ٥٥١ | محمد ٥٥١ | | |
| مستنجد | | | » | غیاث الدین | زنگی ٥٤٧ | » |
| ٥٥٥ | | | | ٥٥٨ | | |
| | | | » | | » | |
| | | | سلطانشاه | » | » | محمدبن ایلدگز |
| مستضی | | | محمود ٥٦٨ | » | | ٥٦٧ |
| | | | | | ملك بن زنگی | |
| ٥٦٦ | | | تکش ٥٦٨ | » | | |
| | | | » | » | » | » |
| ناصر | | | » | » | | » |
| ٥٧٥ | | | » | » | طغرل بن | قزل ارسلان ٥٨١ |
| | | | علاء الدین | شهاب الدین | سلغر | ابوبکر محمد ٥٨٨ |
| | | | محمد ٥٩٦ | ٥٩٩ | سعد ٥٩١ | قتلغ اینانج ٦٠٧ |
| | | | جلال الدین | محمود ٦٠٢ | | |
| ظاهر | | | | سام ٦٠٧ | » | |
| ٦٢٢ | | | ٦١٧ | | | |
| مستنصر | | | تا ٦٢٨ | | ابوبکر ٦٢٣ | |
| ٦٢٣ | | | | | | |
| | | | | | » | |
| مستعصم | | | | | | |
| ٦٤٠ - ٦٥٦ | | | | | » | |

# فهرست مهمترین وقایع تاریخی ازقرن دوم هجری تاحمله مغول

| وقایع | تاریخ |
|---|---|
| شکست مروان آخرین خلیفه بنی امیه نزدیك رود زاب و تشکیل خلافت بنی عباس دراثر کوشش ایرانیان | ۱۳۲ |
| کشته شدن ابومسلم خراسانی درزمان منصور | ۱۳۷ |
| دستگیر شدن سندباد محبوس وقتل او | ۱۳۷ |
| کشته شدن استاذسیس | ۱۵۱ |
| دعوی المقنع وختم غائله او | ۱۵۹-۱۶۱ |
| قتل جعفربن یحیی برمکی بامرهارون | ۱۸۷ |
| قیام بابك خرمی | ۲۰۱-۲۲۳ |
| **طاهریان** | |
| فتح بغداد بدست طاهرذوالیمینین ازطرف مأمون بیاری ایرانیان | ۱۹۸ |
| تأسیس سلسله طاهریان درخراسان | ۲۰۵ |
| مدت حکمرانی طاهریان ( طاهر - طلحه - عبدالله - محمد ) (یعقوب بن لیث سلسله طاهریان را منقرض کرد ) | ۲۰۵-۲۵۹ |
| **علویان** | |
| آغاز اقتدار حسن بن زید بیاری دیلمیان وطبرستانیها درمازندران | ۲۰۵ |
| مستولی شدن حسن بن زید برگرگان وشکست لشکر محمدبن طاهر | ۲۵۷ |
| فوت حسن بن زید | ۲۷۰ |
| شکست محمدبن زید اسمعیل بن احمد سامانی ورحلت او | ۲۸۷ |
| استیلاء حسن بن علی الاطروش برمازندران | ۳۰۱ |
| ( قدرت ونفوذ سرداران دیلمی وآل زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد ) | |
| **صفاریان** | |
| استیلاء یعقوب بن لیث صفاری برسیستان وهرات | ۲۵۳ |
| واگذارشدن امارت بلخ ، طخارستان ، سیستان وسندازجانب موفق برادر معتمد خلیفه بنی‌عباس بیعقوب | ۲۵۷ |
| تسخیر نیشابور وانقراض سلسله طاهریان بدست یعقوب | ۲۵۹ |
| لشکر کشی یعقوب بمازندران | ۲۵۹ |
| شکست یعقوب ازلشکر خلیفه نزدیك بغداد | ۲۶۰ |
| رحلت یعقوب | ۲۶۲ |
| رزم لشکرخلیفه باعمروبن لیث درحدود فارس | ۲۷۴ |
| شکست رافع بن هرثمه بدست عمروبن لیث | ۲۸۳ |
| مغلوب شدن عمرو درماوراءالنهر واسیرشدنش بدست اسمعیل‌سامانی | ۲۸۷ |

| وقایع | تاریخ |
|---|---|
| ( پس ازاسارت عمرو اقتدار خانواده صفاری مدتی منحصر بسیستان شد) | |
| **سامانیان** | |
| واگذارشدن حکمرانی بعضی از نقاط خراسان وماوراء النهر باولاداسد بن ـ سامان (نوح ، احمد ، یحیی والیاس ) | ۲۰۴ |
| شکست نصر بن احمداز برادرش اسمعیل ورأفت اسمعیل بااو | ۲۷۵ |
| فوت نصر بن احمد واقتدار اسمعیل درماوراءالنهر | ۲۷۹ |
| اقتدار اسمعیل بن احمد درخراسان پس ازشکست عمرو بن لیث | ۲۷۸ |
| اقتدار اسمعیل درگرگان وطبرستان | ۲۸۷ |
| رحلت اسمعیل | ۲۹۵ |
| فتح بست وسیستان بدست احمدبن اسمعیل | ۲۹۸ |
| فوت نصر دوم پس از سی سال سلطنت وفرونشاندن فتنه ها | ۳۳۱ |
| سلطنت نوح بن نصر ( درزمان اوابوعلی محتاج وابراهیم بن احمد بمخالفت برخاستند ) | ۳۴۳ـ۳۳۱ |
| رحلت عبد الملك بن نوح ( این امیر قصدری و اصفهان کرد ولی کاری از پیش نبرد ) | ۳۵۰ |
| فوت منصور بن نوح ( درزمان او البتکین بجانب افغانستان رفت ) | ۳٦٦ |
| (پس از منصور ، نوح بن منصور ، منصور بن نوح ، عبدالملك بن نوح یکی بعد ازدیگری برتخت نشسته ونفاق سرداران دولت سامانی‌را نهایت ضعیف نمود ) | |
| انقراض سلسله سامانی بدست محمود سبکتکین و ایلك ترك در زمان عبدالملك بن نوح | ۳۸۹ |
| **آل زیار** | |
| آغاز اقتدار مرداویج وتأسیس سلسله آل زیار | ۳۱٦ |
| قتل مرداویج | ۳۲۳ |
| ( پس ازمرداویج برادرش وشمگیر سپس بیستون وقابوس بن وشمگیردر حدود گرگان وطبرستان اقتداری بهم رساندند درآخرمنوچهر پسرقابوس اطاعت سلطان‌محمود غزنوی‌را گردن‌نهاد وپسرش نوشیروان دست‌نشانده سلجوقیان گردید ) | |
| **آل بویه** | |
| آغازپیشرفت آل بویه ( عماد الدوله ـ رکن الدوله ـ معزالدوله در حدود اصفهان وفارس ) | ۳۲۱ |
| فتح کرمان بدست معزالدوله | ۳۲٤ |
| ورود معزالدوله به بغداد وخلع مستکفی خلیفه بنی عباس | ۳۲٤ |

| وقایع | تاریخ |
| --- | --- |
| مدت اقتدار وجهانداری عضدالدوله ( بعدازفوت رکن الدوله ) | ۳۶۶ـ۳۷۲ |
| پس ازعضدالدوله بین اخلاف بویه کار بجدالهای سخت کشیدودرضعف یکدیگر بکوشیدند تااینکه طغرل سلجوقی واردبغداد گردیدآخرین امیرآل بویه الملك الرحیم را دستگیر کرد | ٤٤۷ |
| **غزنویان** | |
| فوت سبکتکین داماد البتکین | ۳۸۷ |
| استیلاء محمود غزنوی برخراسان درزمان عبدالملك سامانی | ۳۸۹ |
| فتح قهستان وسیستان بدست محمود | ۳۹۳ |
| فتح بلاد غور ، خوارزم ، لشکر کشی محمود بسومنات وسپس بری | ٤۰۱ تا ٤۲۰ |
| رحلت محمود | ٤۲۱ |
| کشته شدن مسعود ( در زمان او اکثر بلادخراسان دریدسلجوقیان افتاد | ٤۳۲ |
| رحلت مودودبن مسعود ( درایام حکمفرمائی او سلجوقیان نهایت پیشرفت نمودند ) | ٤٤۱ |
| پس ازمودود دولت غزنوی هرسال ضعیف ترگردید واقتدار آنها منحصر بافغانستان شد ودرآخر بهرامشاه خطبه بنام سنجر خواند وعلاءالدین حسین غوری غزنه راگرفته آتش زد | ٥٤۷ و ٥٥۳ |
| **سلجوقیان** | |
| ورود طغرل بنیشابور | ٤۳۱ |
| عزیمت طغرل بجانب گرگان وطبرستان وتصرف آنحدود | ٤۳۳ |
| فتح ری ، اصفهان وآذربایجان بدست طغرل | ٤٤۲ـ٤٤٦ |
| ورود طغرل به بغداد وخواندن خطبه بنام او ( دستگیری الملك الرحیم دیلمی) | ٤٤۷ |
| رحلت طغرل | ٤٥٥ |
| فتح الب ارسلان وشکست رومانوس امپراطور روم درملاذگرد واسیر شدن او | ٤٦۳ |
| زخم برداشتن الب ارسلان ورحلت او درماوراءالنهر | ٤٦٥ |
| ایام اقتدار وجهانداری ملکشاه سلجوقی بامساعدت خواجه نظام الملك | ٤٦٥ـ٤۸٥ |
| رحلت خواجه نظام الملك | ٤۸٥ |
| رحلت برکیارق | ٤۹۸ |
| شکست محمودبن محمد ازسنجر | ٥۱۱ |
| رحلت سنجر پس ازاستخلاص ازاسارت دردست غزها | ٥٥۲ |
| سلجوقیان عراق ( محمودبن ملکشاه ـ طغرل بن محمد ـ مسعود ـ ملکشاه ـ سلطانمحمد ـ سلیمان ـ ارسلان بن طغرل ـ طغرل بن ارسلان ) | ٥۱۱ـ٥۹۰ |
| مدت سلطنت سلجوقیان کرمان ( قاورت ـ سلطانشاه ـ تورانشاه امیرانشاه ـ ارسلانشاه ـ مغیث الدین ـ محمدبن بهرامشاه) | ٤۳۳ـ٥۸۳ |

| وقایع | تاریخ |
|---|---|
| مدت سلطنت اتابکان فارس (سلغر - زنگی بن مودود - ملك بن زنگی - طغرل بن سلغر - سعد بن زندگی - ابوبکر بن سعد زنگی - محمد بن ابوبکر - محمد شاه بن سعد - سلجوق بن سلغر - آبش خاتون) | ٥٤٣-٦٨٦ |
| مدت سلطنت اتابکان آذربایجان (ایلدگز - محمد بن ایلدگز قزل ارسلان - اتابك محمد - ابوبکر بن محمد - قتلغ اینانج) | ٥٣١-٦٢١ |
| **غوریان** | |
| رحلت علاءالدین حسین معروف بجهانسوز | ٥٥١ |
| انقراض دولت غوریان بدست خوارزمیان (بعداز سلطنت محمد بن علاءالدین غیاث الدین - شهاب الدین - محمود بن غیاث الدین وسام بن محمود) | ٦٠٧ |
| **خوارزمشاهیان** | |
| واگذار شدن حکمرانی خوارزم ازطرف سنجر به قطب الدین محمد پسر انوشتکین | ٤٩١ |
| حکمرانی اتسز ومخالفت او باسلطان سنجر | ٥٢١-٥٥١ |
| رحلت ایل ارسلان پس ازهفده سال سلطنت | ٥٦٧ |
| مخالفت سلطان شاه و تکش پسر ایل ارسلان وفوت سلطانشاه | ٥٦٧-٥٨٩ |
| اقتدار تکش درعراق (شکست طغرل بن ارسلان ولشکر خلیفه ناصرالدین‌الله) | ٥٩٠-٥٩٢ |
| رحلت تکش | ٥٩٦ |
| فتوحات محمد خوارزمشاه (تسخیر متصرفات غوریان وفتح مازندران - کرمان بخارا - سمرقند - اترار وغیره) | ٥٩٧-٦١١ |
| قصد خوارزمشاه به تغییر خلافت بنی عباس | ٦١٤ |
| آغاز فتنه مغول | ٦١٧ |

( بقیه درباب دوم )

# باب دوم

## از حمله مغول تا صفویه

## فصل اول

## تاخت و تاز مغول

**ملاحظه** باید دانست که مهمترین علل انقراض دولت خوارزمشاهی و خلافت عباسی وافتادن اکثر ممالك اسلامی در دست مغولان بت‌پرست ، چندچیز بوده یکی آنکه محمد خوارزمشاه اکثر امراء وحکمفرمایانی که ممکن بوددر روز درماندگی وحمله بیگانگان ، کشور ایران رامحافظت نمایند ازمیان برداشت وبلادی که بین مغولان وایرانیان حایل بوده ضمیمهٔ متصرفات خود کرد واز این جهت تقریباً باآن هم‌سرحد گردید . ازهمه بدتر آنکه محمد خوارزمشاه در موقع حمله‌مغول خویشتن‌را باخته‌وجرأت ازدست داده‌چنان خوف براز مستولی‌شده بود که به جلال الدین هم‌اجازه جنك نداد وهمه‌را دلسرد ومأیوس ساخت وبالنتیجه واقع‌شد آنچه ازخواندن آن‌دلها درطپش آید وحال منقلب گردد .

علت دیگرپیشرفت مغول نفاق‌دربار خلافت عباسی باخوارزم شاه‌بوده وشاید خلیفه باطناً بی‌میل نبود که حریف خود را بدست مغولان ببیند و از شراو راحت گردد از همین جهت خلیفه نه فقط با خوارزمشاه مساعدت ننمود و در دفـاع از مغولان همت نگماشت بلکه سلطان جلال الدین را مساعدت نکرد و درخواست اورا نپذیرفت .

نفاق سنی وشیعه را که دراغلب بلادحتی دربغداد حکمفرما بود علت دیگر پیشرفت مغول‌باید دانست . چه رشته‌اتحاد مسلمین ازیکدیگر گسیخته بودودر بغداد دارالخلافه مسلمین‌بکرات بشیعیان جوروإجحاف واقع شد وفی‌الحقیقة این جماعت

از استبداد عامه بجان آمده بودند وچارهٔ هم نداشتند.

همچنین اهل سنت بایکدیگر سخت مخالفت داشتند وحتی درموقع حمله مغول بسیاری ازحنفی مذهبان بامغول همدست گردیده باشافعیان ازدرخصومت درآمدند ومغولان درآخرهردوطایفه رامقهورخود ساختند.

ازطرف دیگراسمعیلیان سالیان درازدرایران بلکه دراطراف بلاد اسلام تولید خوف ووحشت مینمودند. نه‌قدرتی بود که‌آنان را بقسمی سرکوبی نماید تادیگر قد علم ننمایند ونه اقلاحکمفرمایان وامراءبآنها آزادی مذهب میدادند تابلکه دست از اقدامات خود بردارند. گرچه اسمعیلیان درموقع حمله مغول نهایت ضعیف شده بودند ولی قلاع مهم در دست آنها بود. اگر خورشاه تسلیم نمیشد و باشارهٔ او اغلب از قلعه ها بدست مغولان نمی افتاد شاید اسمعیلیان می‌توانستند مدتی مزاحم مغول شوند.

این اوضاع واحوال و مخصوصاً مخالفت امراء باجلال الدین خوارزمشاه که مجبور بود گاه در کرمان، زمانی درآذربایجان وهنگامی درگرجستان با مخالفین بجنگد موجب شدکه کشورپهناور ایران دراندك مدتی دردست مغول افتد.

**آغازفتنه مغول**

تموچین که‌بعد اسم‌اومبدل بچنگیز خان‌شد درسن‌سی‌سالگی سردار ایل وعشیرت خودگردید ودراندك مدتی برسایرحکام مغول وترك غلبه کرد وقدرتش درآنحدود مسلم گردید. در سنه ٦۱۵ عازم ماوراءالنهر شد وعلت این اقدام‌آن بود که چنگیزخان برای افتتاح باب تجارت بین مغول وایران چهارصدوپنجاه نفررا ازپسران وملازمان امراء مغول‌و عده‌ای ازمسلمین‌را باسرمایه بطرف ایران‌گسیل داشت وپیغامی مودت‌آمیر بمحمد۔ خوارزمشاه فرستاد. چون‌این‌جماعت‌به «اترار» رسیدند حاکم آن‌شهر طمع درمال آنان‌کرده ببهانهٔ جزئی آنهارا درحبس افکند سپس بصوابدید محمدخوارزمشاه که درآنموقع درعراق عجم بودآن محبوسین رابکشت. همینکه این‌خبربچنگیزرسید ازمحمد خوارزمشاه درخواست‌کرد حاکم اترارا باوتسلیم نماید تابکیفرعمل خود برسد سلطان بخت‌برگشته قاصد چنگیزراهم‌بکشت، گویند چون‌این خبربچنگیز

رسید سخت غضبناك گردید و برپشتهٔ رفته وسررا برهنه کرده سه شبانه روز تضرع و زاری مینمود. در آخر عزم جنك باخوارزمشاه کرد واین پادشاه چون ازمقصود چنگیز اطلاع یافت بماوراء النهر آمد ودربین راه به عیش ونوش پرداخت . در همان اوقات جوجی خان پسرچنگیز درتعقیب یکی ازامراء ترکستان بود . خوارزمشاه قصدجوجی کرد ونزدیك «جند» بااینکه مغولان حاضر بجنك نبودند محاربه رخ داد که اگر مجاهدت جلال الدین نبودخوارزمشاه درخطر میافتاد. هنگام شب مغولان ترك آنحدود کرده نزد چنگیزخان رفتند بااینکه این جنك چندان قابل توجه نبود دو نتیجه بخشید یکی آنکه آتش خشم چنگیز بیشتر افروخته گردید ومغولان دانستند جنگیدن بالشکر خوارزمشاه چندان کار مهمی نیست دیگر آنکه خوارزمشاه چون ضرب دست مغولان بدید وحشت عجیبی در او تولید شد واین خوف وبیم اثرات شومی بخشید بقسمی که خوارزمشاه باداشتن لشکرعظیم صلاح خودرادر برابری بامغول ندید وقصد آن نمود که درگوشهٔ پناهنده شود حتی درکنار خندق سمرقند اظهار داشت که دشمنان ما اگر تازیانه‌های خودرا دراین خندق اندازند پرخواهدشد . این گونه اظهارات رعیت ولشکر را مأیوس کرد وهرچه جلال الدین خواست پدررا ازاینگونه خیالات منصرف سازد ودرمقابل مغولان ایستادگی نمایند فایده نبخشید . حتی باو گفت لشکررا بمن واگذار وخود هرجاکه خواهی برو . این هم مسموع نیفتاد وخوارزمشاه مادر خود ترکان خاتون را با اولاد صغار از خوارزم بمازندران فرستان و خود از بلخ بجانب عراق رفت و در سنه ٦۱۷ به نیشابور رسید و مشغول عیش و نوش وساز و سرور گردید.

**واقعه بخارا**

چنگیز بالشکری بیشمار چون بجانب ماوراء النهر آمد، اکتای وجغتای را بمحاصره « اترار » گماشت . جوجی خانرا بطرف جند ویکی ازسرداران را بفناکت وخجند فرستاد و خویش عزم بخاراکرد ودرراه ازنهب وغارت فروگذاری ننمود تااینکه در ٦۱۷ در اطراف بخارا رسید و کوشش بخارائیان وساخلوی آن شهر که شبیخون برلشکرمغول زدسودی نبخشید .

اهالی چاره‌جز گشودن دروازه ها ندیدند وسادات وعلماء واشراف طلب امان کردند. چنگیز سواره بمسجد جامع‌در آمد ، افسار اسبان را بدست مشایخ داد و صندوقهای کلام‌الله مجید را آخور اسبان کرد و برمنبردر آمده خویشتن‌را قهروغضب خدا خواند . سپس‌ببهانه اینکه بعضی ازنوکرهای خوارزمشاه را اهالی پناه داده‌اند آنشهر راآتش زد وجوانان بخارا را وادار نمودتابامستحفظین قلعه بجنگند وچون آن حصار رابگشودمردان آنرا عموماًبکشت وزن وبچه‌آنانرا اسیرساخت .

**واقعه اترار** شهر اترار مدت پنجماه محصور بودتااینکه یکی ازسرداران خوارزمشاه (قراجه حاجب) به مغولان پیوست ولشکرجغتای واکتای داخل‌آن شهرشد . اول آن خائن را بکیفر عمل خود رساندند سپس تمام اهالی را بصحرا برده همه را قتل عام‌کردند . حاکم شهر (غایرخان) که بازرگان مغول را درابتداء امر کشته‌بودبابیست هزار نفربقلعه اترارپناه‌بردند وبامغولان‌داخل در کشمکش شدندتااینکه فقط دونفراز آنهاباقی ماند وچون امرچنگیزخان بود که غایرخان را زنده‌بدست آورند بعد از کوشش های زیاد اورا بگرفتند ونزد چنگیز بردند تابقتل‌رسید (٦١٧).

**واقعه جند وخجند** جوجی خان پس ازقتل عام سغناق وتسخیر «اوزگند» بجانب جند درآمدوازخندق آن شهر بوسیله پلهای متعدد گذشته‌و بالای باروآمده در اندك مدتی دروازه ها راباز کردند وتمام اهالی را بصحرا رانده شهررا بکلی تاراج نمودند (٦١٧) .

ازطرف‌دیگرمغولان بفناکت وخجند رسیدند و والی آنجا « تیمورملك » داد مردانگی‌بداد و باهزار مرد درقلعه که درمیان‌آب درخجند ساخته‌بودند پناه‌برد و بسیاری ازمغولان رابکشت وچون‌کار براوتنك شد درسفینه نشسته فرار اختیار کرد ودرحین فرار بامغولان مبارزه مینمودتابساحل رسید وبخوارزم رفت وازآنجابعراق وشام گریخت (٦١٧) .

**واقعه سمرقند** این شهرنهایت پرجمعیت بود وچند هزارسوار آنرا محافظت میکردند. لذاچنگیزخان‌بنفسه عزم آن‌بلادرانمود. شاهزادگان بالشکرهای خود باوپیوستند. اهالی‌چند روز کروفری کردند

ولی در آخر قاضی شهر و شیخ الاسلام سمرقند نزد چنگیز رفته طلب امان نمودند و دروازه‌ها بازشد. لشکر مغول داخل گردید و پنجاه هزار نفر از اتباع آن دو عالم سمرقندی را معاف داشت و بقیه خلق را بصحرا رانده اموال و دارائی آنها را بباد غارت داد. سپس عزم تسخیر قلعه آن شهر کرد «الب خان» رشادت بخرج داد و باهزار نفر بر اشکر مغول زده ازمیان آنها جان بسلامت دربرد و نزد خوارزمشاه رفت. چون آن قلعه فتح شد چنگیز امراء خوارزمشاهی و تمام لشکریان رابقتل رسانید و ازاهالی شهر سی هزار نفر پیشه ور را بین اقرباء و اولاد خود تقسیم کرده و مبلغ کثیری از متمولین بگرفت (۶۱۷).

**قتل و غارت ولایات**

چون چنگیز ازضعف خوارزمشاه وخوف ووحشت او اطلاع حاصل نمود سی هزار کس را درعقب او روان ساخت. این جماعت ازطرف خراسان رفته در «زاوه» دیاری باقی نگذاشتند و درطوس کشتار زیاد نموده درقوچان واسفراین قتل وغارت کردند همچنین درمازندران جمع کثیری بقتل رسید وحنفی مذهبان ری بامغولان همدست گشته آنها را بکشتن شافعی ها تشویق کردند. مغولان پس ازاینکه شافعیها را از میان برداشتند حنفیها را هم بقتل رساندند. همچنین سنیان جماعت تاتار را وادار بکشتن اهالی قم نمودند خلاصه خرم آباد ویرانه شد و نهاوند دچار خسارات زیاد گشت. درقزوین پنجاه‌هزار نفر بقتل رسید (۶۱۸).

در زنجان، مراغه، خوی، سلماس، نخجوان، بیلقان، شماخی و بعضی از بلاد شروان تا آنجاکه ممکن بود مغولان قتل و غارت کردند ولی تبریز بواسطه صلح اتابك «ازبك» مصون ماند. درآخر مغولان شروانشاه را فریفته برهنمائی امرای او ازدربند گذشته پس ازخونریزی و کشتن مردم قبچاق، روس وغیره بچنگیزخان پیوستند (۶۱۹)

ازاین وقایع اوضاع دولت خوارزمشاهی و تعصبات مذهبی و بیکفایتی حکام معلوم میشود، چه یك دسته مغول توانست درسرتاسر ایران قتل وغارت کند وکسیکه بتواند مردانه ازآن وحشیان جلوگیری نماید یافت نشد.

**عاقبت محمد خوارزمشاه**

گفتیم محمد خوارزمشاه از مقابل لشکر مغول بدون اینکه باچنگیز نبردی نمایند وباداشتن چهارصد هزارلشکر فرار کرد وچون بنیشابور رسید بعیش و نوش پرداخت (٦١٧) همینکه خبرحرکت سرداران خونخوارمغول بگوش اورسید ازکثرت وحشت باسفراین رفت وازآنجابری درآمد وچون خبرنزدیك شدن آنانرا بشنید بطرف قلعه قزوین شتافت وروزبروز افکار او پریشان ترمی گشت وعزم قلعه قارون دژ ( یاقلعه ایلال ) که مادر وحرمش درآنجا بود نمود . سپس به گیلان وازآنجابه استراباد وازآنحدودبجزیره آبسکون گریخت وازترس مغول ازاین جزیره بآن جزیره پناهنده میگشت ، امامغولان چون ازدستگیری محمد خوارزمشاه مأیوس گشتند قلعه واقع درمازندران راکه در آن والده خوارزمشاه وحرم واولاد صغاراوپناهنده گشته بودند محاصره کردند قضارا درآن قلعه که همواره باران می بارید ابررحمت رأفتی ننمود وآب تمام گشت ازشدت عطش ترکان خاتون وناصرالدین وزیرازبالای قلعه بزیرآمدند وتسلیم شدند وهمان لحظه ابرباریدن گرفت. مغولان درآن قلعه غنائم بسیار بدست آوردند ومادرسلطان و عیال و اطفال خوارزمشاه را نزد چنگیز فرستادند وآن خونخوار اولاد ذکور را تماماً بقتل رسانید . چون این اخبار بسمع خوارزمشاه رسید از شدت اندوه و غم بدرودحیات گفت .

**تسخیر خوارزمشاه**

چنگیزپس ازاینکه سمرقندرا بگرفت وعده ای رادرتعقیب محمد خوارزمشاه فرستاد ، قصد تسخیر خوارزم کرد . پایتخت خوارزمشاهیان شهر جرجانیه ( اورگنج ) بود . آبادی این شهر و کثرت جمعیت آن بشرح نیاید، چنگیزپسران خود راباسپاه تاتار مأمورتسخیر آن دیار کرد اهالی این شهر نهایت استقامت کردند وبهیچوجه حاضر بتسلیم نشدندمغولان چون از محاصره نومید گردیدند قصدآن نمودند که آب جیحون راکه بشهر برده بودند برگردانند . خوارزمیان سه هزارنفر ازمغول راکه مأموراین امربودندبهلاکت رسانیدند و خلاصه محاصره پنجماه بطول انجامید وچون مغولان داخل شهرشدند مجبور گشتند محله به محله وخانه بخانه را یکان یکان بگیرند زیرا اهالی باکمال

رشادت دفاع میکردند وحاضر نبودند شهرخودرا برایگان ازدست دهند. چون فتح مغول رامیسرشد اهالی را بصحرا خارج کردند و قریب صدهزار نفر ازاهل حرفه جدا نمودند وزنان وجوانان را باسارت بردند و باقی اهالی را بقتل رساندند. گویند که صدهزار مغول مأمور کشتن آن بیچارگان گردیدند وهرقاتل بیست وچهارنفر رامقتول نمود وازجمله شهداء یکی شیخ نجم الدین کبری است که مقام او درعرفان بسی ارجمند است(۶۱۸).

**تسخیر ترمذ و بلخ و بدخشان و بامیان**

چنگیزچون اولاد خودرا بجانب خوارزم فرستاد، قصد ترمذ نمود، اهالی آن شهر ازخاك آباء واجدادی خود دفاع نمودند وچنگیزچون غالب شد همه را ازکوچك وبزرك، دارا و نادار به قتل رسانید. زنی بتضرع برخاست که اگرازریختن خون من درگذرید مروارید گرانبهائی تقدیم خواهم کرد و چون مغولان دانستند که آن مرواوید رابلعیده است شکمش رابدریدند وبعد حکم شد تاشکم سایر کشتگان را هم پاره کنند مبادا چیزی فروبرده باشند (۶۱۸).

پس ازقتل وتخریب درترمذ چنگیز بجانب بلخ ( قبة‌الاسلام) رفت ـ در آبادی این شهر وفزونی جمعیت آن بهمین اکتفا میشود که در شهروقری دوهزارو دویست جانماز میگذاردند وهزارو دویست حمام داشته است.

اهالی بلخ چون حال سایر بلاد که دردست چنگیزیان افتاده بود دانستند بتصور اینکه درامان فایدهٔ هست تسلیم آن خونریز شدند ولی چنگیز که ضمناً از اقدامات جلال الدین منکبرنی ( خوارزمشاه ) اندیشناك بود بر بلخیان بیچاره ترحم ننموده آن شهر زیبارا خراب و اهالی را به دسته های صد و هزار تقسیم کرده همه را بقتل رسانید.

**قیام جلال الدین**

چون محمد خوارزمشاه درجزیرهٔ آبسکون دارفانی رابدرود گفت، پسرش جلال الدین منکبرنی بخوارزم آمد وهنوز آن دیار بدست مغول نیفتاده بود بین امراء واعیان اختلاف گشت وهر کدام بجانب یکی ازاولاد خوارزم شاه متمایل گشتند وبعضی قصد کشتن جلال الدین

نمودند ، بنابراین جلال‌الدین صلاح خودرا درترك خوارزم دید وچون به « استوا» رسید دچارلشکرمغول شد وتاغروب آفتاب با آنان مصاف داد وشب راه خودرا گرفت و بغزنین رفت ( ٦١٧ ) « امین ملك » باپنجاه هزار کس وامرای غور با چهل هزار مرد باوپیوستند - در ٦١٨ جلال‌الدین لشکرمغول را در « پروان » شکست‌فاحش داد ولی از سوء سیاست جلال الدین ، بین سرداران و امراء اختلاف افتاد وسیف - الدین بکرمان رفت وهمینکه چنگیز از قضایا آگاه گردیدقصد جلال‌الدین کرد در بامیان احدی را زنده نگذاشت وحتی حیوانات راهم بکشت ونزدیك رودسند باو رسید . جلال‌الدین بین آب ودشمن‌غدار باعده قلیل وخصمی کثیرواقع گشت بنابراین دامن مردانگی بر کمرزد وازهرطرف‌حمله آورده مغولان رابرخاك می‌افکند پی‌درپی لشکر بکمك چنگیز میرسید وبرعکس « امین‌ملك» که میمنه لشکر جلال‌الدین را داشت فرارکرد وچون عرصه برجلال‌الدین تنك گردید اولادوحرم خودرابدرود گفت وسواربراسب شده تازیانه براوزد ، اسب ازده ذرع پریدن نمود وخودرابرود عظیم سند انداخت ، مغولان دست بتیر کردند وجماعتی‌را درمیان آب بکشتند ولی سلطان هنگامی که چنگیز انگشت تحیر بردان گرفته بود از آن رود عظیم گذشته خود را بساحل رسانید . بقیه شرح حال این جوان دلیر در جای خود ذکر خواهد شد .

**واقعه مرو**

چنگیز پس‌ازقتل عام بلخ پسر کوچکتر خود تولی راباهشتاد هزار نفر مأمورتسخیر بلاد خراسان کرد. تولی بجانب مرو شتافت مجیرالملك شرف‌الدین‌مظفر یکی از امراء خوارزمشاهیان وحکمران مرو درابتدا روانداشت که آن شهر عظیم وپرجمعیت را برایگان ازدست بدهد ومرویان چندروز بامغولان کشمکش نمودتااینکه‌درآخر مجیرالملك چاره جرتسلیم‌ندید. چون مغولان داخل شهرشدند‌کلیه اهالی را از زن ومرد کوچك وبزرك خاص وعام‌بیرون رانده وبعد زنان را از مردان‌جدا نمودند وکردند آنچه قلم ازنگارش آن‌حیاکند ... فقط چهارصد نفر پیشه‌ور وچندپسر ودختر را امان داده دیگران را از زن ومرد و پیروبرنا برلشکریان تقسیم‌کردند وهرمغولی سیصد الی چهارصد نفرآنهارا بکشت

تعداد کشتگان را یك میلیون وسیصدهزار نفر نوشته‌اند ولی **ابن‌اثیر** هفتصدهزار نفر گفته‌است (۶۱۸) .

**واقعه نیشابور**

لشکریان مغول پس از آنکه اهالی مرو را به‌بدترین وجهی قتل عام کردند وعمارات آنراخراب نمودند ومسجد جامع راآتش زدند ، بطرف نیشابور رهسپار گردیده در راه در کوه وصحرا هر بیچارهٔ فراری‌را که میدیدند میکشتند .

قبل از فرا رسیدن تولی یعنی درموقعی که این شاهزاده مغول قصد مرو نمود داماد چنگیزخان « **تغاجار** » را باده هزارسوار بطرف نیشابور فرستاد . مجیرالملك کافی وضیاء الملك زوزنی که در دربارخوارزمشاه مقامی ارجمند داشته وازاکابراهل خراسان بودند بدفاع پرداختند و اهالی نیشابور مردانه مقاومت کردند و در موقع محاصره شهر « تغاجار » کشته شد وازاین جهت آتش غضب تولی بیش‌ازپیش گردید وچون بحدود نیشابور رسید ، بهیچوجه حاضر بصلح نشد و شهر را قهراً بگرفت . اهالی در کوشکها و ایوان ها بجنك پرداختند ولی چاره نبود درآخر تمام شهر بدست مغول افتاد مجیرالملك به‌بدترین وجهی کشته شد سپس اهالی را اززن ومرد بخارج رانده غیرازچهارصد نفر اهل‌حرفه بقیه را ازکوچك وبزرك قتل‌عام کردند و مقرر شدکه شهر را چنان ویران کنندکه درآن زراعت توان نمود . دختر چنگیز (زن‌تغاجار) وارد شهر شده‌بکینه قتل شوهرخود وحشیگری را بانتها درجه رسانید پس‌ازآن سرهاراازتن جدا کردند وتولی‌عزم‌هرات کرد وامیری درنیشابوربگماشت که هرگاه جنبندهٔ پیداشود بقتل‌رساند(۶۱۸) .

**واقعه هرات**

در آن هنگام **ملك شمس‌الدین محمد جرجانی** از طرف جلال‌الدین حکمرانی هرات راداشت‌و نه تنها حاضرنگردید بامغولان ازدراصلاح‌درآید وتسلیم شود بلکه مردانه‌بالشکر تولی خان بجنگید تاآنکه‌کشته شد تولی خان راآب وهوای اطراف هرات خوش آمد ونزد اهالی سوگندیاد کردکه هرگاه تسلیم شوند نسبت بآنان تعدی نخواهد کرد . بنابراین اهالی تسلیم شدند ولی بقول خود وفانموده فقط دوازده هزار کس‌از

اتباع جلال‌الدین رابکشت وازریختن خون سایرین درگذشت وامیری درآنجامعین کرد تصادفاً درآنموقع اتفاقی‌رخ داد که اهالی بخت برگشته امیری راکه از طرف تولی معین شده‌بودباشحنه شهربکشتند. چنگیزخان تولی‌را عتاب‌نمودکه درریختن خون‌مردم‌هرات‌چرادریغ نموده‌وهشتادهزار نفربدان‌طرف‌بفرستاد. اهالی کمال رشادت را نمودند وشش ماه مغول را معطل ساختند وچون شهرگشوده شد کلیه اهالی‌قتل عام‌گردیدوآن شهرعظیم ویرانه‌شد.

**مرگ چنگیز**

فاتح خونریزپس‌از اینهمه کشتاراولاد خودرا دراطراف‌مکران غزنین وحدود هند بقتل وغارت گماشت و خود درآخرعمر درترکستان با « **شیدرقو** » بجنگید . چون پیك اجل‌فرارسید به **جغتای‌واکتای وتولی** اولادخود که درنزد اوحضورداشتند نصایحی‌نموده «اکتای» رابجانشینی‌خویش معین‌کرد وودررمضان ٦٢٤ بدارمکافات شتافت .

**سلطنت اکتای**

برحسب وصیت چنگیز وبعد از قریلتا ( مجلس مشورت ) بزرگی که بعمل‌آمد اکتای برسریر پدر بنشست و امراء وشاهزادگان کمرهاگشاده برسم‌چنگیزیان‌نه بارزانوزدند واکتای هم درمقابل آفتاب سه‌باربزانو درآمد . سپس پادشاه مغول‌لشکرباطراف فرستاد وجرماغون رادرمقابل جلال الدین منکبرنی کسیل داشت . شرح تقسیم شدن ممالك چنگیز بین‌پسرانش وجنگهای مغولان خارج ازایران ازحدود این‌تألیف خارج است . آنچه‌باید دانست این است که لشکر مغول در روسیه پیشرفت عظیمی نمود و درترکستان و چین هم فتوحاتی نصیب‌آنان شد واکتای رسماً بجانشینی چنگیز معین‌گردید. مرکز او در قراقرم بود .

**شهامت جلال الدین خوارزمشاه و عاقبت کاراو**

درهمین فصل اشاره شدکه چون سلطان جلال الدین تهور وشجاعت خودرا بچنگیزیان نشان داد مردانه برودسندزده خودرابکنار رسانیدومدت دوسال درهندوستان بنای‌تاخت وتازگذاشت وقدرت واعتباری بدست‌آورد . سپس بیاد یار و دیار افتاد وزندگانی در بستر راحتی را برخود حرام دانسته از راه مکران بایران

آمد چون بکرمان رسید **براق حاجب** که نمك پرورده این خاندان بوده گرچه در ظاهر طریق ادب پیشه کرد ولی در باطن از سلطان اندیشناك بوده خیال مخالفت داشت . بنابراین چون سلطان اورا بکمك خویش طلبید جواب نفی داد ودروازه‌های کرمان را بروی او ببست جلال الدین ازطریق شیراز باصفهان رفت و برادراو سلطان غیاث الدین که درری می گذرانید چاره جزاین ندید که اورا برخود مقدم شمرده پادشاه خواند سپس بخیال استمداد ازخلیفه عزم بغداد کرد .

ناصر خلیفه دریك چنین موقع که عالم اسلام تهدید شده بود بجای همراهی لشکری درمقابل جلال الدین فرستاد . سلطان خلیفه رابکلی منهزم نمود وقصد تبریز کرد . **اتابك ازبك** پسر جهان پهلوان که امیر آنحدود بود شهررابزوجه بیوفای خود واگذاشته بقلعه بگریخت . آن زن درآخر شهررا بجلال الدین داده وخودرا بازدواج او درآورد واتابك از این غصه مرد ـ پس ازاین قصیه سلطان بگرجستان شتافت و فتوحات نمایانی کرد . در همان احوال شنیده شدکه براق حاجب امیر کرمان قصد عراق کرده بنابراین جلال الدین بطرف اوشتافت ودرسیزده روز خود را ازتفلیس بحدود کرمان رسانید. براق جزاستغفار ومعذرت چاره ندید . سلطان ازتقصیر اودرگذشت وباصفهان رفت و ازهرطرف امراء وبزرگان روی بدرگاه اوآوردند . سپس بطرف « **اخلاط** » عزیمت کرد واطراف آنرا غارت نمود ودرآن هنگام مغول بجانب ری آمد جلال الدین عنان همت بدانطرف متوجه ساخت و درجنك بامغولان برادرش **غیاث الدین** باوغدر کرده هنگام کارزاروی راترك گفت ازاین سبب سلطان مغلوب گردید وباصفهان رفت (٦٢٥) بازهم عزم گرجستان کرد وشجاعتهابخرج داد . سپس اخلاط را فتح کرد واهالی آنرا گوشمالی سخت داد وآوازه شجاعت وتهورش دراطراف پیچید وباامیرشام داخل درجنك شد. درهمان اوقات **چور ماغون** که ازطرف اکتای قاآن بطرف ایران آمده بود بحدود عراق شتافت واین اخبار بسمع سلطان رسیده بطرف آذربایجان آمد ولی ازآنجاکه میبایست کار یکسره گردد و دولت خوارزمشاهیان منقرض شود، جلال الدین مجلس عیش وعشرت آراست ودریکشب که ازفرط مستی در بسترغنوده بود مغولان براردویش تاختند (٦٢٨) و یکی ازمقربان سلطان را از

خواب بیدار ساخته واقعه را اطلاع داد. جلال الدین بخت برگشته برای رفع مستی آب سرد بسروصورت زده وباآن احوال توانست فرار اختیار کند واز چنك مغولان جان بدربرد ولی اجل درکمین او بود ودریکی از کوههای کردستان بطمع اسب و مال، وجامه فاخرش ناشناسی اورابکشت.

**پادشاهان مغول**

اکتای درسنه ٦٣٩ بجهان دیگر شتافت واین‌پادشاه نسبت به پدرش چنگیز به حسن کردار وسخاوت موصوف است - پس ازاوپسرش **گیوك خان** درسال ٦٤٣ برمسند مغول نشست و تاآن سال امور مملکت را مادرش **توراکینا خاتون** بمساعدت یکی اززنان مشهد مقدس‌فاطمه خاتون‌اداره میکرد.فاطمه اززنان قابل وزیرك عهد خودبوده وتوراکینا نسبت به‌او علاقه و محبت زیاد داشت. چون گیوك برتخت سلطنت نشست فاطمه را باتهام ساحری به بدترین‌وجهی امر بکشتن داد. مدت سلطنت گیوك چندان طول نکشید وپس ازاو سریرچنگیزخانی ازخانواده اکتای بخانوادهٔ تولی منتقل‌گشت و **منکوقاآن‌بن تولی** بمساعدت **باتو**پسرجوجی‌بن‌چنگیزپادشاه‌گشت .منکوقاآن درسنه ٦٤٨ رسماً شاه شد وبرادرخود **هلاکو** را بجانب ایران فرستاد. شرح حال سایرپادشاهانی که بعد از منکوقاآن درقراقرم وسایر نقاط خارج از ایران برتخت نشسته چون‌خارج ازحدوداین‌تألیف‌است‌بنابراین‌بذکرملوك‌مغول که درایران‌سلطنت کرده وبتدریج دولت مستقلی تشکیل دادند خواهیم پرداخت.

# فصل دوم

## ایلخانیان

## اخلاف چنگیز که در ایران سلطنت کرده‌اند

**ملاحظه** بجهاتی که در فصل سابق ذکر شد دولت خوارزمشاهیان منقرض گردید و بلاد ماوراءالنهر خراسان وسایر نقاط بدست مغول افتاد وچنانکه خواهیم دید هلاکو قلاع اسمعیلیانرا خراب کرد و آن طایفه‌را تقریباً نابود ساخت سپس خلافت عباسی رامنقرض نمود و کشور ایران وعراق‌عرب درتصرف قومی افتاد که ازتمدن بهره‌ای نداشتند و آداب وعادات واخلاق و مذهبشان باایرانیان بینهایت متفاوت بوده است . باید دانست که دریك چنین موقعی که بلاداسلام بدست مغولان ویران واهالی آن قتل‌عام میگردیدند وبااینکه تاتارها در بلادشرقی اروپاهم خونخواری بسیار کردند، روحانیون‌عیسوی‌اروپا وحکمفرمایان مغرب‌زمین که درجنگهای صلیب بر آنان ثابت شده بود از عهدهٔ مسلمین برنمی‌آیند در صدد تشویق مغول‌وترویج مذهب عیسوی درمیان آنان بر آمدند وبرای این‌مقصود کوشش بسیار کردند ولی چنانکه لازم بود موفق نشدند و برعکس ایرانیان باآن مصیبت عظمی که بدان مبتلا شدند وبلیاتی که متحمل گردیدند مغولها را درخود مستهلك ساختند یعنی نه‌فقط بخلق وخوی مغول درنیامدند بلکه برخلاف مغول هارا بتمدن آشنا ساخته بآداب وعادات خویش درآوردند وبتدریج آنها را مسلمان کردند و درایران تشکیل‌دربارمستقل‌داده‌شد که بهیچوجه تحت دربار« قراقرم » نبود . یعنی ایران مستقل گشت وکلیه امور کشور دردست ایرانیان افتاد . سلطنت غازان‌خان که آنهمه‌اصلاحات درزمان اوبعمل آمد حقیقتاً سلطنت ایرانی‌بوده ولواینکه پادشاه از نژاد مغول بوده است چه از،دو حمله مغول آب وهوای ایران ، خلق وخوی‌ایرانیان مخصوصاً مجاهدت و تدبیر دانشمندانی مانند خواجه نصیر الدین طوسی ، اعضاء

خانوادهٔ نجیب واصیل جوینی، رشیدالدین فضل الله وامثال آنها حکمرانان مغول را بتدریج بتمدن آشنا ساخت و سلطنت بزرگی که امور سیاست و جهانداری دردست ایرانیان باشد تشکیل یافت. اینک میپردازیم بذکر وقایع مهم آن عهد.

**هلاکو**

شکایات پی‌درپی ازرفتاراسمعیلیان‌وخلیفه‌مستعصم منکوقاآن را بر این واداشت که برادر خود هلاکو را با سپاهی فراوان بجانب ایران روانه سازد وهلاکو با۱۲۰ هزار مرد درسال ٦٥١ عزیمت نمود ودر ٦٥٣ به‌سمرقند رسید. سپس ازرودجیحون گذشته پس ازطی مسافت بولایت خواف درآمد و **عطا ملك جوینی** که تا آن احوال نزد **امیرارغون** حکمران خراسان بسرمیبرد درخدمت هلاکو درآمد ومنشی اوگشت. چون هلاکو بطوس آمدیکی ازامراء را به تسخیرقهستان مأمور کرد و**ناصر الدین محتشم** که از طرف خورشاه (رئیس اسمعیلیان) قلعه محکمی رادرقهستان داشت از در اطاعت درآمد.

**قلع وقمع اسمعیلیان**

هلاکو در سنه ٦٥٣ عازم تسخیر قلاع رودبار که در دست اسمعلیه بودگشت. رئیس اسمعیلیه رکن الدین خورشاه از درچاره جوئی برآمده برادر خود رانزد هلاکو فرستادو اظهاراطاعت‌نمود. ولی ازبیم‌جان‌شخصاً بدرگاه اوحاضرنگشت. چون هلاکوبقلعه میمون دژ که‌مأمن‌رکن‌الدین بود رسید، بمحاصره مشغول شد. خوف وبیم خورشاه بیش ازپیش گردید ودرآخر بهمراهی **خواجه نصیرالدین طوسی** که در آنزمان درقلعه بود پائین آمده و اموال بیقیاس تقدیم داشته خویشتن را تسلیم نمود هلاکو اورا باخاك یکسان نمود. سکنه قلعه‌الموت‌چند روزی مقاومت کردند ولی درآخر چارهٔ جز تسلیم ندیدند و آن‌قلعه معروف بدست مغولان افتاد و «لامسر» هم‌تسلیم گشت. اماخورشاه فریفتهٔ دخترمغولی گردید وبامرهلاکو آنزن را باو دادندسپس اورا نزد منکوقاآن فرستادند وبین راه یا درمراجعت بامر منکوقا آن کشته شد. هلاکو اسمعیلیانرا قتل عام کرد و حتی در بعضی نقاط بچه های گهواره را هم بکشت وبدینطریق یك فرقه اسلامی که ممکن بود در مقابل طمع مغول سدی باشد از بین رفت.

**انقراض خلافت بنی عباس**

چون هلاکو ازامراسمعیلیان فارغ گشت باصواب‌دیدخواجه‌ـ نصیرالدین طوسی عزم بغداد نمود . وزیرمستعصم خلیفه‌عباسی موسوم به **علی بن محمد علقمی** شیعه مذهب بود وباهلاکو دراطراف بغداد رسیدودارالخلافه رامحاصره کرد. بازهم علقمی صلاح‌خلیفه راچنان دانست که خودرا تسلیم هلاکو نمایدوبعد ازدوماه محاصره شهرو کشتار بغدادیان با لشکر هلاکو خلیفه چاره جزاین‌ندید که پند ابن علقمی را ازجان بپذیرد ودرسنه ٦٥٦ بادوپسرخود وجمعی دیگردرمیان خوف ورجا نزد هلاکو رفت ولشکر مغول وارد بغداد شد وبنای قتل عام گذاشته هشتصد هزار نفررا بکشتند. هلاکو چون اموال خلیفه ودستگاه جلال اورا بدید ویراتوبیخ کرد که این‌اموال را چرانگهداشته وصرف لشکر نکرده تاکشور اورا محفوظ دارند. درآخر هلاکو باخواص خود مشورت کرده صلاح چنین دید که خلیفه را ازمیان بردارد ودرهمان ایام قطع رشته حیات آخرین خلیفه عباسی‌را بنمود .

**سایروقایع ایام هلاکو**

پس از تسخیر بغداد هلاکو بآذربایجان آمد، سپس‌عزم تسخیر شامات کرد وبعض ازولایات آن حدودرا مسخر داشت‌مغولان برمیافارقین و ماردین استیلا یافته آنرا خراب کردند و اولاد والی موصل را به‌بدترین وضعی‌بکشتند.

درآخرعمرهلاکو بین او و **برکه آغول بن جوجی** اختلاف سخت حاصل گشت وکاربجنك کشید وعده‌ای ازمغولان کشته شدند وهلاکو درتهیه اسلحه وجمع آوری لشکر جدیت میکرد تااینکه درسنۀ ٦٦٣ بدار جزا شتافت و ازبرای راحتی روح‌اوچنددخترزیبا درسردابه‌ایکه جنازه اوبود محبوس ساختند !!

**آباقاخان**

پس از هلاکو پسرش آباقا خان در سنه ٦٦٣ جای او نشست و وزارت او را دانشمند معروف **خواجه شمس الدین‌ـ محمد صاحب دیوان** داشته و برادرش **عطاملك جوینی** امور بغداد را بعهده گرفت و ایالت اصفهان به **خواجه بهاء الدین** تفویض گشت و ایرانیان در امور راسخ گشتند .

خواجه بهاء الدین پسر شمس الدین محمد صاحب دیوان در طریق سیاست و برای حصول امنیت به‌اصفهانیان سخت گرفت ودر عنفوان شباب بدرودحیات گفت اما خواجه شمس‌الدین که ازافاضل عصر واز سیاست مداران ایام خویش بوده و از زمان هلاکو منصب وزارت یافته‌بود دچار نیرنك وبدطینتی مجدالملك یزدی گشت در صورتی که علت ارتقاء مجد الملك ورسیدن او بدولت از پرتو حمایت صاحب دیوان بود . خلاصه مجد الملك آباقاخان را نسبت به خانواده جوینی بدگمان کرد ولی صاحب دیوان از راه تدبیر و سیاست درهر موقع جلب توجه آباقاخان را می‌نمود .

درآخر مجدالملك آباقاخان را بعزل عطاملك حکمران بغدادواداشت تااورا شکنجه کرده گرد شهر نمایش دادند ودرآخر نزدیك بود جان آن دانشمند هم در درمعرض خطرافتد ولی تدبیر خواجه نصیرطوسی که آباقاخان را ازاین امرمنصرف ساخت تافوت آباقاخان که درهمان ایام ازافراط درشرب واقع گشت مانع از قتل عطا ملك گردید . از جمله وقایع زمان آباقاخان فرستادن برادر خود منکو تیمور- اغول است به تسخیربلاد شام - درسنه ٦٧٥ نزدیك حمص جنگی بین لشکر مغول وسپاه سلطان مصرسیف الدین قلاون رخ داد که درآن لشکر مغول شکست فاحش خورد وبسیاری ازمغولان کشته شدند .

**احمدتکودار**

پس ازآباقاخان برادر اوتکودار پادشاه شد واین‌امیرمسلمان گردیده اسم **احمد** به خود نهاد ، تکودارشمس‌الدین‌محمد را مورد عنایات مخصوص خود قرار داده وزیر خویش ساخت وعطاملك را مجدداً حکمران بغداد نمود. مجدالملك یزدی که دست از تحریك برنمی داشت وباارغون پسرآباقاخان رابطه‌داشت، بکیفراعمال خود رسید وهرعضو ازاعضاء اورا به شهری فرستادند .

ارغون خان درباطن‌خیال سلطنت داشت وازطرفی‌امراء مغول‌ازاینکه‌تکودار مسلمان شده ترویج دین اسلام می‌نمود مکدرگشته درمقام ستیزه‌بر آمدند . گرچه باتمهید وکاردانی صاحب دیوان درابتدا احمد برارغون فایق‌آمد ولی آنپادشاه در

حق رقیب خود ستم روانداشت وازسر تقصیرش درگذشت . اما **بوقا** وعده‌ای ازامراء شبانه‌ارغون را از زندان خلاص ساخته وسایل سلطنت‌اورافراهم آوردند. درآخر احمد دستگیر گردید و بحکم ارغون کشته شد (۶۸۳) .

**ارغون**

این پادشاه چون بیاری امراء مغول برتخت نشست و حریف خودرا ازمیان‌برداشت ، خواجه شمس‌الدین محمد صاحب ـ دیوان‌را که درامر خودحیران بود مطمئن ساخت تاخواجه بدرگاه او آمد ولی بوقا و یکعده از امراء که سرافرازی خودرا در زوال خواجه می‌دانستند ارغون‌خان را بقتل آن دانشمند گماشتندودر۶۸۳ اورا بکشتند. املاك خواجه ضبط واساس‌خیرات وبناء مبرات اومنهدم گردید. اولاد اوهم ازمیان برداشته‌شد وچراغ عائله جوینی که یکی از خانواده‌های بسیار نجیب ایران بود خاموش گردید . بوقا در درگاه ارغون نهایت مقرب گشت وضبط وربط امور مملکت در دست اوافتاد . این‌پیش‌آمد دیك حسد سایر امراء را بجوش آورد و در آن زمان **سعدالدوله یهودی** که بعنوان طبابت در درگاه ارغون مقرب گشته بود نظر آن پادشاه را بطرف خود جلب کرد و سوء ظن‌او را نسبت به بوقا زیادتر کرد و در جمع آوری عایدات بغداد که از طرف ارغون مأمور آن کارگشت چنان زیرکی بخرج داد که ارغون زمام امور مملکت‌را بدست او سپرد و بوقا راازنظر دور ساخت . چندی بعد باتهام توطئه برعلیه ارغون کشته شدوعظمت وحشمت سعدالدوله روز بروز بیشتر گردید. گرچه سعدالدوله مدتی از روی سیاست نسبت به مسلمین بمدارا رفتار کرد ولی‌همینکه نفوذ وقدرتش زیاد گشت و دانست ارغون‌بی‌صواب‌دید او کاری نخواهد نمود یهودیان را به‌کارهای مهم گماشت‌ودست مسلمین‌را کوتاه کرد وعده‌ای‌ازعلماء اسلام رابکشتن دادوبقدری نسبت به‌پیروان این دین حنیف جور وتعدی نمود که کلیه خاطرها ازاو مکدر گردید و حتی مورخین نوشته‌اندکه سعدالدوله ارغون را نصیحت کرد که دین‌اسلام را از میان برداشته قصد تخریب بیت‌الله‌الحرام کند . درهمان احوال ارغون مریض گشت و اطباء از معالجه عاجز ماندند وچون امراء مغول فوت ارغون را نزدیك دیدند از بغض و کینه که نسبت به‌سعدالدوله داشتند او را ببدترین وجهی از میان برداشته

عالمی‌را ازشراو راحت ساختند . ارغون چون‌این واقعه را دریافت نهایت اندیشناك گشت ودر سنه ٦٩٠ در گذشت .

**گیخاتو**

بعد از فوت ارغون امراء مغول گیخاتو پسر آباقاخان راکه حکمرانی آسیای صغیر را داشت بطلبیدند وسریر سلطنت را باومفوض داشتند (٦٩٠) گیخاتو **خواجه صدرالدین احمدخالدی زنجانی** معروف به **صدرجهان** را وزیر خویش ساخت و امور کشور را در دست او نهاد و برادر او **قطب‌الدین احمد را قاضی‌القضاة** نمود . این پادشاه مغول از خونریزی تنفر داشت ولی‌درعیش وعشرت افراط می‌نمود ودراسراف مال‌یدطولائی داشت . وزیرش صدر ـ جهان نیز بجای اینکه اوراز اسراف بازدارد خودهم دست‌کرم بگشاد وطولی نکشید که‌خزانه تهی گشت . درهمان اوقات **عزالدین مظفر** نام‌به صدرالدین دستور دادتا مانند چینیان یکنوع **اسکناس** ( چاو ) معمول دارند وبجای زر و نقره بمصرف رسانند . درآخر گیخاتو معامله زرونقره راموقوف ساخت و«چاوخانه»ها دراطراف بلاد برپاکرد ـ چاوعبارت بوداز قطعه کاغذی مربع مستطیل که چندکلمه بخطختائی بر آن نوشته وبودو طرف آن، کلمه « **لااله‌الاالله محمد رسول‌الله** » نقش‌شده‌بود . انتشارچاوونبودن اعتبار زرونقره درمقابل آن‌باب‌داد وستدرا مسدود کرد ودرتبریز وچندشهر دیگر اهالی دکانها رابستند وازهر طرف صدائی بلندشد تااینکه گیخاتو مجبور گردید آنرا ملغی نماید .

گیخاتو چنانکه گفته‌شد ، در عیش و عشرت افراط می کرد وفساد اخلاق او موجب رنجش بسیاری ازامراء گردید واتفاقاً وقتی‌در پایان مستی بخادم خود امرداد **بیدو اغول** پسرتراغای‌بن هلاکو راچند مشت زند . گرچه صبح‌از این کرده پشیمان شدواز بیدو عذر خواست معذلك بیدوهمچنان کینه دردل داشت وبعضی‌ازامراء بااو همدست گشتند تا آتش جنك درگرفت وگیخاتو دستگیر گردیده در سنه ٦٩٤ بهلاکت رسید .

**بیدو آغول**

مدت سلطنت بیدو بیش ازهشت‌ماه‌طول نکشیدوی صدرجهان راز مقام‌وزارت‌معاف‌داشته‌اورا بضبط‌اموال آسیای‌صغیر مأمورساخت

در ایام اوغازان خان پسر ارغون علم مخالفت بر افراشت وچون امر به صلح منجر نشد کار به جنك کشید و غازان خان باتفاق امیر نوروز بیدو را مغلوب کرده اورا بکشتند .

**غازان خان**

غازان خان یکی از پادشاهان نامی ایلخانی است که بیاری دانشمندان ایرانی اصلاحات عظیمی در امور کشور نمود .

این پادشاه پسر **ارغون** و نواده **آباقاخان** است ودرسن هشت سالگی ازطرف جدخود اسماً حکمران خراسان گردید واین مقام را درزمان ارغون ، گیخاتو وبیدو داشت. اما امیرنوروزکه بزرگترین یاور غازان خان است، مدتی حکومت بعضی ازبلادایران را داشت وچون مشرف به آئین اسلام شده بود درترویج شریعت سعی بلیغ می نمود ومردی بود شجاع ودلیر. درابتداء باغازان خان بنای مخالفت گذاشت وپس از زد و خورد وکشمکش بسیار درآخر دست اتحاد واتفاق باوداد .

پس ازکشته شدن گیخاتو، غازان خان قتل اورابهانه کرده بابیدو ازدرمخالفت درآمد وقاتلان اورا درخواست کرد . چون ملاقات غازان وبیدو وطرح صلح اجرا نگشت ناگزیر کاربجنك کشید و امیر نوروز جان خود را در خطر انداخته بعنوان رسالت نزدبیدو رفت و درآنحدود یکی از امراء متنفذ را باخود همراه کرده نزد غازانخان برگشت درهمان اوقات صدرجهان ازآسیای صغیر به گیلان وازآنجا نزد غازانخان آمد ومتعهد گشت که اگر غازانخان دین اسلام بپذیرد ودرپیشرفت شریعت اهتمام کند وسیله سلطنت اورا فراهم سازد . غازانخان شرایط را قبول کرد وصدر جهان بامساعدت امیرنوروز بزودی ازراه گیلان بربیدو فائق آمد وچنانکه گفته شد بیدوبه قتل رسید وسلطنت غازانخان مسلم گردید.

غازانخان در سال اول سلطنت خویش امیر نوروز را به جنك تورانیان که تاحدود مازندران شتافته بودند، بفرستاد واودشمنان رابسختی مغلوب ومنکوب کرد صدرجهان که در همان اوان مورد غضب غازانخان واقع شده بود، مجدداً منصب وزارت یافت وچون باامیرنوروز غرض داشت اورا دردرگاه آن پادشاه متهم ساخت که باسلطان مصر سروسری دارد ودرثبوت این مدعاحیله ای بکاربرد که برغازانخان

امر مشتبه گردید ولشکر درمقابل نوروز فرستاد. این امیرچاره جز این ندید که به **ملك فخرالدین کرت** که داماداو بود پناهنده شود ولی فخرالدین اورا بدشمنان داد و آن امیردلیر کشته شد .

غازانخان درقبول اسلام وترویج شریعت غراء چنانکه قول‌داده‌بود وفا کرد و از این سبب جمعی از امراء مغول بااو ازدر مخالفت درآمدند وقبل ازآنکه امیر نوروز در دربار غازان متهم شود، خواستند غازانخان‌وامیر مذکور راازبین ببرند . امیر نوروز ازقضیه مطلع گشت ونه‌فقط خود را مستخلص ساخت بلکه غازانخان را هشیار کـرد و سلطان مغول دشمنانرا شکست داده‌گوشمالی سخت داد .کلیه این وقایع دراولین سال سلطنت غازانخان رخ‌داد .

این‌پادشاه رشتهٔ حیات صدر جهانرا باتهام تصرف دراموال دیوان قطع کرد و منصب وزارت رابه‌دانشمند معروف وزیر باسیاست وتدبیر ومورخ مشهور خواجه‌ـ رشیدالدین فضل‌الله که در علوم عقلی و نقلی وفلسفه و طبابت سرآمد عصر خود بود واگذاشت و **خواجه سعدالدین ساوجی** راکه در فن انشاء مقامی ارجمند داشت شریك اوگردانید . در اثر حسن سیاست ودرایت خواجه رشید یك رشته اصلاحات بزرك بوقوع پیوست که چند سطری در شرح آن گفته خواهد شد ولی قبل ازاینکه بشرح‌این‌اصلاحات‌بپردازیم‌بدین‌موضوع‌اشاره میشود که‌ازوقایع‌مهم‌غازانخان‌جنگهای اوبا**ملك ناصر** پادشاه مصرمیباشدـ ملك‌ناصردرزمان‌غازانخان‌بدیاربکرحمله کرده‌و وآنحدود راببادغارت‌داد. درسنه ٦٩٦ غازانخان شخصاً بطرف شام عزیمت کرد ودر حمص جنك سختی بین‌لشکر غازان ومصریان رخ‌داد که ازطرفین‌کشته بسیار گردید ودر آخر فتح نصیب لشکر غازانخان شد وبایران مراجعت‌کرد . چون بین سلطان مصر وغازانخان‌کار به‌صلح خاتمه نیافت مجدداً جنك دیگری درشام بین امراء مغول وملك‌ناصر واقع گشت ولشکر مغول بکلی مغلوب ومنکوب‌گردید .غازانخان ازاین شکست نهایت متأثر گشت وامراءخود راتنبیه نموده ازفرط اندوه مریض‌گردیده در سنه۷۰۳ وفات کرد . غازانخان ایرانرا ازدربار قراقرم مستقل ساخت وپادشاهی بود متدین ومعتقد وباسلام اخلاص تمام‌داشت وسادات‌ونقیبان‌را محترم میداشت ودرحق

آنان ازبذل واحسان دریغ نمی‌نمود . همچنین نسبت به‌علماء سایر مذاهب هم‌نهایت احسان میکرد خوشبختانه درزمان‌او امورمملکت چنانکه گفتیم دریدرشیدالدین ـ فضل‌الله‌افتاد واصلاحات عظیمی‌در کشورپدید آمد که براستی‌بعضی‌از آنهانهایت‌اهمیت راداشته‌است واینك خلاصه آن‌اصلاحات بطور اجمال ذکر میشود :

**اصلاحات قضائی**

چون احکام ناسخ ومنسوخ ، تعدیات‌ارباب نفوذ ، استفاده از اسناد جعلی و کهنه ، افتادن امور دردست قضاة جاهل ازحد بگذشت غازانخان بدستور خواجه رشید پس‌ازتنبیه مفسدان احکامی برای جلوگیری از تزویر و ثبوت حقانیت صادر نمود که از آن جمله است مرور زمان سی ساله یعنی مقرر شد کلیه اسنادی که تاریخ کتابت آنها از سی سال متجاوز باشد قضاة حق رسیدگی به‌آن ندارند واز درجهٔ اعتبار ساقط است . قاضی مکلف‌است که معتمدی تعیین کندتاتاریخ قباله‌هارا بنویسد وبایددارای دفترروزنامه باشد وتاریخ اسناد را در آن ثبت نماید ـ برای ثبوت مالکیت فروشنده مکلف است قبلا بدارالقضاء رفته وبوسیله اسناد یاشهود عدول ملکیت خود را ثابت کند آنگاه آنرا بفروش رساند ونزد قاضی‌اقرارکندکه اگربعداً قبالهٔ پیدا شوداز درجه اعتبار ساقط است. قاضی بایدصورتمجلس‌مرافعه‌را مسجل نمایدوغیر ازنویسندگان دارالقضا هیچ کاتبی حق‌نگاهداشتن قباله‌ندارد وقضاةمجبورند کاتبان خودرا محدود نمایندـ حق‌تحریر هرسند اگرموردمعامله صددینار باشدیکدرهم است‌واگر بیش‌از آن‌باشد فقط بایدیك دیناربگیرد وتخلف جایزنیست . قاضی بایددر مقابل خود طاسی پرآب گذارد وچون سندی را تنظیم نمود اسناد سابق را در آنطاس بشوید . هرگاه بین طرفین دووثیقه متناقض باشد ائمه وعلماءدین بایدتشکیل دارالعدل داده‌قضیه راحل نمایند . خلاصه راجع به شهود وطرزمرافعه وغیره براین منوال احکام سودمندی صادرگشت که شرحش دراین مختصر نگنجد .

**اصلاحات مالی**

سابقاً پادشاهان مغول ولایات را به مقاطعه میدادند واز بابت حقوق دیوان هرساله مبلغی در یافت مینمودند . این ترتیب تولید هرج و مرج عجیبی کرده بود . حکام

بکـرات از زارعین و صاحبـان املاك بعنـاوین مختلفـه جنس و نقـد در یافت میداشتند ازاین سبب بسیاری ازشهر ها ویران گردیده و بزراعت لطمه سختی وارد آمد علیهذا درزمان غازانخان مقررشدکه دیگر ایالات را بمقاطعه ندهند و دست تعدی حکام را از این حیث کوتاه‌نمایند وبرای هرایالات يك‌نفر نویسنده معین شدتا اسامی قری ومزارع ومایملك رعایا را معلوم دارد ومالیات هر کسی برحسب تمول ومکنت‌اوقلمداد وترتیب دفترمالیات املاك داده شود . سپس مقرر شد دفاترمذکور درکتابخانه‌تبریزتمرکزیابد وترتیب ضبط مخصوصی داد ومواد دفترمربوط بهرناحیه را درلوحه های سنگی درهمان ناحیه نقش نموده مالیات‌عموم را برحسب آن معین ساختند . برای پرداخت مالیاتهای مختلفه اقساط معینی برقرار گردیدکه تخلف ازآن موجب جریمه میگشت .بدین ترتیب خاطررعایا ازظلم حکام آسوده گشت .

**چاپارخانه‌های دولتی**

قبل‌ازغازان معمول چنین بودکه‌ایلچیان یعنی کسانی که حامل مکتوب یاپیغام‌بودند نه‌فقط ازطرف بسیاری ازاشخاص متنفذ بمقصد رفته درراه بعنوان اینکه حامل‌پیغامند اسبهای اهالی را میگرفتند ودرخانه اهالی داخل شده بیش ازحد معمول درخواست علوفه ومعاش میکردند وحتی گاه براموال‌صاحب‌خانه‌دست درازی کرده چیزی میربودند ویااینکه فسق وفجورمیکردند . ازاین حیث رعایا بسیار درمضیقه بودند خاصه که بعضی از دزدان بلباس ایلچی درآمده هرکار که میخواستند مینمودند . در زمان غازانخان این طرز بکلی موقوف‌گردید ومقرر شدکه در اطراف مملکت در هرچند فرسنك ترتیب چاپـار خانـه دهند و چندین اسب همیشه برای چاپار هـا ( یاایلچیان ) آماده نگهدارندوغیرازدولت ، دیگری حق داشتن چاپارخانه ندارد ، همچنین‌مقرر شدکه ایلچیانرا مخارج کافی دهند تادربین راه اسباب زحمت ملت فراهم نسازندو درهرشهرایلچی‌خانه‌معین‌کرد ومایحتاج آنهارا ازهرحیث‌فراهم نمودتااتباع فارغ‌البال مشغول‌کارخود باشند ودغدغه درخاطرآنها راه‌نیابد .

**راهداری و بسط امنیت**

چون درعهد غازان معلوم‌گردید که دزدان وراهزنان اسباب ناراحتی مسافرین وکاروانیان را فراهم‌کرده اند و بعضی از راهداران بـا دزدان همدست می‌باشند و همچنین بسیاری از

روستائیان وصحرانشینان بادزدان دست اتحاد داده‌اند مقرر گشت که درتمام‌شوارع ودر کلیه امکنه مخوف راهداران امین بگمارند و برای هرچهارپا جهت امنیت راه حقی دریافت دارند . هر گاه دزدان مالی را بربایند ودزد پیدا نشود راهداران آن حدود مکلفند که قیمت آنمال را بصاحبش بدهند. برسر راهها بر روی ستونهای سنگی تعداد راهداران ومبلغی که بایست ازچهارپا دریافت شود نقش گردید تاازاین حیث هم راهداران ستم نکنند . همچنین دستور داده شد درموقع هجوم دزدان‌عموم کاروانیان بمدافعه پردازند واحدی فرار اختیار نکند وساکنین قری وقصبات نزدیك باید دزدان را تعقیب کنند هر گاه معلوم میگردید احدی بادزدان همدست بوده بمجازات شدید میرسید .

**اوزان‌و مقادیر**

برای اینکه در تمام مملکت ایران سنك وکیل یکنواخت و یکمیزان باشدمقرر گردید کلیه سنگهابوزن‌من‌تبریز ( واجزاء آن ) بشکل‌مثمن‌باآهن تهیه شود . سرآنهابه مهر امنائی که که از طرف دربارمعین می‌شد مهر گردید ونام کسانیکه به آنها سنك دولتی داده میشد دردفترمخصوص‌قید میکردندتااحدی نتواند سنك تقلبی‌بسازد . همچنین‌راجع به قپان دستور های نافعی‌صادرشد .

اما راجع به **کیل** حبوبات که وزن آنها متفاوت است پیمانه های مخصوصی ترتیب داده شد و در دو طرف هرپیمانه مینوشتند که راجع به چند قسم حبوباتی است . همینطور راجع به‌شیره ، سرکه ، روغن پیمانه‌های معینی تهیه‌گردید تاتعدی باحدی نشود .

**عیار زر و سیم**

چون درایالات مختلف‌ایران زر رابه عیارهای مختلف میزدند مقرر شد سکه‌که برروی آن‌کلمه توحید نقش شده و دارای عیار خالص است معمول‌کلیه ایران گرددوازاین اقدام عیارزر وسیم درتمام ایران یکسان گشت .

**اصلاحات دیگر**

درعهد غازانخان اصلاحات مهم دیگری غیراز آنچه ذکر شد بعمل‌آمده ومتأسفانه صفحات این‌تألیف مختصر جای‌شرح آن آثارگرانبها راندارد ولی‌از آنچه‌گفته شدمعلوم میگردد که

این طایفه که سرسلسله‌های آن یعنی چنگیز و هلاکو از خونریزی و آدم کشی لذت برده بودند آبادی را در خرابی میدانستند چگونه تحت تأثیر تربیت ایرانیان و واگذاری امور کشور بدست آنها بتمدن آشنا گشتند. غازانخان باواگذاشتن امور در دست **رشیدالدین فضل الله** نام بزرگی ازخود گذاشته و درعهد او اصلاحات بزرگی شده است در تشویق زارعین و آبادی زمینهای بایر قوانین سودمندی وضع شد. در رفاه احوال سپاهیان و ترتیب تهیه اسلحه اقدامات جدی بعمل آورد. در تبریز برای خود مدفن زیبا و باشکوهی ترتیب داد و ابنیهٔ از قبیل مسجد جامع، **مدرسه شافعیه**، **مدرسه حنفیه خانقاه**، **دارالسیاده**، **رصدخانه**، **بیت‌الکتب**، **بیت‌القانون**، **بیت‌المتولی**، **حوضخانه وحمام** بنا کرد و موقوفات بسیاری وقف نمود تا نام او همواره در تاریخ به نیکی برده شود.

**سلطان محمد خدابنده**

الجایتو پسر ارغونخان درزمان سلطنت برادرخود غازانخان حکمرانی خراسانرا داشت و چون غازانخان وفات نمود به تبریز آمده جای وی را بگرفت (۷۰۳). این پادشاه هم به آئین اسلام در آمد و از نفاق شافعی و حنفی به‌تنك آمده بارشاد شیخ جمال‌الدین، مطهرعلی که یکی از علماء شیعه اثنی‌عشریه و مؤلف کتاب نهج‌الحق است متابعت مذهب امامیه را نمود و اسامی ائمه اطهار را بروی مسکوکات نقش کرد. درایام سلطنت او مقام وزارت را خواجه فاضل رشیدالدین فضل‌الله داشت و ازاینجهت درعهد او بساط عدل وداد گسترده شد. **خواجه سعدالدین ساوجی** باخواجه رشید بنای مخالفت گذاشت و او رادر تفریط اموال دولت متهم ساخت ولی بی‌تقصیری رشیدالدین ثابت گشت وسیدتاج‌الدین اوجی که بتحریك خواجه سعدالدین باعث اتهام گشته بود گوشمالی شده به‌قتل رسیدوخواجه علیشاه برجای سعدالدین ساوجی معین گشته شریك خواجه رشید گشت.

ازوقایع ایام سلطنت محمدخدابنده تسخیر بلاد گیلان است که تااین‌موقع بدست مغول فتح نشده‌بود. پس‌از محاربات خونین گیلانیان ازدر اطاعت درآمدند ومقارن همان اوقات جمعی از مغولان از آب جیحون گذشته درخراسان بتاخت وتاز مشغول گشتند. الجایتو بدفع آنان همت نمود تادرآخر مغولان به «یورت» خود باز گشتند

درسال ۷۱۲ امیرحلب جمال‌الدین ازبیم ملك ناصر به‌الجایتو پناه آورد وپادشاه ایران بالشکر بسیار و تجهیزات فراوان عزم آسیای صغیر نمود و شهر سنجر را فتح کرد سپس از فرات گذشته به‌شهر سلطانیه که پایتخت خود نموده‌بود مراجعت کرد ودرسنه ۷۱۶ ازدار پرملال رخت بربست . بطورکلی الجایتوپادشاه عادل‌متدین ومعارف‌پرور بوده‌ودرآبادی بلادمخصوصاً شهرسلطانیه همت نموده‌است .

**سلطان ابوسعید**

چون‌الجایتو بدرود حیات گفت پسراوابوسعید بامساعدت‌امیر چوپان وسایرامراء ازخراسان به‌سلطانیه آمد وبرتخت‌سلطنت نشست وبواسطه صغر سن‌اوامیرچوپان زمام امور رادر دست گرفت‌ودر ابتداءامر به‌ابوسعید خدمات زیاد کرده بنیادسلطنت اورامحکم نمودولی ازآنجاکه آفتاب‌اقبال ایلخانیان روبزوال بود ابوسعید بتحریك **خواجه علیشاه** که امرای‌پادشاه رابوسیله رشوه‌بطرف‌خودجلب کرده خواجه بافضل ودانش رشید الدین فضل‌الله راکه‌سابقاً شمه‌ای‌ازمراتب‌علم‌و کمالش گفته شدازمنصب‌وزارت معزول‌نمودو خواجه‌به‌تبریز رفت ـ ارکان‌دربار که وجودآن دانشمندرا لازم‌می‌دانستند ابوسعیدرا باین وا داشتندکه مجدداًاورا بمقام خود باز گرداند . رشیدالدین فضل‌الله بهیچوجه نمیخواست تن‌باین بارگران دهدولی‌درآخرچون بیش ازحداصرار شدوقبول‌وزارت کرد ، دیك‌حقد وحسد خواجه علی‌شاه بجوش‌آمد وخاطرامیر چوپان راازخواجه مکدرساخت وچنان وانمودکه‌آن وزیر دانشمند بتوسط‌پسر **خودخواجه ابراهیم** سلطان‌محمدخدابنده‌را مسموم‌ساخته‌است‌درتعقیب‌این‌اتهام‌بیجاسلطان‌امر بدستگیری ابراهیم‌ورشید صادرکرد ودرحضور پدرپسر رابکشتند سپس‌دولت مغول‌را ازوجود آن‌دانشمند بی‌نظیر محروم ساختند (۷۱۸ هجری) قتل خواجه آغاز زوال وانقراض دولت‌ایلخانیان است‌وجای شك‌نیست‌که اززمان غازانخان ببعدپیشرفت اموربواسطه تدبیراین وزیر باتدبیر بودکه صدها اصلاحات درامورکشوری ولشکری نمود .

درایام‌سلطان ابوسعید بسیاری‌از شاهزادگان وامراءدر اطراف‌عراق وخراسان وآذربایجان علم‌مخالفت برافراشتند وبزحمت‌آن فتنه‌هافرنشست . سلطان‌هم‌جوان بودوهم بی‌تجربه دلباخته‌بغدادخاتون دختر‌امیر چوپان زوجه امیرشیخ حسن‌جلایر

معروف به شیخ حسن ایلگانی یاشیخ‌حسن بزرك گردید وچون امیرچوپان از این پیش آمداندوه خاطر گشت مغرضین خاطر سلطان را ازاومکدر ساختندومنجر بمخالفت امیر چوپان درخراسان گردید ولی بمقصود موفق نشد ودر آخر نزدغیاث‌الدین ملك کرت در هرات پناهنده گشت . ابوسعید که قبلا پسرامیر چوپان **دمشقخواجه‌را در** سلطانیه به‌قتل رسانده‌بود ازغیاث‌الدین کرت، امیرچوپان رابخواست واوهم آن مرد دلیر رابکشت پس‌ازاین وقایع ابوسعید شیخ‌حسن جلایررا بر آن‌واداشت تابغدادخاتون رامطلقه نمودو آن زن درحباله نکاح‌سلطان در آمد وصاحب‌نفوذ ومقام گردید ولی درباطن ازقتل‌پدر وبرادرش مکدر بود وباشرکاء قتل آنان کینه‌ورزی می‌کرد . از عجایب امراین سلطان آنکه دلشاد خاتون دختر دمشقخواجه (پسرامیر چوپان) را بازدواج‌خود درآورد واورامقرب خویش ساخت و آتش کینه بغدادخاتون بیش‌ازبیش گشت. مقام وزارت‌رادر آن‌احوال غیاث‌الدین محمدپسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله داشته‌و توضیح این‌قضیه آنکه پس‌ازرشیدالدین محرك‌قتل اوخواجه‌علیشاه بعدازشش سال بدار مکافات‌شتافت ورکن‌الدین صاین‌مقام وزارت‌یافت ولی‌بدست امیرچوپان گرفتارشد وچنانکه گفتیم محمدپسر رشیدالدین وزیرسلطان ابوسعید گشت. بعضی‌از امراء به‌مخالفت بغدادخاتون ووزیر سلطان برخاسته وحتی قصد شخص ابوسعید را کردندوچون رفع‌فتنه آنان‌شد سپاه‌دشت‌قبچاق‌در حدودایران‌بناء‌تاخت وتازگذاشت وابوسعید درسنه ۷۳٦ بدان صوب‌حرکت نمودودرآن سفرمریض گشته بدرودحیات گفت وبعضی‌ازمورخین برآنندکه بغداد خاتون اورامسموم ساخت .

**ضعف وانقراض دولت مغول**

پس‌ازابوسعیدامراءمغول «ارپاخان» رابتخت سلطنت‌نشاندند واو بغداد خاتون رابه‌قتل رسانید ، مادر ابوسعید امیرعلی را تحریص بمقابله ومقاتله با ارپاخان نمود ودرآخر این‌پادشاه شکست‌خوردو کشته‌شد. همچنین‌وزیردانشمنداو خواجه‌غیاث‌الدین‌محمدرادستگیر کرده‌به‌قتل رساندند . اقدامات امیرعلی بنام‌موسی‌خان بن‌علی‌بیدو بودبنابراین پس ازارپاخان موسی‌خان پادشاه گردید وزمام اموربدست‌خویش گرفت ولی‌طولی نکشید که‌امیرشیخ حسن‌ایلکانی یاحسن‌بزرك جلایری‌بمخالفت برخاست وکار چلایریان

چنانکه شرحش خواهد آمد بالا گرفت وتازمان تیمور برقسمتی ازایران وعراق عرب حکمفرمائی نمودند .

## قراختائیان

سرسلسله قراختائیان که بعداز انقراض خوارزمشاهیان درکرمان حکمرانی نمودند **براق بن گلدوز** است که درزمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب حجابت یافت ومعروف به **براق حاجب** گردیده چون مغولان بنای تاخت و تاز گذاشتند و محمد خوارزمشاه متواری گردید براق حاجب بهتر آن دانست که راه هند گیرد. حاکم کرمان شجاع‌الدین ابوالقاسم زوزنی راه‌وی بگرفت ولی براق براوفائق آمد وحکمرانی آن دیاررا عهده دار گشت .

مدتی بعد نسبت به اکتای قاآن اظهار اطاعت نمود ولقب قتلغ سلطان یافت. براق نسبت بولینعمتهای خود جلال الدین و غیاث الدین اولاد محمد خوارزمشاه خیانت کرد ودرسنه ۶۳۲ رحلت نمود.

پس ازبراق پسرش رکن‌الدین خواجه جوق جای‌وی نشست ولی قطب‌الدین محمد پسرعم او نزد مغولان بسر می برد و منشور ایالت کرمان برای او صادر گشت درآخر رکن‌الدین بامر منکوقاآن بدست قطب‌الدین کشته شد . پس ازقطب‌الدین (۶۵۵) پسر او حجاج سلطان که هنوز صغیر بود اسماً امیر آنحدود گشت ولی امور رسماً دردست عصمت‌الدین قتلغ ترکان زوجه قطب الدین ( زن‌پدرحجاج سلطان ) افتاد. میان حجاج سلطان وقتلغ ترکان کدورت حاصل گشت حجاج به‌هندوستان رفت وکاری ازپیش نبرد .

سیورغتمش پسردیگر قطب‌الدین ازطرف احمدخان مغول بعدازفوت آباقاخان حکمرانی کرمان یافت ( ۶۸۱ ) وقتلغ ترکان از این اندوه رحلت نمود وپس‌از ده سال یعنی بعدازفوت احمدخان وارغون درزمان پادشاهی گیخاتو خواهرسیورغتمش پادشاه خاتون که زوجه گیخاتوبود حکومت کرمان بگرفت ودرآخر برادررا بکشت (۶۹۳) پادشاه خاتون گرچه زن نیکوسیرت وفاضله بود درآخر در زمان پادشاهی «بیدو» که دخترسیور غتمش را داشت بمکافات عمل خود رسیده کشته شد سپس

درعهد غازانخان محمد شاه وبعد ازاو شاه جهان حکمرانی کرمان یافتند . سلطان الجایتو ( خدابنده ) شاه جهانرا درسنه ۷۰۷ معزول کرد ودولت قراختائیان در کرمان منقرض گشت .

## فصل سوم

## جلایریان - مظفریان - سربداران

## آل کرت - اتابکان لرستان

چون دولت مغول رو بضعف گذاشت ، در اطراف ایران سلسله های مستقلی تشکیل یافت ورشتهٔ وحدت گسیخته شد . مهمترین این سلسله‌ها آل مظفر است و و چنانکه خواهیم دید قسمت اعظم ایران را دردست داشتند . سایر سلسله ها یعنی جلایریان ، سربداران ، آل کرت واتابکان لرستانند که هنگام حمله تیمور درقطعات مختلف حکمرانی داشتند بنابراین قبل‌ازاینکه بشرح حمله تیمور بپردازیم لازم‌است مختصر اشاره‌ای باین سلسله های مختلف بشود.

### ۱- جلایریان یاایلکانیان

زمانی که امیر علی زمام امور کشور را در دست گرفته موسی خان بن علی بیدو را پادشاه ساخت شیخ حسن ایلکانی که معروف به شیخ حسن بزرك یاشیخ حسن جلایری است بمخالفت برخاست وامیرعلی را کشته موسی‌خانرا منهزم ساخت و محمد خانرا که از اخلاف هلاکو بود درآذربایجان به پادشاهی برداشت و به مکافات اینکه سلطان‌ابوسعید زوجه اوبغداد خاتوانرا گرفته‌بود دلشاد خاتون زوجه ابوسعید را بازدواج خویش درآورد ولی طولی نکشید که امیر شیخ حسن بن تیمورتاش‌بن امیر چوپان خروج نمود و محمد خان هنگام جنك دستگیر گردیده کشته شد وشیخ حسن بزرك بجانب آذربایجان گریخت . پس از این قضیه حسن کوچك بایکی از شاهزاده خانمها موسوم به ساتی‌بیك همدست شده حسن بزرك را

ازتبریز براند وساتی را برتخت نشانده اورا درعقد سلیمان خان از اخلاف هلاکو درآورد. اما حسن بزرك، جهان تیمور نام رابه سلطنت نشانده بغداد، دیاربکروتوابع آنرا بتصرف درآورد. سپس چون ازاوبیکفایتی مشاهده نمود وی را معزول ساخت بین حسن بزرك و کوچك دائماً جنك برپا بود تااینکه در سنه ۷۴۴ حسن کوچك بطرز فجیعی بدست زن خویش کشته شد وبرادر او ملك اشرف بن تیمور تاش هم که دست ظلم و بیداد بجان و مال مردم دراز کرده بود بدست پادشاه ازبکان افتاد وکشته شد.

شیخ حسن بزرك پس ازاینکه مدتی در بغداد حکمرانی نمود درسنه ۷۵۴ بدرود حیات گفت‌وپسرش **سلطان اویس** که‌ازدلشاد خاتون‌داشت جای وی‌بگرفت وبه عدل گستری وهنرپروری حکمرانی کرد. در سال ۷۵۹ عزم آذربایجان نمود و آنحدود را از«اخی‌جوق» بگرفت ودرآخراورابکشت. سلطان اویس درسال ۷۷۶ وفات‌کرد وپسرش **سلطان حسین** پادشاه‌گشت و در تبریز برمسند سلطنت نشست. درایام او شاه شجاع‌بن امیر محمد مظفر قصدآذربایجان کرد و آنحدود را گرفت ولی‌پس ازچهارماه توقف‌بواسطه مخالفت شاه‌یحیی‌مجدداً بشیرازبرگشت وسلطان‌حسین دیگر باربه‌تبریز آمد - همچنین شیخ علی‌بن سلطان اویس باسلطان حسین‌بنای مخالفت‌گذاشت گرچه‌این‌پادشاه بیاری عادل آقاکه درسلطانیه نفوذ واقتداری داشت وازامراء لایق وکافی بود شیخ علی را مجبور ساخت‌که به شوشتر قناعت کند ولی درآخر برادرش احمدبن اویس که یکی ازبی‌باکان عهدخود بوده سلطان حسین را درتبریز دستگیرکرد وبکشت وبنام **سلطان احمد** پادشاه‌گشت. بین این سلطان و شاهزاده شیخ علی وپیرعلی وامیر عادل آقاوشاه شجاع ودیگران‌کشمکشهائی رخ داد که از شرح آن برای اختصار در میگذریم. در زمان او تیمور، بجانب عراق و آذربایجان متوجه‌گشت.

سلطان احمد مدتی باتیمور درمقام نزاع وخلاف برآمد درآخر نزد بایزید سلطان ترکیه‌گریخت و چون تیمور عزم آسیای صغیر کرد سلطان احمد جلایری و قرایوسف قراقویونلو به مصرگریختند، پادشاه‌آنحدود ازبیم تیمور هردو را زندانی

کرد وقصد آنداشت که آنهارا نزد تیمور فرستد که خبر فوت آن جهانگیر خونریز برسید و آنانرا آزاد ساخت .

سلطان احمدباقرا یوسف پیمان نموده بود که قصد آذربایجان نکند وبعراق عرب ( درصورت استیلا بر آنحدود ) اکتفا نماید ولی برخلاف پیمان رفتار کرد و بطرف آذربایجان شتافت . قرایوسف احمد را درسنه ۸۲۳ نزدیك تبریزشکست داد ودرآخر اورا دستگیر کرده بکشت .

## ۲ـ مظفریان

سرسلسلهٔ این دودمان **امیر مبارزالدین محمد** است وجداعلای اوغیاث الدین حاجی خراسانی است که از اهل خواف بوده پدر مبارزالدین موسوم به امیر مظفر نزدارغون و گیخانو وغازانخان والجایتو بمراتب عالی رسیدتااینکه درسنه ۷۱۳ رحلت کرد . امیرمحمد مبارزالدین طرف توجه سلطان ابوسعید واقع گشت و منصب پدر یافت وحکومت یزد بر آن افزوده شد . پس ازابوسعیدکه آفتاب دولت چنگیزیان روبافول گذاشت مبارزالدین به اندیشه جهانگیری واستقلال افتاد . بنابراین در سنه ۷٤۱ ایالت کرمان رادرقبضهٔ تصرف خود درآورد ودر ۷٥٤ شیرازرا ضمیمه متصرفات خویش نمود و**شیخ ابواسحق** را که سرداری لایق وحکمرانی دانشمندبوده پس از مدتی کشمکش وصلح وجنك دستگیر کرده بهقتل رسانید. راجع باین حاکم کریم ودانشمند حافظ شیراز چنین فرموده .

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحقی
خوش درخشیدولی دولت مستعجل بود

پس ازاینکه مبارزالدین مخالفین خودرا ازمیان برداشت قدرتش ازکرمان ، یزد ، اصفهان ، شیراز تاحدود لرستان مسلم گردید . مبارز الدین در اجرای اوامر احکام اسلام بقدری جدیت مینمودکه ظرفای شیرازنام اورا محتسب میبردند غرضش همین مبارزالدین بوده که حتی باولاد خود سوء ظن داشته وبدرفتاری میکرده است تااینکه اولادش شاه شجاع وشاه محمود ازاو بتنك آمده وروزی دستگیرش کردندو برچشمش میل کشیدند ـ مبارزالدین درسنه ۸٦۰ وفات کرد .

پس از مبارزالدین **شاه شجاع** پادشاه گشت. شاه شجاع مردی بود متواضع، کریم خوش خلق ودانشمند، بین او و برادرش شاه محمود مخالفت حاصل گشت و کار بجنك کشید ودرسنه ٦٧٥ شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد ولی سال بعد شاه محمود بدرود حیات گفت وشیراز واصفهان دردست شاه شجاع افتاد وقصد آذربایجان کرد و آنحدود را درحیطهٔ تصرف خویش درآورد و به شیراز برگشت. برادر زاده او یحیی که خیال خود سری داشت چاره جزتسلیم شدن ندید شاه شجاع ازتقصیر او درگذشت. همچنین حاکم شوشتر شاه منصور برادرزاده شاه شجاع سر تسلیم فرود آورد و مورد لطف عم خویش گردید. در سال ۷۷٦ شاه شجاع مریض گشته بدیار عقبی شتافت و گویند مرض او دراثر افراط درباده خواری بوده‌است.

شاه شجاع درموقع فوت، **سلطان زین العابدین** راجانشین خود کرد واصفهان را به سلطان ابویزید برادرکوچکترخود وکرمانرا باحمد برادردیگر داد. درهمان اوقات آوازهٔ فتوحات امیر تیمور باطراف پیچیده و قدرت او در بلاد ایران مسلم گردیده‌بود. تیمور به سلطان زین‌العابدین پیغام داد تادرظل اطاعت درآید و چون سلطان درقبول‌این امرمسامحه‌نمود آن جهانگیر بدانطرف عزیمت کرد وزین‌العابدین فرار اختیارکرده بشوشتر نزد پسرعم خود **منصور بن مظفر** رفت ولی منصور اورا درزندان افکند. چون تیمور وارد شیراز شد سایر آل مظفر در خدمت او شتافتند بنابراین حکمرانی شیراز، کرمان واطراف آنرادرهمان خانواده باقی‌گذاشت‌وبجانب سمرقند رفت.

همینکه این اخبار بسمع منصور در شوشتر رسید و از عزیمت تیمور مطلع گردید بطرف شیراز آمد و آن دارالملك را ازبرادر خود «یحیی» بگرفت - حافظ شیرازی دراین خصوص فرموده:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید

منصور یکی ازجوانان‌رشید ودلاور آل‌مظفر است که خیال استخلاص ایران را از ید تیموریان داشته و از رفتار وکردارش معلوم است که هرگاه روزگار بااو

موافقت مینمود واقلا بنی‌اعمامش بااومخالفت نمیکردند ودست بیکدیگر میدادند این منظور را عملی میکرد . باری تیمور باسی هزار مردکاری قصداونمود و منصور باسه یا چهار هزار نفر در چند فرسنگی شیراز برلشکر تیمور حمله کرد و بقدری شجاعت ومردانگی بخرج داد که روز روشن را برتیمور شب‌تار نمود ولشکررا از اطراف اوپرا کنده کرد وحتی چند ضربت برشخص او وارد آورد که مؤثر نیفتاد در آخر کثرت لشکر تیمور وفداکاری بعض ازخواص او منصوررا از پا درآورد و رو بفرار نهاد و ازاسب بیفتاد . یکی از سواران تیمور سر آن جوان دلاور را برید و شاهرخ آنرا نزد تیموربرد . پس‌ازاین قضیه تیموربقدری ازآل‌مظفر ایدیشناك گشت که بااینکه دیگران درخدمتش شتافتندبیخ‌وبن آنرابر کند وفقط یك دونفررا که از دیده نابینا بودند بسمرقند کوچ داد (۷۹۵) .

## ۳ ـ سربداران

یکی ازاعیان بیهق **شهاب‌الدین فضل‌الله** که نسبش را ازجانب‌پدر بحضرت علی علیه‌السلام وازطرف مادر به یحیی‌بن خالد برمکی میرسانندپنج پسرداشت‌یکی ازآنها **عبد الرزاق** پس‌ازفوت سلطان ابوسعیددراندك زمانی‌جماعتی را فراهم‌کرده برعلاءالدین محمدکه درخراسان نفوذواقتداری داشت فائق‌آمد ودرسنه۷۳۸سبزوار رابگرفت وبرمسند حکومت‌تکیه زد . گویند عبدالرزاق‌به اتباع خودچنین گفته‌بود که ماهر گاه برسر دار رویم بهترازآن است که بننك زنده باشیم وازاین جهت‌آن جماعت معروف به سربداران شدند ـ امیرعبدالرزاق‌بواسطه‌فساد اخلاق بدست‌برادر خویش امیر وجیه‌الدین مسعود کشته شد .

امیر مسعود مردی بود متهوروبی باك . باشیخ حسن جوری که دعوی ارشاد میکرد ومریدان زیادی داشت همدست‌گشته نیشابور راگرفت و عزم هرات کرد ولی کاری ازپیش نبرد ویکی از سربداران درآن واقعه شیخ حسن را بکشت (۷۴۳) سپس‌بین شیخعلی‌کاون برادر طغا تیمور امیر گرگان باسربداران کاربمحاربه کشید . شیخعلی مقتول‌گردید وامیرمسعود به استرآباد آمد وبطرف مازندران‌رفت ولی درآنحدود دستگیرگردیده کشته شد .

«محمد تیمور» یکی از غلامان پدر مسعود که در غیاب او در سبزوار سمت نمایندگی داشت چون خبر قتل مسعود بشنید برجای او نشست و خاطر ها را از خود راضی ساخت ولی خواجه شمس‌الدین علی که ادعای درویشی و ازدنیا گذشتگی میکرد با مریدان شیخ حسن جوری همدست گشته محمد تیمور را خلع کرده او را بکشتند و **کلو اسفندیار** نام را که دارای اصل و نسبی نبود جای او نشاندند کلو اسفندیار بنای ظلم و تعدی گذاشت و بالنتیجه کشته شد و امیر شمس‌الدین فضل‌الله برادر مسعود رئیس سربداران شد ولی چون لیاقتی نداشت از امارت کناره کرده خواجه شمس‌الدین علی که خود را درویش و ازدنیا گذشته معرفی کرده بود امیر آنحدود شد و بدلخواه خود امر و نهی می کرد و بر تحصیلدار خود حیدر قصاب چندان سخت گرفت که در آخر حیدر ناچار شد آن درویش را بکشت و **یحیی کراولی** زمام امور بردست گرفت و بحسب ظاهر برای اظهار اطاعت نزد طغاتیمور بگرگان رفت و جلادت بخرج داده او را بکشت وغنائم زیادی بدست آورد (۷۵۳ه) باهمه این احوال تخت سبزوار هرچند مدتی در دست امیر جدیدی افتاد از قبیل ظهیر الدین کراولی ، پهلوان حیدر قصاب ، امیر لطف‌الله پسر امیر مسعود ، پهلوان حسن دامغانی و بعضی از درویشان هم در این میدان اقداماتی نمودند منجمله درویش عزیز که چند خروار ابریشم از « پهلوان حسن » دامغانی بگرفت و باصفهان رفت . خواجه علی مؤید در دامغان بر پهلوان حسن یاغی گردید و درویش عزیز را از اصفهان بطلبید و باوا متفق گشته سبزوار را بگرفت و در آخر پس از پیشرفت کار دست آن درویش را کوتاه کرد . درویش رکن الدین که خود را مرید درویش عزیز می‌دانست بکمك شاه شجاع (آل مظفر) توانست چند روزی درسبزوار امارت کند ولی خواجه علی مؤید بامساعدت امیر ولی حکمران مازندران آن درویش را ازسبزوار براند (۸۷۳) .

درهمان اوقات بواسطه پیشرفت تیمور درخراسان خواجه‌علی مؤید درخدمت اودرآمد وسبزوار جزء قلمرو تیموریان شد. بعضی ازسربداران (منجمله خواجه‌علی مؤید) درترویج مذهب شیعه همت گماشته‌اند .

# ٤- امرای کرت

نخستین امیر این سلسله **ملك شمس الدین محمد** است که جـد مادری او ملك رکن الدین بوده وازاینرو نسبش ازطرف مادر به امرای غورمیرسد . شمس الدین ـ محمد ابی بکر کرت طرف توجه منکوقاآن گشت وشهر هرات را مرکزاقتدارخود ساخت وغرجستان وسیستانرا بگرفت وحکومت خیسار وغور وتوابع آن ویرامسلم گشت . پس ازفوت هلاکو وبااینکه شمس الدین خدمت قابل توجهی به آباقاخان نمود طولی نکشیدکه خاطر آباقاخان‌را ازاومکدر ساختند ودرآخر امرای ارکان دولت مغول اورا نصیحت کردند که بدربار آباقاخان رود وچون به‌تبریز رفت‌دیگر رخصت مراجعت نیافت تااینکه درسنه٦٧٦ اورا مسموم نمودند .

پس ازاوپسرش رکن الدین که مشهور به شمس الدین کهین‌است‌ازطرف آباقاخان درسنه ۷۰۷ بهرات آمد ورعایا را بزراعت وعمارت‌تشویق کرد وقندهار را بگرفت . چون خبرفوت اباقاخان را شنید بنابه مصلحت روزگاراز قلعه خیسار خارج گشت تااینکه‌به جهان دیگر شتافت .

ملك فخرالدین بن ملك شمس الدین درزمان غازانخان بمساعدت امیرنوروز حکمرانی هرات و اطراف آنرا یافت ولی چون نوروز ازبیم غازانخان بدوپناهنده گشت قدر خدمت اوراندانسته ویراتسلیم‌نمود. درهرحال فخرالدین درآبادی‌املاك کوشیده به‌عدل وداد حکمرانی کرد. چون نوبت‌سلطنت‌به الجایتورسید « دانشمند ـ بهادر » را بالشکری کثیربطرف هرات‌فرستاد چه فخرالدین باردونرفته واظهاراطاعت نکرده‌بود . درآخرفخرالدین درقلعه خیسار رفت وازکارظاهرآکناره گرفت وجلال ـ الدین محمد سام‌که زمام امورهرات را دردست گرفته‌بود از درصلح با « دانشمند ـ بهادر » درآمده اورا بحیله بکشت (۷۰٦) الجایتو فوق العاده متأثر شده لشکری بدفع محمد سام فرستاد وهم در آن اوان فخرالـدین درقلعه خیسار وفات کـرد . مغولان هرات‌را محاصره کرده وپس‌ازآنکه عده کثیری درشهرازقحطی‌شربت‌هلاکت نوشیدند محمد سام خود را تسلیم کرد ودرآخربقتل رسید .

پس ازاین واقعه الجایتو حکمرانی آنحدود رابه غیاث الدین بن ملك شمس ـ

الدین کهین مفوض داشت واین امیر درآنحدود فتوحاتی کرد و درسنه ۷۲۹ وفات نمود و **شمس الدین بن ملك غیاث الدین** برجای پدر ده ماه سلطنت نمود . پس ازاو برادرش **ملك حافظ بن غیاث الدین** جای وی نشست وغوریان نفوذ پیدا کرده امور را اداره میکردند تا آنکه در ۷۳۲ به قتلش رساندند ومعزالدین حسین بن غیاث الدین امیر آن اطراف گشت وچون سلطان ابوسعید رحلت کرد وآفتاب اقبال مغول روبزوال گذاشت اکابر واعیان سایر بلاد که صیت عدل واحسان ملك حسین را شنیده بودند بدربار او آمدند وقدرتش بیش ازپیش گردید وبااینکه باطغا تیمورخان ازدرمودت درآمد معذلك خطبه ای بنام خویش خواند . در زمان او **امیر وجیه الدین مسعود** سربداری قصدهرات کرد و کاری ازپیش نبرد ووقایع دیگری هم درزمان اورخ داد که جای شرحش دراین مختصر رساله نیست وبالاخره موجب قدرت وقوت ملك حسین گردید تااینکه درسنه ۷۷۲ وفات کرد .

پیرعلی بن حسین کرت باخواجه علی مؤید سربداری بجنگید وازروی تعصب مذهبی کاریزهای اطراف نیشابور راپر کرد ودرختان را بینداخت وغلات رابچرانید زیرا خواجه علی مؤید مذهب امامیه داشته وعلمای حنفی پیرعلی را برعلیه او بمحاربه واداشتند . درآخر نیشابور دردست پیرعلی افتاد ولی پیشرفت تیمور روزبروز بیشتر می گردید . گرچه درابتدا پیرعلی از در اطاعت درآمد ولی حرکاتی از او سرزد که تیمور را پسند نیفتاد و درآخر پیر علی و اتباع و اقوامش راگرفته همراه خود به ماوراءالنهر برد (۷۸۵) ودرسمرقند دربند نمودوپس ازاندك مدتی بجهاتی رشته حیات آنهارا منقطع ساخت .

## ۵- اتابکان لرستان

این طایفه را باید امرای لرستان نامید وعنوان اتابك را بدون جهت برخود گذاشته اند زیرا لقب اتابکی ازطرف سلجوقیان بکسانی داده میشد که در تربیت اولاد آنها میکوشیدند وسرسلسله این خانواده بدان مقام نرسیده است . علی ای حال ابوطاهر نام درخدمت **اتابك سنقر** خدمات شایسته نمود وازاو اجازت خواست تا حدود لرستان را مستخلص سازد . سنقرباو اجازه داد و بالشکری ویرا بدان طرف

فرستاد . دراندك مدتی **ابی طاهرمحمدبن علی بن الحسن فضولی** درلرستان مستقر گشت ولی دم از استقلال زد وخود را اتابك نامید . پس ازاو پسرش **نصرة الدین-هزار اسب** امیرلرستان شدوازروی عدل وداد رفتار کرد و پسرش **تکله بن هزار اسب** چندین دفعه بااتابك سعدبن زنگی بجنگید وفاتح شد وخدمت هلاکوخان راقبول کرد ولی ازافتادن بغداد بدست مغول متأثر گشت. هلاکوچون ازاین واقعه مستحضر گشت اورا بغدر دستگیر کرده بکشت و برادرش **آلب ارغون بن هزار اسب** را حکمران لرستان کرد واین امیردر آبادی لرستان بکوشید . پس ازاو **یوسف شاه بن-آلب ارغون** بحکم آباقاخان برجای پدرنشست وایالت خوزستان ونقاط دیگرضمیمه متصرفات او گشت وهمین مقام رادرزمان احمد خان وارغون داشت . بعدازاوپسرش افراسیاب بن یوسف شاه ازطرف ارغون خان قائم مقام پدرگشت وظلم وجور پیشه نمود وپس ازفوت ارغون دعوی سلطنت نمود وبامغولان بجنگید . درآخر درزمان غازانخان کشته شد (٦٩٥) و **احمدبن آلب ارغون** حکمران لرستان گردید . پس از او پسرش یوسف شاه وبعد از او افراسیاب بن یوسف شاه امیر آنحدودگشته تا اینکه تیمور آن اطراف را فتح کرده ضمیمه متصرفات خویش ساخت .

# فصل چهارم
# علوم و ادبیات
# دردورهٔ مغول

قبلا بدین نکته اشاره میشود که بعضی ازدانشمندان بزرگی که نام آنهادراین فصل برده میشود گرچه زمان مغول را درك کرده‌اند ولی تربیت شدگان قبل ازایام مغولند وفقط ازاین نقطه نظر دراین فصل ذکر میشود که پس‌ازاستیلاء مغول رحلت کرده‌اند یااینکه اثری درایام آنان ازخود باقی گذاشتند.

راجع به مورخین ، جغرافی‌نویسان ، فلاسفه ، عرفاوشعراء ایرانی که درزمان تازی اثری ازخود باقی گذاشته وتاحدود سنه ٦٦٠ هجری میزیسته اند درباب اول اشاره بتاریخ حیات وآثار آنهاگردید وهمچنین نام بعضی ازبزرگان اسلام را گرچه ایرانی نبودند درحاشیه فصل مربوطه تذکردادیم (١) .

## مورخین وتذکره نویسان

**منهاج سراج**

منهاج درجوزجان (نزدیك بلخ) درسال ٥٨٩ بدنیا آمده و مدتی در خدمت غوریان بسر برده و بهند مسافرت نموده و مؤلف تاریخ «**طبقات ناصری**» است وآنرابه ناصرالدین محمود شاه پسر شمس‌الدین ـ ایلتمش حکمران هند تقدیم نموده . این تاریخ دارای ٢٣ جزء یافصل است وراجع به فتنه مغول که خاتمه کتاب است بعض اطلاعات سودمندی درج شده که شرح آن درکتاب دیگر نیست .

---

(١) بیمورد نیست که در اینجا یکی از سیاحان معروف عالم اسلامی یعنی ابن جبیر اشاره شود . این دانشمند اهل گرناد ( غرناطه ) اسپانیا است ودرعلوم متداوله عصر وفن شاعری ید طولائی داشته و سه مرتبه بمشرق زمین مسافرت کرده ومراسم حج را بجا آورده است . شرح اولین مسافرت خودرا که درحدود سنوات ٥٧٩ الی ٦٥٨ واقع شده برشته تحریر درآورده است اما فتح بن علی بن محمد بنداري درقرن هفتم می‌زیسته وشاهنامه فردوسی را به‌نثرعربی ترجمه کرده‌است .

**ابوالشرف ناصح**

ابوالشرف ناصح از اهالی گلپایگان است. کتاب **تاریخ الیمینی-عتبی** راکه بزبان عربی است در ابتداء قرن هفتم هجری به فارسی ترجمه نموده ودر آن تصرفاتی کرده است.

**عطاملك جوینی**

راجع باین مورخ دانشمند وپیش آمدهائی که برای اودرزمان مغول رخ داد درضمن سلطنت هلاکو وآباقاخان شرحی گفته شد تاریخ جهانشاه عطاملك جوینی از نقطه نظر اینکه مؤلف دانشمند آن نه فقط معاصر باهلاکو بوده بلکه نزد اومقامی داشته و وقایع را شخصاً مشاهده کرده است غایت اهمیت رادارد - این تاریخ دارای چند قسمت راجع بوقایع ایام خوارزمشاهیان، فتنه چنگیز وتسخیر بلاد ایران بدست آن خونریز وجانشینان او، شهامت جلال الدین واعمال ورفتار آن جوان دلیر وعاقبت برادران واقوام اوست همچنین در آخر کتاب شرح مفیدی راجع به اسمعیلیان وافتادن قلاع محکم آنان بدست مغولان برشته تحریر در آمده ودر سنه ٦٥٨ خاتمه یافته است.

عطاملك درسنه ٦٨١ وفات نمود.

**محمد عوفی**

محمدعوفی نسب خود را به عبدالرحمن بن عوف می رساند وایام جوانی را در خراسان گذرانده وبه هندوستان مسافرت کرده وخدمت سلطان ناصرالدین در آمد.

ازتألیفات اویکی «**لباب الالباب**» است که تذکره تقریباً سیصد نفر شاعر ایرانی است که قبل از سعدی میزیسته اند. این کتاب را عوفی به عین الملك حسین الاشعری وزیر سلطان ناصرالدین سابق الذکر تقدیم نموده. دیگر کتاب «**جوامع الحکایات**» است که تقدیم شمس الدین ایلتمش حکمران جدید هند نمود.

**تاریخهای محلی**

ازجمله تاریخ محلهای مخصوص یکی تاریخ طبرستان تألیف **محمدبن حسن بن اسفندیار** است که دارای اطلاعات مفید تاریخی، جغرافیائی وادبی است. معلوم نیست عاقبت این اسفندیار چه بوده وآیا درفتنه مغول در خوارزم به قتل رسیده است یااینکه به مازندران مراجعت

کرد ـ علی ای حال تألیف نفیس اورادیگری تاحدود سنه ۷۵۰ ادامه داده (۱) .

**رشیدالدین فضل الله**

این مرد دانشمند که اکثر اصلاحات کشوری دورهٔ غازانخان از توجهات اوست درسنه ٦٤٥ درهمدان متولد گردیده ودراکثر علوم متداوله آن عصر تحصیلات عالی نموده حظی وافریافت . رشیدالدین درزمان آباقاخان طبیب دربار گردید ونهایت مقرب گشت وچنانکه درضمن تاریخ غازانخان شرح دادیم آنپادشاه پس ازقتل صدرجهان اوراوزیرخود ساخت وهنگام لشگرکشی درسوریه رشیدالدین باوی همراه بود . درزمان الجایتو، رشید همان مقام وزارت راداشته ونهایت طرف توجه بوده وآثار خیریه وموقوفات ازخود بیادگار گذاشت ولی درزمان سلطان ابوسعید بتحریك علیشاه وزیردیگر او باتهام بیجای مسموم کردن سلطان الجایتو آن کاخ فضل را ویران کردند وپسر شانزده ساله اورا هم بکشتند و اموالش غارت گردید .

رشیدالدین با کثرت امور مملکت وقت آن نمود که تألیفات نفیسی از خود بیادگار گذارد وازهمه مهمتر کتاب تاریخ اوست موسوم به **جامع التواریخ** که از روی مأخذهای صحیح برشته تحریر درآورده ویکی ازآثار نفیس وعلمی وسودمند زبان فارسی است . جامع التواریخ در چند جلد است بعضی راجع بتاریخ قبایل وانساب و افسانه های ترك ومغول ، تاریخ چنگیز واجداد واخلاف اوتاغازانخان است ، دیگر تاریخ انبیاء بنی اسرائیل، سلاطین ایران باستان، تاریخ حضرت رسول وخلفاء وسلسله هائی که درایران حکمرانی نموده اند همچنین راجع به چینیان ، امپراطوران فرنك وپاپها و هندیهاومذهب بوداشرح مبسوطی در آن تاریخ است . متأسفانه قسمت جغرافیائی این تألیف نفیس ازبین رفته است .

تألیفات دیگراین مرد دانشمند ازاینقرار است :**کتاب الاحیاء والاثار** (در علوم مختلفه) که متأسفانه ازبین رفته ـ **توحیدات** (درحکمت الهی) که بدرخواست الجایتوبرشته تحریردرآمددیگر **مفتاح التفاسیر والرسالة السلطانیه ولطایف الحقایق** است ـ (این چهار تألیف بزبان عربی است).

(۱) همچنین راجع بطبرستان وبعضی از نقاط ایران مانندیزد ، قم ، اصفهان ، شیراز ، شوشتر ؛ هرات، سیستان وغیره تألیفات دیگری موجود است که اکثرخطی است وهنوز بطبع نرسیده .

امامراسلات این‌مردسیاسی که اکثر آن‌درمسائل جهانداری‌ومالی است‌بجای خودداری نهایت اهمیت است .

**وصاف**

عبدالله‌بن فضل‌الله شیرازی معروف بـه‌وصاف حضرت، صاحب **تاریخ وصاف** است‌ونام مخصوص‌این تألیف **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار** است. وصاف‌یکی ازتحصیلداران دولت مغول بوده وطرف‌توجه رشیدالدین فضل‌الله گشته واوراهنگامی که‌غازان‌لشکرکشی به‌سوریه‌نموده بودبه‌آن پادشاه معرفی‌کرد همچنین وی را باکتابش بدربار الجایتوبرد ومورد توجه گشت . تاریخ‌وصاف‌از نقطه‌نظرعصری که درآن‌مؤلف میزیسته‌مهم است‌ولی بقدری‌استعارات وتشبیهات وصنایع‌بدیع بکاربرده‌که خواندن‌آن رابسی دشوارنموده است .

**فضل‌الله حسینی**

صاحب‌تاریخ‌معجم فی‌آثار ملوك عجم است که بنام‌نصرةالدین احمدبن‌یوسف (اتابك‌لربزرك) برشته تحریر درآورده وشرح احوال‌پادشاهان باستانی‌ایران تازمان‌ساسانیست . این کتاب‌هم بواسطه استعمال لغات‌مشکل وعبارات مغلق دارای‌جنبهٔ ادبی‌است واهمیتش از سایر تاریخهائی‌که درآن‌عصر نوشته‌شده کمتر است .

**حمدالله مستوفی قزوینی**

پدرجد حمدالله‌امین‌الدین نصرمستوفی‌عراق‌بوده ودرآخرعمر گوشه‌گیری اختیارکـرده وبدست مغولان کشته شده است . حمدالله‌در سال ۶۸۰ هجری‌در قزوین‌متولد شده‌ودرموقعی که رشیدالدین فضل‌الله‌مقام‌وزارت داشت‌ازطرف اورئیس‌مالیه‌قزوین، ابهروزنجان‌گردید وازایام‌جوانی درمجامع‌علم وادب‌حاضر گشته ازسخن بزرگان استفاده نموده‌است . تألیفات مشهور او **تاریخ‌گزیده** ، **ظفرنامه** و **نزهة‌القلوب** است .

تاریخ‌گزیده رادرسنه ۷۳۰ بنام غیاث‌الدین محمدپسر رشیدالدین تألیف‌نمود . دراین‌تاریخ اطلاعات‌مهم وسودمندتاریخی وادبی‌یافت میشود ودارای یك‌فاتحه ویك خاتمه‌وشش باب‌است وهرباب به‌چند فصل تقسیم شده ودرآن‌از خلقت عالم وآدم، انبیاء ، سلاطین باستانی ایران ، دوره اسلام ، سلسله هائی که درایران حکمفرمائی نموده‌اند ، اسمعیلیان ایران‌ومصر ، حالات‌ائمه ، مجتهدین محدثین ، شعراءوغیره بحث

میشود وشرحی هم راجع به قزوین در آن نگارش یافته . بدیهی است این مباحث بطور اختصار ذکر شده چه مجموع آن کتاب بیش از ۱۷۰ هزار کلمه نیست .

اما ظفر نامه تألیفی است منظوم دارای هفتاد و پنجهزار بیت به طرز شاهنامه ، این تألیف منظوم فی الحقیقة دنباله شاهنامه فردوسی است و از ابتداء حیات حضرت رسول تا سنه ۷۳۲ هجری که تا زمان سلطنت ابوسعید ایلخانی است وقایع مهم برشته نظم کشیده شده و از اینجهات هم دارای جنبهٔ تاریخی و هم ادبی است .

دیگر از تألیفات نفیس این مرد دانشمند **نزهة القلوب** است در معرفة الارض ، هیئت و جغرافیا . این کتاب دارای یك فاتحه ، سه مقاله و یك خاتمه است . مقاله سوم مهمترین قسمت آنست و در آن پس از بحث از اوضاع جغرافیائی شهرهای مقدس عربستان و بیت المقدس مؤلف بشرح جغرافیای ایران ، بین النهرین و آسیای صغیر و کشورهای مجاور می پردازد. تألیف آن پس از فوت ابوسعید ایلخانی است .

**نصیر الدین بیضاوی**

عبدالله بن عمر راجع باین دانشمند که دارای تفسیر معروفی بزبان عربی است در باب اول اشاره گردیده و در اینجا فقط باین اکتفا میشود کـه بیضاوی دارای تألیفی است در تاریخ موسوم بـه **نظام التواریخ** که در سنه ٦٧٤ برشته تحریر آورده سپس بآن الحاقی نموده ووقایع را تا سنه ٦٨٣ شرح داده ویکنفر دیگر هم بقیه وقایع را تا ٦٩٤ بر آن افزوده است . این کتاب یك گونه تاریخ عمومی اسلام است و نسبت بسایر تواریخ آندوره دارای اهمیتی نیست.

**ابو سلیمان داود فناکتی**

این دانشمند در فناکت یا بناکت در ماوراءالنهر بدنیا آمده و مؤلف تاریخ **بناکتی** است که اسم حقیقی آن «روضة الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب» است و در سنه ۷۱۷ تألیف یافته . این کتاب نفیس دارای چند فصل است از این قرار : انبیاء ، سلاطین قدیم ایران ، حضرت رسول وخلفاء سلسله های ایرانی معاصر باخلفاء عباسی ، یهودیان ، عیسویان و فرنگیان ، هندیها ، چینیها ، مغولها ـ مؤلف دانشمند درطرز جمع آوری اطلاعات و تحریر آن کتاب تقلید رشیدالدین فضل الله را نموده است .

**محمد بن علی شبانکاره**

محمد بن علی مؤلف تاریخ «**مجمع الانساب**» است که نسخه اول آن در سنه ۷۳۳ و ثانی در ۷۴۳ منتشر شده و در آن بحث از زمان خلقت تا عهد تألیف آن کتاب می‌شود.

**منظومه‌های تاریخ**

غیر از کتاب ظفر نامه حمدالله مستوفی که شرحش گذشت منظومه‌های تاریخی دیگری در زمان مغول برشته تحریر درآمده که یکی **شاهنشاهنامه یا چنگیز نامه** احمد تبریزی است که در ۱۸ هزار بیت راجع بتاریخ مغول تا زمان ابوسعید - دیگر **غازان نامه** نورالدین بن شمس الدین محمد است که در سنه ۷۶۳ برشته نظم درآمده است.

**نثر فارسی غیر از تاریخ**

در باب اول اشاره شد که کتاب **اختیارات العلائیه** فخرالدین رازی به فارسی بوده و اصل آن از بین رفته ولی یکنفر ناشناس آنرا به عربی درآورده است. همچنین راجع به خواجه نصیرالدین طوسی چند سطری در همان فصل تذکر داده شده و بعضی از آثار او را که به زبان عربی است بیان نمودیم. اسامی بعضی از تألیفات آن خواجه علم و دانش در فارسی از اینقرار است: **اخلاق ناصری** رساله **سی فصل** (در نجوم و تقویم) **زیج ایلخانی**، **تنسوخ نامه ایلخانی** (در معادن و احجار کریمه) و رسالات دیگر در فلسفه و ریاضیات - رسالهٔ **صفة الآداب** تالیف نجم الدین کبری و **مرصاد العباد** تألیف نجم الدین دایه مرید نجم الدین کبری در تصوف و عرفان است - **تذکرة الاولیاء** شیخ فریدالدین عطار در شرح حال و گفتار اولیاء و بزرگان صوفیه مستغنی از تعریف است. درقرن هفتم هجری جمال القرشی - صحاح جوهری را به فارسی ترجمه کرد. وشمس قیس شیرازی تألیف نفیس خود «**معجم فی معاییر عجم**» را که در علم عروض است واشعار بسیاری در آن نقل شده تقدیم اتابك ابوبکر بن سعد زنگی نموده است.

ولی شاهکار نثر فارسی **گلستان** مشرف الدین شیخ سعدی است که بنام اتابك ابوبکر بن سعد زنگی است و در سنه ٦٥٦ تألیف شده راجع بمؤلف بی نظیر آن عنقریب چند سطری گفته خواهد شد.

# نظم فارسی

چنانکه از تاریخ حیات شعرائیکه نام آنان مذکور افتاد معلوم می شود اکثر آنها و بزرگترین این سخنوران تربیت شده زمان قبل از مغول لند وفی الحقیقة درزمان ایلخانیان کمتر شاعر بزرگی در ایران تربیت یافته وعده کسانی که درسخنوری قدرتی داشتند معدود بوده و از این حیث لطمه ایکه بادبیات فارسی بواسطهٔ استیلای مغول وارد آمده بخوبی معلوم می شود. حق آن بود سخنورانی که تربیت شده قبل از مغول لند درفصل جداگانه شرح میدادیم ولی چون مقصود ما تاریخ ادبی ایران نیست کلیه شعرائی که درزمان مغول رحلت کرده اند در همین فصل نام می بریم - اینهم ناگفته نماند که غیر از شعرائی که در این آب وخاك بدنیا آمده اند و ایرانی هستند درهندوستان و بعض نقاط دیگر جمعی ازدانشمندان بساختن اشعار فارسی پرداخته ، آثار گرانبهائی ازخود بیادگار گذاشته اند که موضوع بحث جداگانه واز حدود این تألیف مختصر خارج است (۱).

**شیخ فریدالدین عطار**

یکی از بزرگترین شعراء صوفی مشرب ایران ابوطالب (یا ابوحمید) محمد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان معروف به **شیخ فریدالدین عطار** است . این شاعر جلیل القدر در نیشابور متولد شده ودربدو امر داروخانه داشته ومریضانرا معالجه میکرده است وتخلص عطار شاید ازهمین نقطه نظر باشد . عطار معاصر با نجم الدین کبری و نجم الدین دایه ومجدالدین بغدادی (یاخوارزمی) بوده وحتی در نفحات جامی اورا مرید مجدالدین می داندولی فریدالدین در بحث مطالب عرفانی گوی سخن منظوم فارسی ازعرفا متقدم تر بود واحدی راازعرفا قبل از او جزسنائی با او برابر نتوانکرد وحتی می توانگفت هرگاه سنائی در سرودن قصاید عرفانی استاد این فن است عطار در مثنویات داد سخنوری داده وپایه کلام منظوم عرفانی را برتر از گفتار سنائی نهاده وشیوه سخن گفتنش جلال الدین رومی را تشویق به نظم شاهکار بزرك خود نمود . گویند پس از انتشار «**مظهر العجایب**» که در آن اشاره به مقام بلند سرور اولیاء علی بن ابیطالب شده وتمایل عطار بمذهب تشیع از آن هویداست علماء قشری سمرقند بآزار او برجسته کتابش بسوزانند وعطار مجبور گردید

---

(۱) یکی از شعراء معروف هند که به فارسی اشعار زیبائی دارد امیر خسرو دهلوی است که اصلا ترك است و درسنه ۶۵۱ در پاتیالی بدنیا آمده ودولتشاه گوید قریب یك کرور بیت گفته است .

بمکه معظمه رود ودر آنجا آخرین منظومه خود «**لسان الغیب**» را بسرود واشاره بسوزاندن کتاب خود نموده از روی تأثر میفرماید :

گفته عطـار را سوزد لعـین        جای او باشد در اسفل سافلین

درتاریخ فوت این عارف نامی اختلاف است وازسنه ۵۸۹ تا ۶۳۲ گفته اند . آنچه ازروی گفتار او میتوان حدس زد عطار پس ازشیخ نجم الدین کبری که درسنه ۶۳۸ بدست مغولان در خوارزم کشته شدحیات داشته ولی آیا چندسال پس از آن واقعه رحلت کرده است مسئله ایست که هنوز به تحقیق معلوم نگشته وداستان اینکه اورا مغولان درفتنه نیشابور (۶۲۷) کشتند ویااینکه جلال الدین رومی هنگام طفولیت باپدر خدمت او رسیده بنظر افسانه می آید . قطع است که عطار بیش ازهفتاد سال عمر کرده ولی سن حقیقی او معلوم نیست وشایدقبل ازسنه ۵٤۵ تا ۵۵۰ متولدشده باشد .

تألیفات عطار بسیاراست وقریب سی تألیف از او باقی مانده است که مهمترین آنها ازاینقرار است . **منطق الطیر** ، **الهی نامه** ، **اسرار نامه** ، **مصیبت نامه** ، **خسرو نامه** ، **پند نامه** ، **مظهر العجایب** و **تذکرة الاولیاء** ( این کتاب به نثر است ) .

**جلال الدین معروف برومی**

جلال الدین محمد معروف به **جلال الدین رومی** سراینده شاهکار فنانا پذیر «مثنوی» مستغنی از تعریف وتوصیف است . مولانادر سنه ۶۰۴ دربلخ متولد گردیده وهنوز طفل بود که بین پدرش بهاءالدین ولد (محمد بن حسین خطیب البکری) باعلاء الدین محمد خوارزمشاه کدورتی حاصل گشت وبهاءالدین باخانواده خود ازطریق نیشابور به بغداد ، مکه و ملاطیه رفت وپس ازاینکه چهارسال دراین شهر اخیر اقامت نمود به «لارند» (قرمان) رفته هفت سال هم در آنجا رخت اقامت گستردسپس به قونیه دارالملك **علاء الدین کیقباد سلجوقی** رهسپار گشت وهم در آنجا بهاءالدین بدرود حیات گفت .

اما جلال الدین درلارند دختر شرف الدین سمرقندی گوهر نام رابگرفت وازاو دو پسر آورد یکی علاءالدین که گویند هنگام شورشی درقونیه کشته شد ودیگر بهاءالدین سلطان ولد است که مردفاضل ودانشمندی گردیده درادبیات ترکی هم مقام ارجمندی حاصل نمود . جلال الدین پس ازرحلت زوجه خود زن دیگری گرفت که از آن یك پسر

ویك دختر آورده و بالاخره درسنه ٦٧٢ بجهان باقی خرامید ودرجنب پدرخویش در قونیه مدفون گردید .

جلال‌الدین علوم ظاهری را ابتداء ازپدرخود فرا گرفت وپس ازفوت پدر تحصیلات خویش رادر حلب ودمشق تکمیل کرده یکی از دانشمندان عصرخود گشت . درهمان احوال شیخ **برهان الدین ترمذی** که شاگرد پدر جلال‌الدین بود اورا باسرار عرفان آشنا ساخت ولی آنکه توانست حال مولوی رامنقلب کند ونظرش را ازعالم ناسوت بملکوت بطورکلی متوجه سازد شخصی است که تاریخ حیاتش مجهول است و در حق اوجلال الدین فرماید :

شمس تبریزی که نور مطلق است    آفتاب است و زانوار حق است

مولوی در آثار بزرك خود اشاره بتاریخ حیات آن اعجوبه زمان کرده و گوئی هروقت که صحبت او در میان میآمد تغییر حال پیدا مینمود و ازآن مبحث درمیگذشت .

بعضی تصورکرده اند شمس پسرجلال الدین « نومسلمان » رئیس اسمعیلیان ایرانی بوده که ازعقیدهٔ آن طایفه برگشت وازاین جهت معروف بنومسلمان گردید . علی‌ای‌حال شمس بجهاتی معروف به «پرنده» گردید ویکنفراز دانشمندان مستشرقین اورا به سقراط فیلسوف یونانی تشبیه کرده‌است.

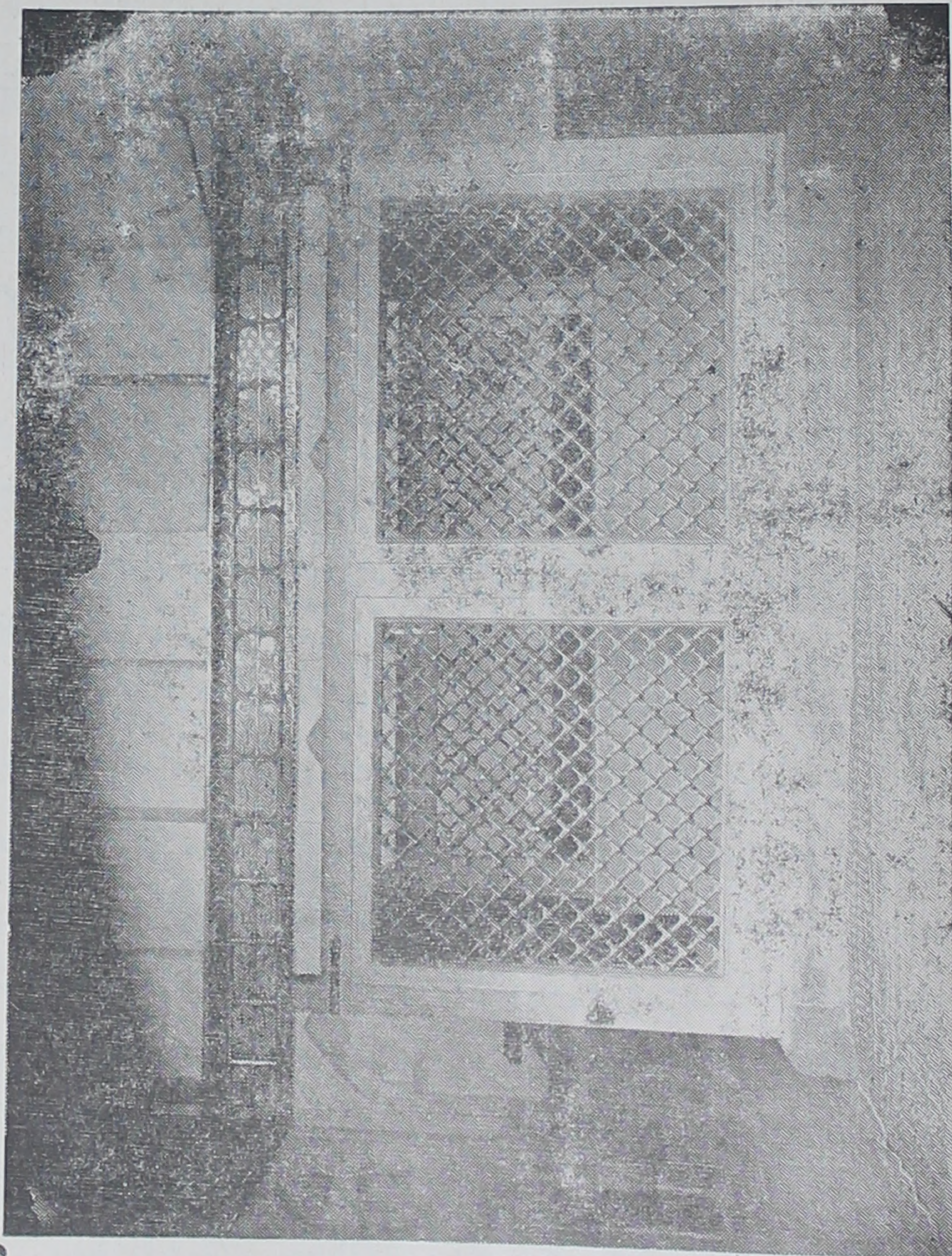
مثنوی که یکی ازشاهکارهای ادبیات فارسی است ودرحق آن گفته‌اند : «هست قرآن درزبان پهلوی» ، بخواهش **حسن حسام الدین** مرید ومنسوب قابل‌ولایق مولوی سروده شده است و در شش جلد در ۳٦٦٦۰ بیت است و آخرین حکایت آن باتمام نرسیده که مولانا بدرود حیات گفت.

اما قصاید وغزلیات مولوی که بنام شمس است مالامال ازمطالب بلند وحقایق ارجمند عرفانی است .

**سعدی**

افصح المتکلمین مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله سعدی شیرازی درلطف کلام وشیرینی بیان چه نثروچه نظم استادسخن است ودرسال ٥٨۰ متولد گردید ودرسن طفولیت یتیم شد . **اتابك فارس سعد بن ـ**

**زنگی** که بنام اوشاعر شیراز متخلص به سعدی گردید اورا تحت توجه قرار داد و بدانشگاه بزرك نظامیه دربغداد فرستاد وتحصیلات خودرا در آنجا بپایان رسانیده



( آرامگاه سعدی باتعمیراتی که در عصرحاضر بعمل آمده )

طولی نکشید که صیت سخنش درافواه خاص وعام افتاد وتاکاشغر برسید . در بغداد دست ارادت به **شیخ شهاب الدین سهروردی** ( اشتباه باشهاب الدین مقتول نشود ) داد وبابعضی از دانشمندان عصرخود مانند **ابوالفرج ابن الجوزی** معاشرت کرده